



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

فرہنگ اخلاقی

معصومین علیہم السلام

حرف (د - ذ)

احمد رفیق انور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام حرف (د - ذ)

نویسنده:

احمد رضوان فر

ناشر چاپی:

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۰	فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام حرف (د - ذ)
۳۰	مشخصات کتاب
۳۰	اشاره
۵۲	دبیاچه
۵۶	پیش گفتار
۵۸	حرف «د»
۵۸	اشاره
۶۰	۱. در گوشی سخن گفتن (نجوا)
۶۰	اشاره
۶۲	آداب گفت و شنود و اهمیت آن
۶۲	اشاره
۶۴	آدابی که باید رعایت شود:
۶۴	آدابی که باید ترک شود:
۶۶	درگوشی سخن گفتن
۶۶	اشاره
۶۶	۱. معنای نجوا و درگوشی سخن گفتن
۶۷	۲. درگوشی سخن گفتن در قرآن
۶۷	اشاره
۷۲	انواع نجوا
۷۴	نجواهای صحیح
۷۵	۳. نجوا در روایات
۷۶	۴. نجوا و سخنان درگوشی از دیدگاه فقه

۷۷ گلبانگ حدیث
۷۷ اشاره
۷۷ در گوشه صحبت کردن ممنوع
۷۷ حکمت نهی از درگوشی صحبت کردن
۷۷ موارد جواز درگوشی صحبت کردن
۷۹ نمونه های رفتاری
۷۹ اشاره
۷۹ ۱. نجوای شیطانی
۸۳ ۲. نجوای عاشقانه
۸۴ ۳. نهی از نجوا و شرک خفی
۸۵ آموزه ها
۸۶ منابع دیگر
۸۷ ۲. دروغ گویی
۸۷ اشاره
۹۰ ۱. علت و ریشه دروغ گویی
۹۰ اشاره
۹۱ الف) شیطان و ابلیس
۹۲ ب) حسادت
۹۴ ج) گناه و فرار از رسوایی
۹۵ د) بی ایمانی
۹۵ ه) حقارت و پستی
۹۶ و) علت غایی دروغ
۹۷ ۲. آثار دروغ گویی
۹۷ اشاره

- الف) خواری و روسیاهی در دنیا و عذاب آخرت ۹۷
- ب) تباه کننده دین و ایمان ۹۸
- ج) پشیمانی ۹۸
- د) تباهی همه چیز ۹۸
- ه) غیبت و بدگویی ۹۸
- و) از بین رفتن آبرو و اعتماد ۹۸
- ز) خشم خدا، تحقیر مردم، دشمنی فرشتگان ۹۹
- ح) محروم شدن از نماز شب ۹۹
- ط) کم شدن رزق و روزی ۹۹
- ی) بدعت ۹۹
- ک) محروم شدن از فهم نشانه های خدا ۱۰۰
- ل) محروم شدن از هدایت و رستگاری ۱۰۰
۳. دروغ مصلحتی ۱۰۰
- اشاره ۱۰۰
- دروغ مصلحتی در روایات و فقه ۱۰۳
- موارد استثنای دروغ ۱۰۴
۴. توریه ۱۰۵
۵. راه های درمان دروغ ۱۰۷
- اشاره ۱۰۷
- الف) مبارزه با وسوسه های شیطان ۱۰۸
- ب) مبارزه با حسادت ۱۰۸
- ج) تقویت ایمان ۱۰۹
- د) مبارزه با شهوت ۱۱۰
- ه) تقویت عزت نفس ۱۱۰

- ۱۱۰ (و) توجه ویژه به عبادت و نماز
- ۱۱۱ گلبانگ حدیث
- ۱۱۱ اشاره
- ۱۱۱ دروغ نگوید
- ۱۱۲ دروغ، پست ترین خوی ها
- ۱۱۳ دروغ و ایمان
- ۱۱۴ علت دروغ گویی
- ۱۱۵ آثار دروغ گویی
- ۱۱۶ دروغ و خردمند
- ۱۱۶ گستره دروغ گویی
- ۱۱۷ معاشرت نداشتن با دروغ گو
- ۱۱۷ نمونه های رفتاری
- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۷ ۱. سخن عمار یاسر دروغ محسوب نمی شود.
- ۱۱۹ ۲. از همه قوی تر و نیرومندتر آن کس است که کلمه ای دروغ بر زبان نیاورد.
- ۱۲۰ ۳. محدوده دروغ
- ۱۲۱ ۴. ادعای دروغ
- ۱۲۲ ۵. دروغ گو
- ۱۲۳ ۶. دروغ گوی فاسق افشا گردید
- ۱۲۴ ۷. سرانجام سوگند دروغ
- ۱۲۵ ۸. ترک دروغ، سرچشمه ترک همه گناهان
- ۱۲۵ آموزه ها
- ۱۲۸ منابع دیگر
- ۱۲۹ ۳. دزدی

- ۱۲۹ اشاره
- ۱۳۴ انگیزه های دزدی
- ۱۳۵ آثار دزدی
- ۱۳۵ اشاره
- ۱۳۵ ۱. سرقت سبب خیانت به خویشتن و قرار گرفتن در زمره خائنان است؛
- ۱۳۶ ۲. سرقت، سبب ستم به خود و دیگران است.
- ۱۳۶ ۳. سرقت موجب فساد در زمین است.
- ۱۳۷ ۴. سرقت موجب آلودگی به گناهی دیگر.
- ۱۳۷ فلسفه بریدن دست دزد
- ۱۳۷ اشاره
- ۱۳۷ الف) بیان امام رضا علیه السلام
- ۱۳۹ ب) بیان شهید مطهری رحمه الله
- ۱۴۴ اصلاح سارق
- ۱۴۵ چرا حدّ دزدی در کشور اجرا نمی شود؟
- ۱۴۶ گلبانگ حدیث
- ۱۴۶ اشاره
- ۱۴۶ مواردی مصداق حد دزدی نمی شود
- ۱۴۹ توسعه در معنای دزدی
- ۱۵۰ نمونه های رفتاری
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۰ ۱. عقیل، مهمان علی علیه السلام
- ۱۵۳ ۲. در توبه برای شریرتین دزدها هم باز است
- ۱۵۴ ۳. نرمش در مسائل شخصی و صلابت در مسائل اصولی
- ۱۵۷ ۴. شأن نزول آیه ۳۳ سوره مائده

آموزه ها	۱۵۸
منابع دیگر	۱۶۴
۴. دشمن شناسی و دشمن ستیزی	۱۶۷
اشاره	۱۶۷
۱. معنای دشمن و دشمنی	۱۶۸
۲. اهمیت دشمن شناسی	۱۷۰
۳. شاخص ها و معیار های دشمنی	۱۷۱
اشاره	۱۷۱
الف) شر و فساد	۱۷۱
ب) دعوت به بدی و زشتی	۱۷۲
۴. عوامل دشمنی	۱۷۳
اشاره	۱۷۳
الف) خلق و خو های دشمن ساز	۱۷۳
اشاره	۱۷۳
یک استکبار	۱۷۳
دو غرور	۱۷۵
ب) اعمال و رفتار دشمن ساز	۱۷۵
اشاره	۱۷۵
یک بدزبانی	۱۷۵
دو بی تقوایی	۱۷۵
سه توهین به مقدسات	۱۷۶
چهار شراب خواری، قماربازی و...	۱۷۷
۵. آثار دشمنی	۱۷۷
اشاره	۱۷۷

۱. اذیت و آزار ۱۷۸
۲. ظلم و ستم، بی عدالتی و تجاوز ۱۷۸
۳. مکر و نیرنگ ۱۷۹
۴. نابودی جامعه ۱۷۹
۶. تحلیل دشمنی انسان ها ۱۸۱
۷. دشمن سرسخت انسان از نگاه علامه طباطبایی رحمه الله ۱۸۳
- گلبانگ احادیث ۱۸۶
- اشاره ۱۸۶
- نهی از دشمنی با یکدیگر ۱۸۶
- بذر دشمنی ۱۸۹
- کسانی که شایسته اند دشمن نامیده شوند ۱۸۹
- دشمن ترین دشمن ۱۸۹
- نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت ۱۹۰
- دشمنی مردم با آنچه نمی دانند ۱۹۰
- دشمنی نزدیکان ۱۹۱
- جلب آشتی دشمنان ۱۹۱
- نمونه های رفتاری ۱۹۲
- اشاره ۱۹۲
۱. بدزبانی ۱۹۲
۲. امام حسین علیه السلام و استخدام وسیله ۱۹۵
۳. علی علیه السلام و بستن آب به روی دشمن ۱۹۶
۴. ترحم بر دشمن ۱۹۷
- آموزه ها ۱۹۹
- منابع دیگر ۲۰۳

۵. دعا ۲۰۴
- اشاره ۲۰۴
۱. دعا در لغت ۲۰۹
۲. شرایط دعا ۲۱۱
- اشاره ۲۱۱
- الف) خواستن و طلب واقعی ۲۱۱
- ب) ایمان و اعتماد به استجابت ۲۱۱
- ج) مخالف نبودن با سنت های تکوین و تشریح ۲۱۱
- د) هماهنگی شئون دعاکننده با دعا ۲۱۲
- ه) مورد دعا نتیجه گناه نباشد ۲۱۲
- و) دعا نباید جانشین فعالیت قرار گیرد ۲۱۳
۳. آداب دعا ۲۱۴
- اشاره ۲۱۴
- الف) آداب دعا در قرآن ۲۱۴
- ب) آداب دعا در روایات ۲۱۶
- گلبانگ حدیث ۲۱۹
- اشاره ۲۱۹
- اهمیت و جایگاه دعا ۲۲۰
- آثار دعا ۲۲۱
- در همه حال دعا کنید ۲۲۲
- هر چیزی را از خدا بخواهید ۲۲۳
- برخی از آداب دعا ۲۲۴
- پافشاری در دعا ۲۲۵
- ناشدنی و ناروا از خدا مخواه ۲۲۶

- ۲۲۶ کسی که فقط خدا را می بیند
- ۲۲۷ دعا‌های مستجاب
- ۲۲۹ دعاهایی که اجابت نمی شود
- ۲۳۰ تأخیر در اجابت دعا
- ۲۳۱ برای بعضی دعا نکنید
- ۲۳۱ هیچ دعایی بی اثر نیست
- ۲۳۲ دعایی که انسان در غیاب کسی می کند
- ۲۳۳ نمونه های رفتاری
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۳ ۱. خواهش دعا
- ۲۳۵ ۲. دعا در حق دیگران
- ۲۳۵ ۳. سلمان از خدا چه می خواهد
- ۲۳۶ ۴. دعای امام هادی علیه السلام در حق یکی از شیعیان
- ۲۳۸ ۵. شرط قبولی دعا ولایت است
- ۲۳۹ ۶. تمثیل مولوی (دعا خودش مطلوب است)
- ۲۴۰ آموزه ها
- ۲۴۲ منابع دیگر
- ۲۴۳ ۶. دغل کاری
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۵ ۱. معنا و مصداق دغل کاری
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۵ الف) دغل کاری با امام و رهبر مسلمانان
- ۲۴۷ ب) دغل کاری با خود
- ۲۴۸ ۲. دغل کاری از اخلاق انسان های پست است

۲۴۸ ۳. آثار دغل کاری
۲۵۰ گلبانگ حدیث
۲۵۰ اشاره
۲۵۰ دغل کاری در معامله
۲۵۲ نکوهش دغل کاری
۲۵۲ جایگاه دغل کاری و دغل کار
۲۵۳ پرهیز از دغل کاری
۲۵۴ پی آمدهای دغل کاری
۲۵۴ زشت ترین دغل کاری
۲۵۵ دغل کارترین مردم
۲۵۵ نمونه های رفتاری
۲۵۵ اشاره
۲۵۵ ۱. از ما نیست کسی که تقلّب کند.
۲۵۷ ۲. صراحت و صداقت در سیاست
۲۵۸ ۳. با مسلمانان غلّ و غش می کنی؟
۲۵۸ ۴. بر تو باد به راستی و درستی
۲۶۱ آموزه ها
۲۶۲ منابع دیگر
۲۶۳ ۷. دنیا طلبی
۲۶۳ اشاره
۲۶۴ ۱. معنای دنیا
۲۶۶ ۲. تعابیر از دنیا در قرآن و روایات
۲۶۶ اشاره
۲۶۶ تعابیر منفی

- ۲۶۸ تعابیر مثبت
- ۲۷۰ ۳. چیستی دنیاطلبی و ویژگی های انسان دنیاطلب
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۱ معنای دنیاطلبی
- ۲۷۲ ویژگی های انسان های دنیاطلب
- ۲۷۳ ۴. چرا انسان دنیاطلب می شود؟
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۳ الف) نفی خدا و آخرت
- ۲۷۳ ب) غفلت
- ۲۷۴ ۵. آثار دنیاطلبی
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۴ یک غرور و فریب
- ۲۷۵ دو سرگرم شدن به امور پست و غفلت از انجام دادن اعمال صالح؛
- ۲۷۵ سه طغیان گری
- ۲۷۵ چهار جهنمی شدن
- ۲۷۶ پنج گناه و کفر
- ۲۷۶ شش از دست دادن قوای ادراکی همراه با خواری
- ۲۷۷ هفت اندوه در دنیا، حسرت هنگام مرگ
- ۲۷۷ هشت راه های درمان دنیاطلبی
- ۲۷۸ نه برخورد صحیح با دنیا چگونه است؟
- ۲۷۹ گلبانگ حدیث
- ۲۷۹ اشاره
- ۲۸۰ جایگاه دنیا
- ۲۸۱ نکوهش دنیا

- ۲۸۲ دنیا به اندازه ضرورت
- ۲۸۳ به دنیا ناسزا مگویید
- ۲۸۴ دنیا آخرین دیدرس انسان کور
- ۲۸۴ دنیادوستی منشأ هر گناهی است
- ۲۸۵ معنای دنیا دوستی
- ۲۸۵ برخورد با دنیا
- ۲۸۶ پرهیز از دل بستن به دنیا
- ۲۸۶ دنیا زندان مؤمن است
- ۲۸۷ ارزشمندترین مردم
- ۲۸۷ حکایت انسان و دنیا
- ۲۸۸ نمونه های رفتاری
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ ۱. دنیاطلبان چنین خلق و خویی ندارند
- ۲۹۰ ۲. کدام یک عابدترند؟
- ۲۹۰ ۳. من حاجتی ندارم
- ۲۹۲ ۴. دنیا طلبی در جنگ احد
- ۲۹۳ ۵. علی علیه السلام و دنیاطلبان
- ۲۹۴ آموزه ها
- ۲۹۵ منابع دیگر
- ۲۹۶ ۸. دو رویی
- ۲۹۶ اشاره
- ۲۹۹ واژه شناسی دورویی و نفاق
- ۳۰۲ منشأ دورویی و نفاق
- ۳۰۳ عوامل نفاق

- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۳ دروغ
- ۳۰۳ دشمنی و مشاجره کردن
- ۳۰۴ غنا
- ۳۰۴ هم نشینی با اهل دنیا و صاحبان قدرت
- ۳۰۵ آثار دورویی و نفاق
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۵ نفرت و بی اعتمادی
- ۳۰۵ جلوگیری از استجاب دعا
- ۳۰۶ خیانت
- ۳۰۶ تباه کننده ایمان
- ۳۰۶ عذاب دردناک
- ۳۰۶ مَهر بر قلب و عدم درک
- ۳۰۷ اضطراب
- ۳۰۷ خودبرتربینی و تکبر
- ۳۰۷ چگونگی برخورد با دورویی و نفاق
- ۳۰۹ جریان دورویی و نفاق منافقین در صدر اسلام
- ۳۱۲ گلبانگ حدیث
- ۳۱۲ اشاره
- ۳۱۲ ۱. جایگاه نفاق
- ۳۱۲ ۲. نشانه های نفاق
- ۳۱۵ ۳. عوامل و خاستگاه نفاق
- ۳۱۷ ۴. آثار نفاق ودورویی
- ۳۱۸ ۵. عوامل از بین برنده نفاق

- ۳۱۹ ۶. پرهیز از منافق زبان باز
- ۳۲۰ نمونه های رفتاری
- ۳۲۰ اشاره
- ۳۲۰ ۱. صعود و نزول روح
- ۳۲۲ ۲. ای حنظله! آدمی هر ساعتی حالتی دارد
- ۳۲۳ ۳. دچار نفاق شده ام
- ۳۲۳ ۴. اشک تمساح
- ۳۲۴ آموزه ها
- ۳۲۴ اشاره
- ۳۲۴ ۱. دو حالت و دو وضعیت داشتن، غیر از نفاق است
- ۳۲۵ ۲. ابزار منافق
- ۳۲۶ ۳. لزوم پیکار با نفاق
- ۳۲۷ ۴. نفاق یک بیماری است
- ۳۲۸ ۵. نفاق اخلاقی و نفاق عقیدتی
- ۳۲۸ منابع دیگر
- ۳۳۰ ۹. دوستی
- ۳۳۰ اشاره
- ۳۳۱ ۱. جایگاه دوستی و محبت
- ۳۳۳ ۲. خاستگاه دوستی و محبت چیست؟
- ۳۳۵ ۳. عوامل و موانع دوستی کدام است؟
- ۳۳۵ اشاره
- ۳۳۶ الف) عوامل دوستی
- ۳۳۶ اشاره
- ۳۳۶ یک عوامل دوستی از منظر قرآن

- ۳۳۶ اشاره
- ۳۳۶ اول چنگ زدن به حبل الله و ريسمان الهی
- ۳۳۸ دوم ایمان و عمل صالح
- ۳۳۹ سوم بدی را با خوبی جواب دادن (اخلاق قرآنی)
- ۳۳۹ چهارم . رحمت الهی
- ۳۴۰ دو عوامل دوستی از منظر روایات
- ۳۴۰ اشاره
- ۳۴۰ اول خوش نیتی
- ۳۴۱ دوم حسن ظن یا خوش گمانی
- ۳۴۱ سوم خوش اخلاقی، گشاده رویی، محبت و مهربانی
- ۳۴۱ چهارم ادب
- ۳۴۲ پنجم تواضع و فروتنی
- ۳۴۲ ششم انصاف
- ۳۴۲ هفتم دوری از حسد
- ۳۴۲ هشتم فراموش کردن بدی ها
- ۳۴۳ نهم دل سپردن به خدا در نماز
- ۳۴۳ دهم بخشش و هدیه دادن
- ۳۴۳ یازدهم دید و بازدید و صله رحم
- ۳۴۴ دوازدهم افشای سلام
- ۳۴۴ سیزدهم دست دادن
- ۳۴۴ چهاردهم نرم سخنی و شیرین زبانی
- ۳۴۴ (ب) موانع دوستی
- ۳۴۴ اشاره
- ۳۴۴ یک مانع دوستی از دیدگاه قرآن

- ۳۴۶ دو موانع دوستی از دیدگاه روایات
- ۳۴۶ اشاره
- ۳۴۷ اول بداخلاقی
- ۳۴۷ دوم عیب جویی و خرده گیری
- ۳۴۷ سوم خجالت دادن
- ۳۴۸ چهارم تکبر
- ۳۴۸ پنجم استهزا و دست انداختن
- ۳۴۹ ششم جویا نشدن حال
- ۳۴۹ هفتم بی انصافی
- ۳۵۰ هشتم عجب و خودپسندی و کم طاقتی
- ۳۵۰ ۴. معیارهای دوستی و انواع دوست کدام است؟
- ۳۵۰ اشاره
- ۳۵۰ الف) معیارهای دوستی
- ۳۵۰ اشاره
- ۳۵۰ یک تقوا
- ۳۵۲ دو یاور انسان در طاعت خدا
- ۳۵۲ سه کم توقعی
- ۳۵۲ چهار تذکر عیب ها
- ۳۵۳ پنج توجه به نیازها
- ۳۵۳ شش احترام به شعائر دین
- ۳۵۴ هفت صدق و راست گویی
- ۳۵۴ هشت نرم خویی، مهربانی و خوش برخوردی
- ۳۵۴ نه اهل نماز و روزه بودن، امانت دار بودن و...
- ۳۵۴ ب) انواع دوست

۵. حقوق و آداب دوستی ۳۵۶
- اشاره ۳۵۶
- الف) شناخت شناسنامه ای ۳۵۶
- ب) اعلام دوستی ۳۵۶
- ج) حفظ دوستی قدیمی ۳۵۸
- د) گشاده رویی ۳۵۹
- ه) تعادل در دوستی ۳۵۹
- و) جدال و شوخی ممنوع ۳۶۰
- گلبانگ حدیث ۳۶۱
- اشاره ۳۶۱
- کبوتر با کبوتر؛ باز با باز ۳۶۱
- هم نشین بد ۳۶۲
- افراد شایسته دوستی ۳۶۳
- پرهیز از هم نشینی با بدان ۳۶۵
- کسانی که شایسته دوستی و مصاحبت نیستند ۳۶۶
- انواع دوست ۳۶۸
- عوامل برهم زننده دوستی ۳۶۸
- آنچه از شمار دوستان می کاهد و آنچه بر شمار دوستان می افزاید ۳۶۹
- مرزهای دوستی ۳۷۳
- آزمایش دوست ۳۷۵
- برترین یاران ۳۷۶
- نمونه های رفتاری ۳۷۷
- اشاره ۳۷۷
۱. مسلمان و کتابی ۳۷۷

۲. دوستی ای که بریده شد ۳۸۰
۳. دو همکار ۳۸۱
۴. کدام دستگیره ایمان مستحکم تر و محکم تر است؟ ۳۸۳
- آموزه ها ۳۸۴
- منابع دیگر ۳۸۴
۱۰. دون همتی ۳۸۶
- اشاره ۳۸۶
۱. چیستی همت، دون همتی و بلندهمتی؟ ۳۸۷
۲. نشانه های دون همتی کدام است؟ ۳۸۸
- اشاره ۳۸۸
- الف) انجام دادن کارهای پست ۳۸۹
- ب) حسادت ورزیدن ۳۸۹
- ج) شکم بارگی و شهوت رانی ۳۸۹
- د) دنیاطلبی و دنیاپرستی ۳۸۹
- ه) نداشتن انفاق و بخشش ۳۹۰
- و) طمع به مال و منال مردم ۳۹۰
۳. آثار دون همتی چیست؟ ۳۹۰
- اشاره ۳۹۰
- الف) حقارت ۳۹۰
- ب) از بین رفتن فضیلت ها ۳۹۰
- ج) محرومیت از دوستی با انسان های بافضیلت ۳۹۱
- د) حسرت و پشیمانی ۳۹۱
- ه) نرسیدن به اهداف عالی ۳۹۱
- و) دوری از رحمت الهی ۳۹۱

۴. چگونه می‌توان دون همتی را درمان کرد؟ ۳۹۲
۵. از دیدگاه کتاب و سنت، سزاوار است همت آدمی کجا صرف شود؟ (نشانه‌های بلندهمتی) ۳۹۴
۶. آثار بلندهمتی چیست؟ ۳۹۸
- گلبانگ حدیث ۳۹۹
- اشاره ۳۹۹
- ارزش همت ۳۹۹
- آنچه سزاوار اهتمام است ۴۰۱
- عالی‌ترین همت‌ها ۴۰۲
- نتایج بلند همتی ۴۰۲
- کسی که همتش دنیا باشد ۴۰۵
- نمونه‌های رفتاری ۴۰۶
- اشاره ۴۰۶
۱. کتاب جواهرالکلام، مظهر نبوغ و همت ۴۰۶
۲. در عالم همت، نان از شغل خسیس خوردن به که بار ممت رئیس بردن ۴۰۸
۳. مردی که کمک خواست (دون همتی ممنوع) ۴۰۸
۴. بار نخل (یا همت بلند) ۴۱۰
۵. عرق کار (نشانه همت بلند) ۴۱۱
۶. اسکندر و دیوژن (اگر اسکندر نبودم دلم می‌خواست دیوژن باشم) ۴۱۱
۷. پیامبر و پیرمرد دون همت ۴۱۲
- آموزه‌ها ۴۱۴
- اشاره ۴۱۴
۱. دون همت، نصیبش سختی و رنج است. ۴۱۴
۲. دو ویژگی مهم دون همتی ۴۱۴
۳. همت بزرگ نشانه روح بزرگ و همت کوچک نشانه روح کوچک است. ۴۱۵

۴. دون همتی، در مواردی می تواند انسان را جهنمی کند ۴۱۵
۵. دون همتان(اهل دنیا) چهار گروهند ۴۱۶
۶. دون همتی و شهوت ۴۱۸
۷. دون همتی و حقارت ۴۱۸
- منابع دیگر ۴۱۸
۱۱. دیدار با خدا ۴۲۱
- اشاره ۴۲۱
۱. لقاءالله یا دیدن خدا؟ ۴۲۲
- اشاره ۴۲۲
- چشم ها خدا را نمی بیند ۴۲۶
۲. آیات قرآن کریم در باب لقاء و دیدار با خدا ۴۲۹
- اشاره ۴۲۹
- آیات دسته اول: انکار لقاءالله از طرف مشرکان و کافران ۴۳۰
- آیات دسته دوم: ایمان به لقاءالله و دیدار با خدا ۴۳۲
۳. آثار ایمان به لقاء و دیدار الهی ۴۳۵
- اشاره ۴۳۵
- یک . اهل صبر و اهل نماز شدن ۴۳۵
- دو شجاعت، مقاومت و پایداری ۴۳۶
- سه هدایت به سوی بهشت و رستگاری ۴۳۶
- چهار آثار دیگر ایمان به دیدار الهی ۴۳۷
۴. لقاءالله یا دیدار با خدا چیست؟ ۴۳۸
۵. ریشه انکار لقاءالله چیست؟ ۴۴۱
۶. دیدار و زیارت مؤمن ۴۴۲
- گلبانگ حدیث ۴۴۳

- ۴۴۳ اشاره
- ۴۴۳ شوق دیدار
- ۴۴۵ عوامل شوق دیدار خدا
- ۴۴۶ دوستدار دیدار خدا
- ۴۴۶ امام حسین علیه السلام و دیدار خدا
- ۴۴۶ نمونه های رفتاری
- ۴۴۹ آموزه ها
- ۴۵۳ ۱۲. دیوانگی
- ۴۵۳ اشاره
- ۴۵۵ ۱. جنون و مجنون (دیوانگی و دیوانه) در لغت
- ۴۵۶ ۲. جنون و مجنون در روایات
- ۴۵۷ ۳. رباخواری و دیوانگی (بررسی آیه ۲۷۵ سوره بقره)
- ۴۵۸ دیوانه شدن انسان و انحراف از نظام زندگی
- ۴۶۰ رباخواری و خروج از نظام زندگی
- ۴۶۲ گلبانگ حدیث
- ۴۶۲ اشاره
- ۴۶۲ دیوانه حقیقی
- ۴۶۴ جوانی و دیوانگی
- ۴۶۴ شیعه و ایمنی از دیوانگی
- ۴۶۴ دیوانه واقعی
- ۴۶۵ تندخویی و دیوانگی
- ۴۶۵ ذکر برای در امان ماندن از دیوانگی
- ۴۶۶ بر حذر داشتن از امید دروغین
- ۴۶۶ نمونه های رفتاری

- ۴۶۶ اشاره
- ۴۶۶ مردی که اندرز خواست
- ۴۶۹ گناه و دیوانگی
- ۴۶۹ خشکه مقدسی و دیوانگی
- ۴۷۲ عجب، دیوانگی است
- ۴۷۳ بهلول و ساختن مسجد
- ۴۷۴ شکایت از عقل
- ۴۷۵ آموزه ها
- ۴۷۷ منابع دیگر
- ۴۷۹ حرف «ذ»
- ۴۷۹ اشاره
- ۴۸۱ ۱۳. ذکر
- ۴۸۱ اشاره
- ۴۸۴ الف) معنای ذکر
- ۴۸۷ ب) انواع ذکر
- ۴۸۹ ج) آثار و پی آمدهای ذکر
- ۴۸۹ اشاره
- ۴۸۹ ۱. آرامش
- ۴۹۰ ۲. استغفار
- ۴۹۰ ۳. اسوه پذیری از آخرین پیامبر خدا
- ۴۹۰ ۴. حلال شدن گوشت قربانی
- ۴۹۱ ۵. خروج از حزب شیطان
- ۴۹۱ ۶. خوف و ترس از خدا
- ۴۹۲ ۷. رستگاری

۸. یاد خدا ۴۹۲
۹. مغفرت و آمرزش الهی ۴۹۲
۱۰. منع از فحشا و منکر ۴۹۳
۱۱. زمینه برخورداری بیشتر از هدایت الهی ۴۹۳
۱۲. آبادانی قلب و روح ۴۹۴
۱۳. زیبایی اعمال ۴۹۴
۱۴. تحت ولایت و تربیت الهی در آمدن ۴۹۵
۱۵. عامل تقویت عقل و خرد ۴۹۵
۱۶. شفادهنده امراض روحی (مانند نفاق و دورویی و...) ۴۹۵
- د) آثار مداومت بر ذکر ۴۹۶
- ه) ویژگی های ذاکران ۴۹۷
- و) عوامل بازدارنده از یاد خدا ۴۹۸
- اشاره ۴۹۸
۱. نداشتن توجه و ایمان به نشانه های خدا ۴۹۹
۲. رفاه زدگی ۵۰۰
۳. نداشتن تفکر و تأمل جدی ۵۰۱
۴. گناه ۵۰۳
- اشاره ۵۰۳
- یک شراب و قمار ۵۰۳
- دو چشم ۵۰۳
- سه پرخوری، سستی اراده و نظایر آن ۵۰۴
- ز) آثار روی گردانی از ذکر خدا ۵۰۴
- اشاره ۵۰۴
۱. هم نشینی و تسلط شیطان ۵۰۴

۲. از دست دادن قدرت تشخیص درست ۵۰۵
۳. زیان آشکار (ضرر از اصل سرمایه) ۵۰۶
۴. ستم ۵۰۶
۵. گمراهی ۵۰۷
۶. هدایت ناپذیری ۵۰۸
۷. خودفراموشی ۵۰۹
۸. سختی و کوری دل ۵۱۱
۹. زندگی تنگ و کوری در آخرت ۵۱۱
۱۰. نابودی در دنیا در آخرت و جهنم ۵۱۲
- گلبانگ احادیث ۵۱۳
- اشاره ۵۱۳
- یاد خدا، خوی پرهیزکاران ۵۱۳
- ارزش به یاد خدا بودن ۵۱۳
- ذکر بسیار ۵۱۵
- یاد خدا در همه حال ۵۱۶
- یادکنندگان خدا ۵۱۷
- یادکننده خدا، به منزله نمازگزار است ۵۱۸
- ثمرات یاد خدا ۵۱۹
- کسانی که مشاهده آنها یادآور خداست ۵۲۰
- نمونه های رفتاری ۵۲۰
- اشاره ۵۲۰
۱. بنده است یا آزاد (نمونه ای زیبا از ذکر خدا) ۵۲۰
۲. آخرین سخن (اهمیت بزرگ ترین ذکر از دیدگاه امام صادق علیه السلام) ۵۲۳
۳. یادآوری آخرت ۵۲۴

۵۲۴	۴. تأثیر آیات قرآن بر حاکم ظالم
۵۲۵	آموزه ها
۵۲۹	منابع دیگر
۵۳۱	کتاب نامه
۵۳۶	درباره مرکز

فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام حرف (د - ذ)**مشخصات کتاب**

فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام (حروف د - ذ)

سرشناسه: رضوان فر، احمد، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام؛ (حروف د - ذ) / احمد رضوان فر

مشخصات نشر: قم: صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۹۲

مشخصات ظاهری: ۴۷۱ ص.

ISBN: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۱۴ - ۲۸۳ - ۲ ۱۴۲۰۰۰ ریال؛

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: اخلاق اسلامی.

موضوع: احادیث اسلامی.

موضوع: چهارده معصوم -- اخلاق.

شناسه افزوده: صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش‌های اسلامی

رده بندیکنگره: ۱۳۹۲ ر ۶۶ ف ۴ / ۸ / ۲۴۷ BP

رده بندیدیویی: ۲۹۷ / ۶۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۶۳۵۱۱

ص: ۱

اشاره

ص: ۲۳

دیباچه

دیباچه

آفریدگار جهان، آفریده خود را بر اساس عقل و فطرت آفریده و سراپای وجود او را با محبت سرشته و شریف ترین مظهر خود را نماینده خویش در روی زمین قرار داده است.

دو یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی قرآن و سنت، آموزه های شیرینی را در بردارند که دریچه رستگاری را به روی همگان می گشایند و آنان را به کمال مطلوب می رسانند.

در سراسر متون ارزشمند دینی، برای تربیت این آفریده، برنامه هایی ارائه شده است تا بدان جا که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله غایت بعثت خود را به کمال رساندن انسان معرفی فرمود:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»

پس سپاس خدایی را سزااست که فراخنای گیتی را چشم انداز انسان ساخت و وی را به زیور خرد آراست و هر آنچه را در زمین و آسمان است، رام او کرد تا وی به کاوش در این حقایق پردازد و با دو بال عقل و دین، بر فراز جهان، به جان جهان بنگرد و از بزرگ آموزگاران دین، عالی ترین سطح دانش و بینش را فرا گیرد.

این مجموعه، برگ سبزی است پیش کش به بوستان دانش و ادب تا

دانش پژوهان با صرفه جویی در زمان، به دانستنی های دین دست یازند و از دریای بی کران قرآن و حدیث و کردار بزرگان دین، گوهرها بیابند.

نگارنده محترم، حجت الاسلام والمسلمین احمد رضوانفر با قلم شیوای خود، این مجموعه الفبایی فرهنگ اخلاقی معصومین علیهم السلام را با نظارت و ارزیابی جناب حجت الاسلام والمسلمین محمدحسین درافشان تحفه همگان ساخته است. پس از بیان مقدمه ای درباره عنوان هر یک از موضوع ها و بررسی اهمیت و ضرورت آن، «گلبانگ حدیث»، گلچینی از احادیث کوتاه و گویای معصومین علیهم السلام با موضوع بندی خاصی جهت استفاده گویندگان و مجریان صدا و سیما و برای استفاده میان برنامه ها و زیرنویس سیما تهیه شده است. از آنجا که مسایل اخلاقی تنها در قالب ارائه نمونه های رفتاری بسیار زیبا تأثیر بسزایی بر خواننده خواهد داشت، نمونه های رفتاری نیز آورده شده است. افزون بر آن، شیرازه هر موضوع با اشاره ای به پی آمدها و آموزه های مورد نظر تکمیل گشته است تا خواننده به نتیجه مطلوب برسد.

اکنون خرسندیم که حروف «د ذ» از مجموعه فرهنگی اخلاقی معصومین علیهم السلام را به حضور شما خوبان که اهل اندیشه و ایمان و انتخابید، پیش کش می کنیم. امید است رهاورد این اثر، گشایش افق های تازه ای در چشم انداز زندگی همه باشد. آری، اگر می خواهیم زندگی مان معنادار و هدف مند و حرکت مان جهت دار باشد، باید از فرهنگ اخلاقی و تربیتی پیشوایان معصوم خویش الگو بگیریم و تنها از آنان پیروی کنیم.

در پایان، از ویراستار ارجمند اثر، محمدصادق دهقان و همکارانم در بخش نمونه خوانی و رایانه سپاس گزاریم. افزون بر آن، از همه خوانندگان محترم خواهانیم تا هر گونه کاستی در این مجموعه را به

ص: ۲۵

آگاهی برسانند تا در جلدهای پسین، از کاستی‌های احتمالی، پیش‌گیری و در پرتو به کار بستن نظرهای ارزشمند اهل قلم، بر غنای مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

ص: ۲۷

پیش گفتار

پیش گفتار

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي... فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا... (۱)

به درستی که من دو چیز گران مایه میان شما می گذارم که هرگاه به آن دو تمسک جویند، پس از من، گمراه نمی شوید. (آن دو عبارتند از:) کتاب خدا (قرآن کریم) و عترتم، اهل بیتم... پس بنگرید پس از من در مورد این دو چگونه رفتار می کنید.

حمد و سپاس بی پایان خداوندی را سزد که همه چیز از او است.

بار دیگر با عنایت حضرت حق در کنار تلاش مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، مجلد دیگری از مجموعه ی فرهنگی اخلاقی معصومین علیهم السلام به زیور چاپ آراسته شد.

مجموعه حاضر، سخنان برگزیدگان خاص درگاه الهی است که چراغ هدایت بشرند. بر هر مسلمانی فرض است در حدّ توان خود، این سخنان نورانی را به مردم برساند. استخراج این سخنان از متون حدیثی و عرضه

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، باب ۱۴، من یجوز اخذ العلم منه، ص ۹۹.

ص: ۲۸

آن در این قالب، کوششی است در این راستا. امید است، همه کسانی که در این راه تلاش می کنند، مشمول دعای امام رضا علیه السلام قرار گیرند که فرمود: «خداوند، بنده ای که امر ما را زنده می کند، رحمت کند». وقتی از حضرت پرسیدند: امر شما را چگونه زنده می کند؟ ایشان فرمود: «دانش های ما را می آموزد و به مردم یاد می دهد. به یقین، مردم اگر خوبی های سخنان ما را بدانند، از ما پیروی می کنند».

صلوات و سلام خدا بر روح ملکوتی بنیان گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی رحمه الله باد که همه به امید آنکه، نسل های حال و آینده، پاسدار این نعمت الهی باشند و فرهنگ علوی را در این کشور و جهان، نهادینه سازند.

ص: ۲۹

حرف «د»**اشاره**

حرف «د»

در گوشی سخن گفتن (نجوا)

دروغ گویی

دزدی

دشمن شناسی و دشمن ستیزی

دعا

دغل کاری

دنیا طلبی

دو رویی

دوستی

دون همتی

دیدار با خدا

دیوانگی

ص: ۳۱

ا.در گوشى سخن گفتن (نجوا)**اشاره**

۱.در گوشى سخن گفتن (نجوا)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى اثْنَانِ دُونَ الثَّلَاثِ؛ هر گاه سه نفر با هم بودند، دو نفر آنها نباید با یکدیگر در گوشى صحبت کنند.» (۱)

در روایات اسلامی آمده است: آنچه برای خود دوست دارید و می پسندید، برای مردم هم دوست داشته باشید. این یکی از کلی ترین سفارش های امامان معصوم علیهم السلام در خصوص روابط اجتماعی است که باید شاخص و معیار بسیاری از رفتارهای ما در جامعه باشد.

زندگی، تنها در پرتو اخلاق و آداب اسلامی می تواند پاک و آرام باشد و البته لازمه این زندگی، شناخت اخلاق و آداب و سپس به کار بستن آنهاست.

در معارف دینی دو واژه آشنا داریم: ادب (آداب) و اخلاق.

۱- متقی هندی، کنز العمال، ح ۲۴۷۶۶.

اخلاق، ناظر به خلق و خوی انسان است و به باطن توجه دارد. هر قدر خلق و خوی های زیبا در انسان محقق باشد، رفتارهای فردی و اجتماعی او زیباتر خواهد بود؛ زیرا رفتار آدمی تجلی فکر و خلق و خوی اوست.

خداوند، پیامبر خود را با جمله «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۱) می ستاید. آن حضرت در سایه این خلق و خوی بزرگوارانه توانست جامعه اسلامی را بسازد. در حدیثی از حسین بن علی علیه السلام آمده است که فرمود: از پدرم، امیرمؤمنان، علی علیه السلام درباره ویژگی های پیامبر و اخلاق او پرسیدم و پدرم مفصل به من پاسخ داد. در بخشی از این حدیث آمده است: پیامبر با هم نشینانش همواره خوش رو، خندان و ملایم بود. هرگز خشن، سنگ دل و پرخاشگر و بدزبان و عیب جو و مدیحه گر نبود. هیچ کس از او نا امید نمی شد و هر کس به در خانه وی می آمد، ناامید باز نمی گشت. سه چیز را از خود جدا کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی و دخالت در کاری که به او مربوط نبود.

سه چیز را نیز درباره مردم رها کرده بود: کسی را نکوهش نمی کرد، کسی را سرزنش نمی فرمود و لغزش ها و عیب های پنهانی مردم را جست و جو نمی کرد. (۲)

در کنار بحث اخلاق، واژه آشنای دیگری به نام ادب و آداب نیز وجود دارد که اهمیت آن اگر بیشتر از اخلاق نباشد، کمتر نیست و می توان آداب را هم سنگ اخلاق برشمرد؛ زیرا انسان از دروازه آداب وارد

۱- «ای پیامبر، تو بر خلق و خویی بزرگ هستی»، قلم: ۴.

۲- نک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۷۸.

ص: ۳۳

سرزمین اخلاق حسنه می شود و در مقام آموختن و آموزش، آداب، مقدم بر اخلاق است. از این رو انسان از راه آداب اولیه اسلام، با واژگان الله، محمد و علی آشنا می گردد؛ وقتی در گوش راست نوزاد اذان و در گوش چپ او اقامه گفته می شود.

آداب سلام، آداب راه رفتن، آداب خوردن و آشامیدن، آداب میهمان، آداب سفر و ...؛ مسلمانان با اجرای این آداب می توانند اخلاق خود را به اخلاق نیک و شایسته نزدیک تر کنند.

یکی از آداب مهم که در قرآن و سنت به آن توجه ویژه شده، آداب گفت و شنود است.

گفت و شنود، کاری است که انسان ها همه روزه با آن سروکار دارند. به وسیله همین گفت و شنود است که ارتباط با همسر، فرزند، پدر و مادر، رهبر، مردم و ... محقق می شود و کسانی در این امر مهم موفقند که در مرحله اول، آداب آن را بدانند و در مرحله بعد، آن را در عمل به کار گیرند.

اگر افراد جامعه این آداب را نشناسند و به کار نگیرند، روابط آنها دچار مشکل خواهد شد؛ از سردی روابط گرفته تا انواع تنش ها و حتی ممکن است در مواردی به قطع روابط منتهی شود.

آداب گفت و شنود و اهمیت آن

اشاره

آداب گفت و شنود و اهمیت آن

مسلمان باید تلاش کند اصول اخلاقی مانند عدالت، شجاعت، ایثار و ... را در خود به صورت ملکه درآورد تا بتواند در سایه آن، اخلاق خود را به اخلاق پیامبرش نزدیک سازد.

از آداب عام در بحث گفت و شنود، آن است که انسان پیش از هر سخنی بیندیشد و چنانچه در آن سخن، فایده اخروی یا دنیایی ندید، دم

ص: ۳۴

فروبندد و سکوت اختیار کند. «السکوت راحه للعقل؛ سکوت، مایه آرامش و راحتی عقل آدمی است». (۱)

هنگام سخن گفتن، رعایت آداب سخن و آداب گوش دادن، در ایجاد ارتباطی سالم و خدایسندانه مؤثر است.

مکتب اسلام به آداب سخن چنان اهمیت می دهد که در سوره حجرات، به آداب سخن گفتن با رسول خدا اشاره می کند. از این رو، این سوره به سوره آداب مشهور شده است.

بعضی از آداب سخن از دیدگاه قرآن، از این قرار است:

۱. سخن باید طیب، پاک و دل پسند باشد: «الطَّيِّبُ مِنَ الْقَوْلِ»؛ (۲)

۲. رسا و شفاف باشد: «قَوْلًا بَلِيغًا»؛ (۳)

۳. بعضی گفتارها باید نرم بیان شود: «قَوْلًا لَيِّنًا»؛ (۴)

۴. بزرگوارانه باشد: «قَوْلًا كَرِيمًا»؛ (۵)

۵. پذیرش و عمل آن آسان باشد: «قَوْلًا مَيْسُورًا»؛ (۶)

۶. لغو و باطل نباشد: «اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، (۷) «عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»؛ (۸)

۷. بجا، درست و استوار باشد: «قَوْلًا سَدِيدًا»؛ (۹)

۱- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ح ۵۸۶۵.

۲- نک: حج: ۲۴.

۳- نک: نساء: ۶۳.

۴- نک: طه: ۴۴.

۵- نک: اسراء: ۲۳.

۶- نک: اسراء: ۲۸.

۷- نک: حج: ۳۰.

۸- نک: مؤمنون: ۳.

۹- نک: احزاب: ۷۰.

ص: ۳۵

۸. پسندیده و شایسته باشد: «قَوْلًا مَعْرُوفًا»؛ (۱)

بنابراین، گفت و گوی خدایسندانه آدابی دارد و این آداب، دو نوع است: آداب مثبت که باید رعایت شود؛ و آداب منفی که باید ترک شود.

آدابی که باید رعایت شود:

آدابی که باید رعایت شود:

۱. نرم گویی و کریمانه سخن گفتن؛

۲. عفت کلام؛

۳. احترام گزاردن به مخاطب؛

۴. رازداری؛

۵. در سطح مخاطب سخن گفتن؛

۶. گوش دادن به سخن مخاطب؛

۷. راست گویی و درست گویی؛

۸. آگاهانه سخن گفتن؛

۹. رعایت عدالت؛

۱۰. تفکر پیش از سخن.

آدابی که باید ترک شود:

آدابی که باید ترک شود:

۱. پرگویی؛

۲. سرزنش؛

۳. چاپلوسی؛

۴. تمسخر؛

۱- نک: نساء: ۵.

ص: ۳۶

۵. به کار بردن لقب های زشت؛

۶. سخن گفتن زنانه (نرم)؛

۷. پرسش های بی جا و بنی اسرائیلی؛

۸. خودستایی؛

۹. دروغ گفتن؛

۱۰. درگوشی سخن گفتن.

درگوشی سخن گفتن**اشاره**

درگوشی سخن گفتن

با توجه به مقدمه، معلوم شد از آداب سخن، پرهیز کردن از سخن گفتن درگوشی است. در این میان، چند پرسش مطرح می شود:

۱. درگوشی سخن گفتن به چه معناست و چه واژه ای در قرآن کریم به این معنا اشاره دارد؟

۲. نظر قرآن کریم در این باره چیست؟

۳. این مسئله در روایات چگونه مطرح شده است؟

۴. درگوشی سخن گفتن از نظر فقه چه حکمی دارد؟

۱. معنای نجوا و درگوشی سخن گفتن

۱. معنای نجوا و درگوشی سخن گفتن

درگوشی سخن گفتن، در عرف کاری ناپسند به شمار می رود و جزو آدابی است که باید ترک شود. درگوشی سخن گفتن در جمع، نوعی بی ادبی در گفت و شنود است.

واژه عربی معادل برای درگوشی، واژه «نجوا» است. در کتاب قاموس قرآن در معنای نجوا چنین آمده است: «بیخ گوش حرف زدن و سخن سرّی (راز، و راز گفتن)». اسم و مصدر هر دو به کار رفته است. در

ص: ۳۷

لغت آمده است: «نجا فلانا نجوا و نجوی سازه؛ یعنی پنهانی با او گفت و گو کرد»^(۱).

برای سخن گفتن در گوشه، حضور دست کم سه نفر لازم است که دو نفر در گوشه سخن بگویند و نفر سوم ناظر باشد. که گفته شد، این کار از نظر آداب اسلامی، نوعی بی ادبی است و در روایات نهی شده است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هرگاه جمع سه نفره ای بود، نباید دو نفرشان در گوشه صحبت کنند؛ زیرا این کار مایه اندوه و آزار فرد سوم می شود»^(۲). روشن است که آزار دیگران به هر شکل، از نظر عقل و شرع، کاری ناپسند است.

علت درگوشی سخن گفتن، معمولاً پنهان کاری است. که با حضور شخص سوم، موجب آزار و اذیت او می شود.

ممکن است کسی بخواهد مسئله ای خصوصی یا رازی را به دیگری بگوید و دوست نداشته باشد که دیگران از آن مطلب آگاه شوند؛ و بناچار باید مطالب را در گوشه بگوید، ولی این مطالب باید در جایی گفته شود که دیگران حضور ندارند.

۲. درگوشی سخن گفتن در قرآن

اشاره

۲. درگوشی سخن گفتن در قرآن

در قرآن کریم به انواع نجوا اشاره و در بعضی آیات به طور کلی سفارش شده است که در نجواهای تان تقوا را رعایت کنید و توجه داشته باشید که خدا سخنان محرمانه شما را می شنود. بنابراین سخنی نگویند که

۱- سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، ص ۳۷.

۲- محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۰، ح ۱.

ص: ۳۸

خلاف مصلحت اسلام و برخلاف تقوا باشد. خداوند در بعضی از آیات، مسلمانان را از نجواهای خلاف مصلحت باز داشته و در بعضی از آیات، مواردی را ذکر فرموده است که نجوا گفتن در آنها مانعی ندارد.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّشْحُورًا. (اسراء: ۴۷)

هنگامی که به سوی تو گوش فرا می‌دارند، ما بهتر می‌دانیم به چه [منظور] گوش می‌دهند، و [نیز] آنگاه که به نجوا می‌پردازند؛ وقتی که ستمگران گویند: جز مردی افسون شده را پیروی نمی‌کنید.

أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ. (زخرف: ۸۰)

آیا می‌پندارند که ما راز آنها و نجوای شان را نمی‌شنویم؟ چرا و فرشتگان ما پیش آنان [حاضرند و] ثبت می‌کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صِدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صِدَقَاتٍ فَإِذ لَم تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ
اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. (مجادله: ۱۲ و ۱۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر [خدا] گفت و گوی محرمانه می‌کنید، پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه دهید. این [کار] برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است؛ و اگر چیزی نیافتید، بدانید که خدا آمرزنده مهربان است.

ص: ۳۹

آیا ترسیدید که پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود، پس نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید و خدا به آنچه می کنید، آگاه است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (مجادله: ۷)

اگر سه نفر باشید، خدا چهارمی شماست و اگر پنج نفر باشید، ششمی شماست و اگر کمتر باشید، مثلاً دو نفر باشید، خدا سومی است و اگر بیشتر باشید، مثلاً هفت نفر باشید، خدا هشتمی است. بنابراین به حضور خدای متعال، در همه جا توجه داشته باشید و تقوا را رعایت کنید.

بعد از این آیه می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ؛ نمی بینید کسانی را که از نجوا نهی شدند، باز هم همان کار را ادامه می دهند.» (مجادله: ۸) این قسمت به نهی منافقان از نجوا و نیز نجوا درباره کارهایی اشاره دارد که موجب مفسده اجتماعی است.

«وَيَتَنَجَّوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ» سپس توضیح می دهد اینها کسانی هستند که گرچه به آنها گفته شده نجوا نکنید، همچنان نجوا می کنند و محتوای نجوای آنان، گناه و دشمنی و تجاوز به حقوق دیگران و مخالفت و نافرمانی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

میان سه موردی که در این آیه نهی شده، می توان به این صورت فرق

ص: ۴۰

گذاشت که «اثم»، گناهی است که خدای متعال نهی فرموده است، ولی تجاوز به دیگران نیست؛ مانند شرب خمر.

عدوان، در مقابل اثم، گناهی است که موجب تضييع حقوق دیگران می شود. البته ممکن است «اثم» نیز با دیگران ارتباط پیدا کند، ولی حیثیت «اثم»، همان حیثیت گناه شخصی است.

«معصیه الرسول»، در مقابل «معصیه الله»، نافرمانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در امور ولایتی و حکومتی است؛ زیرا سخنان آن حضرت، گاهی ابلاغ رسالت الهی است، که اطاعت از این اوامر و نواهی، همان اطاعت از خدا و رسول خداست. در این موارد نقشی جز واسطه و رسول، ندارد. اما گاهی شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمان هایی صادر می کند و بنابر مقامی که خدای متعال به ایشان مرحمت فرموده و ولایتی که بر مردم دارد، منظور از معصیه الرسول، نافرمانی از آن حضرت در این گونه دستورهای حکومتی و ولایتی است.

نجوهای منافقان یا در این باره، یا درباره گناهی بود که می خواستند دور از چشم دیگران مرتکب شوند و یا با هم برای مخالفت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توطئه می کردند که به دستورهای آن حضرت عمل نکنند یا با آنها مخالفت کنند.

«وَ إِذَا جَاءُوكَ حَتُّوكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ»؛ این نجواکنندگان کسانی هستند که در حضور تو تحیت هایی به تو می گویند که خدا نفرموده است. بر اساس روایات، این جمله اشاره به یهودیانی است که چون به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می رسیدند، به جای سلام، «سام» می گفتند (سام در لغت عبری به معنای مرگ است) و وانمود می کردند که ادای احترام می کنند.

ص: ۴۱

ادامه آیه یاد شده را می توان مؤید آن قرار داد که می فرماید: «وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ» با خود می گفتند چرا خدا ما را به واسطه این سخنان عذاب نمی کند؟ «حَسْبُ لَهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (۱) خدا ایشان را عذاب خواهد کرد و برای عذاب شان، جهنم کافی است که آنان را در دنیا عذاب نکنیم.

به هر حال این آیه، از نجوا و سخن محرمانه ای که محتوایش نامطلوب و برخلاف مصلحت و حق باشد، نهی می کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ». از این آیه در می یابیم که همه نجواها نامطلوب نیست. از این رو تأکید می شود که اگر زمانی لازم شد سخنی محرمانه بگویید، مواظب باشید در سخنانتان، «ایم» و «عدوان» و «معصیت پیغمبر» نباشد: «فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَيْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَالتَّقْوَى». بنابراین نجوا همیشه ناپسند نیست و در صورتی که مقتضای برّ و تقوا این باشد که شخص نجوا کند، اشکالی ندارد: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ».

در آیه بعد به نجواهای مذموم اشاره می شود: «إِنَّمَا التَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ». روشن است نجوایی که کار شیطان باشد، همان نجوای نکوهیده است؛ زیرا تناجی با موضوع برّ و تقوا، در جمله «وَتَنَاجَوْا بِالْبُرِّ وَالتَّقْوَى» تجویز شده و نجوایی که درباره برّ و تقوا نیست و مصلحتی ندارد، کاری شیطانی است و شیطان، آن را به مردم القا می کند تا مؤمنان را ناراحت سازد: «لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ زیرا مؤمنان با دیدن

ص: ۴۲

نجوای نجواکنندگان اینکه از آنها مطلبی را پنهان می‌کنند، ناراحت می‌شوند و گمان می‌کنند که آنها قصد آسیب‌رسانی دارند: «وَلَيْسَ بِضَارٍّ هُمْ شَيْئًا»، درحالی که کارهای منافقان ضرری به مؤمنان نمی‌زند «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ». مؤمن باید به خدا توجه داشته باشد. ممکن است کسانی توطئه‌هایی بکنند و در نجواها و قراردادهای محرمانه خود، اسباب زیان برای مؤمنان را فراهم کنند، ولی مؤمن باید یقین داشته باشد که هیچ چیز بدون اذن خدا اثر نمی‌کند و این، تربیت توحیدی است: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ باید به خدا توکل کنند و از او بخواهند توطئه‌ها را خنثی کند؛ البته در کنار توجه و اعتماد قلبی به خدا باید به وظایف خود در این باره عمل کنند. به بیان دیگر، نه از کار کسی بترسند که ضرری به ایشان برساند و نه امیدشان به دیگران باشد، بلکه امیدها باید به خدا و خوف هم باید از او باشد.

انواع نجوا

انواع نجوا

از مجموع این آیات به دست می‌آید که چند نوع نجوا هست:

۱. نجوایی که بر اساس برّ و تقوا و برای تأمین مصلحتی است: «و تناجوا بالبر و التقوی» و این گونه نجوا اشکالی ندارد؛
۲. نجوایی که برای مخالفت با خدا و پیامبر است و محتوایش «اثم» و «عدوان» و «معصیه الرسول» است. این نجوا از گناهان به شمار می‌رود و باید ترک شود.
۳. نجوای عادی که نه مصلحتی در آنها هست و نه برای زیان رساندن به مؤمنان است. این نجواها فی حد نفسه مطلوب نیست و شاید آیه «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا» شامل آن هم بشود. در کل، نجوا در

ص: ۴۳

حضور دیگران، خلاف ادب و نتیجه آن حزن مؤمنان است. این عمل، به تحریک شیطان صورت می‌گیرد و موجب ناراحتی دیگران می‌شود.

انگیزه‌های شیطانی برای نجوا مختلف است. برای نمونه، کسانی می‌خواهند خودنمایی بکنند که رابطه ویژه و سخنان محرمانه با شخصی که با او نجوا می‌کنند، دارند که دیگران نباید از آنها باخبر شوند. این گونه انگیزه‌ها جدا از آثار منفی نجوا، خود به خود ضد ارزش اند.

در سوره مجادله، به این موضوع اشاره شده است که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسانی زیاد به آن حضرت مراجعه می‌کردند و تقاضای ملاقات خصوصی داشتند. این کار، مشکلاتی برای آن حضرت به وجود می‌آورد؛ از یک سو، وقت ایشان را می‌گرفت و مانع می‌شد که به کارهای مهم تری پردازد و از سوی دیگر، کسانی با سوءاستفاده از این روش، وانمود می‌کردند با پیامبر رابطه‌ای خصوصی دارند که باید با ایشان محرمانه سخن گویند. از این رو خدای متعال دستور داد که هر کس می‌خواهد با پیغمبر نجوا کند و ملاقات خصوصی داشته باشد، باید صدقه بدهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صِدْقَهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». (مجادله: ۱۲) بر این اساس هر کس توانایی داشت، موظف بود پیش از دیدار خصوصی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صدقه‌ای بدهد. محدثان نقل کرده‌اند تنها کسی که به این آیه عمل کرد، امیرمؤمنان، علی علیه السلام بود. آن حضرت یک دینار را به ۱۰ درهم تبدیل کرد و هرگاه می‌خواست با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صحبت کند، یک درهم صدقه می‌داد. این آیه با آیه بعد از خود نسخ شد: «أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ؛ ترسیدید که اگر پیش از نجوا صدقه بدهید، فقیر بشوید».

ص: ۴۴

فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. (مجادله: ۱۳)

حال که به این دستور عمل نکردید، خدا هم بر شما بخشید تا بعلیکم، و این حکم را از شما برداشت. به دیگر تکالیفتان عمل کنید، نماز بخوانید، روزه بگیرید و کارهای خیر انجام بدهید.

این یکی از آیات نسخ شده است که کمتر کسی در منسوخ بودن آن شبهه دارد. با تشریح این حکم، روشن شد کسانی که اصرار داشتند با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نجوا کنند و دیدار خصوصی داشته باشند، این دیدارها برایشان یک درهم نیز نمی‌ارزید و مصلحتی بوده و لزومی نداشته است.

نجواهای صحیح

نجواهای صحیح

۱. نجوا برای امر کردن به صدقه دادن باشد؛

۲. برای امر به معروف باشد؛

۳. برای اصلاح بین دو نفر باشد.

در آیه ۱۱۴ سوره نساء موارد نجوای صحیح معرفی شده است. نخست می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ» به این معنا که در بسیاری از نجواها خیری نیست. این بیان، نکوهش آمیز است؛ یعنی چرا کاری انجام می‌دهید که سودی ندارد؟ سپس مواردی را استثنا می‌کند: «إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ؛ مگر کسی که برای امر کردن به کسی برای دادن صدقه، نجوا کند». این افراد از خودشان خدمتی بر نمی‌آید، ولی می‌توانند برای انجام دادن کار خیر وساطت بکنند و برای حفظ آبروی فرد نیازمند، موضوع را خصوصی مطرح می‌کنند.

ص: ۴۵

«أَوْ مَعْرُوفٍ» یا می‌خواهند امر به معروف کنند، اما برای اینکه فرد مورد نظر در حضور مردم شرمند نشود، به طور خصوصی به او می‌گویند.

«أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ» یا اینکه برای اصلاح بین دو نفر، مقدمات را فراهم می‌سازند و ابتدا خصوصی با هم صحبت می‌کنند که چگونه کار را اصلاح کنند.

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» این گونه نجواها نه تنها بد نیست، بلکه کسانی که برای رضای خدا چنین کارهایی انجام دهند، اجری عظیم خواهند داشت. (۱)

۳. نجوا در روایات

۳. نجوا در روایات

در روایات، از نجوا کردن نهی و در برخی از آنها به حکمت این نهی نیز اشاره شده است. حکمت نهی از نجوا این است که نجوا شاید موجب ناراحتی و اذیت شخص سوم شود.

علت اینکه انسان در گوشه‌ی صحبت می‌کند، در مواردی پنهان کاری است؛ یعنی شخص نمی‌خواهد نفر سوم از محتوای سخن آگاه شود، ولی ممکن است این کار علت‌های دیگری نیز داشته باشد. در بعضی از روایات، علت دیگر، اذیت و آزار رساندن به دیگران معرفی شده است؛ یعنی شخص نجواکننده قصدش پنهان کاری نیست، بلکه فقط برای اذیت کردن شخص سوم این کار را می‌کند تا موجب بدگمانی و ناراحتی او شود. در گوشه‌ی سخن گفتن با این انگیزه، از خباثت باطنی خبر می‌دهد.

۱- کتاب خانه تبیان، محمدتقی مصباح یزدی، آداب معاشرت در قرآن، با تصرف.

ص: ۴۶

از مجموعه روایات استفاده می‌شود که نجوا و درگوشی سخن گفتن، از نظر اجتماعی پسندیده نیست، ولی در بعضی از روایات بر اساس پاره‌ای از آیات قرآن کریم، از نجواهای پسندیده سخن به میان آمده است که آن نجوا بنا بر دین و تقوا و برای یک کار خیر صورت گیرد، مثلاً برای امر به معروف یا اصلاح بین دو نفر و... .

۴. نجوا و سخنان درگوشی از دیدگاه فقه

۴. نجوا و سخنان درگوشی از دیدگاه فقه

این عمل از نظر فقه اسلامی احکام مختلفی بر حسب اختلاف شرایط دارد، یعنی گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد و چنین نجوایی نجوای شیطانی است که هدفش غمگین ساختن مؤمنان است.

در مقابل، گاه حکم و جوب به خود می‌گیرد، و این در صورتی است که مسئله سرّی لازمی در میان باشد که افشای آن خطرناک، و ذکر نکردن آن نیز موجب تضییع حق و یا خطری برای اسلام و مسلمانان است.

و گاه متصف به استحباب می‌شود و آن در جایی است که انسان برای انجام دادن کارهای نیکو (برّ و تقوا) به سراغ آن رود و همچنین حکم کراهت را می‌توان برای آن تصور کرد، مثلاً- در نجواهای عادی، که نه مصلحتی در آنهاست و نه هدف اذیت و آزار دیگران است، اما فی حدّ نفسه مطلوب نیست، بنابراین ترک آن بهتر است.

ولی اصولاً هرگاه هدف مهم تری در کار نباشد، نجوا کردن کار پسندیده‌ای نیست و برخلاف آداب مجلس است؛ زیرا نوعی بی‌اعتنایی یا بی‌اعتمادی به دیگران خوانده می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی

ص: ۴۷

می فرماید: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى إِثْنَانٍ دُونَ صَاحِبِهِمَا، فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزُنُهُ؛ هُنْكَامِي كِه سِه نَفَرٍ بَاشِيدِ دُو نَفَرٍ اَز شَمَا جِدَايِ اَز شَخْصِ سُوْمِ بِه نَجْوَا نِپَرْدَاذِدْ؛ چِرَاكِه اِين اَمْر، نَفَرِ سُوْمِ رَا غَمْگِیْنِ مِی كِنْد.» (۱)

کلبانگ حدیث

اشاره

کلبانگ حدیث

زیر فصل ها

در گوشی صحبت کردن ممنوع

حکمت نهی از در گوشی صحبت کردن

موارد جواز در گوشی صحبت کردن

در گوشی صحبت کردن ممنوع

در گوشی صحبت کردن ممنوع

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «إِذَا كَانُوا ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى اِثْنَانٍ دُونَ الثَّالِثِ؛ هِرْگَاه سِه نَفَرٍ بَا هِم بَاشِنْد، دُو نَفَرٍ اَنهَا نَبَايِد بَا يِكْدِيْگَرِ دَر گُوشِي صَحْبِتِ كِنْنْد.» (۲)

حکمت نهی از در گوشی صحبت کردن

حکمت نهی از در گوشی صحبت کردن

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «إِذَا كُنْتُمْ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى رَجُلَانِ دُونَ الْآخَرِ حَتَّى يَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ يَحْزُنُهُ؛ هِرْگَاه سِه نَفَرٍ بَا هِم بُوْدِيْد، دُو نَفَرْتَانِ بَا يِكْدِيْگَرِ دَر گُوشِي سَخْنِ نْگُوِيْنْد تَا زَمَانِي كِه بِه مِيَان جَمْعِ مَرْدَمِ دَر آيِيْد؛ زِيْرَا اِين كَار بَاعْثِ نَارَاْحْتِي اَنْ دِيْگَرِي مِی شُوْد.» (۳)

موارد جواز در گوشی صحبت کردن

موارد جواز در گوشی صحبت کردن

امام علی علیه السلام : «الْكُتْمَانُ مَلَائِكَةُ النَّجْوَى؛ پَنهَانِ كَارِي، دَلِيْل [اصْلِي] دَر گُوشِي سَخْنِ كُفْتِنِ اسْت.» (۴)

امام علی علیه السلام: «أَفْضَلُ النَّجْوَى مَا كَانَ عَلَى الدِّينِ وَالتُّقَى، وَ أَسْفَرَ عَنِ اتِّبَاعِ

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۶۲.

۲- کنز العمال، ح ۲۴۷۶۶.

۳- کنز العمال، ح ۲۴۷۶۷.

۴- عبدالواحدی آمدی، غررالحکم، ح ۳۵۵.

ص: ۴۸

الْهُدَىٰ وَ مُخَالَفَةِ الْهَوَىٰ؛ برترین رازگویی (سخن درگوشی) آن است که بر پایه دین و پرهیزکاری و ثمره اش پیروی از راه راست و مخالفت با هوای نفس باشد» (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله: «لَا خَيْرَ فِي الْمُنَاجَاهِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: عَالِمٍ نَاطِقٍ، أَوْ مُسْتَمِعٍ وَّاعٍ؛ نجوا کردن خوب نیست، مگر با دو کس: عالم گویا، یا شنونده پذیرا (حرف شنو)» (۲).

امام صادق علیه السلام: «إِذَا كَانَ الْقَوْمُ ثَلَاثَةً فَلَا يَتَنَاجَى مِنْهُمْ إِثْنَانِ دُونَ صَاحِبَيْهِمَا؛ فَإِنَّ ذَلِكَ (م) مَا يَحْزُنُهُ وَيُؤْذِيهِ؛ هرگاه جمع سه نفره ای بود، نباید دو نفرشان جدا از دوستشان با هم درگوشی صحبت کنند؛ زیرا این کار مایه ناراحتی و آزار او می شود» (۳).

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. نجوای شیطانی

۲. نجوای عاشقانه

۳. نهی از نجوا و شرک خفی

۱. نجوای شیطانی

۱. نجوای شیطانی

«پس از قتل عثمان و زمینه انقلابی که فراهم شده بود، کسی جز علی علیه السلام نامزد خلافت نبود. مردم فوج فوج آمدند و بیعت کردند.

در روز دوم بیعت، آن حضرت بر منبر بالا رفت و برای مردم سخن گفت... روز دیگر مردم آمدند، خودش هم آمد، موجودی بیت المال را مساوی تقسیم کرد. به هر نفر سه دینار رسید. مردی گفت: یا علی! تو به من سه دینار می دهی و به غلام من نیز که تا دیروز برده من بود، سه دینار می دهی؟ علی علیه السلام فرمود: «همین است که دیدی».

۱- عبدالواحدی آمدی، غررالحکم، ح ۳۳۰۱.

۲- عبدالواحدی آمدی، غررالحکم، ح ۱۰۸۳۵.

۳- اصول کافی، ج ۲، ص ۶۶۰، ح ۱.

ص: ۴۹

عده ای که از سال ها پیش به تبعیض و امتیاز عادت کرده بودند مانند طلحه و زبیر و عبدالله بن عمر و سعید بن عاص و مروان حکم آن روز از پذیرش سهمیه سر باز زدند و از مسجد بیرون رفتند.

روز بعد که مردم در مسجد جمع شدند، این عده هم آمدند، اما جدا از دیگران در گوشه ای دور هم نشستند و به نجوا و شور پرداختند. پس از مدتی ولید بن عقبه را از میان خود انتخاب کردند و به نزد علی علیه السلام فرستادند.

ولید به حضور علی علیه السلام آمد و گفت: یا اباالحسن! اولاً تو خودت می دانی که هیچ کدام از ما که اینجا نشسته ایم، به واسطه سوابق تو در جنگ های میان اسلام و جاهلیت، از تو دل خوشی نداریم. از هر کدام ما یک نفر یا دو نفر در آن روزها به دست تو کشته شده است. برای مثال، پدر خودم در بدر به دست تو کشته شد، اما از این موضوع با دو شرط می توانیم صرف نظر و با تو بیعت کنیم؛ اگر تو آن دو شرط را بپذیری:

یکی اینکه سخن دیروز خود را پس بگیری، به گذشته کار نداشته باشی و عطف به ماسبق نکنی. در گذشته هر چه شده، شده؛ هر کس در دوره خلفای گذشته از هر راه مالی به دست آورده، آورده؛ تو کار نداشته باش که از چه راه بوده، تو فقط مراقب باش که در زمان خودت حیف و میل نشود.

دوم اینکه قاتلان عثمان را به ما تحویل ده که از آنها قصاص کنیم و اگر ما از ناحیه تو امنیت نداشته باشیم، ناچاریم تو را رها کنیم و برویم در شام به معاویه ملحق شویم.

علی علیه السلام فرمود: «اما موضوع خون هایی که در جنگ اسلام و جاهلیت ریخته شد، من مسئولیتی ندارم؛ زیرا آن جنگ ها، جنگ شخصی نبود،

ص: ۵۰

جنگ حق و باطل بود. شما اگر ادعایی دارید، باید از جانب باطل علیه حق عرض حال بدهید، نه علیه من.

اما موضوع حقوقی که در گذشته پامال شده. من شرعاً وظیفه دارم که حقوق پامال شده را به صاحبانش برگردانم. در اختیار من نیست که ببخشم و صرف نظر کنم.

و اما موضوع قاتلان عثمان! اگر من وظیفه شرعی خود تشخیص می دادم، آنها را دیروز قصاص می کردم و تا امروز مهلت نمی دادم».

ولید پس از شنیدن این پاسخ ها حرکت کرد و رفت و به رفقای خود گزارش داد.

... بر آنها مسلّم شد که سیاست علی منعطف نیست. از آن ساعت شروع کردند به تحریک و اخلال.

گروهی از دوستان علی علیه السلام به نزد آن حضرت آمدند و گفتند: به زودی این دسته قتل عثمان را بهانه خواهند کرد و آشوبی به پا خواهد شد. اما قتل عثمان بهانه است. درد اصلی اینها مساواتی است که تو میان اینها و تازه مسلمان های ایرانی و غیرایرانی برقرار کرده ای. اگر تو امتیاز اینها را حفظ کنی و در تصمیم خود تجدیدنظر کنی، غائله می خوابد.

علی علیه السلام روز دیگر در حالی که شمشیری حمایل کرده بود و لباسش را دو پارچه ساده تشکیل می داد که یکی را به کمر بسته بود و دیگری را روی شانه انداخته بود، به مسجد رفت و بالای منبر ایستاد، به کمان خود تکیه کرد و خطاب به مردم گفت:

«خداوند را که معبود ماست، شکر می کنیم. نعمت های آشکار و نهان او شامل حال ماست. تمام نعمت های او منت و فضل است، بدون اینکه ما از خود استحقاق و استقلالی داشته باشیم؛ برای اینکه ما را

ص: ۵۱

بیازماید که شکر می‌کنیم یا کفران. افضل مردم در نزد خدا آن کس است که خدا را بهتر اطاعت کند و سنت پیغمبر را بهتر و بیشتر پیروی کند و کتاب خدا را بهتر زنده نگاه دارد. ما برای کسی نسبت به کسی، جز به مقیاس طاعت خدا و پیغمبر، برتری قائل نیستیم. این کتاب خداست در میان ما و شما، و آن هم سنت و سیره روشن پیغمبر شما که آگاهید و می‌دانید».

آن گاه این آیه کریمه را تلاوت کرد: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (۱).

پس از این خطبه، برای دوست و دشمن، قطعی و مسلم شد که تصمیم علی علیه السلام قطعی است؛ هر کس تکلیف خود را فهمید، آن کس که می‌خواست وفادار بماند، وفادار ماند و آن کس که به چنین برنامه‌ای نمی‌توانست تن بدهد، یا مانند عبدالله عمر کناره‌گیری و انزوا اختیار کرد، و یا مانند طلحه و زبیر و مروان تا پای جنگ و خونریزی حاضر شد» (۲).

۲. نجوای عاشقانه

۲. نجوای عاشقانه

از مسلمات تاریخ اسلام است و این روایت معروف را اهل تسنن بیشتر روایت کرده‌اند که در زمان وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام زیاد گریه می‌کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حضرت زهرا علیها السلام نجوایی کردند و گریه ایشان افزون شد، و بعد از مدتی نجوای دیگری کردند و حضرت زهرا علیها السلام متبسم شد. بعدها که از ایشان سؤال کردند که این دو نجوا چه بود، فرمودند: «در نجوای اول، پدرم به من خبر داد که به طور قطع از دنیا

۱- نک: حجرات: ۱۳.

۲- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۸، صص ۴۴۲-۴۴۶.

ص: ۵۲

می رود و [گریه ام] در فراق پدر بود و در نجوای دوم به من گفت: ولی تو به سرعت به من ملحق می شوی و خرسندی ام از این جهت بود». (۱)

۳. نهی از نجوا و شرک خفی

۳. نهی از نجوا و شرک خفی

«ابوسعید خدری گوید: ما عده ای بودیم که در زمان و شرایط سخت و دشواری، طبق نوبت تنظیم شده، از حریم رسول خدا صلی الله علیه و آله حراست و پاسداری می کردیم. بعد از مدتی که گذشت، یک گروه از نگهبانان عادت کرده بودند که در گوشی و آهسته با یکدیگر نجوا کنند و سخن بگویند و من هم میان آنها بودم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک شب بر ما وارد شد، وقتی که مشاهده کرد بعضی در گوشی صحبت می کنند، فرمود: «این نجوا (در گوشی صحبت کردن) چیست؟ آیا شما [در سوره مجادله آیه ۸] از آن نهی نشده اید؟»

گفتیم: در پیشگاه خدا و رسولش توبه کردیم، ما درباره دجال [سخن گفتیم].

فرمود: «می خواهید شما را از کسی که در نزد من خطرش بیشتر از دجال است [آگاه کنم]؟»

آن گاه فرمود: «الشِّرْكُ الْخَفِيُّ أَنْ يَقُومَ الرَّجُلُ يَعْمَلُ لِمَكَانٍ رَجُلٌ؛ آنکه خطرناک تر از دجال است، شرک مخفی است و شرک مخفی یعنی اینکه انسانی عهده دار (نردبان ترقی) کارهای ناشایسته و گناه آلود دیگران گردد. (که وزر و وبال آن به گونه مخفی در نامه عمل این شخص ثبت می شود)». (۲)

۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۶۳۲.

۲- مصطفی زمانی، محمد محمدی اشتهاردی، داستان ها و پندها، ج ۱۰، ص ۶۵ (با اندکی تصرف).

ص: ۵۳

آموزه‌ها

آموزه‌ها

۱. هر کاری ممکن است آسیب و آفتی داشته باشد که مسلمان باید به آسیب‌ها توجه کند. یکی از آسیب‌های گفت و شنود، درگوشی سخن گفتن است.

۲. ملاک اصلی در کارها آن است که در آن خیر و خوبی وجود داشته باشد. در بسیاری از نجواها خیری نیست. خداوند در آیه ۱۱۴ سوره نساء می‌فرماید: «در بسیاری از درگوشی سخن گفتن‌های ایشان خیری نیست، مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده و یا سازشی میان دو نفر فرمان دهد و هر کسی برای طلب خشنودی خدا کاری کند، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد».

۳. باید توجه داشت که عالم محضر خداست و خداوند به همه چیز آگاه است. در آیه ۷ سوره توبه می‌خوانیم: «آیا ندانسته اید که خدا راز آنان و نجوای ایشان را می‌داند و خدا دانای رازهای نهانی است».

۴. افزون بر آگاهی حضرت حق از تمام نجواها، باید توجه داشته باشیم که آنها ثبت و ضبط می‌شود. در آیه ۸۰ سوره زخرف می‌خوانیم: «آیا می‌پندارید که ما راز آنها و نجوایشان را نمی‌شنویم؟ چرا و فرشتگان ما نزد آنان (حاضرند) و ثبت می‌کنند».

۵. نجوا ممکن است شیطانی و با هدف اذیت و آزار رساندن به دیگران باشد که چنین کاری زشت و به تعبیر فقهی حرام است. البته باید توجه داشت که نجوا و درگوشی سخن گفتن، ممکن است در جایی مکروه، واجب و گاهی مستحب باشد.

۶. در اظهارنظر، باید منصفانه رفتار کرد و همه نجواها را ناپسند ندانست.

ص: ۵۴

۷. گاهی امر به معروف یا دادن صدقه آشکار، سبب لجاجت و شرمندگی فرد مورد نظر می شود که در این موارد باید پنهانی عمل کرد. (۱)

۸. در انجام دادن کارها، باید به آثار آن توجه داشت. ممکن است کاری سبب ناراحتی دیگران شود و درگوشی سخن گفتن، یکی از این کارهاست.

۹. نجوا اعم از درگوشی سخن گفتن است؛ زیرا نجوا شامل نشست های پنهانی هم می شود.

منابع دیگر

منابع دیگر

ایراوانی، جواد، «آداب گفت و گو از دیدگاه قرآن و حدیث»، مجله الهیات و حقوق،

، صص ۳ تا ۳۴.

قاسمی، محمد جواد، «فرهنگ گفتاری و شنیداری در آینه وحی»، مجله مشکات، پاییز و زمستان ۱۳۸۳، شماره ۸۴ و ۸۵، صص ۶۰ تا ۷۵.

۱- موارد ۶ و ۷ از تفسیر نور، ذیل آیه ۱۱۴ سوره نساء استفاده شده است.

ص: ۵۵

۲. دروغ گویی**اشاره****۲. دروغ گویی**

«إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ؛ تنها کسانی دروغ می گویند که به آیات خدا ایمان ندارند و دروغ گویان واقعی آنها هستند». (نحل: ۱۰۵)

اسلام به عنوان مکتبی که داعیه دار ساختن انسان و جامعه است، به باطن و ظاهر انسان ها توجه ویژه دارد. اسلام می خواهد انسان ها در باطن و درون خود اهل تفکر، ایمان و صدق باشند. روشن است که ویژگی های باطن، در ظاهر هم جلوه گر می شود. انسانی که اهل ایمان باشد، زبانش به صدق و راستی حرکت می کند. در عین حال ممکن است آدمی بر اثر لغزش، از راستی و راست گویی به تدریج دور شود. زبان به عنوان یک عضو ویژه، می تواند انسان را دچار گناهان بی شماری کند، مانند: دشنام، غیبت، سخن چینی، استهزا، جدال، تهمت، اشاعه فحشا و... یکی از گناهان زبان، دروغ گویی است. دروغ، سخن ناروا، ناحق و خلاف حقیقت است که معادل عربی آن کذب است. دروغ از آفات جان و زبان به شمار می رود و با تاریخ زندگی انسان در هم آمیخته است. چنانکه شیطان، حضرت آدم و

ص: ۵۶

حوا را با دروغ و نیرنگ از راه به در کرد و سپس قایل را. آنگاه که وی برادرش را به قتل رساند و درمانده شد که با جسد برادر چه کند، با اشاره زاغی، جسد برادر را پنهان کرد: «سپس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید، تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. قایل گفت: وای بر من، آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس از پشیمانان گردید.»^(۱) پرسش مهم اینجاست که قایل در محضر پدر چه گفت؟ آیا بر اساس صدق و راستی سخن گفت؟ او اگر می خواست راست بگوید، جسد برادر را پنهان نمی کرد.

داستان دروغ در ماجرای برادران حضرت یوسف علیه السلام هم جلوه گر می شود. گویی یکی از دام های شیطان برای گمراهی و سقوط انسان، دروغ است. از آنجا که دروغ سرچشمه بسیاری از گناهان به شمار می رود، در قرآن و سنت نیز بسیار بدان توجه شده است.

در روایات برای نشان دادن جایگاه دروغ، از یک تشبیه زیبا استفاده می شود؛ اگر تمام پلیدی ها و زشتی ها را در خانه ای قرار داده باشند، کلید ورود به این خانه، دروغ است. این بیان نورانی، برای مؤمن و حتی هر انسان عاقل، زنگ خطری بزرگ است. به دلیل این جایگاه دروغ و نسبت آن با دیگر گناهان، امیر مؤمنان، علی علیه السلام می فرماید: «هیچ بنده ای طعم ایمان را نمی چشد، مگر آن گاه که دروغ را، چه شوخی و جدی ترک کند.»^(۲) دروغ به اندازه ای خطرناک است که از شراب خوردن هم بدتر معرفی شده است: «انَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ

۱- نک: مائده: ۳۱.

۲- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۹، ح ۱۴.

ص: ۵۷

الشَّرَابِ، وَ الْكِذْبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ» (۱) با اینکه می دانیم خوردن شراب، عقل آدمی را زایل می کند، دروغ از آن هم بدتر معرفی شده است؛ زیرا هر چند شراب، از عقل آدمی می کاهد، این زوال عقل موقت است، درحالی که دروغ افزون بر آنکه روشنایی عقل را از بین می برد، ایمان را هم از دل آدمی خارج می کند.

دروغ، گناه کبیره و سرچشمه گناهان معرفی شده است. انسان از این دروازه وارد بندگی شیطان می شود و به کارهای زشت روی می آورد که نتیجه آن، تکذیب و دروغ پنداشتن نشانه های الهی است.

دروغ و گناه رابطه دو سویه دارند. از یک سو دروغ، انسان را وارد عرصه گناه می کند و از سوی دیگر گناه، انسان را به دروغ های بزرگ و بزرگ تر وامی دارد. گناهکار برای پنهان نگاه داشتن گناهانش، به دروغ متوسل می شود و برای فاش نشدن دروغش، به گفتن دروغ های متعدد دیگر ناچار می گردد؛ تا جایی که نور ایمان از دلش می رود. خداوند در معرفی افرادی که قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دروغ می شمارند، می فرماید: «تنها کسانی دروغ می گویند که به آیات خدا ایمان ندارند و دروغ گویان واقعی آنان هستند» (۲).

از دیدگاه روایات، دروغ، با ایمان جمع نمی شود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «آیا می شود مؤمن ترسو و بخیل باشد؟ فرمود: بله. پرسیدند: آیا ممکن است دروغ گو باشد؟ فرمود: خیر. زیرا دروغ نشانه بی ایمانی و نفاق است و نفاق با ایمان با هم در دل جای نمی گیرد» (۳).

۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲- نک: نحل: ۱۰۵.

۳- اسماعیل بن محمد بن الفضل الجوزی الأصبهانی، الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۹۵، ح ۲۴.

ص: ۵۸

معروف است که داریوش برای کشور خود، ایران، چنین دعا کرد: «خداوند، این کشور را از دشمن، از خشک سالی و از دروغ محفوظ دارد.» در این دیدگاه، همان گونه که دشمن و خشک سالی می تواند کشور را نابود سازد، دروغ نیز می تواند کشور را به نابودی کشاند. با توجه به ضرب المثل ها، داستان ها، پند ها و... درمی یابیم که انسان و جامعه انسانی همواره به مسئله دروغ و پی آمدهای آن توجه داشته است. در فرهنگ عمومی نیز دروغ گو دشمن خداست و حتی در کتاب های درسی تلاش می شود با داستان چوپان دروغ گو، عواقب ناگوار دروغ گویی را در ذهن کودکان ترسیم کنند. بنابراین، نه تنها از دیدگاه قرآن و روایات، بلکه در فرهنگ عمومی جوامع، زشتی دروغ امری مسلم است که عقل انسان نیز آشکارا بدی آن را در می یابد. با توجه به اهمیت این مسئله در زندگی انسان، به برخی از ابعاد این رفتار زشت اشاره می کنیم تا چراغ راهی باشد برای نجات انسان. در این گفتار، بحث های زیر پی گرفته می شود:

۱. علت و ریشه دروغ گویی؛

۲. آثار دروغ در دنیا و آخرت؛

۳. دروغ مصلحتی؛

۴. توریه؛

۵. راه های درمان دروغ.

۱. علت و ریشه دروغ گویی

اشاره

۱. علت و ریشه دروغ گویی

در جهان امکان، هیچ چیز بدون علت نیست و هر چیزی که در جهان محقق می شود، ریشه و علتی دارد. این قانون علت و معلول، در رفتار و گفتار آدمی هم جاری است.

ص: ۵۹

ممکن است دروغ به انواع مختلفی تقسیم و بر این اساس، علت های متفاوتی برای آن تصور شود.

با توجه به آیات و روایات، عواملی مانند شیطان و ابلیس، حسادت، فرار از رسوایی و... را می توان علت های دروغ گویی برشمرد.

الف) شیطان و ابلیس

الف) شیطان و ابلیس

بعضی معتقدند (۱) ریشه برخی از دروغ ها شیطان است و اوست که با تسلط بر روح و روان آدمی، وی را به سمت دروغ می کشاند. گویندگان این سخن، به آیه ۱۹ سوره مجادله تمسک می جویند که خداوند می فرماید: «شیطان بر آنان (کسانی که به دروغ سوگند یاد می کنند) چیره شده و خدا را از یادشان برده است. آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان، همان زیان کارانند.»

این سخن، سخن دقیقی به نظر نمی رسد و ریشه و علت دروغ، شیطان و تسلط او بر انسان نیست؛ بلکه دروغ است که شیطان را بر انسان مسلط می سازد. به بیان دیگر، یکی از آثار دروغ، چیره شدن شیطان بر انسان است.

انسان دروغ گو، ماهیتش به ماهیت شیطان نزدیک می شود و نوعی سنخیت با شیطان پیدا می کند. در نتیجه، شیطان با این گونه انسان ها رابطه دوستی برقرار می کند و به تعبیر قرآن کریم بر او نازل می شود.

خداوند حکیم می فرماید: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ؛ آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند؟ بر هر دروغ زن گناه کار.» (۲)

۱- اکبر هاشمی رفسنجانی، فرهنگ قرآن، ج ۱۳، ص ۳۸۳، ذیل ماده «دروغ».

۲- شعراء: ۲۲۱ و ۲۲۲.

ص: ۶۰

بنابراین، دروغ گویی و گناه کاری سبب فرود شیطان بر انسان می شود. با این بیان، باید علتی دیگر برای دروغ گویی پیدا کرد و البته علت دروغ گویی را در درون انسان باید جست. آیات و روایاتی نیز به این مهم اشاره دارد.

شیطان با وسوسه و تزیین «وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (۱) با فریب دادن و گرفتار کردن انسان به آرزوهای دور و دراز، «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ» (۲) و با ایجاد دشمنی و کینه و دور کردن انسان از یاد خدا و نماز «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (۳) او را به سرازیری گناه وارد می کند که از مهم ترین آنها دروغ است.

ب) حسادت

ب) حسادت

بیماری فقط به جسم انسان منحصر نمی شود، بلکه نفس و روح انسان نیز دچار بیماری می شود. از شدیدترین بیماری های روح و روان، حسد است. ملا احمد نراقی در کتاب معراج السعاده می نویسد:

مخفی نماند که حسد، اشدّ امراض نفسانیه و دشوارترین همه است و بدترین رذایل و خبیث ترین آنهاست.

عقبه زین صعب تر در راه نیست

ای خنک آن کش حسد همراه نیست

۱- نک: انعام: ۴۳.

۲- نک: محمد: ۲۵.

۳- نک: مائده: ۹۱.

ص: ۶۱

حسد، صاحب خود را به عذاب دنیا گرفتار و به عقاب عقبی مبتلا می‌سازد؛ زیرا که حسود در دنیا لحظه‌ای از حزن و الم و غصه و غم خالی نیست؛ چه او هر نعمتی که به کسی دیده، متألم می‌شود. (۱)

حسود، از نعمت‌هایی که نصیب دیگران شده، ناراحت است و آرزوی زوال و نابودی آن را دارد و گاهی به اعمالی دست می‌زند که آن نعمت از دست دیگری خارج شود. در داستان فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام، هم حسادت دیده می‌شود و هم دروغ. از این ماجرا نتیجه می‌گیریم که برخی دروغ‌ها در حسادت ریشه دارند.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

به راستی در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسندگان، عبرت‌هاست. هنگامی که برادران او گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم دوست داشتنی‌ترند و قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است. یکی گفت: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس از آن، مردمی شایسته باشید. (۲)

این برادران حسود، به بهانه‌ای توانستند رضایت پدر را برای بردن یوسف علیه السلام با خودشان به دست آورند و آن بلا را سر برادر خود آوردند. «شامگاهان گریان نزد پدر خود باز آمدند. گفتند: ای پدر، ما رفتیم که مسابقه دهیم و یوسف را نزد کالای خود نهادیم، آن گاه گرگ او را خورد، ولی تو ما را هرچند راست گو باشیم، باور نداری. و پیراهنش را آغشته به خونی دروغین آوردند...» (۳)

۱- ملا احمد نراقی، معراج السعاده، ص ۳۲۴.

۲- نك: یوسف: ۷ - ۹.

۳- نك: یوسف: ۱۶ - ۱۸.

ص: ۶۲

در این داستان، گناهان زیادی از برادران سر زده است: نسبت دادن گمراهی به پدر خود که پیامبر خدا نیز بود، نیرنگ و خدعه، آزار دادن حضرت یوسف علیه السلام و سپس دروغ. ریشه همه این گناهان، به همان حسادتت باز می گردد که وجود آنان را فرا گرفته بود. نکته دیگری که در بعضی از تفاسیر به آن اشاره شده، این است که «دروغ، دروغ می آورد. برادران برای توجیه خطای خود سه دروغ پی در پی گفتند: مسابقه رفته بودیم، یوسف را نزد وسایل گذاشتیم، گرگ او را خورد» (۱).

بعضی از ویژگی های انسان های دروغ گو از آیات این سوره نیز به دست می آید؛ برای نمونه:

۱. فراموش کاری؛ برادران یوسف از پدر خواسته بودند که یوسف را برای بازی و تفریح با آنها بفرستد، اما در گزارش شان به پدر گفتند: او را برای مراقبت نزد اثاث گذاشتیم؛

۲. دروغ گو از افشای دروغش می ترسد؛

۳. دروغ گو اصرار دارد که مردم او را صادق بپندارند: «وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ» (۲).

ج) گناه و فرار از رسوایی

ج) گناه و فرار از رسوایی

گاه انسان بر اثر شهوت، دچار گناه و انحراف می شود و سپس برای فرار از رسوایی، دست به دامن دروغ می شود.

«خداوند در داستان یوسف و زلیخا، صحنه ای را به تصویر می کشد که حضرت یوسف علیه السلام از نزد زلیخا به سوی در می گریزد. زلیخا نیز در

۱- تفسیر نور، سوره یوسف، ذیل آیه ۱۷.

۲- تفسیر نور، سوره یوسف، ذیل آیه ۱۷.

ص: ۶۳

پی او به سمت در می رود تا جلوی وی را بگیرد. در این تعقیب، دست زلیخا از پشت به پیراهن یوسف می رسد و آن را می کشد. هم زمان با پاره شدن پیراهن، مرد خانه، نیز در اتاق را می گشاید و صحنه ای بسیار ناراحت کننده پدیدار می شود؛ یوسف، زن و شوهر او. زن برای سرپوش گذاشتن بر خطای خود و فرار از رسوایی، بی درنگ به دروغ متوسل می شود و جانب دارانه به شوهرش می گوید: کیفر کسی که به خانواده تو قصد کرد چیست؟ جز اینکه زندانی یا دچار عذابی دردناک شود! (۱)

د) بی ایمانی

د) بی ایمانی

بی ایمانی، یعنی اعتقاد نداشتن به خدا و قیامت، از عوامل عمده دروغ گویی به شمار می رود. انسانی که به خدا، پیامبر و قیامت ایمان داشته باشد، حاضر نیست دروغ بگوید.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغ گویانند» (۲).

در روایات هم به این مسئله اشاره شده است و فرموده اند: «مؤمن بر هر خصلتی سرشته می شود، جز خیانت و دروغ» (۳). بنابراین، انسان مؤمن، اهل خیانت و دروغ نخواهد بود و دروغ گویی در بی ایمانی ریشه دارد.

ه) حقارت و پستی

ه) حقارت و پستی

در برخی روایات به یک نکته اساسی اشاره و به انسان دروغ گو از جهت روانی توجه شده است. این روایات، یک عامل مهم دروغ گویی را معرفی

۱- نک: یوسف: ۲۵.

۲- نک: نحل: ۱۰۵.

۳- الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۹۵، ح ۲۲.

ص: ۶۴

کرده اند که شاید بتوان گفت ریشه اصلی دروغ گویی است و همه عوامل یاد شده به گونه ای به این عامل مهم بازمی گردد و آن، حقارت و پستی است که در نهاد شخص دروغ گو وجود دارد. پستی روح و روان، سبب می شود فرد، حسود یا اهل گناه و حتی بی ایمان شود و در نهایت به دروغ و نفاق و ریا رو آورد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرمود: «لَا يُكَذِّبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةٍ نَفْسِهِ عَلَيْهِ؛ دروغ گو، دروغ نمی گوید مگر به دلیل پستی و حقارت نفسش که حاکم بر اوست» (۱).

(و) علت غایی دروغ

(و) علت غایی دروغ

مقصود از علت غایی دروغ، هدف دروغ گو از دروغ گفتن است. در اینجا ممکن است ادبیات سخن عوض شود. برای مثال، برادران حضرت یوسف علیه السلام به دلیل حسادت، دچار گناهان و اشتباه های فراوان شدند و یکی از آن اشتباه ها دروغ بوده، ولی با چه هدفی این دروغ را گفتند؟ می توان گفت برای پنهان کردن جرم و فریب دادن پدر.

به طور کلی شیطان با توسل به دروغ، به هدفش که فریب دادن آدم و حوا بود، رسید.

پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه از عورت هایشان مانده بود، برای آنان نمایان گرداند و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته شوید یا از [زمره] جاودانان گردید. (۲).

۱- کنز العمال، ح ۸۲۳۱.

۲- اعراف: ۲۰.

ص: ۶۵

همچنین منافقان برای فریب دادن پیامبر نزد آن حضرت می آمدند و شهادت می دادند که او رسول خداست، درحالی که به واقع چنین اعتقادی نداشتند. خداوند در این باره می فرماید:

چون منافقان نزد تو آیند، گویند: گواهی می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا (هم) می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می دهد که مردم دو چهره، سخت دروغ گویند. سوگند های خود را چون سپری بر خود گرفته و مردم را از راه خدا بازداشته اند. راستی که آنان چه بد می کنند. این بدان سبب است که آنان ایمان آورده، سپس انکار کرده اند و در نتیجه بر دل هایشان مهر زده شده است و [دیگر] نمی فهمند. (۱)

۲. آثار دروغ گویی

اشاره

۲. آثار دروغ گویی

دروغ گویی آثاری دارد. بخشی از این آثار متوجه شخص دروغ گو می شود و بخشی متوجه جامعه انسانی و اطرافیان. در مجموع، می توان آثار دروغ گویی را چنین برشمرد:

الف) خواری و روسیاهی در دنیا و عذاب آخرت

الف) خواری و روسیاهی در دنیا و عذاب آخرت

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «نتیجه دروغ، خواری در دنیا و عذاب آخرت است». (۲) و «زیاد دروغ گفتن انسان، شکوه او را از بین می برد». (۳)

۱- منافقون: ۱۳.

۲- غررالحکم، ح ۴۶۴۰.

۳- غررالحکم، ح ۷۱۰۰.

ص: ۶۶

ب) تباه کننده دین و ایمان

ب) تباه کننده دین و ایمان

امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «دروغ گویی زیاد، دین را تباه و گناه را بزرگ می گرداند».^(۱)

ج) پشیمانی

ج) پشیمانی

به فرموده امیرمؤمنان، حضرت علی علیه السلام: «فرجام دروغ، پشیمانی است».^(۲)

د) تباهی همه چیز

د) تباهی همه چیز

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «دروغ همه چیز را تباه می کند».^(۳)

ه) غیبت و بدگویی

ه) غیبت و بدگویی

امیرمؤمنان، حضرت علی علیه السلام فرمود: «دروغ باعث غیبت و بدگویی می شود».^(۴)

و) از بین رفتن آبرو و اعتماد

و) از بین رفتن آبرو و اعتماد

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در مقایسه ای زیبا، دروغ گو و مرده را همسان می شمارد و می فرماید: «دروغ گو و مرده یکسانند؛ زیرا برتری زنده بر مرده به سبب اعتماد کردن به اوست. پس هرگاه به گفته او (انسان) اعتماد نشود، حیثش از بین رفته است».^(۵)

۱- غررالحکم، ح ۷۱۲۳.

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۱، ح ۱.

۳- غررالحکم، ح ۱۱۱۶.

۴- غررالحکم، ح ۷۴۷.

۵- غررالحکم، ح ۲۱۰۴.

ص: ۶۷

(ز) خشم خدا، تحقیر مردم، دشمنی فرشتگان

(ز) خشم خدا، تحقیر مردم، دشمنی فرشتگان

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «دروغ گو با دروغ گویی خود سه چیز به دست می آورد: خشم خدا، نگاه تحقیرآمیز مردم و دشمنی فرشتگان را با خود». (۱)

(ح) محروم شدن از نماز شب

(ح) محروم شدن از نماز شب

امام صادق علیه السلام فرمود: «انسان دروغی می گوید و به سبب آن، از نماز شب محروم می شود». (۲)

(ط) کم شدن رزق و روزی

(ط) کم شدن رزق و روزی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «دروغ، روزی را کم می کند». (۳)

حضرت علی علیه السلام نیز در این باره فرمود: «عادت به دروغ گویی فقر می آورد». (۴)

(ی) بدعت

(ی) بدعت

یکی از آثار دروغ پردازی، ایجاد بدعت در دین است: «و بدان آنچه زبان شما به دروغ می پردازد، مگویید (این حلال است و آن حرام) تا به خدا دروغ نبندید؛ زیرا کسانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نمی شوند». (۵)

۱- غررالحکم، ح ۱۱۰۲۹.

۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۰، ح ۲۹.

۳- ترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۹۶، ح ۲۹.

۴- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۱، ح ۳۶.

۵- نک: نحل: ۱۱۶.

ص: ۶۸

ک (محروم شدن از فهم نشانه های خدا

ک (محروم شدن از فهم نشانه های خدا

«وای بر دروغ زن گناه پیشه [که] آیات خدا بر او خوانده می شود، می شنود و باز به حال تکبر چنانکه آن را نشنیده است سماجت می ورزد. سپس او را به عذابی پر درد خبر ده» (۱).

ل (محروم شدن از هدایت و رستگاری

ل (محروم شدن از هدایت و رستگاری

«... خداوند، دروغ پرداز ناسپاس را هدایت نمی کند» (۲).

«... کسانی که بر خدا دروغ می بندند، رستگار نمی شوند» (۳).

۳. دروغ مصلحتی**اشاره**

۳. دروغ مصلحتی

مسئله دروغ مصلحتی را از دو منظر می توان بررسی کرد: الف) فلسفه اخلاق؛ ب) احادیث و فقه. این دو دیدگاه، در عین حال که بی ارتباط با یکدیگر نیستند، دو عرصه متفاوتند. در فلسفه اخلاق، مسئله را به این صورت بررسی می کنند که آیا دروغ به طور ذاتی زشت است؟ یا اینکه اقتضای قبح و زشتی را دارد؟ ممکن است گفته شود دروغ نه به طور ذاتی قبیح است و نه اقتضا و زمینه زشتی را دارد، بلکه باید دید به چه دلیل دروغ گفته می شود. درست مانند زدن طفل یتیم، که به خودی خود نمی توان قضاوت کرد بد یا خوب است؛ اگر برای ادب کردن وی باشد، خوب و اگر برای اذیت و آزار رساندن باشد، بد است.

در این مقام، برخی معتقدند دروغ مانند ظلم و ستم، قبح و زشتی

۱- نک: جائیه: ۷ و ۸.

۲- نک: زمر: ۳.

۳- نک: نحل: ۱۱۶.

ذاتی دارد و در نتیجه بد و حرام است و هرگز نباید دروغ گفت. بنابراین، اگر در مواقعی دروغ را جایز می‌شمارند، باید از طریق قاعده اهم و مهم و باب تراحم، مسئله را حل کرد، چنانکه ورود به خانه دیگران بدون اجازه غضب و حرام است، ولی اگر در همین خانه آتشی افتاده و بچه مسلمانی در حال سوختن است، در مقام عمل، بین ورود بدون اذن و اجازه به خانه دیگری و نجات یک بچه مسلمان، تراحم پیش آمده و حکم عقل این است که نجات بچه مسلمان مهم تر است. بنابراین باید برای نجات او اقدام کرد. همین مسئله در دروغ هم وجود دارد. دروغ به طور ذاتی زشت و حرام است، ولی این دروغ حرام، گاهی با یک امر واجب، مثل نجات جان یک مؤمن تراحم پیدا می‌کند. در این مقام، نجات دادن جان انسان مؤمن، مقدم می‌شود. محدوده این دروغ مصلحتی مشخص و معین است. بنابراین باید دقت کرد که نمی‌توان هر دروغی را مصلحتی نامید.

شهید مطهری رحمه الله در این باره می‌نویسد:

مسئله، دروغ مصلحت آمیز است که سعدی ما هم آورده و در فقه ما آمده است. آیا دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است یا نه؟ سعدی می‌گوید: دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است، و آن داستانی هم که ذکر کرده، نشان می‌دهد که درک سعدی از این مسئله درک خوبی بوده است. می‌گوید: شخصی را پیش پادشاهی آورده بودند. پادشاه فرمان داد که بروند گردنش را بزنند. او وقتی مأیوس شد از اینکه زنده بماند، شروع کرد به فحش دادن، ولی پادشاه نمی‌شنید. پرسید: چه می‌گوید؟ وزیر گفت: می‌گوید: «الْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ»

ص: ۷۰

عَنِ النَّاسِ» (۱) یک کسی که آنجا دنبال این بود که نقطه ضعفی در این وزیر پیدا کند و او را معلّق نماید و خودش به جای او وزیر بشود، گفت: در حضرت پادشاهان نشاید امثال ما را دروغ گفتن. او دارد به پادشاه فحش می دهد، تو می گویی دارد آیه قرآن می خواند؟! شاه گفت: دروغ او از راست تو بهتر است. (۲) دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است. یعنی او با یک دروغ، جانی را نجات داد و تو با یک راست، جانی را بیشتر به خطر می اندازی.

اساساً آیا این درست است که دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است؟ در اینجا ابتدا باید مطلبی را برایتان عرض بکنم و آن این است که فرق است میان دروغ مصلحت آمیز و دروغ منفعت خیز. خیلی افراد دروغ منفعت خیز را با دروغ مصلحت آمیز اشتباه می کنند یا می خواهند اشتباه کنند. دروغ مصلحت آمیز یعنی دروغی که فلسفه خودش را از دست داده و فلسفه راستی را پیدا کرده است؛ یعنی دروغی که با آن، انسان حقیقتی را نجات می دهد، ولی دروغ منفعت خیز یعنی انسان دروغ می گوید که خودش سودی برده باشد. مسئله مصلحت با مسئله منفعت نباید اشتباه بشود. مصلحت، دایرمدار حقیقت است.

مصلحت و حقیقت دو برادر هستند که از یکدیگر جدا نمی شوند. مصلحت یعنی رعایت حقیقت را کردن، نه رعایت

۱- نک: آل عمران: ۱۳۴. «فروبرندگان خشم و عفوکنندگان مردم» (آیه در مقام توصیف متقین است).

۲- البته اینها داستان است که او ساخته برای اینکه حقیقتی را گفته باشد.

ص: ۷۱

سود خود را کردن، که این منفعت است. افرادی دروغ می گویند؛ دروغی به منفعت خودشان. می گویند: چرا دروغ گفتی؟ می گویند: دروغ مصلحتی گفتم. برای اینکه شنودر غناز بیشتر سود ببرد دروغ می گوید، و می گویند: دروغ به مصلحت گفتم. این مصلحت نیست، دروغی است مثل همه دروغ های دیگر. پس این مطلب اشتباه نشود: دروغ مصلحت آمیز غیر از دروغ منفعت خیز است. (۱)

دروغ مصلحتی در روایات و فقه

دروغ مصلحتی در روایات و فقه

دروغ مصلحتی، اصطلاحی است که میان مردم رواج پیدا کرده، ولی در فقه و روایات، این بحث به گونه ای دیگر مطرح است. در کتاب های فقهی ما بحث دروغ در چند مرحله مطرح می شود: (۲)

مرحله اول حرمت دروغ: دروغ در همه ادیان آسمانی و همچنین به حکم عقل حرام است. یعنی هم حرام بودن دروغ در همه ادیان آمده است، چه در دین یهود، چه در دین مسیح و چه در دین اسلام و هم اینکه عقل هر انسانی به قبح دروغ حکم می کند. بنابراین در زشتی و حرام بودن دروغ بحثی نیست؛ نه از جهت عقل و نه از جهت شرع.

مرحله دوم کبیره بودن دروغ: در این باره محل بحث است که آیا دروغ از گناهان کبیره است یا خیر؟ از ظاهر بسیاری از روایات بر می آید که دروغ جزو گناهان کبیره است. در روایات موثق آمده: «خداوند متعال

۱- مجموعه آثار، ج ۲۲، ص ۳۵۳.

۲- نک: شیخ مرتضی انصاری، مکاسب محرمة، بحث کذب.

ص: ۷۲

برای بدی‌ها قفلی قرار داده که کلید آن شراب است و دروغ از شراب بدتر است»^(۱).

براساس سخنان جماعتی از فقهای شیعه، دروغ از گناهان کبیره است.^(۲) البته در این مقام، بحث‌های تخصصی وجود دارد که باید در کتاب‌های فقهی و استدلالی پیگیری کرد.

مرحله سوم استثنای دروغ: این بحث ممکن است شباهتی به همان اصطلاح دروغ مصلحتی داشته باشد. مسلم است که دروغ حرام است، اما در دو مورد، دروغ استثنا شده است و حرمتی ندارد. به بیان دیگر، در روایات برای دروغ گفتن در دو مورد مجوز صادر شده و شاید به سبب همین دو مورد اصطلاح دروغ مصلحتی میان مردم رواج می‌یابد، ولی باید توجه داشت که روایات، اصل دروغ را زشت و حرام می‌شمرند و مواردی که ائمه اطهار علیهم السلام و پیامبر مجوز دروغ را داده‌اند، محدود و مشخص است. بنابراین، فقط در محدوده همان مواردی که اجازه داده شده است می‌توان عمل کرد. خروج از این محدوده، درست نیست و نمی‌توان به هر بهانه‌ای به دروغ متمسک شد.

موارد استثنای دروغ

موارد استثنای دروغ

یک در مقام ضرورت: «مقام ضرورت» در روایات توضیح داده شده است؛ مانند اینکه انسان برای دفع زیان بدنی یا مالی، ناچار شود دروغ بگوید. مقام ضرورت فقط به مسئله دروغ اختصاص ندارد، بلکه در دیگر

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۲، باب ۱۳۸، از ابواب احکام عشره، ح ۳.

۲- نک: مکاسب محرمه، بحث کذب.

ص: ۷۳

مباحث فقهی نیز ضرورت کارساز است. برای مثال، خوردن مردار حرام است، ولی اگر نجات جان آدمی وابسته به آن باشد، گفته شده است به اندازه ای که ضرورت اقتضا می کند، خوردن مردار اشکال ندارد. در بحث دروغ نیز فقط در مقام ضرورت به معنایی که گفته شده است، می توان از آن استفاده کرد.

دو در مقام اصلاح میان مسلمانان: در کتاب های روایی ما، روایات متعددی وارد شده که در مقام اراده اصلاح، جایز است از دروغ استفاده شود. از دیدگاه این روایات کسی که برای اصلاح میان دو نفر یا دو گروه از دروغ استفاده کند، دروغ گو نیست. در روایت صحیح آمده است: «المصلح لیس بکذاب؛ انسان مصلح، دروغ گو به شمار نمی آید».^(۱)

با این بیان، جایگاه جواز دروغ گفتن مشخص می شود. بنابراین، کسی که می خواهد در مدار شرع حرکت کند، تکلیفش روشن است و نمی تواند با عنوان دروغ مصلحتی، در هر جا و به هر بهانه به دروغ متمسک شود.

۴. توریه

۴. توریه

در روایت ها به اندازه ای بر زشتی دروغ تأکید شده که حتی در موارد استثنا نیز توصیه می شود از آن پرهیز و به جای دروغ، از توریه استفاده شود. توریه در لغت به معنای پنهان کردن، پوشانیدن، و افشا نکردن است و در اصطلاح فقهی منظور آن است که انسان از سخن خود معنایی اراده کند و مخاطب از آن چیز دیگری بفهمد. انسان توریه کننده، به گونه ای

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۸، باب ۱۴۱، از ابواب احکام عشره، ح ۳.

ص: ۷۴

سخن می گوید که در مقام قضاوت نمی تواند آن را دروغ بخواند. به دیگر سخن، توره راهی برای فرار از دروغ گویی است، ولی باید دقت کرد در همان محدوده باشد که شرع اجازه می دهد؛ یعنی توره در همان مواردی استفاده می شود که برای دروغ اجازه داده شده است (ضرورت و اصلاح میان مسلمانان).

شهید مطهری رحمه الله درباره توره می نویسد:

توره در جایی است که دروغ گفتن واجب است؛ یعنی اگر راست بگویید، از این راست، فتنه بزرگ برمی خیزد. آن وقت مجبورید دروغ بگویید برای اینکه جلو فتنه بزرگی را بگیرید.

مثال معروفی ذکر می کنند: فرض کنید یک آدم دیوانه یا شبه دیوانه ای به شخصی حمله کرده و واقعاً هرجا گیرش بیاید، با آلت قتاله تکه تکه اش می کند. آن شخص فرار می کند، خودش را در منزل شما می اندازد و در اتاقی مخفی می شود. بعد او با همان آلت قتاله می رسد و می گوید که او در این خانه است یا نه؟ اگر راست را بگویید، می آید خون ناحقی را می ریزد. خدمت به هر دو نفر (آن کسی که قصد قتل دارد و آن دیگری) و خدمت به جامعه مسلمین، این است که انسان بگوید نه. اما اینجا می گویند توره کن. تو مجبوری بگویی نه، ولی برای اینکه روح به دروغ گفتن عادت نکند و آلوده به خیال دروغ نشود، در این یک مورد استثنایی که در عمر، یک یا دو بار ممکن است برای انسان پیش بیاید مثلاً وقتی می گوید که آیا تو او را دیدی، بگو نه، مقصود این است که دیروز ندیدم. پس در دلت آن را خطور بده و لفظت را چنین

ص: ۷۵

بگو برای اینکه روحت عادت به انحراف نکند. در کجا؟ در جایی که مجبوری خلاف بگویی؛ یعنی در جایی که از راستی فتنه برمی خیزد، نه اینکه انسان در هر موردی که منافع خودش اقتضا می کند، دروغ بگوید به شکل توریه؛ یعنی مطلبی را بگوید که طرف از لفظ، یک مطلب می فهمد و او در دلش چیز دیگری را منظور می دهد. آن همان دروغ است و با دروغ فرق نمی کند. (۱)

۵. راه های درمان دروغ

اشاره

۵. راه های درمان دروغ

به طور طبیعی، برای درمان هر بیماری، باید با عوامل پیدایش آن بیماری مبارزه کرد. با توجه به اهمیت موضوع، باید در پیدا کردن علت دروغ گویی دقت بیشتری داشت. در آیات و روایات، علت های دروغ گویی بیان شده است، برای نمونه ریشه دروغ گویی، در ذات انسان معرفی شده و از پستی و حقارت انسان دروغ گو سخن به میان آمده است. این عامل اصلی و کلی، خود را به صورت های مختلف نشان می دهد. برای مثال، ممکن است گاهی ترس علت دروغ شود. بنابراین، برای درمان دروغ، باید ترس را در فرد ریشه کن ساخت؛ هرچند ترس نیز به ضعف شخصیت انسان و نوعی حقارت و پستی در او بر می گردد.

بر این اساس، ممکن است گاهی به لایه های روین دروغ توجه شود و گاهی به لایه های زیرین. با این نگاه، عواملی مانند ترس، شیطنت و دیگر آزاری، طمع، خودخواهی، حب و بغض، شوخی و معرکه گیری و...

ص: ۷۶

علل دروغ گویی به شمار می روند. گاهی نیز اطرافیان، فرد را به دروغ گویی وا می دارند، برای مثال با سخت گیری های بی حساب. یا به دلیل وجود الگوهای عملی مانند پدر و مادر دروغ گو، این عمل خواه ناخواه به کودکان سرایت می کند. بدین ترتیب راه هایی برای درمان دروغ پیشنهاد می شود:

الف) مبارزه با وسوسه های شیطان

الف) مبارزه با وسوسه های شیطان

در مجموع، شیطان با توسل به ابزار های مختلف، به هدفش که همان بازداشتن انسان از رسیدن به سعادت و رستگاری است، دست می یابد. یکی از مهم ترین ابزارهای شیطان برای منحرف ساختن انسان، دروغ است. او با وسوسه های گوناگون، آدمی را به دروغ آلوده می کند، برای نمونه به بهانه اینکه یک دروغ اشکال ندارد؛ این یک دروغ مصلحتی است و... از این رو انسان باید همواره مراقب شیطان و وسوسه هایش باشد. برای مبارزه با وسوسه های شیطان راه هایی وجود دارد، مانند: صدقه دادن، خواندن نماز، تلاوت قرآن، دائم الوضو بودن، فرار از بیکاری، دوری از دوستان ناباب، مطالعه، ارتباط با دوستان خوب، ارتباط با مسجد و عالم دینی و... .

ب) مبارزه با حسادت

ب) مبارزه با حسادت

حسادت، صفتی رذیله است که نه تنها خود، گناه است و قلب انسان را تیره و تار می کند و انسان را از یاد خدا باز می دارد، موجب بسیاری از گناهان دیگر نیز می شود. انسان حسود برای ضربه زدن به دیگران دروغ می گوید، غیبت می کند، کینه توز می شود، تهمت می زند و... . در نهایت، حسادت، آسایش خود حسود را نیز از بین می برد. وی همواره در

ص: ۷۷

حسرت نعمت‌های دیگران است و برای آرام کردن خویش ممکن است هر گناهی را مرتکب شود. این ضرب‌المثل که «حسود هرگز نیاسود»، به درستی حالت روحی انسان حسود را بیان می‌کند. برای در امان بودن از حسادت، باید به داشته‌های خود قانع بود و برای رسیدن به اهداف تلاش کرد و به خداوند توکل داشت.

حسادت و راه‌های مبارزه با آن، بحثی مستقل است. در این مقام باید توجه داشت که گاهی علت دروغ‌گویی حسادت است و برای درمان دروغ‌گویی باید ریشه آن را که در اینجا حسادت فرض شده است، خشکاند.

ج) تقویت ایمان

ج) تقویت ایمان

هر اندازه ایمان انسان قوی‌تر باشد، کمتر دچار لغزش و گناه می‌شود. در روایات آمده است که انسان مؤمن، دروغ‌گو نیست؛ یعنی ایمان و دروغ، یک جا جمع نمی‌شوند.

برای تقویت ایمان، راه‌هایی پیشنهاد می‌شود؛ برای نمونه: افزایش معرفت و آگاهی از راه تفکر در نشانه‌های الهی و ارتباط داشتن با عالمان دینی و توجه به نعمت‌های خدا و... همچنین با انجام دادن اعمال صالحی مانند رفتن به مسجد، یاد مرگ، خوش اخلاقی و... می‌توان ایمان را افزایش داد. ایمان و عمل صالح رابطه دوسویه دارند، به این معنا که ایمان، زمینه ساز و عامل انجام دادن عمل صالح است، به همان میزان، عمل صالح نیز در تقویت ایمان مؤثر است.

راه دیگر، تقویت احساسات پاک و فطری انسانی، مانند نوع دوستی، تنفر از ستم و زشتی و... است و یکی از بهترین راه‌های تقویت این احساسات، شرکت در مجالس روضه، مطالعه اشعار مفید و غیره است.

ص: ۷۸

د) مبارزه با شهوت

د) مبارزه با شهوت

کسی که از شهوت پیروی می کند، همواره نگران رسوایی و بی آبرویی است. در نتیجه برای فرار از رسوایی به راحتی دروغ می گوید؛ همان گونه که زلیخا برای فرار از رسوایی عملش دروغ گفت و یوسف علیه السلام را متهم ساخت. بنابراین، باید با خواهش ها و شهوت های حرام مبارزه کرد. یکی از مؤثرترین راه های مبارزه با شهوت، دوری از موقعیت های گناه است که نوعی پیشگیری به شمار می رود. یکی از نمونه های خوب برای جوانان و انسان های مؤمن، حضرت یوسف علیه السلام است او وقتی در موقعیت گناه و شهوت قرار گرفت، سه کار کرد. یک: خدا را یاد کرد؛ دو: با زبان، ذکر الهی گفت. یعنی گفت: «معاذالله؛ به خدا پناه می برم». سه: پا به فرار گذاشت. تلاش کرد از محیط گناه دور شود. در کنار این کار یعنی مبارزه با شهوت، همچنین باید کوشید از راه های حلال به خواهش های طبیعی پاسخ مناسب داد.

ه) تقویت عزت نفس

ه) تقویت عزت نفس

انسان عزیز و کریم، تلاش می کند به گناه آلوده نشود، بنابراین باید تلاش کرد عزت نفس انسان ها بالا برود.

برخی از راه های تقویت عزت نفس عبارتند از: توجه کردن به توانمندی های فردی، زمینه سازی برای کسب تجربه، افزایش میزان تحمل، افزایش مهارت های اجتماعی، احترام گزاردن، مسئولیت دادن، تشویق، تلقین و ...

و) توجه ویژه به عبادت و نماز

و) توجه ویژه به عبادت و نماز

شهید مطهری رحمه الله می نویسد:

«روح عبادت، یاد پروردگار است... انسان وقتی که عبادت می کند،

ص: ۷۹

نماز می خواند، دعایی می کند و هر عملی که انجام می دهد، دلش باید به یاد خدای خودش زنده باشد: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۱) قرآن می گوید نماز را به پا بدار، برای چه؟ برای اینکه به یاد من باشی. و در جای دیگر، قرآن کریم می فرماید: «أَنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» (۲) در این آیه خاصیت نماز ذکر می شود؛ البته نماز حقیقی، نماز واقعی، نمازی که با شرایط و آداب صحیح صورت گرفته باشد. می فرماید: «اگر واقعاً انسان، نمازخوان باشد و نماز درست بخواند، خود نماز جلو انسان را از کار زشت و منکرات می گیرد. محال است که انسان، نماز درست و مقبول بخواند و دروغ گو باشد» (۳)

کلبانگ حدیث

اشاره

کلبانگ حدیث

زیر فصل ها

دروغ نگوید

دروغ، پست ترین خوی ها

دروغ و ایمان

علت دروغ گویی

آثار دروغ گویی

دروغ و خردمند

گستره دروغ گویی

معاشرت نداشتن با دروغ گو

دروغ نگوید

دروغ نگوید

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ، فَإِنَّهُ مَعَ الْفُجُورِ، وَهُمَا فِي النَّارِ؛ از دروغ بپرهیزید؛ زیرا دروغ با فجور (انحراف از حق) همراه است و هر دو در آتشند» (۴)

دروغ، پست‌ترین خوی‌ها

دروغ، پست‌ترین خوی‌ها

امام علی علیه السلام: «تَحَفُّظُوا مِنَ الْكِذْبِ؛ فَإِنَّهُ مِنْ أَدْنَى الْأَخْلَاقِ قَدْرًا وَهُوَ نَوْعٌ مِنَ الْفُحْشِ وَ ضَرْبٌ مِنَ الدَّنَاءِ؛ خود را از [گفتن] دروغ محافظت کنید؛ زیرا دروغ گفتن، پست‌ترین خوی‌هاست و آن نوعی از زشتی و گونه‌ای از پستی است» (۵).

۱- نك: طه: ۱۴.

۲- نك: عنكبوت: ۴۵.

۳- مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۴۶۶.

۴- تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۱۱۳.

۵- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۶۴، ح ۱۵۷.

ص: ۸۰

امام علی علیه السلام: «أَقْبَحُ شَيْءٍ الْإِفْكَ؛ زشت ترین چیز، دروغ بستن است».(۱)

امام علی علیه السلام: «شَرُّ الْأَخْلَاقِ الْكِذْبُ وَ النَّفَاقُ؛ بدترین خوی ها، دروغ گویی و دورویی است».(۲)

امام علی علیه السلام: «لَا شَيْمَةَ أَقْبَحَ مِنَ الْكِذْبِ؛ خصلتی زشت تر از دروغ گویی نیست».(۳)

دروغ و ایمان

دروغ و ایمان

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «يُطْبَعُ الْمُؤْمِنُ عَلَى كُلِّ خَلَّةٍ غَيْرِ الْخِيَانَةِ وَ الْكِذْبِ؛ مؤمن بر هر خصلتی سرشته می شود، جز خیانت و دروغ».(۴)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِيَّاكُمْ وَ الْكِذْبَ؛ فَإِنَّ الْكِذْبَ مُجَانِبٌ لِلْإِيمَانِ؛ از دروغ گویی بپرهیزید؛ زیرا دروغ از ایمان بر کنار است».(۵)

کنز العمال عن أبي الدرداء: يا رسول الله هل يسرق المؤمن؟ قال: قد يكون ذلك، قال: فهل يزني المؤمن؟ قال: بلى، وإن كرهه أبو الدرداء. قال: هل يكذب المؤمن؟ قال: إنما يفترى الكذب من لا يؤمن، إن العبد يزله ثم يرجع إلى ربه فيتوب الله عليه.(۶)

۱- غررالحکم، ح ۲۸۷۶.

۲- غررالحکم، ح ۵۶۸۹.

۳- غررالحکم، ح ۱۰۶۳۴.

۴- الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۹۵، ح ۲۲.

۵- کنز العمال، ح ۸۲۰۶.

۶- کنز العمال، ح ۸۹۹۴.

ص: ۸۱

در کنز العمال از ابودرداء نقل شده است [که پرسید]: ای پیامبر خدا! آیا مؤمن دزدی می کند؟ حضرت فرمود: ممکن است. پرسید: آیا مؤمن زنا می کند؟ فرمود: بله، هر چند ابودرداء خوش نداشته باشد. پرسید: آیا مؤمن دروغ می گوید؟ فرمود: تنها کسی دروغ می گوید که مؤمن نیست. همانا بنده لغزشی می کند و سپس به سوی پروردگارش برمی گردد و توبه می کند و خداوند توبه اش را می پذیرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ! وَيْلٌ لَهُ، وَيْلٌ لَهُ؛ وَايَ بر کسی که برای خندانیدن مردم دروغ بگوید! وای بر او، وای بر او!» (۱).

امام علی علیه السلام: «لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعَمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرَكَ الْكُذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَّهُ؛ هَيْجُ بِنْدَةِ أَيْ طَعْمِ إِيْمَانٍ رَا نَچَشْد، مَگَرِ آن گاه که دروغ، چه شوخی یا جدی آن را ترک گوید.» (۲).

امام باقر علیه السلام: «إِنَّ الْكُذْبَ هُوَ خَرَابُ الْإِيمَانِ؛ دروغ، ویران کننده ایمان است.» (۳).

علت دروغ گویی

علت دروغ گویی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَائِهِ نَفْسِهِ عَلَيْهِ؛ دروغ گو دروغ نمی گوید، مگر به سبب حقارتی که در اوست.» (۴).

۱- کنز العمال، ح ۸۲۱۵.

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۹، ح ۱۴.

۳- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۷، ح ۸.

۴- کنز العمال، ح ۸۲۳۱.

آثار دروغ گویی

آثار دروغ گویی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذَبَهُ تَبَاعَدَ الْمَلِكُ مِنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ نَتْنٍ مَا جَاءَ بِهِ؛ هِرْكَاهَ بِنْدِهِ دَرُوعٌ بَگُوید، به خاطر بوی گندی که پدید آورده است، فرشته به مسافت یک میل از او فاصله گیرد».(۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «كَثْرَةُ الْكُذْبِ تَذْهَبُ بِالْبَهَاءِ؛ دَرُوعٌ گویی زیاد، شکوه را از میان می برد».(۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الْكُذْبَ يُسْوَدُّ الْوَجْهَ؛ دَرُوعٌ، رُوسِیاهی می آورد».(۳)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «أَقْلُ النَّاسِ مُرُوءَةً مَنْ كَانَ كَاذِبًا؛ کم مرؤت ترین مردم، کسی است که دروغ گو باشد».(۴)

امام علی علیه السلام: «ثَمَرَةُ الْكُذْبِ الْمَهَانَةُ فِي الدُّنْيَا وَالْعَذَابُ فِي الْآخِرَةِ؛ نتیجه دروغ، خواری در دنیا و عذاب در آخرت است».(۵)

امام علی علیه السلام: «كَثْرَةُ الْكُذْبِ تُفْسِدُ الدِّينَ وَتُعْظِمُ الْوِزْرَ؛ دَرُوعٌ گویی زیاد، دین را تباه و گناه را بزرگ می کند».(۶)

امام علی علیه السلام در سفارش به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید: «عَاقِبَةُ الْكُذْبِ النَّدَمُ؛ فرجام دروغ پشیمانی است».(۷)

امام علی علیه السلام: «الْكَذْبُ يُؤَدِّي إِلَى النِّفَاقِ؛ دروغ به نفاق می انجامد».(۸)

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۵۷.

۲- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۹، ح ۲۲.

۳- الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۹۶، ح ۲۸.

۴- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۹، ح ۲۱.

۵- غررالحکم، ح ۴۶۴۰.

۶- غررالحکم، ح ۷۱۲۳.

۷- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۱، ح ۱.

۸- غررالحکم، ح ۱۱۸۱.

ص: ۸۳

امام علی علیه السلام: «يَكْتَسِبُ الْكَاذِبُ بِكَذِبِهِ ثَلَاثًا: سَيَخُطُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَاسْتِهَانَةُ النَّاسِ بِهِ، وَ مَقْتِ الْمَلَائِكَةِ لَهُ؛ دروغ گو با دروغ گویی خود سه چیز به دست می آورد: خشم خدا، نگاه تحقیرآمیز مردم را و دشمنی فرشتگان را با خود».(۱)

امام علی علیه السلام: «مَنْ عُرِفَ بِالْكَذِبِ قَلَّتِ الثِّقَةُ بِهِ، مَنْ تَجَنَّبَ الْكَذِبَ ضِيدَتْ أَقْوَالُهُ؛ کسی که به دروغ گویی شناخته شود، اعتماد به او کم می شود و کسی که از دروغ پرهیزد، گفته هایش باور شود».(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكَذِبَةَ فَيَحْرَمُ بِهَا صِيْلَةَ اللَّيْلِ؛ انسان دروغی می گوید و به سبب آن از نماز شب محروم می شود».(۳)

دروغ و خردمند

دروغ و خردمند

امام کاظم علیه السلام در اندرز به هشام فرمود: «إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ؛ خردمند دروغ نمی گوید، اگر چه منافع او در آن باشد».(۴)

گستره دروغ گویی

گستره دروغ گویی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «كُفِيَ بِالْمَرْءِ مِنَ الْكَذِبِ أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ؛ برای دروغ گویی آدمی همین بس که هرچه می شنود باز گوید».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۱۱۰۳۹.

۲- غررالحکم، ح ۸۸۸۸ و ۹۱۸۱.

۳- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۰، ح ۲۹.

۴- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۵، ح ۱.

۵- کنز العمال، ح ۸۲۰۸ و ۸۲۰۹.

ص: ۸۴

معاشرت نداشتن با دروغ گو

معاشرت نداشتن با دروغ گو

امام صادق علیه السلام فرمود: «لا تَسْتَعِنُ بِكَذَّابٍ ... فَإِنَّ الْكَذَّابَ يُقَرِّبُ لَكَ الْبَعِيدَ، وَيُبْعِدُ لَكَ الْقَرِيبَ؛ هرگز از دروغ گو کمک نخواه...؛ زیرا دروغ گو دور را در نظر تو نزدیک جلوه می دهد و نزدیک را دور» (۱).

نمونه های رفتاری**اشاره**

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. سخن عمار یاسر دروغ محسوب نمی شود.

۲. از همه قوی تر و نیرومندتر آن کس است که کلمه ای دروغ بر زبان نیاورد.

۳. محدودده دروغ

۴. ادعای دروغ

۵. دروغ گو

۶. دروغ گوی فاسق افشا گردید

۷. سرانجام سوگند دروغ

۸. ترک دروغ، سرچشمه ترک همه گناهان

۱. سخن عمار یاسر دروغ محسوب نمی شود.

۱. سخن عمار یاسر دروغ محسوب نمی شود.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَيْدًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ. (نحل: ۱۰۶)

هر کس پس از ایمان آوردن، به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت]، مگر آن کس که مجبور شده و [لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن هر که سینه اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود.

بعضی مفسران در شأن نزول آیه چنین نقل کرده اند که این آیه درباره گروهی از مسلمانان نازل شد که در چنگال مشرکان گرفتار شدند. مشرکان، آنها را به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات کفر و شرک مجبور کردند.

این مسلمانان، عمار و پدرش، یاسر و مادرش، سمیه، صهیب، بلال و خباب بودند. پدر و مادر عمار در این ماجرا آن قدر مقاومت کردند تا کشته شدند، ولی عمار که جوان بود، آنچه را مشرکان می خواستند بر زبان آورد.

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۰، ح ۱۳.

با انتشار این خبر در میان مسلمانان بعضی به طور پنهانی عمار را محکوم کردند و گفتند: عمار از اسلام بیرون رفته و کافر شده است. پیامبر فرمود: «(من عمار را به خوبی می شناسم) عمار از فرق تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است (او هرگز دست از ایمان برنخواهد داشت و به مشرکان نخواهد پیوست)».

دیری نگذشت که عمار گریه کنان به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت از او دلیل گریه اش را پرسید، عرض کرد: ای پیامبر، بسیار بد شده است! (اتفاق بدی رخ داده است) دست از سرم برنداشتند تا اینکه به شما جسارت، و بت های آنها را به نیکی یاد کردم! آن حضرت با دست مبارکش، اشک از چشمان عمار پاک می کرد و می فرمود: اگر باز تو را در فشار قرار دادند، آنچه می خواهند بگو [و جان خود را از خطر رهایی بخش].

در این هنگام آیه «من کفر بالله من بعد ایمانه إلا من أکره» ... نازل شد و مسائل را در این باره روشن ساخت. (۱)

۲. از همه قوی تر و نیرومندتر آن کس است که کلمه ای دروغ بر زبان نیاورد.

۲. از همه قوی تر و نیرومندتر آن کس است که کلمه ای دروغ بر زبان نیاورد.

جوانان مسلمان سرگرم زورآزمایی و مسابقه وزنه برداری بودند. سنگ بزرگی آنجا بود که مقیاس قوت و مردانگی جوانان به شمار می رفت و هرکس آن را به قدر توانایی خود حرکت می داد. در این هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید و پرسید: «چه می کنید؟»

ص: ۸۶

داریم زور آزمایی می کنیم. می خواهیم ببینیم کدام یک از ما قوی تر و زورمندتر است.

میل دارید که من بگویم چه کسی از همه قوی تر و نیرومندتر است؟

البته، چه از این بهتر که رسول خدا صلی الله علیه و آله داور مسابقه باشد و نشان افتخار را او بدهد.

جمعیت، همه منتظر و نگران بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کدام یک را قهرمان معرفی خواهد کرد؟ هر یک پیش خود فکر می کردند اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله دست او را خواهد گرفت و قهرمان مسابقه معرفی خواهد کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از همه قوی تر و نیرومندتر، آن کس است که اگر از چیزی خوشش آمد و مجذوب آن شد، علاقه به آن، او را از مدار حق و انسانیت خارج نسازد و به زشتی آلوده نکند؛ و اگر در موردی عصبانی شد و موجی از خشم در روحش پدید آمد، تسلط بر خویشتن را حفظ کند، جز حقیقت نگوید و کلمه ای دروغ یا دشنام بر زبان نیاورد؛ و اگر صاحب قدرت و نفوذ گشت و مانع ها و رادع ها از جلویش برداشته شد، زیاده از میزانی که استحقاق دارد، دست درازی نکند» (۱).

۳. محدوده دروغ

۳. محدوده دروغ

اسماء بنت عمیس می گوید: من ساقدوش عایشه بودم که او را آماده کردم و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم. عده ای از زنان نیز با من بودند.

۱- مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۲۵۰ (با اندکی تغییر).

ص: ۸۷

به خدا قسم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، خوراکی جز یک کاسه شیر نبود. آن حضرت، مقداری شیر نوشید و سپس کاسه را به عایشه داد.

اسماء می گوید: دختر از گرفتن کاسه شیر شرم کرد. من گفتم: دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را رد نکن، ظرف را بگیر. عایشه با حالت شرم کاسه را گرفت و مقداری شیر نوشید. حضرت سپس فرمود: «به بقیه زنان هم بده.» آنها گفتند: ما میل نداریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «گرسنگی و دروغ را با هم جمع نکنید.» اسماء می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! اگر کسی از ما به چیزی میل داشته باشد و بگوید میل ندارم، آیا دروغ به شمار می آید؟ فرمود: «دروغ نوشته می شود؛ حتی دروغ کوچک هم، دروغ کوچک نوشته می شود.» (۱)

۴. ادعای دروغ

۴. ادعای دروغ

در زمان خلافت علی علیه السلام در کوفه، زره آن حضرت گم شد. پس از چندی در نزد یک مرد مسیحی پیدا شد. علی علیه السلام او را به محضر قاضی برد و چنین اقامه دعوی کرد: «این زره از آن من است، نه آن را فروخته ام و نه به کسی بخشیده ام و اکنون آن را در نزد این مرد یافته ام.» قاضی به مسیحی گفت: «خلیفه ادعای خود را اظهار کرد، تو چه می گویی؟» او گفت: «این زره مال خود من است، در عین حال گفته مقام خلافت را تکذیب نمی کنم (ممکن است خلیفه اشتباه کرده باشد).»

قاضی رو به علی کرد و گفت: «تو مدعی هستی و این شخص منکر است؛ با این حال، بر تو است که بر مدعای خود شاهد بیاوری.»

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۸، ح ۲۰.

ص: ۸۸

علی علیه السلام خندید و فرمود: «قاضی راست می گوید، اکنون من باید شاهد بیاورم، ولی من شاهد ندارم».

قاضی به این دلیل که مدعی شاهد نداشت، به نفع مسیحی حکم کرد و او زره را برداشت و رفت.

ولی مرد مسیحی که خود بهتر می دانست که زره مال کیست، پس از آنکه چند گامی پیمود، وجدانش مرتعش شد و برگشت، گفت: «این طرز حکومت و رفتار، از نوع رفتارهای بشر عادی نیست، از نوع حکومت انبیاست» و اقرار کرد که زره از آن حضرت علی علیه السلام است. (۱)

پس از مدتی، همان مرد مسیحی، مسلمان شد و با شوق و ایمان در زیر پرچم علی علیه السلام در جنگ نهروان جنگید. (۲)

۵. دروغ گو

۵. دروغ گو

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان، علی علیه السلام به شخصی پنج بار شتر خرما فرستاد و او شخصی آبرومند بود که جز از علی علیه السلام، از دیگری درخواست نمی کرد. فردی خدمت حضرت بود، گفت: یا علی، آن مرد از شما تقاضایی نکرد و از پنج بار شتر، یکی او را کفایت می کرد. ایشان فرمود: «لا کثر الله فی المؤمنین مثلک؛ مانند تو در میان مؤمنین هرگز زیاد نشود»؛ من می بخشم و تو بخل می کنی. اگر به کسی کمک کنم بعد از آنکه سؤال کند، در این صورت آنچه به او داده ام، قیمت همان آبرویی است که ریخته و سبب آبروریزی او من شده ام، در

۱- مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۲۱۶ (با اندکی تغییر).

۲- مصطفی زمانی وجدانی، داستان راستان، ج ۱، ص ۶۰.

صورتی که رویش را فقط در موقع عبادت و پرستش به پیشگاه خداوند بر زمین می گذارد.

هر کس چنین کاری با برادر مسلمان خود کند، با توجه به احتیاج برادرش و موقعیت داشتن برای دستگیری، به خدای خویش دروغ گفته است؛ زیرا برای همان برادر دینی خود درخواست بهشت می کند، ولی از کمک مختصری به وسیله مال بی ارزش دنیا مضایقه می کند. چنانکه بسیار اتفاق می افتد بنده مؤمن در دعای خود می گوید: «اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات»؛ وقتی طلب مغفرت برای برادر خویش کند، یعنی برای او بهشت درخواست می کند. چنین شخصی دروغ می گوید که در زبان بهشت را می خواهد، ولی در عمل از مال بی ارزش مضایقه دارد و کردار او با گفتارش مطابقت ندارد. (۱)

۶. دروغ گوی فاسق افشا گردید

۶. دروغ گوی فاسق افشا گردید

ولید بن عقبه بن ابی معیط از افراد ناپاک بود که خود را در میان مسلمانان جا زده بود. او در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف آن حضرت مأمور شد به قبیله بنی المصطلق برود و زکات اموالشان را بگیرد. پس عازم مأموریت خویش شد. وقتی طایفه بنی المصطلق جریان را فهمیدند، برای استقبال از وی آماده شدند، ولی از آنجا که میان ولید و آنها در جاهلیت خصومت و کینه ای وجود داشت، ولید پنداشت که قبیله مهیا شده اند تا او را به دام اندازند و بکشند. بنابراین، بی درنگ به مدینه بازگشت و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به دروغ عرض کرد: قبیله بنی المصطلق زکات نمی دهند و کارشکنی می کنند.

۱- محمدی اشتهاردی، داستان ها و پندها، ج ۱، ص ۴۸.

پیامبر در ظاهر سخن او را پذیرفت و تصمیم گرفت با قبیله بنی المصطلق بجنگد. در این هنگام آیه ششم سوره حجرات نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِئَابٍ فَتَبَيَّنُوا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه شخصی فاسق برای شما خبری آورد، [درباره راست و دروغ آن] تحقیق کنید.» به این ترتیب ولید، یک فرد فاسق معرفی شد. (۱)

۷. سرانجام سوگند دروغ

۷. سرانجام سوگند دروغ

فردی دروغ گو به منصور دوانیقی، مستبد عباسی، گزارش داد که امام جعفر صادق علیه السلام در فکر قیام بر ضد دولت است و غلامش، معلی، را به سوی شیعیان فرستاده است تا مال و اسلحه جمع کند.

منصور خشمگین شد و به امیر مدینه نوشت که امام را به بغداد بفرستد. امام رهسپار عراق شد. هنگامی که نزد منصور رسید، پادشاه عباسی در آغاز به حضرت احترام گذاشت، ولی پس از اندکی، عتاب آغاز کرد و سخنانی بر خلاف ادب بر زبان آورد. سپس گفت: شنیده ام معلی برای تو مال و اسلحه جمع می کند. امام تکذیب کرد و فرمود: این سخن، افترا و دروغ است. منصور که چنین شنید، گزارش دهنده را خواست. آن مرد از حضور امام شرم نکرد و گفت: هر چه گفته ام، واقعیت دارد. امام فرمود: سوگند بخور! آن مرد که آماده سوگند شد، صیغه قسم را چنین ادا کرد: «وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الطَّالِبُ الْغَالِبُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ».

امام فرمود: صبر کن! هر طور که من گفتم، سوگند بخور! سپس

۱- محمدی اشتهاردی، داستان ها و پندها، ج ۱۰، ص ۲۰ (با اندکی تغییر).

ص: ۹۱

فرمود: بگو: از حول و قوه خدا بیرون، و در حول و قوه خودم داخل باشم، اگر آنچه گفته ام دروغ باشد. دروغ گو صیغه قسم را همان طور ادا کرد و همان دم افتاد و مرد. (۱)

۸. ترک دروغ، سرچشمه ترک همه گناهان

۸. ترک دروغ، سرچشمه ترک همه گناهان

شخصی به حضور پیامبر رسید، عرض کرد نماز می خوانم و عمل منافی عفت انجام می دهم، دروغ هم می گویم! کدام را اول ترک گویم؟! پیامبر فرمود: دروغ را ترک کن. او در محضر پیامبر تعهد کرد که هرگز دروغ نگوید.

هنگامی که خارج شد، وسوسه های شیطانی بر انجام دادن عمل منافی عفت در دل او پیدا شد، اما فکر کرد، که اگر فردا پیامبر از او در این باره پرسد چه بگوید. اگر بگوید چنین عملی را مرتکب نشده، اینکه دروغ است و اگر راست بگوید، حد بر او جاری می شود. با این طرز فکر درباره دیگر کارهای خلافش، از آنها نیز دست کشید. به این ترتیب ترک دروغ، سرچشمه ترک همه گناهان او شد. (۲)

آموزه ها

آموزه ها

۱. دروغ، گناه و حرام است.

۲. خانواده ها، مراکز آموزشی و مربیان جامعه باید مسئله دروغ را جدی بگیرند؛ زیرا دروغ سرچشمه دیگر گناهان می شود.

۱- عبدالله بن نورالله بحرانی، عوالم العلوم، ج ۲۰، صص ۴۲۴ - ۴۲۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۱۴.

ص: ۹۲

۳. دروغ گویی نوعی بیماری است. بنابراین، هم پیشگیری لازم است و هم درمان.

۴. در درمان دروغ گویی باید به علت و ریشه آن توجه کرد. برای مثال، اگر دروغ گویی در حسادت ریشه دارد، باید ریشه حسادت را خشکاند؛ اگر در حقارت ریشه دارد، باید عزت نفس را به فرد بازگرداند و اگر... .

۵. دروغ در یک مرحله خطای زبان و بدترین نوع سخن است، ولی در مراحل بعد، خلق و خوی انسان می شود، که بدترین خوی به شمار می رود.

۶. شیطان گام به گام انسان را منحرف و اهل دوزخ می سازد. او از راه تزئین و فریب وارد می شود. بنابراین، باید مراقب بود تا فریب شیطان را نخورد. دروغ مصلحتی نیز یکی از دام های شیطان برای فریب آدمی است.

۷. دروغ، امری اکتسابی است. بنابراین، باید دقت کرد که زمینه اکتساب و ارتکاب آن برای فرزندان فراهم نشود.

۸. دروغ گو، دیگران را دروغ گو می پندارد. به قول معروف «کافر همه را به کیش خود پندارد».

۹. دروغ و افترا بر خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حد کفر است.

«إِنَّمَا يُفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ؛ تنها کسانی دروغ می گویند که به آیات خدا ایمان ندارند و دروغ گویان واقعی آنها هستند» (۱).

این آیه تکان دهنده، درباره زشتی دروغ است و دروغ گویان را در

ص: ۹۳

زمره کافران و منکران آیات الهی قرار می دهد. گرچه موضوع آیه، دروغ و افترا بر خداوند و رسولش است، زشتی دروغ را نیز مجسم کرده است.

۱۰. توجه کردن به جایگاه راست گویی برای درمان دروغ.

در آموزه های اسلام، به راست گویان و مبارزه با دروغ، بسیار اهمیت داده شده است. برای نمونه، راست گویی و ادای امانت، دو نشانه آشکار ایمان و شخصیت انسان معرفی شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَا تُنْظَرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ قَدْ عَتَادَهُ وَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِدَلِكْ، وَلَكِنْ أَنْظَرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ آدَاءِ أَمَانَتِهِ.

به رکوع و سجود طولانی افراد نگاه نکنید؛ چرا که ممکن است عادت آنها شده باشد، به گونه ای که اگر آن را ترک کنند، ناراحت شوند، ولی به راست گویی و امانت داری آنها نگاه کنید.

ذکر این دو با هم (راست گویی و امانت داری) به این دلیل است که ریشه مشترک دارند؛ زیرا راست گویی، چیزی جز امانت داری در سخن نیست و امانت داری نیز راستی در عمل است. (۱)

۱۱. دروغ، سرمایه ایمان را نابود می کند.

می دانیم مهم ترین سرمایه یک جامعه اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است، و مهم ترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می کشاند، دروغ و خیانت و تقلب است، و یک دلیل عمده بر اهمیت فوق العاده راستگویی و ترک دروغ، در تعلیمات اسلامی همین موضوع است.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۱۳.

ص: ۹۴

پیشوایان دین در احادیث اسلامی، دوستی با چند طایفه، از جمله دروغ‌گویان را به شدت نهی کرده‌اند؛ زیرا آنها شایسته اطمینان نیستند.

علی علیه السلام در کلمات قصارش می‌فرماید:

«إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَأَنَّهُ كَالسَّرَابِ، يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَ يَبْعُدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ؛ از دوستی با دروغ‌گو بپرهیز که او همچون سراب است؛ دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور می‌سازد».^(۱)

منابع دیگر

منابع دیگر

حاتمی، غلامرضا، دروغ‌کلید پلیدی‌ها، مشهد، انتشارات الماس شرق، ۱۳۸۹.

حاجی کریمی، محسن، بگریز از دروغ، تهران، سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، مؤسسه نشر شهر، ۱۳۸۹.

حیدری، عزیزالله، دروغ، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹.

دقیقیان، پروین، چرا دروغ می‌گوییم؟، تهران، انتشارات دانژه، ۱۳۸۹.

رضوی، محمد رضا، دروغ از دیدگاه اسلام، تهران، انتشارات نیک معارف، ۱۳۷۴.

شریفی، محمود، چهل حدیث دروغ و غیبت، قم، انتشارات مهر امیرالمؤمنین، ۱۳۸۴.

کریمی، مصطفی، دروغ‌نگفتن، قم، انتشارات حدیث نینوا، ۱۳۹۰.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۱۶.

ص: ۹۵

۳. دزدی

اشاره

۳. دزدی

امام صادق علیه السلام :

«السُّرَّاقُ ثَلَاثَةٌ: مَانِعُ الزَّكَاةِ، وَ مُسْتَحِلُّ مَهْرِ النِّسَاءِ، وَ كَذَلِكَ مَنِ اسْتَدَانَ وَ لَمْ يَتَوَقَّضْهُ؛ دزدان سه نوعند: کسی که زکات ندهد، کسی که کابین (مهر) زنان را [بر خود] حلال شمارد، و نیز کسی که قرضی بگیرد به نیت اینکه پس ندهد.» (۱)

یکی از گناهان کبیره که زندگی انسان را تباه و آلوده می سازد، دزدی است. دزدی یعنی انسان از راه های مختلف، اموال دیگران را برای خود بردارد. اما در روایات در مورد دزدی، توسعه معنایی داده شده که از نظر اخلاقی تأمل برانگیز است.

این توسعه معنایی که در حدیث امام صادق علیه السلام مطرح شده است، با اصل معنای دزدی بی ارتباط نیست؛ زیرا دزد مخفیانه به مال دیگران تجاوز، و به ناحق آنها را ضمیمه اموال خود می کند. زکات، سهمی است

۱- بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۲، ح ۱۵.

ص: ۹۶

که خداوند در اموال مسلمانان برای فقرا قرار داده است. این قانون الهی، مظهر کمک به مردم است و عبادت هم به شمار می رود، یعنی باید برای خدا زکات اموال را داد. (زکات نه چیز واجب است: اول: گندم؛ دوم: جو؛ سوم: خرما؛ چهارم: کشمش؛ پنجم: طلا؛ ششم: نقره؛ هفتم: شتر؛ هشتم: گاو؛ و نهم: گوسفند. مالک یکی از این نه مورد، با شرایطی که در فقه ذکر شده است، باید مقدار معینی از آنها را به یکی از مصرف‌هایی که دستور داده اند برساند).

شخصی که زکات بر او واجب شده است، ولی آن را نمی پردازد، در حقیقت اموال فقرا را برداشته و به مال خود افزوده است؛ زیرا آن مقدار زکات به دستور خداوند، حق فقراست.

همچنین مهریه زن، حقی است که بر عهده مرد است و مرد وظیفه دارد آن را به زن بپردازد. اگر کسی مهریه را ندهد و آن را برای خود حلال بداند، مانند کسی است که مالی دزدیده باشد.

کسی که قرض می گیرد و از همان ابتدا نیتش این است که قرض را پس ندهد، در حقیقت به نوعی، دزدی کرده است. افزون بر این، در کار او نوعی دغل کاری هم وجود دارد. درباره این توسعه معنایی، روایات دیگری نیز وارد شده که در جای خود درخور توجه است.

اما سرقت به همان معنای عرفی، یکی از معضلات جامعه بشری است؛ به ویژه در دوران حاضر و درباره سرقت از بیت المال که روش‌ها بسیار پیچیده شده است. سرقت، موجب ناامنی و اضطراب می شود و گاه حتی به کشتار و فروپاشی خانواده‌ها و انواع کینه‌توزی‌ها و دشمنی‌ها می انجامد. دزدی در بیت المال، اعتماد عمومی را خدشه دار می سازد. کسی که مرتکب دزدی شده، در حقیقت اموال حرام را در خانه خود

ص: ۹۷

انباشته می‌کند و بعید است که به راحتی از این ناپاکی نجات یابد؛ بلکه همان اموال نامشروع، روسیاهی ننگینی برای او در دنیا و آخرت به بار می‌آورد و آتش دوزخ در انتظار بلعیدن اوست. اسلام سه چیز را بسیار محترم شمرده است: حفظ حریم جان و مال و ناموس. هر جامعه‌ای که در این سه مورد امنیت داشته باشد، آن جامعه را می‌توان سالم و ایده آل خواند.

زندگی اجتماعی انسان، بسیار ساده آغاز شد، ولی در عصر حاضر این زندگی اجتماعی، دارای پیچیدگی‌های خاصی است. زندگی اجتماعی برای بقای خود، نیاز به قوانینی دارد. یکی از آن قوانین، احترام به حقوق دیگران و پرهیز از تجاوز به آن است. مالکیت، از جمله حقوق اجتماعی است که بشر برای آن احترام خاصی قایل است و دوست ندارد به آن تجاوز شود. از این رو، به منظور حفظ این حق، برای مبادلات اموال، قوانینی وضع کرد.

هرگونه حرمت شکنی درباره این حق، می‌تواند نظام اجتماعی بشر را به هم بریزد. یکی از این حرمت شکنی‌ها که در جامعه بشری رخ نموده است، تجاوز به مال دیگران است.

این تجاوز گاهی به صورت غضب جلوه گر می‌شود و گاهی به صورت سرقت، که هر دو مصداق ستم هستند.

سرقت در همه جوامع بشری، امری منفی بوده و هر فرهنگ و ملتی، با توجه به دیدگاه‌های خود، قوانینی برای مقابله با این عمل ناپسند وضع کرده است. در اسلام هم که دارای قوانین فردی و اجتماعی ویژه خود است، با توجه به حساسیت موضوع و با توجه به فلسفه‌ای که ورای حق مالکیت و همچنین حدّ دزدی وجود دارد، برخوردهای خاص خود را دارد.

ص: ۹۸

دزدی آشکار، همراه با تهدید و تجاوز به مال و اموال مردم، غارتگری و راهزنی نام دارد. از این نوع دزدی در اصطلاح قرآنی، با عنوان «محاربه با خدا و افساد در زمین» یاد شده که حدّ خاصی برای آن تشریح گردیده است.

در قرآن کریم می خوانیم:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. (مائده: ۳۳)

کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در زمین فساد کنند، این است که کشته یا به دار زده شوند و یا دست ها و پاهایشان بر عکس قطع شود و یا از آن سرزمین تبعید شوند. این خواری دنیای آنان است و در آخرت عذابی دردناک دارند.

ناگفته پیداست که این شدت عمل در حق محاربان، به منظور حفظ خون بی گناهان و جلوگیری از تجاوز افراد قلدر و زورمند و جانی و چاقوکش و آدم کش به جان و مال و نوامیس مردم بی گناه است.

در پایان آیه می فرماید: «این مجازات و رسوایی آنها در دنیا است و تنها به این مجازات قناعت نخواهد شد، بلکه در آخرت نیز کیفر سخت و عظیمی خواهند داشت».

از جمله پایانی آیه استفاده می شود که حتی اجرای حدود و مجازات های اسلامی، مانع کیفرهای آخرت نخواهد شد.

سپس برای اینکه راه بازگشت، حتی به روی این گونه جانیان خطرناک بسته نباشد و در صورتی که درصدد اصلاح برآمدند، راه جبران

ص: ۹۹

و تجدید نظر به روی آنها گشوده باشد، می فرماید: «مگر کسانی که پیش از دسترسی به آنها، توبه کنند که مشمول عفو خداوند خواهند شد و خداوند غفور و رحیم است».

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ». (مائده: ۳۴) از این جمله استفاده می شود که تنها در صورتی مجازات و حد از آنها برداشته می شود که پیش از دستگیر شدن، به میل و اراده خود از این جنایت چشم پوشند و پشیمان شوند. البته توبه آنها سبب نمی شود که اگر مرتکب قتل شده اند یا مالی به سرقت برده اند، مجازات آن را نبینند؛ تنها مجازات تهدید مردم با اسلحه برداشته خواهد شد.

به عبارت دیگر، توبه او تنها اثرگذاری در ساقط شدن حق الله دارد و اما حق الناس بدون رضایت صاحبان حق، ساقط نخواهد شد. (۱)

اما دزدی یک معنای خاص هم دارد که مورد نظر این مقاله است و آن اصطلاح سرقت است. سرقت یعنی برداشتن مخفیانه چیزی که حق برداشتن آن وجود ندارد و در اصطلاح شرع، برداشتن چیزی از محل مخصوص به اندازه مخصوص است. (۲)

از نظر قرآن کریم، زشتی سرقت اموال مردم به قدری روشن است که نیاز به توضیح ندارد و هر انسانی زشتی آن را با فطرت خود در می یابد. بنابراین، قرآن کریم زشتی دزدی را امری مسلم می داند و حکم آن را بیان می کند:

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و مرد و زن دزد را به (سزای) آنچه

۱- تفسیر نمونه، صص ۳۶۰، ۳۶۳.

۲- مراجعه شود به مفردات، ذیل ماده سرقت.

ص: ۱۰۰

کرده اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است». (مائده: ۳۸)

از ظاهر آیات قرآن فهمیده می شود که سرقت در جامعه آن روز عربستان بین مردان و زنان وجود داشته است؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی می خواست از زنان بیعت بگیرد، یکی از مهم ترین مواد بیعت را ترک دزدی قرار داده است؛ یعنی خداوند، پذیرش بیعت آنان را منوط به این مسئله کرد که قول دهند از دزدی و سرقت دوری کنند. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

ای پیامبر، چون زنان باایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با تو شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه های حرام زاده ای را که پس انداخته اند با بهتان [و حيله] به شوهر نبندند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. (۱)

انگیزه های دزدی

انگیزه های دزدی

۱. حرص، طمع و قانع نبودن به حق خود؛

۲. احساس ظلم و سپس انتقام جویی؛

۳. اضطراب؛

۴. تفریح؛ دیده شده افرادی فقط از سر تفریح دست به این عمل می زنند.

۱- ممتحنه: ۱۲.

ص: ۱۰۱

آثار دزدی

اشاره

آثار دزدی

دزدی و سرقت آثار فردی و اجتماعی متفاوتی دارد. با توجه به آیات قرآن کریم، برای سرقت آثاری به این شرح می توان شمرد:

۱. سرقت سبب خیانت به خویشان و فرار گرفتن در زمره خائنان است؛

۱. سرقت سبب خیانت به خویشان و فرار گرفتن در زمره خائنان است؛

این معنا از آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره نساء به دست آید: «همانا ما این کتاب را به حق بر تو فرو فرستادیم تا میان مردم به آنچه خدا [از طریق وحی] تو را آموخته و نشان داده، داوری کنی و به نفع خیانت کاران به مخاصمت برنخیز و از خداوند طلب آموزش کن که همانا خداوند آمرزنده مهربان است».

برای شأن نزول این آیه، دو جریان نقل کرده اند:

الف) شخصی از یک قبیله معروف، مرتکب سرقتی شد. چون موضوع به آگاهی پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، آن سارق، گناه را به گردن شخص دیگری انداخت که در خانه او زندگی می کرد. متهم با شمشیر به او حمله کرد و خواستار اثبات این ادعا شد. سارق، یکی از سخنوران قبیله را همراه جمعی برای تبرئه خود خدمت پیامبر فرستاد. پیامبر طبق ظاهر و بر اساس گواهی آنان، سارق واقعی را تبرئه، و خبردهنده سرقت را (به نام قتاده) سرزنش کرد، قتاده که می دانست گواهی آنان دروغ است، بسیار ناراحت بود. پس این آیه نازل شد و مظلومیت قتاده و صحنه سازی و گواهی دروغ آنان را روشن ساخت.

ب) در یکی از جنگ ها، یکی از مسلمانان زرهی سرقت کرد. چون در آستانه رسوایی قرار گرفت، زره را به خانه یک یهودی انداخت و افرادی را مأمور کرد که بگویند یهودی سارق است. پیامبر، بر اساس ظاهر، حکم به تبرئه آن مسلمان داد، اما نزول این آیه، فرد یهودی را تبرئه کرد.

ص: ۱۰۲

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من طبق ظاهر حکم می کنم، اما چنانچه حق با شما نیست، به اتکای قضاوت من چیزی از کسی نگیرید؛ که قطعه ای از دوزخ است» (۱).

۲. سرقت، سبب ستم به خود و دیگران است.

۲. سرقت، سبب ستم به خود و دیگران است.

آنچه ابتدا به ذهن می رسد، آن است که سرقت، ستم به دیگران است، اما قرآن کریم سرقت را در درجه نخست، ستم به خود می داند. این معنا از آیات ۳۸ و ۳۹ سوره مائده استفاده می شود؛ آنجا که می فرماید: «دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید و خداوند توانا و حکیم است، اما آن کس که پس از ستم کردنش، توجه و جبران کند، خداوند توبه او را می پذیرد؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است».

۳. سرقت موجب فساد در زمین است.

۳. سرقت موجب فساد در زمین است.

خداوند در آیات ۶۹ تا ۷۶ سوره یوسف، به فرازی از زندگی آن حضرت اشاره می کند که برادرانش برای بار دوم به خدمت ایشان آمدند. حضرت یوسف علیه السلام از پیش با آنها شرط کرده بود که باید در این سفر، برادر کوچک ترتان را همراه داشته باشید.

آنان به عهد خود عمل کردند و در این سفر، برادر کوچک را همراه خود آوردند. حضرت یوسف علیه السلام، برادران را با احترام پذیرفت و به میهمانی دعوت کرد. آن حضرت دستور داد هر دو نفر، در کنار سفره غذا کنار هم قرار گیرند. در این میان، برادر کوچک، بنیامین، تنها ماند.

۱- تفسیر نور، ج ۲، ص ۱۵۱، ذیل آیه ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره نساء.

ص: ۱۰۳

حضرت او را خواند و در کنار خود جای داد. شب هنگام، حضرت یوسف، خود را به برادر کوچک معرفی کرد و از او پرسید که آیا دوست داری اینجا بمانی؟ او گفت: آری. بنابراین حضرت یوسف علیه السلام نقشه ای کشید تا بر اساس آن بنیامین را نزد خود نگه دارد.

فردای آن روز نقشه خود را عملی کرد. برادران یوسف که غافلگیر شدند، اظهار کردند: «به خدا سوگند شما می دانید که ما نیامده ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچ گاه سارق نبوده ایم» (۱).

از این آیه استفاده می شود که دزدی و سرقت، یکی از مصداق های فساد در زمین است؛ چرا که روابط سالم بین افراد جامعه را از بین می برد و اعتماد و امنیت را به خطر می افکند.

۴. سرقت موجب آلودگی به گناهی دیگر

۴. سرقت موجب آلودگی به گناهی دیگر (۲)

با توجه به شأن نزول آیات ۱۰۵ و ۱۰۶ سوره نساء که پیش تر اشاره شد، به روشنی معلوم است که گاهی سرقت، انسان را دچار گناهان دیگری نیز می سازد مانند دروغ و تهمت به دیگران. حتی ممکن است سبب قتل دیگران بشود.

فلسفه بریدن دست دزد

اشاره

فلسفه بریدن دست دزد

زیر فصل ها

الف) بیان امام رضا علیه السلام

ب) بیان شهید مطهری رحمه الله

الف) بیان امام رضا علیه السلام

الف) بیان امام رضا علیه السلام

«خداوند دزدی را حرام فرمود؛ چون اگر مباح بود موجب تباهی اموال و آدمکشی می شد و به خاطر اینکه غضب اموال یکدیگر، مایه کشتار و درگیری

۲- نک: فرهنگ قرآن، ج ۱۶، ص ۱۹۵.

ص: ۱۰۴

و حسدورزی نسبت به یکدیگر می شود و نیز چون موجب می شود که تجارت و پیشه وری ترک شود و اموال و ثروت های به ناحق و ناروا به دست آید.

علت بریدن دست راست دزد، آن است که وی با دست راست خود با اشیا تماس دارد و این دست، بهترین و کارآمدترین عضو بدن است. پس بریدن آن کیفری است برای دزد و درس عبرتی است برای دیگران که درصدد تصرف اموال از راه غیرحلال برنایند و نیز چون بیشتر با دست راستش مرتکب دزدی می شود»^(۱).

ب) بیان شهید مطهری رحمه الله

ب) بیان شهید مطهری رحمه الله

شهید مطهری در این موضوع، کلامی دارد که برای روشن شدن فلسفه حدّ دزدی که همانا بریدن انگشتان دست دزد است (البته با شرایطی که در فقه و حقوق اسلامی آمده است) مفید به نظر می رسد. آن شهید بزرگوار می نویسد:

تا این صحبت به میان می آید که دست دزد را باید برید یا نه، می گویند آقا این دیگر چه حرفی است که شما می زنید! دنیای امروز این حرف ها را نمی پسندد! دزدی جرمی است که در اجتماع واقع می شود. سؤال می کنیم: آیا جلو این جرم را باید گرفت یا نباید گرفت؟ همه می گویند باید گرفت، ما هم قبول داریم. ما می گوئیم اسلام برای دزد، یک چنین مجازاتی وضع کرده است و در عمل هم نشان داده که آن وقت که این مجازات عملی بشود، دزدی هم ریشه کن می شود. حاجی های

۱- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۴۶۷، ح ۸۵۰۵.

ص: ۱۰۵

پنجاه سال پیش اطلاع دارند که در صحرای عربستان اصلاً آدم را می خوردند، قافله های پانصد نفری را می دزدیدند. فقط چهار تا دست بریدند، ببینید در آن صحرای وسیع چه امنیتی برقرار کرده اند! حالا شما می گوید دنیای امروز نمی پسندد. می گویم آیا دنیای امروز فرمولی بهتر از این آورده است که این را نمی پسندد؟ اگر آورده است و بهتر از این نتیجه داده است، ما هم قبول می کنیم.

در اینجا سخنی می گویند که ما نیز آن را قبول داریم؛ می گویند باید دزد را اول تربیت کرد. مگر ما می گویم نباید تربیت کرد؟! صحبت در این است که با آن شخص که تربیت هم در او مفید واقع نشده و باز هم دزدی کرده است چه باید کرد؟

آیا تعلیم و تربیت قادر شده است که به کلی جلو جرم و جنایت را در دنیا بگیرد؟ اگر گرفته بود که می بایست مجازات در دنیا به کلی لغو بشود، پس چرا نشده است؟ این، دلیل آن است که تعلیم و تربیت به تنهایی قادر نیست جلو جرم و جنایت را بگیرد. (۱)

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ». (نور: ۲)

می گوید: زن زناکار و مرد زناکار را مجازات کنید، تازیانه بزنید و گروهی از مؤمنین هم شاهد این منظره باشند، ولی قرآن

ص: ۱۰۶

متوجه است که وقتی می خواهند یک انسان جانی را مجازات کنند، خیلی افراد دلشان می سوزد، می گویند خوب است که از مجازات صرف نظر بشود. این یک احساس آنی است. فکر نمی کند که اگر بنا بشود هر جانی از مجازات معاف بشود، پشت سرش جنایت بعد از جنایت است که صورت می گیرد. عاطفه می گوید مجازات نکن، عقل و مصلحت می گوید مجازات بکن؛ با اینکه اینجا عاطفه، عاطفه غیردوستی است و عاطفه خوددوستی نیست.

ولی عاطفه که منطقی سرش نمی شود. عاطفه دلسوزی است؛ دست آدم را گرفته، می گوید این کار را نکن. عقل و مصلحت اینجا خشونت به خرج می دهد می گوید تو نمی فهمی، تو نزدیک را می بینی و دور را نمی بینی؛ اگر می توانستی دور را مثل نزدیک ببینی چنین حکم نمی کردی. قرآن می گوید: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ»؛ آنجا که پای مجازات الهی در میان است و به مصلحت عامه بشریت است، یک وقت دلسوزی تان گل نکند. سعدی می گوید:

ترحم با پلنگ تیزدندان

ستمکاری بود بر گوسفندان

خیلی عالی گفته؛ ترحم به یک پلنگ، قطع نظر از منطق، مصلحت و عقل و اراده، یک امر عاطفی است. فرض کنیم پلنگی است که گوسفندان ما را خورده است. آیا باید او را مجازات کنیم یا رها [سازیم]؟ اگر نزدیک بین باشیم و فقط پلنگ را ببینیم، به او ترحم می کنیم و رهایش [می کنیم]. ولی اگر دوربین باشیم، مجازاتش می کنیم. اگر جز این پلنگ،

ص: ۱۰۷

موجود دیگری در عالم نبود، این عاطفه، عاطفه درستی بود. اما اگر چشم را باز کنیم و آن طرف تر را نگاه کنیم، می بینیم ترحم ما به این پلنگ، مساوی است با قساوت نسبت به صدها گوسفند. عاطفه، دیگر سرش نمی شود که این ترحم مستلزم قساوت های دیگری است. عقل و مصلحت است که همه را با یکدیگر حساب می کند، پشت سر این عاطفه قساوت هایی را می بیند.

نظیر این، حرفی است که راجع به مجازات دزدی می گویند که دست دزد بریدن، قساوت است و با انسانیت و انسان دوستی جور در نمی آید. دزد اگر دزدی هم کرد دستش را بترسیم، بگذاریم باشد بعد تربیتش می کنیم! تربیت هایی که نتیجه اش را همیشه در دنیا دیده ایم. این جور نیست. نتیجه اش همین است که داریم می بینیم. اگر قانون ابلاغ بشود که بعد از این دست دزد از فلان جا بریده خواهد شد، دست یک دزد که بریده بشود، دیگر تخم دزدی برچیده می شود، در صورتی که ما الآن می بینیم به خاطر دزدی چه جنایت ها و آدمکشی ها می شود! یعنی خود دزدی، مستلزم آدمکشی ها و جنایت های خیلی فوق العاده می شود و شده است. (۱)

چه خوب گفت سید مرتضی در جواب ابوالعلاء معزی؛ ابوالعلاء گفت: من این قانون اسلام را نمی فهمم چطور است که در یک جا می گوید دیه یک دست پانصد دینار است و در جای

ص: ۱۰۸

دیگر می‌گوید اگر دزدی کرد، حتی به خاطر ربع دینار بریده شود. ارزشش چقدر است؟ ربع دینار یا پانصد دینار؟ چطور تا دو هزار درجه نوسان پیدا می‌کند؟ سید مرتضی فرمود:

عِزُّ الْأَمَانَةِ أَغْلَاهَا، وَارْخَصَهَا

ذُلُّ الْخِيَانَةِ فَأَفْهَمَ حِكْمَةَ الْبَارِي

دست به معنای این عضو گوشتی احترام ندارد. اگر می‌گویند دیه دست پانصد دینار است، دست امین احترام دارد. احترام مال انسانیت و امانت است؛ عزت امانت است که قیمتش را بالا برده است، و ذلت خیانت و دزدی است که این قدر درجه را پایین می‌آورد. امانت، ارزش را بالا- می‌برد؛ خیانت، ارزش را پایین می‌آورد. انسانیت، ارزش خون و مال را بالا می‌برد و در مقابل، آن معیارهای دروغ و کذب و غیبت و آدمکشی و ظلم و تجاوز به حقوق مردم و آزادی‌ها و غیره، تمام ارزش‌ها را پایین می‌آورد که از هر بی‌ارزشی، بی‌ارزش‌تر می‌شود. (۱)

باید توجه داشت که سرقت را از جنبه‌های مختلف می‌توان بررسی کرد. برای مثال، دزدی از نظر فقهی و حقوقی، یک بحث فنی گسترده است. در بحث معنای دقیق سرقت از دیدگاه فقه و قانون، باید شاخص‌ها و معیارهای سرقتی که موجب اجرای حد می‌شود، کاملاً مشخص و تبیین گردد. اگر سرقت دارای این شرایط خاص نبود، ممکن است در عرف عام به آن سرقت گفته شود، اما این نوع سرقت، سرقت حدی نیست، بلکه سرقت تعزیری خواهد بود.

ص: ۱۰۹

ممکن است دزدی از نظر سن و سال دزد، موضوع بحث قرار گیرد که برای مثال، بلوغ در اجرای حدّ دزدی، شرط است. با این نگاه، دزدی کودکان، در مباحث علوم اجتماعی و روان شناسی مطرح می شود.

اصلاح سارق

اصلاح سارق

سرقت در درجه اول، ستم به خود است؛ یعنی سارق، بزرگ ترین آسیب را به شخصیت و روح و روان خود وارد می کند. اما از نظر اجتماعی، او در حق مردم و جامعه هم ستم روا می دارد. بنابراین، دو نوع حق را ضایع کرده است: حق الله و حق الناس.

حق الله را ضایع کرده؛ زیرا دزدی، یک گناه کبیره به شمار می رود که خداوند از آن نهی فرموده و سارق با بی اعتنایی به فرمان خدا، به مخالفت با آن پرداخته است. او به خود جرئت داده که خلاف دستور پروردگار، صاحب، خالق و خداوند خود عمل کند.

حق الناس نیز به عهده اوست؛ زیرا در مال مردم تصرف کرده است. چنین شخصی اگر بخواهد اصلاح شود، باید ابتدا خود اقدام به اصلاح عمل خویش کند و اگر کسی یا کسانی بخواهند به اصلاح او کمک کنند، باید جهت تلاش آنها به گونه ای باشد که این اصلاح به صورت جدی از خود سارق آغاز شود. در این صورت، می توان گفت آن سارق در مسیر اصلاح قرار گرفته است.

در قرآن کریم برای برگشت آدمی به راه راست، دو مرحله بیان شده است: (۱) توبه؛ اصلاح و تدارک.

ص: ۱۱۰

توبه به معنای پشیمانی و عزم به ترک کار خلاف و بازنگشتن به سوی آن است. این پشیمانی و عزم، امری درونی و لازم است، اما کافی نیست. انسان گناه کار باید یک قدم دیگر نیز بردارد و آن، اصلاح کار زشت گذشته است. در سرقت اصلاح کار، آن است که مال مردم را به آنان برگرداند و از آنان حلالیت خواست. البته اگر کسی موفق به توبه و اصلاح شود، این برگشت او، هم از لحاظ شرعی و هم از لحاظ معنوی آثاری به دنبال دارد:

اولاً، حد سرقت از او برداشته می شود؛

ثانیاً، خداوند مهربان، به او توجه می کند و آمرزش و رحمت خود را نثارش می کند.

در سوره مائده، بعد از بیان حد سرقت و امر به قطع دست، می فرماید: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ؛ اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران کند، خداوند توبه او را می پذیرد؛ [و از این مجازات معاف می شود؛ زیرا] خداوند، آمرزنده و مهربان است». (مائده: ۳۹)

در بعضی از روایات، درباره دزدی که حدّ بر او جاری شده است می خوانیم، او آمرزیده می شود و به گونه ای از گناه پاک می گردد که گویی تازه از مادر متولد شده؛ پاک و پاکیزه، معصوم و بدون گناه.

چرا حدّ دزدی در کشور اجرا نمی شود؟

چرا حدّ دزدی در کشور اجرا نمی شود؟

هر سرقتی سبب نمی شود که چهار انگشت دزد را قطع کنند. سرقتی که سبب قطع دست می شود، دارای شرایطی است. این شرایط، با نحوه دزدی، مقدار دزدی، زمان دزدی، شرایط خود دزد و... ارتباط مستقیم

ص: ۱۱۱

دارد. بنابراین، در بسیاری از دزدی‌ها، همه شرایط ذکر شده در فقه و حقوق، جمع نمی‌شود و نمی‌توان آن حدّ خاص را بر دزد جاری کرد. امام خمینی رحمه الله شرایط متعددی را برمی‌شمرد که در صورت تحقق آنها، سارق، مستحق قطع دست (چهار انگشت) می‌شود. از جمله آن شرایط، می‌توان این موارد را نام برد:

۱. بلوغ (اگر کودک سرقت کرد، حد نمی‌خورد، بلکه حاکم بر اساس صلاح دید خود، او را تأدیب می‌کند)؛

۲. عقل؛

۳. اختیار؛

۴. نبود اضطرار؛

۵. سارق، خود به حرز (مکان نگهداری کالا) دستبرد بزند؛

۶. سارق، خودش یا با مشارکت دیگران کالا را از حرز خارج سازد؛

۷. سارق، پدر صاحب مال نباشد؛

۸. مخفیانه دزدی شود. (۱)

کلبانگ حدیث

اشاره

کلبانگ حدیث

زیر فصل‌ها

مواردی مصداق حد دزدی نمی‌شود

توسعه در معنای دزدی

مواردی مصداق حد دزدی نمی‌شود

مواردی مصداق حد دزدی نمی‌شود

۱. امام علی علیه السلام: «لا- أقطع فی الدغاره المعلنه و هی الخلسه و لكن أعزّه؛ در اختلاس و ربودن آشکار دست نمی‌بُرم، اما رباینده را تعزیر می‌کنم». (۲)

۲. امام علی علیه السلام: «أَرْبَعَةٌ لَا قَطْعَ عَلَيْهِمُ: الْمُخْتَلِسُ، وَالْغُلُولُ، وَ مَنْ سَرَقَ مِنْ

۱- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۳۴.

۲- الکافی، ج ۷، ص ۲۲۵، ح ۱.

ص: ۱۱۲

الْغَنِيمَةِ، وَ سَيْرَقَهُ الْأَجِيرُ؛ فَإِنَّهَا خِيَانَةٌ؛ چهار نفرند که قطع دست ندارند: اختلاس کننده، کسی که خیانت کند، کسی که از غنیمت بدزدد، و دزد اجیر؛ زیرا کار اینها خیانت محسوب می شود [نه دزدی. پس کیفر دیگری دارند]». (۱)

۳. امام علی علیه السلام: «لَيْسَ عَلَى الطَّرَارِ وَالْمُخْتَلِسِ قَطْعٌ، لِأَنَّهَا دَغَارَةٌ مُعْلَنَةٌ، وَ لَكِنْ يُقَطَّعُ مَنْ يَأْخُذُ وَ يُخْفِي؛ جیب بر و اختلاس کننده، قطع دست ندارند؛ چون کار آنها ربودن علنی است. کسی دستش قطع می شود که در خفا بدزدد». (۲)

۴. «عنه عليه السلام في رجلٍ قد طرَّ دراهم من رُدن رجلٍ إن كان طرَّ من قميصه الأعلى لم نَقطَعُه، و إن كان طرَّ من قميصه الأسفل قَطَعناه؛ امام علی علیه السلام درباره مردی که چند درهم از جیب مردی ربوده بود فرمود: اگر از جیب لباس رو ربوده است، دستش را نمی بریم، اما اگر از جیب لباس زیرین ربوده، می بریم». (۳)

۵. امام باقر علیه السلام: «قضى أمير المؤمنين عليه السلام في رجلين سرقا من مال الله، أخذهما عبد لِمَالِ اللَّهِ، و الآخر من عرض الناس فقال: أما هذا فمن مال الله ليس عليه شيء من مال الله أكل بعضه بعضا، و أما الآخر فقدمه فقطع يده؛ امام علی علیه السلام درباره دو نفر که از بیت المال دزدی کردند، قضاوت کرد. یکی از آنان، غلامی بود که خود جزء بیت المال بود و دیگری یکی از مردم بود. [پس حضرت] فرمود: «این یکی خود جزء بیت المال است و دستش بریده نمی شود؛ زیرا جزئی از بیت المال، جزء دیگری از آن را خورده است؛ اما آن دیگری را بیاوریدش. آن گاه دستش را برید». (۴)

۱- الکافی، ج ۷، ص ۲۲۵، ح ۶.

۲- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۸۶، ح ۱۹.

۳- الکافی، ج ۷، ص ۲۲۶، ح ۸.

۴- الکافی، ج ۷، ص ۲۶۴، ح ۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۱۸، باب ۲۴.

ص: ۱۱۳

۶. امام باقر یا امام صادق علیهما السلام: «لَا يَقْطَعُ إِلَّا مَنْ نَقَبَ بَيْتًا أَوْ كَسَّرَ قَفْلًا؛ فَقَطَّ دَسْتِ دَزْدَى قَطْعٌ مِی شُود کِه از طَرِیقِ سِوَرَاخِ کَرْدَنِ دِیوَارِ یَا شِکَسْتَنِ قَفْلِ وَاوَرْدِ خَاَنِهِ اِی شُود.» (۱)

۷. امام صادق علیه السلام: «إِنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى بِرَجُلٍ اخْتَلَسَ دُرَّةً مِنْ أُذُنِ جَارِيَةٍ قَالَتْ: هَذِهِ الدَّغَارَةُ الْمُعْلَنَةُ، فَضَرَبَهُ وَحَبَسَهُ؛ إِمَامٌ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرَبَارَهٗ مَرْدِي كِه مَرَوَارِيدِي از گُوشِ دَخْتَرِي بِه زُورِ رِبُودِهٗ بُود، فَرَمُود: اِین رِبُودَنِ آشْكَارِ اسْت. سِپَسِ او رَا تَازِيَانِهٗ زَدِ وَ زَنْدَانِي كَرْد.» (۲)

۸. امام صادق علیه السلام: «لَا يَقْطَعُ الْأَجِيرُ وَالضَّيْفُ إِذَا سَرَقَ؛ لِأَنَّهُمَا مُؤْتَمَنَانِ؛ مَزْدُورِ (كَارِگَر) وَ مِیْهَمَانِ اِگَرِ دَزْدِي كِنْنَد، دَسْتَشَانِ قَطْعِ نَمِي شُود (كِيْفَرِ دِیگَرِي دَارَنَد)؛ چُونِ آنْهَا اَمِینِ بِه شِمَارِ رَفْتِهٗ بُودِهٗ اَنْد.» (۳)

۹. امام صادق علیه السلام: «لَا يَقْطَعُ السَّارِقُ فِي عَامِ سَنِهِ يَعْنِي فِي عَامِ مَجَاعَةٍ؛ دَرِ سَالِ هَايِ قَحْطِي وَ گَرَسَنگِي، دَسْتِ دَزْدِ قَطْعِ نَمِي شُود.» (۴)

۱۰. امام صادق علیه السلام: «السَّارِقُ إِذَا جَاءَ مِنْ قِبَلِ نَفْسِهِ تَائِبًا إِلَى اللَّهِ، وَ رَدَّ سَرِقَتَهُ عَلَى صَاحِبِهَا، فَلَا قَطْعَ عَلَيْهِ؛ دَزْدِ اِگَرِ خُودِ بِيَايِدِ وَ خُودِ رَا مَعْرِفِي وَ بِهٗ دَرِ گَاهِ خُودِ تَوْبِهٗ كِنْدِ وَ مَالِ دَزْدِي رَا بِهٗ صَاحِبِشِ بَرِگَرْدَانَد، دَسْتَشِ قَطْعِ نَمِي شُود.» (۵)

توسعه در معنای دزدی

توسعه در معنای دزدی

۱. امام علی علیه السلام در خطبه ای درباره فضایل اهل بیت علیهم السلام فرمود: «نَحْنُ الشُّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْحَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ، وَ لَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا، فَمَنْ

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۱۰، ح ۵.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۲۶، ح ۱.

۳- علل الشرائع، ص ۵۳۵، ح ۱.

۴- الکافی، ج ۷، ص ۲۳۱، ح ۲.

۵- تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۱۲۲، ح ۴۸۹.

ص: ۱۱۴

أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُيِّمَى سَارِقًا؛ ماییم خاصان و اصحاب [رسول خدا] و خزانه داران و دروازه ها [ی علم]. به هر خانه ای جز از درِ آن نشاید وارد شد و هر کس جز از آن درها وارد گردد، دزد نامیده شود» (۱).

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. عقیل، مهمان علی علیه السلام

۲. در توبه برای شریرتین دزدها هم باز است

۳. نرمش در مسائل شخصی و صلابت در مسائل اصولی

۴. شأن نزول آیه ۳۳ سوره مائده

۱. عقیل، مهمان علی علیه السلام

۱. عقیل، مهمان علی علیه السلام

«عقیل در زمان خلافت برادرش، امیرالمؤمنین، علی علیه السلام به عنوان میهمان به خانه آن حضرت در کوفه وارد شد. علی علیه السلام به فرزند خویش، حسن بن علی علیه السلام، اشاره کرد که جامه ای به عمویت هدیه کن. امام حسن علیه السلام یک پیراهن و یک ردا از مال شخصی خود به عموی خویش عقیل تعارف و اهدا کرد. شب فرا رسید و هوا گرم بود. علی علیه السلام و عقیل روی بام دارالاماره، نشسته مشغول گفت و گو بودند. موقع صرف شام رسید. عقیل که خود را میهمان دربار خلافت می دید، طبعاً انتظار سفره رنگینی داشت، ولی برخلاف انتظار وی سفره بسیار ساده و فقیرانه ای آورده شد. با کمال تعجب پرسید: غذا هرچه هست همین است؟»

علی علیه السلام: مگر این نعمت خدا نیست؟ من که خدا را بر این نعمت ها بسیار شکر می کنم و سپاس می گویم.

عقیل: پس باید حاجت خویش را زودتر بگویم و مرخص شوم. من مقروضم و زیر بار قرض مانده ام. دستور فرما هرچه زودتر قرض مرا ادا کنند و هر مقدار می خواهی به برادرت کمک کنی بکن، تا زحمت را کم کرده، به خانه خویش برگردم.

ص: ۱۱۵

چقدر مقروضی؟

صد هزار درهم.

اوه، صد هزار درهم! چقدر زیاد! متأسفم برادر جان که این قدر ندارم که قرض های تو را بدهم، ولی صبر کن موقع پرداخت حقوق برسد، از سهم شخصی خودم برمی دارم و به تو می دهم و شرط مواسات و برادری را بجا خواهم آورد. اگر نه این بود که عائله خودم خرج دارند، تمام سهم خودم را به تو می دادم و چیزی برای خود نمی گذاشتم.

... صبر کنم تا وقت پرداخت حقوق برسد! بیت المال و خزانه کشور در دست تو است و به من می گویی صبر کن تا موقع پرداخت سهمیه ها برسد و از سهم خودم به تو بدهم؟! تو هر اندازه بخواهی می توانی از خزانه و بیت المال برداری. چرا مرا به رسیدن موقع پرداخت حقوق حواله می کنی؟! به علاوه مگر تمام حقوق تو از بیت المال چقدر است؟ فرضاً تمام حقوق خودت را به من بدهی چه دردی از من دوا می کند؟

من از پیشنهاد تو تعجب می کنم. خزانه دولت پول دارد یا ندارد، چه ربطی به من و تو دارد؟! من و تو هم هر کدام فردی هستیم مثل سایر افراد مسلمین. راست است که تو برادر منی و من باید تا حدود امکان از مال خودم به تو کمک و مساعدت کنم، اما از مال خودم، نه از بیت المال مسلمین.

مباحثه ادامه داشت و عقیل با زبان های مختلف اصرار و سماجت می کرد [و می گفت:] اجازه بده از بیت المال پول کافی به من بدهند، تا من دنبال کار خود بروم.

آنجا که نشسته بودند، به بازار کوفه مشرف بود. صندوق های پول

ص: ۱۱۶

تجار و بازاری ها از آنجا دیده می شد. در این بین که عقیل اصرار و سماجت می کرد، علی علیه السلام به عقیل فرمود:

اگر باز هم اصرار داری و سخن مرا نمی پذیری، پیشنهادی به تو می کنم، اگر عمل کنی می توانی تمام دین خویش را بپردازی و بیش از آن هم داشته باشی.

چه کار کنم؟

در این پایین، صندوق هایی است. همین که خلوت شد و کسی در بازار نماند، از اینجا پایین برو و این صندوق ها را بشکن و هر چه دلت می خواهد بردار!

صندوق ها مال کیست؟

مال این مردم کسبه است؛ اموال نقدینه خود را در آنجا می ریزند.

عجب! به من پیشنهاد می کنی که صندوق مردم را بشکنم و مال مردم بیچاره ای [را] که به هزار زحمت به دست آورده و در این صندوق ها ریخته و به خدا توکل کرده و رفته اند، بردارم و بروم؟

پس تو چطور به من پیشنهاد می کنی که صندوق بیت المال مسلمین را برای تو باز کنم؟ مگر این مال متعلق به کیست؟ این هم متعلق به مردمی است که خود، راحت و بی خیال در خانه های خویش خفته اند. اکنون پیشنهاد دیگری می کنم، اگر میل داری این پیشنهاد را بپذیر.

دیگر چه پیشنهادی؟

اگر حاضری شمشیر خویش را بردار، من نیز شمشیر خود را برمی دارم، در نزدیکی کوفه شهر قدیم «حیره» است. در آنجا بازرگانان عمده و ثروتمندان بزرگی هستند، شبانه هر دو بر یکی از آنها شیخون می زنیم و ثروت کلانی به دست می آوریم.

ص: ۱۱۷

برادر جان! من برای دزدی نیامده‌ام که تو این حرف‌ها را می‌زنی. من می‌گویم از بیت المال و خزانه کشور که در اختیار تو است اجازه بده پولی به من بدهند تا من قروض خود را بدهم.

اتفاقاً اگر مال یک نفر را بدزدیم، بهتر است از اینکه مال صدها هزار مسلمان، یعنی مال همه مسلمین را بدزدیم. چطور شد که ربودن مال یک نفر با شمشیر دزدی است، ولی ربودن مال عموم مردم دزدی نیست؟ تو خیال کرده‌ای دزدی فقط منحصر است به اینکه کسی به دیگری حمله کند و با زور، مال او را از چنگالش بیرون بیاورد؟! شنیع‌ترین اقسام دزدی همین است که توبه به من پیشنهاد می‌کنی» (۱).

۲. در توبه برای شریکترین دزدها هم باز است

۲. در توبه برای شریکترین دزدها هم باز است

«فضیل بن عیاض، در ابتدا دزد بود. بعد تحولی در او پیدا شد، تمام گناهان را کنار گذاشت، توبه واقعی کرد و بعدها یکی از بزرگان شد. او نه فقط مرد باتقوایی شد، بلکه معلم و مربی عده دیگری شد، درحالی که قبلاً یک دزد سرگردنه‌گیری بود که مردم از بیم او راحتی نداشتند. یک شب از دیواری بالا می‌رود، روی دیوار می‌نشیند و می‌خواهد از آن پایین بیاید. اتفاقاً مرد عابد و زاهدی شب زنده‌داری می‌کرد، نماز شب می‌خواند، دعا می‌خواند، قرآن می‌خواند و صدای حزین قرآن خواندنش به گوش می‌رسید. ناگهان صدای قرآن خوان را شنید که اتفاقاً به این آیه رسیده بود: «الْمَ يَا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؛ آیا وقت آن نرسیده که مدعیان ایمان، قلبشان با یاد خدا نرم و آرام شود؟ یعنی تا کی

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۷۵.

ص: ۱۱۸

قساوت قلب، تا کی تجزی و عصیان، تا کی پشت به خدا کردن؟!» (۱) آیا وقت روبرگرداندن، رو کردن به سوی خدا نیست؟ آیا وقت جدا شدن از گناهان نیست؟ این مرد که این جمله را روی دیوار شنید، گویی به خود او وحی شد، گویی مخاطب شخص اوست؛ همان جا گفت: خدایا! آری، وقتش رسیده است، الآن هم وقت آن است. از دیوار پایین آمد و بعد از آن، دزدی، شراب، قمار و هرچه را که احیاناً مبتلا به آن بود، کنار گذاشت. از همه هجرت کرد و دوری گزید. تا حدی که برای او مقدور بود، اموال مردم را به صاحبانشان پس داد یا لاقبل استرضا کرد، حقوق الهی را ادا کرد، جبران مافات کرد. پس این هم مهاجر است؛ یعنی از سیئات و گناهان دوری گزید.» (۲)

«این مرد اصلاً اهل مرو است. ایرانی عرب نژاد است.... کتاب مصباح الشریعه منسوب به اوست و می گویند آن کتاب، یک سلسله درس هایی است که از امام صادق علیه السلام گرفته است. محدث متبحر قرن اخیر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری، در خاتمه مستدرک به این کتاب اظهار اعتماد کرده است. فضیل در سال ۱۸۷ در گذشته است.» (۳)

۳. نرمش در مسائل شخصی و صلابت در مسائل اصولی

۳. نرمش در مسائل شخصی و صلابت در مسائل اصولی

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ.» (آل عمران: ۱۵۹) خدا به پیغمبرش خطاب می کند: ای پیامبر گرامی! به موجب رحمت الهی به تو، در پرتو لطف خدا تو نسبت به مسلمین اخلاق لئین و نرم و بسیار ملایمی داری، نرمش

۱- حدید: ۱۶.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۵۹۱ (با اندکی تغییر).

۳- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۵۶۳.

ص: ۱۱۹

داری، ملایم هستی؛ روحیه تو روحیه ای است که با مسلمین همیشه در حال ملایمت و حلم و بردباری و حسن خلق و حسن رفتار و تحمل و عفو و امثال اینها هستی.

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَمَأْفَظُوا مِنْ حَوْلِكَ.» (آل عمران: ۱۵۹) اگر این خلق و خوی تو نبود، اگر به جای این اخلاق نرم و ملایم، اخلاق خشن و درشتی داشتی، مسلمانان از دور تو پراکنده می شدند؛ یعنی این اخلاق تو خود یک عاملی است برای جذب مسلمین. این خودش نشان می دهد که رهبر، مدیر و آنکه مردم را به اسلام دعوت می کند و می خواند، یکی از شرایطش این است که در اخلاق شخصی و فردی، نرم و ملایم باشد...

پیغمبر ملایم بود و باید یک رهبر ملایم باشد، مقصود این است که پیغمبر در مسائل فردی و شخصی نرم و ملایم بود، نه در مسائل اصولی و کلی. در آنجا (در مسائل اصولی) پیغمبر صددرصد صلابت داشت؛ یعنی انعطاف ناپذیر بود. یک وقت کسی رفتار بدی راجع به شخص پیغمبر می کرد، مثلاً به شخص پیغمبر اهانت می کرد. این، مسئله ای بود مربوط به شخص خودش. یک وقت کسی قانون اسلام را نقض می کرد، مثلاً دزدی می کرد. آیا اینکه می گوئیم پیغمبر نرم بود مقصود چیست؟ آیا یعنی اگر کسی شرب خمر می کرد، پیغمبر می گفت مهم نیست، تازیانه به او نزنید، مجازاتش نکنید؟! آن، دیگر مربوط به شخص پیغمبر نبود، مربوط به قانون اسلام بود. آیا اگر کسی دزدی می کرد باز پیغمبر می گفت مهم نیست، لازم نیست مجازات بشود؟! ابداً. پیغمبر در سلوک فردی و در امور شخصی، نرم و ملایم بود، ولی در تعهدها و مسئولیت های اجتماعی نهایت درجه صلابت داشت. مثالی عرض می کنم:

ص: ۱۲۰

شخصی می آید در کوچه، جلوی پیغمبر را می گیرد، مدعی می شود که من از تو طلبکارم، طلب مرا الآن باید بدهی. پیغمبر می گوید: اولاً تو از من طلبکار نیستی و بیخود ادعا می کنی؛ و ثانیاً الآن پول همراهم نیست، اجازه بده بروم. می گوید: یک قدم نمی گذارم آن طرف بروی (پیغمبر هم می خواهد برود در نماز شرکت کند) همین جا باید پول من را بدهی و دین مرا بردازی. هرچه پیغمبر با او نرمش نشان می دهد، او بیشتر خشونت می ورزد تا آنجا که با پیغمبر گلاویز می شود و ردای پیغمبر را لوله می کند، دور گردن ایشان می پیچد و می کشد که اثر قرمزی اش در گردن پیغمبر ظاهر می شود. مسلمین می آیند که چرا پیغمبر دیر کرد، می بینند یک یهودی چنین ادعایی دارد. می خواهند خشونت کنند، پیغمبر می گوید: کاری نداشته باشید، من خودم می دانم با رفیقم چه کنم. آن قدر نرمش نشان می دهد که یهودی همان جا می گوید: «اشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ» و می گوید تو با چنین قدرتی که داری این همه تحمل [نشان می دهی؟!]. این تحمل، تحمل یک فرد عادی نیست، پیغمبرانه است.

ظاهراً در فتح مکه است؛ زنی از اشراف قریش دزدی کرده است. به حکم قانون اسلام دست دزد باید بریده شود. وقتی قضیه ثابت و مسلم شد و زن اقرار کرد که دزدی کرده ام، می بایست حکم درباره او اجرا می شد. اینجا بود که توصیه ها و وساطت ها شروع شد. یکی گفت: یا رسول الله! اگر می شود از مجازات صرف نظر کنید، این زن دختر فلان شخص است که می دانید چقدر محترم است. آبروی یک فامیل محترم از بین می رود. پدرش آمد، برادرش آمد، دیگری آمد که آبروی یک فامیل محترم از بین می رود. هرچه گفتند، فرمود: محال و ممتنع است. آیا می گوئید من قانون اسلام را

ص: ۱۲۱

معطل کنم؟! اگر همین زن یک زن بی کس می بود و وابسته به یک فامیل اشرافی نمی بود، همه شما می گفتید بله دزد است، باید مجازات بشود.

آفتابه دزد مجازات بشود، یک فقیر که به علت فقرش مثلاً دزدی کرده مجازات بشود، ولی این زن به دلیل اینکه وابسته به اشراف قریش است و به قول شما آبروی یک فامیل اشرافی از بین می رود مجازات نشود؟! قانون خدا تعطیل بردار نیست. ابداً شفاعت ها و وساطت ها را نپذیرفت.

پس پیغمبر در مسائل اصولی هرگز نرمش نشان نمی داد، در حالی که در مسائل شخصی فوق العاده نرم و مهربان بود و فوق العاده عفو داشت و باگذشت بود. پس اینها با یکدیگر اشتباه نشود» (۱).

۴. شأن نزول آیه ۳۳ سوره مائده

۴. شأن نزول آیه ۳۳ سوره مائده

خداوند در سوره مائده می فرماید:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. (مائده: ۳۳)

کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می کنند [و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند] فقط این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا [چهار انگشت از] دست [راست] و

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، صص ۱۷۳ ۱۷۸.

ص: ۱۲۲

پای [چپ] آنها، به عکس یکدیگر بریده شود؛ و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیا است، و در آخرت مجازات عظیمی دارند.

«در شان نزول این آیه چنین نقل کرده اند که جمعی از مشرکان خدمت پیامبر آمدند و مسلمان شدند، اما آب و هوای مدینه به آنها نساخت، رنگ آنها زرد و بدنشان بیمار شد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای بهبودی آنها دستور داد به خارج مدینه، در نقطه خوش آب و هوایی از صحرا که شتران زکات را در آنجا به چرا می بردند، بروند و ضمن استفاده از آب و هوای آنجا، از شیر تازه شتران به حد کافی استفاده کنند. آنها چنین کردند و بهبودی یافتند، اما به جای تشکر از پیامبر چوپان های مسلمان را دست و پا بریده چشمان آنها را از بین بردند و سپس دست به کشتار آنها زدند و شتران زکات را غارت کرده، از اسلام بیرون رفتند.

پیامبر دستور داد آنها را دستگیر کردند و همان کاری که با چوپان ها انجام داده بودند، به عنوان مجازات درباره آنها انجام یافت؛ یعنی چشم آنها را کور کردند و دست و پای آنها را بریدند و [سپس آنان را] کشتند تا دیگران عبرت بگیرند و مرتکب این اعمال ضد انسانی نشوند. آیه فوق در باره این گونه اشخاص نازل گردید و قانون اسلام را در مورد آنها شرح داد». (۱)

آموزه‌ها

آموزه‌ها

۱. قوانین جزایی اسلام برای بازدارندگی است، نه انتقام جویی. واژه «نکال» که در آیه ۳۸ سوره مائده آمده است: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا»

۱- تفسیر نمونه، صص ۳۵۸ و ۳۵۹.

ص: ۱۲۳

أُيَدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و مرد و زن دزد را به [سزای] آنچه کرده اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا بپزید، و خداوند توانا و حکیم است. این آیه به معنای امر بازدارنده است. «نکال» به عقوبتی گفته می‌شود که مایه عبرت دیگران باشد.

۲. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بدترین نوع سرقت را سرقت نماز و ناقص انجام دادن رکوع و سجود دانسته است.

۳. اسلام پیش از بریدن دست، بر اهمیت و لزوم کار و اداره زندگی از طریق بیت المال، بستگان نزدیک، قرض الحسنه، تعاون و... تأکید می‌کند. با این حال، فقر بهانه و مجوز سرقت نیست.

۴. کیفر زن و مرد در مسئله سرقت، یکسان است.

۵. امنیت جامعه باید با قاطعیت حفظ شود.

۶. در قوانین کیفری اسلام، در کنار تنبیه مجرم، عبرت‌گیری دیگران هم مورد نظر است.

۷. مالکیت شخصی و امنیت اجتماعی به قدری مهم است که برای حفظ آن، باید دست دزد قطع شود.

۸. اگر سارق پیش از دستگیری توبه کند و مال را پس دهد، هم در دنیا بخشیده می‌شود و هم در آخرت، ولی پس از دستگیر شدن، حد اجرا می‌شود و نقش توبه تنها برای قیامت است.

۹. سرقت در مرحله نخست ستم به خود؛ و در مرحله دوم ستم به جامعه و تجاوز به امنیت آن است. (۱)

۱۰. قرآن کریم در همه موارد درصدد اصلاح انسان است. بنابراین،

۱- مراجعه شود به تفسیر نور، ذیل آیه ۳۸ و ۳۹ سوره مائده.

ص: ۱۲۴

در آیه ۳۹ سوره مائده در مورد دزد، بحث توبه را مطرح می کند. خداوند با این آیه، آنان را به بازگشت و اصلاح گذشته ترغیب می کند و اعلام می دارد که خداوند غفور و رحیم است؛ یعنی توبه سارق، می تواند رحمت و غفران الهی را جلب کند.

۱۱. تشریح حدّ سرقت، جلوه ای از عزت و حکمت خداوند است: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ دست مرد دزد و زن دزد را، به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید! و خداوند توانا و حکیم است.» (مائده: ۳۸)

۱۲. تشریح حدّ سرقت، زمینه ساز پرهیز از سرقت است: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند، به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید! و خداوند توانا و حکیم است.» (مائده: ۳۸)

۱۳. دست مرد و زن سارق را قطع کنید «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا.» در این آیه، حدّ مرد دزد بر زن دزد مقدم داشته شده، در حالی که در آیه حدّ زناکار، زن زانیه بر مرد زانی مقدم است. این تفاوت شاید به این دلیل باشد که در سرقت، عامل اصلی، بیشتر مردان هستند؛ و در ارتکاب زنا عامل و محرک مهم تر، زنان بی بند و بار!

سپس می گوید: این کیفری است در برابر اعمالی که انجام داده اند و مجازاتی است از طرف خداوند. «جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ.»

در حقیقت، این جمله اشاره به این مطلب است که اولاً این کیفر، نتیجه کار خودشان است و چیزی است که برای خود خریده اند؛ ثانیاً، هدف از آن پیشگیری و بازگشت به حق و عدالت است (زیرا نکال به معنای مجازاتی است که به منظور پیشگیری از گناه و ترک آن انجام

ص: ۱۲۵

می‌شود. این کلمه در اصل، به معنای لجام و افسار است و به هر کاری گفته شده است که از انحراف جلوگیری کند. در پایان آیه برای رفع این توهّم که این مجازات عادلانه نیست، می‌فرماید: خداوند هم توانا و قدرتمند است. بنابراین، دلیلی ندارد که از کسی انتقام بگیرد. همچنین حکیم است. بنابراین، دلیلی ندارد که کسی را بی حساب مجازات کند (و الله عزیز حکیم).

خداوند در آیه بعد، راه بازگشت را به روی آنها گشوده است و می‌فرماید: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ؛ کسی که بعد از این ستم، توبه کند و در مقام اصلاح و جبران برآید، خداوند او را خواهد بخشید، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است». (مائده: ۳۹)

آیا به وسیله توبه تنها، گناه سارق بخشوده می‌شود یا حدّ سرقت (بریدن دست) نیز ساقط خواهد شد؟ در میان فقهای ما معروف این است که اگر قبل از ثبوت سرقت در دادگاه اسلامی، توبه کند، حدّ سرقت نیز از او برداشته می‌شود، ولی هنگامی که با شهادت دو شاهد عادل، جرم او ثابت شد، با توبه از بین نمی‌رود.

در حقیقت، توبه راستین که در آیه به آن اشاره شده، توبه‌ای است که قبل از ثبوت حکم در محکمه صورت گیرد؛ و گرنه هر سارقی هنگامی که خود را در معرض مجازات دید، اظهار توبه خواهد کرد و موردی برای اجرای حق، باقی نخواهد ماند. به تعبیر دیگر، توبه اختیاری آن است که پیش از ثبوت جرم در دادگاه صورت گیرد.

۱۴. شرایط مجازات سارق

از مجموع روایات اسلامی، استفاده می‌شود که اجرای این حدّ اسلامی (بریدن دست) شرایط زیادی دارد که بدون تحقق آنها، اقدام به

ص: ۱۲۶

این کار جایز نیست، از جمله:

یک کالایی که سرقت شده باید دست کم یک ربع دینار باشد.

دو از جای محفوظی مانند خانه و مغازه و جیب‌های داخلی سرقت شود.

سه در قحط سالی که مردم گرسنه‌اند و راه به جایی ندارند، نباشد.

چهار سارق، عاقل و بالغ باشد و در حال اختیار، سرقت کرده باشد.

پنج سرقت پدر از مال فرزند، یا سرقت شریک از مال مورد شرکت، این حکم را ندارد.

شش سرقت میوه از درختان باغ را نیز از این حکم استثنا کرده‌اند.

هفت همه مواردی که احتمال اشتباه برای سارق، در میان باشد که شاید مال خود را به مال دیگری اشتباه گرفته است، از این حکم مستثنی است.

و شرایط دیگر که شرح آن در کتاب‌های فقهی آمده است.

البته منظور از بیان شرایط یاد شده، این نیست که سرقت تنها در صورت اجتماع این شرایط، حرام است، بلکه منظور این است که اجرای حدّ قطع دست، ویژه این شرایط است؛ و گرنه سرقت به هر شکل و به هر اندازه، در اسلام حرام است.

۱۵. اندازه قطع دست سارق

حکم فقهی ما با استفاده از روایات اهل بیت علیهم السلام، این است که تنها چهار انگشت از دست راست بریده می‌شود، نه بیشتر؛ اگرچه فقهای اهل تسنن بیش از این حد گفته‌اند.

۱۶. آیا این مجازات اسلامی خشونت آمیز است؟

بارها این ایراد از طرف مخالفان اسلام یا مسلمانان کم اطلاع مطرح

ص: ۱۲۷

شده است که این مجازات اسلامی بسیار شدید به نظر می‌رسد و اگر قرار باشد این حکم در دنیای امروز اجرا شود، باید بسیاری از دست‌ها را برید. افزون بر آن، اجرای این حکم سبب می‌شود که سارق، گذشته از اینکه عضوی مهم از بدن خود را از دست دهد، تا پایان عمر انگشت نما باشد.

در پاسخ این ایراد، باید به این حقیقت توجه داشت که اولاً، همان‌طور که در شرایط این حکم گفتیم، هر سارقی مشمول این حکم نخواهد شد، بلکه تنها گروهی از سارقان خطرناک، مشمول آن می‌شوند.

ثانیاً، با توجه به اینکه راه اثبات جرم در اسلام شرایط خاصی دارد، این موضوع باز هم کاهش می‌یابد.

ثالثاً، بسیاری از ایرادهای افراد کم‌اطلاع بر قوانین اسلام، به این دلیل است که یک حکم را به طور مستقل و بدون توجه به احکام دیگر بررسی می‌کنند. به دیگر سخن، آن حکم را در یک جامعه صددرصد غیر اسلامی فرض می‌کنند، در حالی که اسلام تنها این یک حکم نیست، بلکه مجموعه احکامی است که اجرای آنها در اجتماع، سبب تحقق عدالت اجتماعی، مبارزه با فقر، تعلیم و تربیت صحیح، آموزش و پرورش کافی، آگاهی و بیداری و تقوا می‌شود. در این صورت، مشمولان این حکم، بسیار اندک خواهند بود. البته منظور این نیست که در جوامع امروز این حکم نباید اجرا شود، بلکه منظور این است که هنگام داوری و قضاوت، باید تمام این جوانب را در نظر گرفت.

حکومت اسلامی، موظف است نیازهای ابتدایی زندگی را برای تمام افراد ملت خود فراهم سازد، و به آنها آموزش لازم را بدهد و از نظر اخلاقی نیز تربیتشان کند. بدیهی است در چنان محیطی، خطاکاران بسیار کم خواهند شد.

ص: ۱۲۸

رابعاً، اگر امروز دزدی فراوان است، به این دلیل است که چنین حکمی اجرا نمی‌شود. در جوامعی که این حکم اسلامی اجرا می‌گردد (مانند عربستان سعودی که تا سال‌های اخیر این حکم در آن اجرا می‌شد) امنیت بسیار بالایی از نظر مالی بر آنها حکم فرماست.

بسیاری از زائران خانه خدا، با چشم خود، چمدان‌ها یا کیف‌های پول را در کوچه و خیابان‌های حجاز دیده‌اند که هیچ‌کس جرئت دست‌درازی به آنها را ندارد؛ مأموران اداره جمع‌آوری گم‌شده‌ها، آنها را به اداره مربوط می‌برند و صاحب آنها با دادن نشانه، مال خود را تحویل می‌گیرد.

بیشتر مغازه‌ها در شب‌ها نیز حفاظی ندارند و در عین حال کسی از آنها سرقت نمی‌کند.

جالب اینکه این حکم اسلامی با اینکه قرن‌ها اجرا می‌شد و در پناه آن، مسلمانان از آغاز اسلام در امنیت و رفاه می‌زیستند، در مورد تعداد بسیار کمی اجرا شده است. آیا بریدن چند دست خطاکار، برای امنیت چند قرن یک ملت، قیمت گزافی است که پرداخت می‌شود؟^(۱)

منابع دیگر

منابع دیگر

بری، جوی ویلت، دزدی؟! نه!، مترجم: امیر صالحی طالقانی، تهران، انتشارات نوای مدرسه، ۱۳۸۷.

جوادی، محمود، بررسی اختلالات رفتاری در نوجوانان (دزدی) شناخت علل و راهکارها، تهران، نذیر، ۱۳۸۱.

۱- تفسیر نمونه، ج ۴، صص ۳۷۴-۳۷۹ (با تغییر).

ص: ۱۲۹

حبیب زاده، محمدجعفر، سرقت در حقوق کیفری ایران، تهران، انتشارات دادگستر، ۱۳۸۹.

حسینی، نیره السادات، کودک و دزدی کردن، انتشارات قدس رضوی، ۱۳۸۸.

رمضانی، احمد، اختلاس (بررسی فقهی و حقوقی)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، سازمان انتشاراتی، ۱۳۸۳.

صفاری، علی و عذرا محمدی، سرقت در ایران، تهران، انتشارات سلمان، ۱۳۸۵.

مظفری زاده، سجاد، کلاهبرداری، سرقت، خیانت در امانت، تهران، انتشارات پندار پارس، ۱۳۹۰.

نقدیابی، شهرام، فرهنگ واژگان مبارزه با سرقت، تهران، نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران، پلیس آگاهی، انتشارات کارآگاه، ۱۳۹۰.

ص: ۱۳۱

۴. دشمن شناسی و دشمن ستیزی**اشاره**

۴. دشمن شناسی و دشمن ستیزی

امام علی علیه السلام:

«مَنْ نَامَ لَمْ يُنَمَّ عَنْهُ؛ هر کس از دشمن خود غافل باشد، دشمن از او غافل نباشد».^(۱)

اسلام به عنوان دین الهی، به مسائل فردی و اجتماعی توجه کامل دارد. از مباحث مهمی که با زندگی اجتماعی انسان آمیخته بوده و هست، دشمنی است. از دشمنی شیطان با انسان که بگذریم، در میان فرزندان آدم نیز از همان ابتدای آفرینش، دشمنی گزارش شده است، دشمنی هابیل و قابیل، دشمنی دو برادر. راستی ریشه این دشمنی چه بود؟ به نظر می‌رسد ریشه این نوع دشمنی به بعضی از ویژگی‌های منفی اخلاقی انسان مانند حسادت، خودخواهی و هواهای نفسانی بر می‌گردد. بنابراین، یکی از دشمنان انسان، نفس خود اوست؛ نفس اماره.

بحث دشمن و دشمنی را از جنبه‌های مختلف می‌توان بررسی کرد.

۱- نهج البلاغه، الکتاب ۶۲.

ص: ۱۳۲

برای مشخص شدن بحث، لازم است ابتدا پرسش‌هایی درباره آن مطرح شود:

معنای دشمن و دشمنی چیست؟

دشمن‌شناسی چه اهمیتی دارد؟

شاخص‌ها و معیارهای دشمنی کدام است؟

عوامل دشمنی چیست؟

دشمنی چه آثاری دارد؟

چه تحلیلی برای دشمنی انسان‌ها وجود دارد؟

سرسخت‌ترین دشمن انسان کیست؟

۱. معنای دشمن و دشمنی

۱. معنای دشمن و دشمنی

دشمن در مقابل دوست و دشمنی در مقابل دوستی و محبت قرار دارد. دشمنی به معنای نفرت، بد داشتن و کینه توزی است. واژگانی که در آیات و روایات، معادل دشمنی است، واژه «عدو» و «خصم» است. اهل لغت در این باره می‌نویسند:

عدو:

الْعَدُوُّ: تجاوز و درگذشتن از حدّ است... واژه عَدُوُّ:

۱. گاهی به اعتبار «قلب و دل» است که آن را الْعَدَاوَةُ و الْمُعَادَاةُ می‌گویند؛ یعنی کینه توزی و دشمنی در دل پنهان داشتن؛

۲. و زمانی به اعتبار راه رفتن گفته می‌شود: الْعَدُوُّ: دویدن و هروله؛

۳. گاهی به اعتبار کوتاهی نمودن از عدالت و افساد در معامله، وقتی گفته می‌شود: لَهُ الْعُدْوَانُ و الْعَدْوُ: [یعنی] در معامله بی‌عدالتی و ظلم و خصومت دارد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَیَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ»؛

ص: ۱۳۳

بدون آگاهی و علم، و از روی جهالت، خدای را خصمانه و ظالمانه سب می کند». (انعام: ۱۰۸)

۴. و گاهی به اعتبار مکان آرمیدن و قرار گرفتن است، [که در این موارد] گفته می شود: له العَدُوَاء: ناآرام و نامطمئن است.

رَجُلٌ عِدُوٌّ وَقَوْمٌ عِدُوٌّ: مرد و قومی کینه توز (که مثل واژه عدل، در جمع و مفرد یکی است). در آیه گفت: «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ». (بقره: ۳۶)؛ درباره آغاز حیات بشر در زمین است که می گوید بعضی از شما با بعض دیگر دشمن خواهید بود. جمع آن عِدَى و اَعْدَاء است؛ گفت: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ اَعْدَاءُ اللّٰهِ». (فصلت: ۱۹)

عداوت دو گونه است:

۱. عداوت به قصد دشمنی و خصومت، مثل آیات:

«فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ» (نساء: ۹۲) «جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ». (فرقان: ۳۱)؛ و دشمنی از دیگری و از غیر جنس خود در آیه «عَدُوًّا شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ». (انعام: ۱۱۲)

۲. دشمنی و عداوتی که از روی قصد نباشد، بلکه حالتی به او دست می دهد که اذیت می شود؛ همان گونه که از دشمنان مورد اذیت و آزار قرار می گیرد؛ مثل آیه: «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلاَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ» (شعراء: ۷۷)؛ و آیه ای درباره اولاد که می گوید: «عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ». (تغابن: ۱۴). (۱)

خصم:

الْخَصْمُ مصدر است. خَصَمْتُهُ، یعنی با او به خصومت و نزاع برخاستم.

۱- ترجمه مفردات، ج ۲، صص ۵۶۷، ۵۷۰.

ص: ۱۳۴

اصل «مُخَاصِمَه» این است که طرفین دعوا با یکدیگر گلاویز شوند و هر کدام از طرفین، گوشه بار و کیسه و متاع دیگری را بگیرد و بکشد.

خَصِيم، [یعنی] کسی که زیاد مخاصمه می کند. خداوند در آیه می فرماید: «فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ». (نحل: ۴)(۱)

۲. اهمیت دشمن شناسی

۲. اهمیت دشمن شناسی

پرسش اساسی در بحث دشمن شناسی، این است که آیا دشمن شناسی اهمیت دارد؟ و چرا؟

به نظر می رسد پاسخ این پرسش، روشن است؛ یعنی اگر کسی به معنای دشمن توجه کند، تصدیق می کند که باید دشمن و ترفندهای او را شناخت؛ زیرا همان گونه که از معنای دشمن برمی آید، او کسی است که درصدد بدی کردن، ضربه زدن، و در یک کلام دشمنی کردن است. عقل سلیم حکم می کند که باید دشمنان، به ویژه دشمنان کشور، حکومت و دین؛ ترفندها، نقشه ها، راهبردها و تحرکات آنها را شناخت.

خداوند وقتی از شیطان به عنوان دشمن آدمی یاد می کند، می فرماید که شما هم او را دشمن بگیرید:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ؛ البته شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید؛ او فقط حزبش را به این دعوت می کند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند!». (فاطر: ۶)

بر این اساس، افزون بر شناخت دشمن، باید علیه او نیز قیام کرد.

دشمن اگر مجال یابد، دشمنی خود را اعمال می کند، امنیت و آرامش

ص: ۱۳۵

جامعه را بر هم می زند و در پی آن، هرگونه فعالیت علمی، اقتصادی و عمرانی دچار مشکل می شود.

این دستور قرآنی که می فرماید: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»؛ (انفال: ۶۰)، اهمیت دشمن و دشمنی شیطان را آشکارتر و درک آن را راحت تر خواهد کرد. به عبارت دیگر، هیچ گاه از دشمن نمی توان خواست یا انتظار داشت که دشمنی نکند؛ بلکه لازم است از باب دفاع، او و روش هایش را شناخت؛

زیرا دفاع، مجموعه ای است از شناخت موقعیت موجود، تهیه نقشه و برنامه ریزی برای ترساندن دشمن و... که این مهم، بدون شناخت دشمن و روش های او امکان پذیر نیست.

۳. شاخص ها و معیار های دشمنی

اشاره

۳. شاخص ها و معیار های دشمنی

خداوند در قرآن کریم، شاخص ها و معیارهایی برای شناخت دشمن بیان می کند. توجه به این شاخص ها، از جنبه فردی و اجتماعی و حتی از نظر حکومتی، مفید و شایسته دقت است.

در این مقام، به تعدادی از این شاخص ها و معیارها اشاره می شود:

الف) شر و فساد

الف) شر و فساد

در قرآن کریم، از شر و فساد به عنوان یکی از شاخص های دشمن یاد شده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید! محرم اسراری از غیر خود، انتخاب نکنید! آنها از هیچ شر و فسادى درباره شما کوتاهی نمی کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. [نشانه های] دشمنی از دهان و [کلام] شان [آشکار شده؛ و آنچه در دل هایشان پنهان می دارند، از آن مهم تر

ص: ۱۳۶

است. ما آیات و [راه های پیشگیری از شر آنها] را برای شما بیان کردیم، اگر اندیشه کنید!» (۱)

خداوند در قرآن کریم وقتی از انسان های منافق سخن می گوید، می فرماید: «نشانه آنها، این است که [هنگامی که روی برمی گردانند] و از نزد تو خارج می شوند، در راه فساد در زمین کوشش می کنند، و زراعت ها و چهارپایان را نابود می سازند؛ [با اینکه می دانند] خدا فساد را دوست نمی دارد». (۲)

ب) دعوت به بدی و زشتی

ب) دعوت به بدی و زشتی

یکی از ساده ترین راه های شناخت دشمن، آن است که انسان ببیند او را به چه سمت و سویی دعوت می کنند. اگر شخص، یا گروهی، انسان را به کاری دعوت کرد که زشت و ناپسند است یا آثار نامطلوب دارد، مشخص می شود که درصدد دشمنی هستند.

خداوند وقتی می خواهد شیطان را معرفی کند، می فرماید: «یا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ؛ ای مردم! از آنچه حلال و پاکیزه در زمین است، بخورید! و از گام های شیطان پیروی نکنید! چه اینکه او دشمن آشکار شماست. او شما را فقط به بدی ها و کار زشت فرمان می دهد؛ [و نیز دستور می دهد] آنچه را که نمی دانید، به خدا نسبت دهید». (بقره: ۱۶۸ و ۱۶۹)

۱- آل عمران: ۱۱۸.

۲- بقره: ۲۰۵.

ص: ۱۳۷

۴. عوامل دشمنی**اشاره**

۴. عوامل دشمنی

عوامل ایجاد دشمنی بین انسان ها، متفاوت و متعدد است. بعضی از آنها به خلق و خوی آدمی برمی گردد و برخی به رفتار و کردار انسان ها. در این مقام به تعدادی از آنها اشاره می شود:

الف) خلق و خوهای دشمن ساز**اشاره**

الف) خلق و خوهای دشمن ساز

زیر فصل ها

یک استکبار

دو غرور

یک استکبار

یک استکبار

داستان شیطان و حضرت آدم، برای فرزندان آدم درس ها و پی آمدهای متعددی دارد. در آیات ۳۴ و ۳۶ سوره بقره به سرّ دشمنی ابلیس با حضرت آدم اشاره شده است:

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ... فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ. (بقره: ۳۴ و ۳۶)

و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد، و تکبر ورزید، [و به خاطر نافرمانی و تکبرش] از کافران شد... پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد و آنان را از آنچه در آن بودند، بیرون کرد و [در این هنگام] به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره برداری خواهد بود».

در این آیات، روحیه استکباری شیطان، عامل اصلی دشمنی او با حضرت آدم علیه السلام معرفی شده است.

ص: ۱۳۸

دو غرور

دو غرور

غرور و خودبینی هم انسان را به وادی دشمنی می کشاند. در آیه ۷۷ سوره یس، اشارتی است که آشکارکننده این معناست: «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ؛ آیا انسان نمی داند که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم؟! و او [چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که] به محاصمه آشکار [با ما] برخاست!».

(ب) اعمال و رفتار دشمن ساز**اشاره**

(ب) اعمال و رفتار دشمن ساز

زیر فصل ها

یک بدزبانی

دو بی تقوایی

سه توهین به مقدسات

چهار شراب خواری، قماربازی و...

یک بدزبانی

یک بدزبانی

بدزبانی نیز از عوامل مهم دشمنی به شمار می رود و نمونه های فراوانی در تاریخ نقل شده که بدزبانی ها سبب کینه و دشمنی گردیده است. کلام تلخ می تواند روابط بین افراد را خراب کند. برای مثال، بدزبانی در خانه، موجب اذیت و آزار همسر، فرزند، پدر و مادر می شود و در محیط کار، روابط سالم و محترمانه را از بین ببرد.

دو بی تقوایی

دو بی تقوایی

بی تقوایی زمینه بسیاری از دشمنی هاست؛ چنانکه قرآن کریم اشاره شده که فقط دوستی هایی که در دنیا بر اساس تقوا بوده است، در قیامت به دشمنی تبدیل نمی شود.

سه توهین به مقدسات

سه توهین به مقدسات

در سوره انعام، به مطلبی اشاره شده است که بر اساس آن، انسان باید از توهین به مقدسات دیگران خودداری کند؛ زیرا این عمل، احساسات را جریحه دار و دشمنی ها را آشکار می سازد:

ص: ۱۳۹

وَلَا تَسْتَبْشِرُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ عِدْوًا بَغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (انعام: ۱۰۸)

[به معبود] کسانی که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید، مبادا آنها [نیز] از روی [ظلم و] جهل، خدا را دشنام دهند! این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم. سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می کردند، آگاه می سازد [و پاداش و کیفر می دهد].

چهار شراب خواری، قماربازی و...

چهار شراب خواری، قماربازی و...

شراب خواری، قماربازی، سخن چینی، دروغ و... از اعمالی هستند که زمینه دشمنی را در میان انسان ها فراهم می آورند. در آیه ۹۱ سوره مائده آمده است:

إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنتَهُونَ.

شیطان می خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا [با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید،] خودداری خواهید کرد؟!]

۵. آثار دشمنی

اشاره

۵. آثار دشمنی

دشمنی بین افراد، گروه ها، و ملت ها آثاری دارد که در رفتار دشمنانه، خود را نشان می دهد و می توان به برخی از آنها اشاره کرد: توهین؛

ص: ۱۴۰

تجاوز؛ اذیت و آزار؛ بی عدالتی؛ جنگ؛ مکر و فریب کاری؛ و در نهایت، نابودی یکی از دو طرف.

۱. اذیت و آزار

۱. اذیت و آزار

قرآن کریم، مؤمنان را از دوستی با دشمنان خدا نهی می کند. زیرا این افراد در دشمنی حد و اندازه نمی شناسند و هرگاه بر اهل ایمان مسلط شوند با دست و زبان خود به اذیت و آزار آنان می پردازند.

در سوره ممتحنه می خوانیم:

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمنان من؛ و دشمنان خود را دوست مگیرید... اگر آنها بر شما مسلط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست ها و زبان های خود را به بدی و آزار و گزند به سوی شما می گشایند و دوست دارند که کاش شما هم کافر شوید. (۱)

۲. ظلم و ستم، بی عدالتی و تجاوز

۲. ظلم و ستم، بی عدالتی و تجاوز

حقیقت آن است که دشمنی بین انسان ها وجود دارد و شاید نتوان این حالت را در جامعه از بین برد و به صفر رساند. زیرا انسان موجودی آزاد و صاحب اختیار است و از سوی دیگر دارای هوی و هوس. بنابراین وجود اختلاف و دشمنی در بین انسان ها امری طبیعی است. البته اگر انسان ها تحت تربیت قرآن کریم و مکتب اهل بیت علیهم السلام قرار گیرند از این ویژگی می توانند فاصله بگیرند. به هر حال انسان ها در برخورد با دشمن، معمولاً دچار ظلم و ستم

ص: ۱۴۱

می شوند. قرآن کریم آن جا که می خواهد انسان های مؤمن را هدایت کند به آنها تذکر می دهد که حتی دشمنی دشمنان شما نباید سبب شود که شما از جاده عدالت خارج شوید و دچار ظلم و ستم گردید. (۱)

۳. مکر و نیرنگ

۳. مکر و نیرنگ

یکی از آثار دشمنی آن است که انسان ها، برای ضربه به طرف مقابل به مکر و نیرنگ دست می زنند.

حضرت یوسف علیه السلام، وقتی خواب خود را برای پدرش، حضرت یعقوب علیه السلام، نقل می کند، آن حضرت به پسرش می گوید:

ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن؛ که برای تو نیرنگی می اندیشند، زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است. (۲)

۴. نابودی جامعه

۴. نابودی جامعه

باید توجه داشت، دشمنی سطوح مختلفی دارد. یعنی ممکن است بین دو فرد، دو خانواده، دو گروه، دو قبیله و... اتفاق بیفتد. حداقل آثار دشمنی آن است که صفا و صمیمیت را از بین می برد.

در یک جامعه اسلامی، باید تلاش کرد که دشمنی در هیچ سطحی محقق نشود. زیرا دشمنی و اختلاف، هر جامعه ای را می تواند به سمت ضعف، سستی و نابودی بکشاند.

۱- نک: مائده: ۸.

۲- یوسف: ۵.

ص: ۱۴۲

قرآن کریم، آن جا که از اختلاف در جامعه سخن می گوید، می فرماید:

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَ لَاءَ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (انفال: ۴۹)

آن گاه که منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری بود می گفتند: «اینان [= مؤمنان] را دینشان فریفته است.» و هر کس بر خدا توکل کند [بداند که] در حقیقت خدا شکست ناپذیر حکیم است.

قرآن کریم، وقتی گذشته مسلمانان را یادآور می شود، بیان می کند که اختلاف و دشمنی، شما را در پرتگاهی از آتش رسانده بود و نزدیک بود از بین بروید و این اسلام و قرآن بود که مایه نجات شما شد. پس به ریسمان الهی چنگ بزنید.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (آل عمران: ۱۰۳)

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه، خداوند نشانه های خود را برای شما روشن می کند، باشد که شما راه یابید.

بله، هدف نهایی هر دشمنی، نابودی طرف مقابل است، چنانکه شیطان می خواهد انسان را جهنمی سازد. البته در دشمنی ها باید توجه

ص: ۱۴۳

داشت. آنجا که در یک طرف، حق وجود دارد و طرف دیگر، باطل محض است، از چنین دشمنی ای باکی نیست، مانند نهضت عاشورا و یا دشمنی های کفار با پیامبر و مسلمانان در صدر اسلام. اما وقتی دشمنی به سطح پایین تری می رسد، مانند دشمنی بین دو مسلمان یا دشمنی در خانواده ها؛ در این موارد، اصل آن است که به سمت اصلاح حرکت کنیم.

۶. تحلیل دشمنی انسان ها

۶. تحلیل دشمنی انسان ها

شهید مطهری رحمه الله تحلیل جالبی از دشمنی انسان دارد. او معتقد است در جهان یک قانون کلی به نام جذب و دفع وجود دارد. این قانون بر انسان و زندگی اجتماعی او هم حاکم است. ایشان در این باره می نویسد:

قسمت عمده ای از دوستی ها و رفاقت ها، و یا دشمنی ها و کینه توزی ها، همه مظاهری از جذب و دفع انسانی است. این جذب و دفع ها بر اساس سنخیت و مشابهت و یا ضدیت و منافرت پی ریزی شده است و در حقیقت، علت اساسی جذب و دفع را باید در سنخیت و تضاد جست و جو کرد، همچنان که از نظر بحث های فلسفی مسلم است که: «السُّنْخِيَةُ عَلَّةُ الْأَنْضِمَامِ».

گاهی دو نفر انسان یکدیگر را جذب می کنند و دلشان می خواهد با یکدیگر دوست و رفیق باشند. این رمزی دارد و رمزش جز سنخیت نیست. این دو نفر تا در بینشان مشابهتی نباشد، همدیگر را جذب نمی کنند و متمایل به دوستی با یکدیگر نخواهند شد. به طور کلی نزدیکی هر دو موجود، بر یک نحو مشابهت و سنخیتی است در بین آنها.

ص: ۱۴۴

در مثنوی، دفتر دوم، داستان شیرینی را آورده است:

حکیمی زاغی را دید که با لک لکی طرح دوستی ریخته، با هم می نشینند و با هم پرواز می کنند! دو مرغ از دو نوع. زاغ نه قیافه اش و نه رنگش با لک لک شباهتی دارد. تعجب کرد که زاغ با لک لک چرا؟! نزدیک آنها رفت و دقت کرد، دید هر دو تا لنگند.

آن حکیمی گفت دیدم هم تکی

در بیابان زاغ را با لک لکی

در عجب ماندم، بجستم حالشان

تا چه قدر مشترک یابم نشان

چون شدم نزدیک و من حیران و دنگ

خود بدیدم هر دوان بودند لنگ

این یک پایی بودن، دو نوع حیوان بیگانه را با هم انس داد. انسان ها نیز هیچ گاه بدون جهت با یکدیگر رفیق و دوست نمی شوند، کما اینکه هیچ وقت بدون جهت با یکدیگر دشمن نمی شوند.

هر شخصیتی، هم سنخ خود را جذب می کند و غیر هم سنخ را از خود دور می سازد. شخصیت عدالت و شرف، عناصر خیرخواه و عدالت جو را به سوی خویش جذب می کند و هواپرست ها و پول پرست ها و منافق ها را از خویش طرد می کند.

شخصیت جنایت، جانیان را به دور خویش جمع می کند و نیکان را از خود دفع می کند. (۱)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۲۲۴.

ص: ۱۴۵

بنابراین، دشمنی گاهی سطحی است و بین افراد جامعه یا بین دو گروه مسلمان رخ می دهد که همه باید تلاش کنند آن را به دوستی تبدیل کنند، اما دشمنی هایی وجود دارد که در عمق اعتقاد انسان ها ریشه دارد، حق و باطل به صورت اساسی در آن مطرح است و جبهه باطل می خواهد جبهه حق را ریشه کن کند. در اینجا نمی توان ساکت نشست. معمولاً این دشمنی ها به دوستی تبدیل نمی شود.

۷. دشمن سرسخت انسان از نگاه علامه طباطبایی رحمه الله

۷. دشمن سرسخت انسان از نگاه علامه طباطبایی رحمه الله

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان، به یک دشمن سرسخت انسان توجه می دهد که ما معمولاً از آن غافلیم، ولی در قرآن کریم و روایات نیز به آن توجه ویژه ای شده است. این دشمن، کسی نیست مگر ابلیس که سوگند یاد کرده است دشمنی خود را تا آخرین لحظات عمر آدمی اعمال کند. ایشان در این باره می نویسد:

موضوع ابلیس نزد ما امری مبتذل و پیش پا افتاده شده که اعتنایی به آن نداریم؛ جز اینکه روزی چند بار او را لعنت کرده، از شرش به خدا پناه می بریم و بعضی افکار پریشان خود را به این جهت که از ناحیه او است، تقیح می کنیم؛ ولیکن باید دانست که این موضوع، موضوعی است بسیار قابل تأمل و شایان دقت و بحث، و متأسفانه تاکنون در صدد برنیامده ایم که ببینیم قرآن کریم درباره حقیقت این موجود عجیب که در عین اینکه از حواس ما غایب است و تصرفات عجیبی در عالم انسانیت دارد، چه می گوید، ... چرا در شناختن این دشمن خانگی و درونی خود بی اعتناییم؟ دشمنی که از روز پیدایش

ص: ۱۴۶

بشر تا روزی که بساط زندگی اش برچیده می شود، بلکه حتی پس از مردنش هم، دست از گریبان او برنمی دارد و تا در عذاب جاودانه دوزخش نیندازد، آرام نمی گیرد.

آیا نباید فهمید این چه موجود عجیبی است که در عین اینکه همه حواسش جمع گمراه کردن یکی از ما است و در همان ساعتی که مشغول گمراه کردن اوست، عیناً به همان صورت و در همان وقت، سرگرم گمراه ساختن همه بنی نوع بشر است؟ در عین اینکه از آشکار همه باخبر است، از نهان آنان نیز اطلاع دارد. حتی از نهفته ترین و پوشیده ترین افکاری که در زوایای ذهن و فکر آدمی جا دارد، باخبر است!

پروردگار متعال درباره حقیقت و ذات این موجود شریری که نامش را ابلیس نهاده، جز مختصری بیان نفرموده، تنها در آیه «كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» جن بودن او را بیان کرده و در جمله «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ» از قول خود او حکایت کرده که ماده اصلی خلقتش آتش بوده و اما اینکه سرانجام کارش چیست و جزئیات و تفصیل خلقت او چگونه بوده، صریحاً بیان نکرده است.

لیکن آیاتی هست که می توان از آنها چیزهایی در این باره استفاده کرد؛ از آن جمله آیه «قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَأَنبِئَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (۱) است

ص: ۱۴۷

که حکایت قول خود اوست، و از آن استفاده می‌شود که وی نخست در عواطف نفسانی انسان، یعنی در بیم و امید، و در آمال و آرزوهای او، و در شهوت و غضبش تصرف می‌کند] و آن گاه در اراده و افکاری که از این عواطف برمی‌خیزد.

میدان عمل تاخت و تاز شیطان، همانا ادراک انسانی، و ابزار کار او، عواطف و احساسات بشری است... .

وقتی انسان کارش به جایی رسید که از هر چیزی تنها وجه باطل آن را درک کند و از وجه حق و صحیح آن غافل شود، رفته رفته دچار غفلتی دیگر می‌گردد که ریشه همه گناهان است و آن، غفلت از مقام حق تبارک و تعالی است.

خدای تعالی در باره این گونه اشخاص می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱).

بنابراین، خود را مستقل دیدن و از پروردگار خود غافل شدن، و جمیع اوهام و افکار باطل و هر شرک و ظلمی که مترتب و متفرع بر آن است، همه از تصرفات شیطان است...

ابلیس را در کارهایش اعوان و یارانی است از فرزندان خود و از جن و انس که هر کدام به طریق خاصی اوامر او را اجرا می‌کنند و او به آنان دستور می‌دهد که در کار بنی نوع بشر مداخله نموده، از دنیا و هر چه در آن است؛ هر چیزی که با زندگی بشر ارتباط

ص: ۱۴۸

دارد، در آن تصرف نموده، باطل آن را به صورت حق و زشت آن را به صورت زیبا وانمود کنند ایشان نیز اوامر او را امتثال نموده، در دل های بشر و در بدن هایشان و در اموال و فرزندان و سایر شئون زندگی دنیویشان به گونه های مختلفی تصرف می کنند؛ گاهی دسته جمعی و گاهی منفرد؛ زمانی به کندی و زمانی دیگر به سرعت؛ گاهی بدون واسطه و گاهی به وسیله اطاعت و زمانی به وسیله معصیت، به کار گمراه ساختن او می پردازند. (۱)

کتابنگ احادیث

اشاره

کتابنگ احادیث

زیر فصل ها

نهی از دشمنی با یکدیگر

بذر دشمنی

کسانی که شایسته اند دشمن نامیده شوند

دشمن ترین دشمن

نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت

دشمنی مردم با آنچه نمی دانند

دشمنی نزدیکان

جلب آشتی دشمنان

نهی از دشمنی با یکدیگر

نهی از دشمنی با یکدیگر

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «ما عَهَدَ إِلَيَّ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَيْءٍ مَا عَهَدَ إِلَيَّ فِي مُعَادَاهِ الرِّجَالِ؛ جبرئیل علیه السلام درباره هیچ چیز به اندازه دوری کردن از دشمنی با مردم، به من سفارش نکرد.» (۲)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

ما أتاني جبرئيلُ صلى الله عليه و آله قَطَّ إِلَّا وَعَظَنِي، فَأَخِرُ قَوْلَهُ لِي: إِيَّاكَ و مُشَارَةَ النَّاسِ؛ فَإِنَّهَا تَكْشِفُ الْعَوْرَةَ و تَذْهَبُ بِالْعِزِّ. (۳)

هیچ گاه جبرئیل علیه السلام نزد من نیامد، مگر اینکه مرا پند داد و آخرین سخنش به من این بود: از دشمنی کردن با مردم بپرهیز؛ زیرا این کار، عیب نهفته را آشکار می سازد و عزت و احترام را از بین می برد.

۱- ترجمه المیزان، ج ۸، صص: ۵۲ ۴۲.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۱.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱۰.

ص: ۱۴۹

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله «ما نُهَيْتُ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ مَا نُهَيْتُ عَنْ مُلَاحَاةِ الرَّجَالِ؛ من بعد از نهی شدن از بت پرستی، از چیزی به اندازه کشمکش کردن با مردمان نهی نشدم» (۱).

۴. امام زین العابدین علیه السلام :

لا- تُعَادِيَنَّ أَحَدًا و إن ظَنَنْتَ أَنَّهُ لا- يَضُرُّكَ، و لا- تَزْهِدَنَّ فِي صِدَاقِهِ أَحَدٍ و إن ظَنَنْتَ أَنَّهُ لا- يَنْفَعُكَ، فَإِنَّكَ لا- تَدْرِي مَتَى تَرْجُو صَدِيقَكَ، و لا تَدْرِي مَتَى تَخَافُ عَدُوَّكَ. (۲)

هرگز با کسی دشمنی مکن، هر چند گمان بری که او به تو زیان نمی رساند؛ و به دوستی با هیچ کس بی رغبتی مکن، هر چند تصور کنی که سودی به تو نمی رساند؛ زیرا نمی دانی که چه وقت به دوستت محتاج می شوی و نمی دانی کی از دشمنت ترسان می گردی.

۵. امام باقر علیه السلام : «إِيَّاكُمْ و الْخُصُومَةَ؛ فَإِنَّهَا تُفْسِدُ الْقَلْبَ و تُورِثُ النِّفَاقَ؛ از ستیزه گری دوری کنید؛ زیرا این کار، دل را تباه می کند و نفاق به بار می آورد» (۳).

۶. امام صادق علیه السلام : «إِيَّاكَ و عِدَاوَةَ الرَّجَالِ؛ فَإِنَّهَا تُورِثُ الْمَعْرَةَ و تُبْدِي الْعَوْرَةَ؛ از دشمنی کردن با مردمان پرهیز؛ زیرا این کار ننگ، و زیان در پی دارد و عیب و بدی را آشکار می سازد» (۴).

۱- تحف العقول، ص ۴۲.

۲- الدرّه الباهره، ص ۲۶.

۳- حلیه الأولیاء، ج ۳، ص ۱۸۴، ح ۲۳۵.

۴- الاختصاص، ص ۲۳۰.

ص: ۱۵۰

بذر دشمنی

بذر دشمنی

۱. امام علی علیه السلام: «عَلَّةُ الْمُعَادَاهِ قِلَّةُ الْمُبَالَاهِ؛ علت دشمنی کردن، بی پروایی است».(۱)

۲. امام علی علیه السلام: «لِكُلِّ شَيْءٍ بَذْرٌ وَبَذْرُ الْعِدَاوَةِ الْمِرَاحُ؛ هر چیزی را بذری است و بذر دشمنی، شوخی کردن است».(۲)

کسانی که شایسته اند دشمن نامیده شوند

کسانی که شایسته اند دشمن نامیده شوند

۱. امام علی علیه السلام: «مَنْ سَا تَرَكَ عَيْبَكَ وَ عَابَكَ فِي غَيْبِكَ فَهُوَ الْعِدُوُّ؛ فَاحْذَرُهُ؛ هر کس عیب تو را از تو پنهان سازد و پشت سرت عیب جوئی کند، او دشمن است. از او حذر کن».(۳)

۲. امام علی علیه السلام: «بَطْنُ الْمَرْءِ عَدُوُّهُ؛ شکم آدم، دشمن اوست».(۴)

دشمن ترین دشمن

دشمن ترین دشمن

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَبَيْكَ؛ دشمن ترین دشمن تو، نفسی است که میان دو پهلویت قرار دارد».(۵)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، مَا مِنْ عَدُوٍّ أَعْدَى عَلَى الْإِنْسَانِ مِنَ الْغَضَبِ وَالشَّهْوَةِ، فَاقْمَعُوهُمَا وَ اغْلِبُوهُمَا وَ اكْظِمُوهُمَا؛ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، برای انسان هیچ دشمنی دشمن تر از خشم و شهوت وجود

۱- غررالحکم، ح ۶۳۰۲.

۲- غررالحکم، ح ۷۳۱۶.

۳- غررالحکم، ح ۸۷۴۵.

۴- غررالحکم، ح ۴۴۲۴.

۵- تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۲۵۹.

ص: ۱۵۱

ندارد. پس آن دو را سرکوب کنید و مقهورشان سازید و آتش آنها را فرو نشانید». (۱)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

لَيْسَ عَدُوَّكَ الَّذِي إِذَا قَتَلْتَهُ كَانَ لَكَ نُورًا، وَإِنْ قَتَلْتَهُ دَخَلْتَ الْجَنَّةَ، وَلَكِنْ أَعْدَى عَدُوِّكَ الَّذِي خَرَجَ مِنْ صُيُوبِكَ، ثُمَّ أَعْدَى عَدُوِّكَ الَّذِي مَلَكَتْ يَمِينُكَ. (۲)

دشمن تو آن کسی نیست که اگر تو او را بکشی، برایت مایه روشنایی باشد و اگر او تو را بکشد به بهشت روی؛ بلکه بالاترین دشمن تو، فرزندی است که از پشتت خارج شده است و پس از آن، بالاترین دشمن، ثروتی است که به دست آورده ای.

نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت

نباید خود را از دشمن ایمن پنداشت

امام علی علیه السلام: «مَنْ نَامَ عَنْ عَدُوِّهِ أَنْبَهَتْهُ الْمَكَائِدُ؛ هر کس از دشمن خود غافل شود، دسیسه ها او را به خود آورد». (۳)

دشمنی مردم با آنچه نمی دانند

دشمنی مردم با آنچه نمی دانند

امام علی علیه السلام: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا؛ مردم، دشمن چیزی هستند که نمی دانند». (۴)

۱- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۱۵ .

۲- الترغیب و الترهیب، ج ۴، ص ۱۸۲، ح ۶۷.

۳- غررالحکم، ح ۸۶۷۲ .

۴- نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲، ۴۳۸.

ص: ۱۵۲

دشمنی نزدیکان

دشمنی نزدیکان

امام علی علیه السلام: «عَدَاوَةُ الْأَقْرَبِ أَمْرٌ مِنْ لَسَعِ الْعَقَارِبِ؛ دشمنی نزدیکان، گزنده تر از نیش عقرب هاست».(۱)

جلب آشتی دشمنان

جلب آشتی دشمنان

۱. امام علی علیه السلام: «الاستِصْلَاحُ لِلْأَعْدَاءِ بِحُسْنِ الْمَقَالِ وَجَمِيلِ الْأَفْعَالِ، أَهْوَنُ مِنْ مُلَاقَاتِهِمْ وَ مُعَالَجَتِهِمْ بِمُضِيضِ الْقِتَالِ؛ به آشتی کشاندن دشمنان با زبان خوش و رفتار نیک، آسان تر است از رویارویی با آنها و چیرگی برایشان از طریق پیکار سخت».(۲)

۲. امام علی علیه السلام: «مَنْ اسْتَصْلَحَ عَدُوَّهُ زَادَ فِي عَدَدِهِ؛ هر کس دشمن خود را به آشتی کشاند، بر عده [یاران و دوستان] خود بیفزاید».(۳)

۳. امام علی علیه السلام: «مَنْ اسْتَصْلَحَ الْأَصْدَادَ بَلَغَ الْمُرَادَ؛ هر کس دشمنان خود را به آشتی کشاند، به مرادش دست یابد».(۴)

۴. امام عسکری علیه السلام: «مَنْ كَانَ الْوَرَعُ سَجِيَّتَهُ، وَالْإِفْضَالُ حَلِيَّتَهُ، انْتَصَرَ مِنْ أَعْدَائِهِ بِحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ؛ هر کس پاکدامنی، خصلت او باشد و بخشندگی، زیورش، با تمجید و ستایشی که از او می شود، از دشمنانش انتقام گیرد».(۵)

۱- غررالحکم، ح ۶۳۱۶.

۲- غررالحکم، ح ۱۹۲۶.

۳- غررالحکم، ح ۸۲۳۰.

۴- غررالحکم، ح ۸۰۴۳.

۵- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۸، ح ۳.

ص: ۱۵۳

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. بدزبانی

۲. امام حسین علیه السلام و استخدام وسیله

۳. علی علیه السلام و بستن آب به روی دشمن

۴. ترحم بر دشمن

۱. بدزبانی

۱. بدزبانی

بدزبانی ها در بسیاری از موارد، از عوامل مهم دشمنی به شمار می رود و نمونه های فراوانی در تاریخ نقل شده که بدزبانی سبب کینه و دشمنی گردیده است. نمونه روشن آن را در مورد ابن مقفع نقل کرده اند:

«غلام عبدالله بن مقفع، دانشمند و نویسنده معروف ایرانی، افسار اسب ارباب خود را در دست داشت و بیرون در خانه سفیان بن معاویه مهلبی، فرماندار بصره، نشسته بود تا اربابش کار خویش را انجام داده، بیرون بیاید و سوار اسب شده، به خانه خود برگردد.

انتظار به طول انجامید و ابن مقفع بیرون نیامد؛ افراد دیگر. که بعد از او پیش فرماندار رفته بودند. همه برگشتند و رفتند، ولی از ابن مقفع خبری نشد. کم کم غلام به جست و جو پرداخت. از هر کس می پرسید، یا اظهار بی اطلاعی می کرد یا پس از نگاهی به سراپای غلام و آن اسب، بدون آنکه سخنی بگوید، شانه ها را بالا می انداخت و می رفت.

وقت گذشت و غلام، نگران و مأیوس، خود را به عیسی و سلیمان. پسران علی بن عبدالله بن عباس و عموهای خلیفه مقتدر وقت، منصور دوانیقی. که ابن مقفع دبیر و کاتب آنها بود، رساند و ماجرا را نقل کرد.

عیسی و سلیمان به عبدالله بن مقفع که دبیری دانشمند و نویسنده ای توانا و مترجمی چیره دست بود، علاقه مند بودند و از او حمایت می کردند. ابن مقفع نیز به حمایت آنها پشت گرم بود و طبعاً مردی متهور و جسور و بدزبان بود [که] از نیش زدن با زبان درباره دیگران دریغ نمی کرد. حمایت عیسی و سلیمان، که عموی مقام خلافت بودند، ابن مقفع را جسورتر و گستاخ تر کرده بود.

ص: ۱۵۴

عیسی و سلیمان، عبدالله بن مقفع را از سفیان بن معاویه خواستند. او اساساً منکر موضوع شد و گفت: ابن مقفع به خانه من نیامده است. ولی چون روز روشن همه دیده بودند که ابن مقفع داخل خانه فرماندار شده و شهود شهادت دادند، دیگر جای انکار نبود.

کار کوچکی نبود. پای قتل نفس [در میان] بود؛ آن هم [قتل] شخصیت معروف و دانشمندی مثل ابن مقفع. طرفین منازعه هم عبارت بود از فرماندار بصره از یک طرف، و عموهای خلیفه از طرف دیگر. قهراً مطلب به دربار خلیفه در بغداد کشیده شد. طرفین دعوا و شهود و همه مطلعین به حضور منصور رفتند. دعوا مطرح شد و شهود شهادت دادند.

بعد از شهادت شهود، منصور به عموهای خویش گفت: برای من مانعی ندارد که سفیان را الان به اتهام قتل ابن مقفع بکشم، ولی کدام یک از شما دو نفر عهده دار می شود که اگر ابن مقفع زنده بود و بعد از کشتن سفیان، از این در (اشاره کرد به دری که پشت سرش بود) زنده و سالم وارد شد، او را به قصاص سفیان بکشم؟

عیسی و سلیمان در جواب این سؤال حیرت زده در ماندند و پیش خود گفتند: مبادا که ابن مقفع زنده باشد و سفیان او را زنده و سالم نزد خلیفه فرستاده باشد.

ناچار از دعوی خود صرف نظر کردند و رفتند. مدت ها گذشت و دیگر از ابن مقفع اثری و خبری دیده و شنیده نشد. کم کم خاطره اش هم داشت فراموش می شد.

بعد از مدت ها که آب ها از آسیاب افتاد، معلوم شد که ابن مقفع همواره با زبان خویش، سفیان بن معاویه را نیش می زده است. حتی یک روز در حضور جمعیت به وی دشنام مادر گفته است. سفیان همیشه در

ص: ۱۵۵

کمین بوده تا انتقام زبان ابن مقفع را بگیرد، ولی از ترس عیسی و سلیمان، عموهای خلیفه، جرئت نمی کرده است؛ تا آنکه حادثه ای اتفاق می افتد. حادثه این بود که قرار شد امان نامه ای برای عبدالله بن علی، عموی دیگر منصور، نوشته شود و منصور آن را امضا کند. عبدالله بن علی از ابن مقفع که دبیر برادرانش بود درخواست کرد که آن امان نامه را بنویسد. ابن مقفع هم آن را تنظیم کرد و نوشت.

در آن امان نامه ضمن شرایطی که نام برده بود، تعبیرات زننده و گستاخانه ای نسبت به منصور، خلیفه سفاک عباسی کرده بود. وقتی نامه به دست منصور رسید، سخت متغیر و ناراحت شد، پرسید: چه کسی این را تنظیم کرده است؟ گفته شد: ابن مقفع.

منصور نیز همان احساسات را علیه او پیدا کرد که قبلاً سفیان بن معاویه، فرماندار بصره پیدا کرده بود.

منصور محرمانه به سفیان نوشت که ابن مقفع را تنبیه کن. سفیان در پی فرصت می گشت، تا آنکه روزی ابن مقفع برای حاجتی به خانه سفیان رفت و غلام و مرکبش را بیرون در گذاشت. وقتی که وارد شد، سفیان و عده ای از غلامان و دژخیمان در اتاقی نشسته بودند و تنوری هم در آنجا مشتعل بود. همین که چشم سفیان به ابن مقفع افتاد، زخم زبان هایی که تا آن روز از او شنیده بود در نظرش مجسم، و اندرونش از خشم و کینه مانند همان تنوری که در جلوی او بود مشتعل شد. رو کرد به او و گفت: یادت هست آن روز به من دشنام مادر دادی؟ حالا وقت انتقام است.

معذرت خواهی فایده نبخشید و در همان جا به بدترین صورتی ابن مقفع را از بین برد» (۱).

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸۹.

ص: ۱۵۶

قرآن کریم هم در این زمینه می فرماید:

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَوْدًا مُّبِينًا؛ و به بندگانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند، که شیطان میانشان را به هم می زند؛ زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است». (اسرا: ۵۳) (۱)

۲. امام حسین علیه السلام و استخدام وسیله

۲. امام حسین علیه السلام و استخدام وسیله

«برای امام حسین علیه السلام مسئله این نیست که کشته بشود یا کشته نشود؛ مسئله این است که دین کشته نشود، یک اصل، ولو اصل کوچک دین کشته نشود؛ صبح عاشورا می شود. شمر بن ذی الجوشن که در بدسرشتی شاید در دنیا نظیر ندارد، شتاب دارد که قبل از شروع جنگ بیاید، اوضاع را ببیند. فکر کرد از پشت خیمه ها بیاید بلکه دست به جنایتی بزند. ولی نمی دانست که قبلاً امام حسین علیه السلام تعبیه ای دیده است؛ دستور داده خیمه ها را نزدیک یکدیگر به شکل خط منحنی در بیاورند، پشتش هم یک خندق بکنند و مقداری نی خشک در آنجا بریزند و آتش بزنند که دشمن نتواند از پشت سر بیاید. وقتی آمد، با این وضع مواجه شد، ناراحت شد و شروع کرد به فحاشی کردن. بعضی اصحاب جواب دادند، البته نه فحاشی. یکی از بزرگان اصحاب گفت: یا ابا عبدالله! اجازه بدهید الآن با یک تیر همین جا حرامش کنم. فرمود: نه.

خیال کرد حضرت توجه ندارند که او چه آدمی است. گفت: یا بن رسول الله! من این را می شناسم و می دانم چه شقی ای است. فرمود:

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۹۴.

ص: ۱۵۷

می دانم. [گفت:] پس چرا اجازه نمی دهید؟ فرمود: من نمی خواهم [جنگ را] شروع کرده باشم. تا در میان ما جنگ نشده است، هنوز به صورت دو گروه مسلمان روبه روی یکدیگر هستیم. تا آنها دست به جنگ و خون ریزی نزنند، من دست به جنگ نمی زنم. این اصل قرآنی را که در قرآن است: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» (۱) که حضرت امیر هم در صفین به همین آیه استناد می کرد و می گفت من به حکم این آیه شروع نمی کنم، ولی اگر شروع کردند، دفاع می کنیم؛ امام حسین علیه السلام در مورد شمر هم رعایت می کند و می گوید قبل از آنکه جنگ عملاً از طرف دشمن شروع بشود، از طرف ما نباید شروع بشود. این نکات است که مقام معنویت امام را نشان می دهد که آنها چگونه فکر می کردند: یک اصل کوچک، ولو یک مستحب هم نباید پایمال شود» (۲).

۳. علی علیه السلام و بستن آب به روی دشمن

۳. علی علیه السلام و بستن آب به روی دشمن

«ما واقعاً باید در احوال پیشوایان بزرگ دینمان، یعنی در احوال معصومین علیهم السلام تأمل و تفکر کنیم، ببینیم آنها چگونه بودند. جنگ صفین در یکی از کرانه های فرات رخ داد. اصحاب معاویه، «شریعه»، یعنی محلی را که می شد آب برداشت، را می گیرند. بعد علی علیه السلام وارد می شود. اصحابش بی آب می مانند. [یکی] نزد معاویه می فرستد که آخر ما اول برای مذاکره و صحبت کردن

- ۱- «ماه حرام در مقابل ماه حرام است [پس اگر مشرکان در ماه حرام با شما جنگیدند، شما هم در ماه حرام با آنان بجنگید] و در چیزهای محترم قصاص جایز است. پس هرکس به شما تجاوز کرد، شما هم به همان اندازه به او تجاوز کنید». (بقره: ۱۹۴)
- ۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۱۱۴.

ص: ۱۵۸

آمده ایم، بلکه خداوند با مسالمت این مشکل را از میان مسلمین بردارد و حل کند؛ چرا دست به چنین کاری زدی؟ ولی معاویه که فکر می کند پیروزی بزرگی به دست آورده، گوشش بدهکار نیست. وقتی امیرالمؤمنین می بیند که فایده ندارد، دستور حمله می دهد و همان روز به شام نرسیده، اصحاب معاویه رانده می شوند و اصحاب علی علیه السلام شریعه را می گیرند. بعد اصحاب می گویند: ما حالا- دیگر مقابله به مثل می کنیم و اجازه نمی دهیم اینها آب بردارند. علی علیه السلام می گوید: ولی من این کار را نمی کنم، چون آب یک چیزی است که خدا آن را برای کافر و مسلمان قرار داده. این کار، دور از شهادت و فتوت و مردانگی است. آنها چنین کردند، شما نکنید. علی نمی خواهد پیروزی را به بهای یک عمل ناجوانمردانه به دست بیاورد» (۱).

۴. ترجم بر دشمن

۴. ترجم بر دشمن

«عبدالملک بن مروان، بعد از بیست و یک سال حکومت استبدادی، در سال ۸۶ هجری از دنیا رفت. بعد از وی، پسرش، ولید جانشین او شد. ولید برای آنکه از نارضایتی های مردم بکاهد، بر آن شد که در روش دستگاه خلافت و طرز معامله و رفتار با مردم، تعدیلی [کند]. مخصوصاً در مقام جلب رضایت مردم مدینه که یکی از دو شهر مقدس مسلمین و مرکز تابعین و باقی ماندگان صحابه پیغمبر و اهل فقه و حدیث بود برآمد. از این رو، هشام بن اسماعیل مخزومی، پدر زن عبدالملک را که قبلاً حاکم مدینه بود و ستم ها کرده بود و مردم همواره آرزوی سقوط وی را می کردند، از کار برکنار کرد.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۱۱۲.

ص: ۱۵۹

هشام بن اسماعیل در ستم و توهین به اهل مدینه، بیداد کرده بود. سعید بن مسیب، محدث معروف و مورد احترام اهل مدینه را به خاطر امتناع از بیعت، شصت تازیانه زده بود و جامه‌ای درشت بر وی پوشانده، بر شتری سوارش کرده، دورتادور مدینه گردانده بود. به خاندان علی علیه السلام و مخصوصاً مهتر و سرور علویین، امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، بیش از دیگران بدرفتاری کرده بود.

ولید، هشام را معزول ساخت و به جای او عمر بن عبدالعزیز، پسرعموی جوان خود را که در میان مردم به حسن نیت و انصاف معروف بود، حاکم مدینه قرار داد. عمر برای باز شدن عقده دل مردم، دستور داد هشام بن اسماعیل را جلو خانه مروان حکم نگاه دارند و هر کس که از هشام بدی دیده یا شنیده، بیاید و تلافی کند و داد دل خود را بگیرد. مردم دسته دسته می آمدند. دشنام و ناسزا و لعن و نفرین بود که نثار هشام بن اسماعیل می شد.

خود هشام بن اسماعیل بیش از همه، نگران امام علی بن الحسین و علویین بود. با خود فکر می کرد انتقام علی بن الحسین در مقابل آن همه ستم‌ها و سب و لعن‌ها نسبت به پدران بزرگوارش، کمتر از کشتن نخواهد بود. ولی از آن طرف، امام به علویین فرمود، خوی ما بر این نیست که به افتاده لگد بزنییم و از دشمن بعد از آنکه ضعیف شد انتقام بگیریم؛ بلکه برعکس، اخلاق ما این است که به افتادگان کمک کنیم.

هنگامی که امام با جمعیت انبوه علویین به طرف هشام بن اسماعیل می آمد، رنگ در چهره هشام باقی نماند. هر لحظه انتظار مرگ را می کشید. ولی برخلاف انتظار وی، امام طبق معمول که مسلمانی به مسلمانی می رسد با صدای بلند فرمود: «سلام علیکم» و با او مصافحه

ص: ۱۶۰

کرد و بر حال او ترحم کرده، به او فرمود: اگر کمکی از من ساخته است حاضرم.

بعد از این جریان، مردم مدینه نیز شماتت او را متوقف کردند». (۱)

آموزه ها

آموزه ها

۱. اصل قدرت و اصل اعمال زور

«ما یک اصل داریم به نام اصل قدرت، و یک اصل دیگر داریم به نام اصل اعمال زور. اصل قدرت، یعنی اصل توانا بودن؛ توانا بودن برای اینکه دشمن طمع نکند؛ نه توانا بودن برای تو سر دشمن زدن. تصریح قرآن است: «وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ».

اصل اقتدار، اصل مقتدر بودن، اصل نیرومند بودن در حدی که دشمن بترسد از اینکه تهاجم کند. همه مفسرین گفته اند مقصود از «تُرْهِبُونَ» این است که دشمن به خودش اجازه تهاجم ندهد». (۲)

۲. در برخورد با دشمن هم باید عدالت رعایت شود:

ای کسانی که ایمان آورده اید، برای خدا به داد برخیزید [و] به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی گروهی، شما را بر آن دارد که عدالت نکنید. عدالت کنید که آن به تقوا نزدیک تر است و از خدا پروا دارید، که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است. (۳)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۳۴۵.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۸۲.

۳- مائده: ۸.

ص: ۱۶۱

۳. جرم و گناه می تواند جایگاه انسان را تغییر دهد؛ تا جایی که او را در صف دشمنان پیامبران قرار دهد:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا؛ و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناه کاران قرار دادیم، و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور توست». (فرقان: ۳۱)

۴. شیطان در مقام یکی از دشمنان اصلی انسان، او را گام به گام و مرحله به مرحله به سوی نابودی می کشاند. بنابراین نباید از گام های او پیروی کرد: «و [نیز] از دام ها، حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم دهنده را [پدید آورد]. از آنچه خدا روزی تان کرده است بخورید، و از پی گام های شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است». (۱)

۵. مؤمنان نباید با دشمنان خدا دوستی کنند:

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برنگیرید؛ [به طوری] که با آنها اظهار دوستی کنید، و حال آنکه قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده اید، اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده اید. [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می کنید، در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید داناترم. و هر کس از شما چنین کند، قطعاً از راه درست منحرف شده است. (۲)

۱- انعام: ۱۴۲.

۲- ممتحنه: ۱.

ص: ۱۶۲

۶. جدایی و دشمنی بین دو همسر شایسته نیست. بنابراین، اگر چنین مسئله ای پیش آمد، خانواده باید حساس باشند و چاره ای بیندیشند. خداوند در قرآن کریم در این باره می فرماید:

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْتَغُوا حَكْمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يَرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا. (نساء: ۳۵)

و اگر از جدایی میان آن دو (زن و شوهر) بیم دارید، پس داوری از خانواده آن [شوهر] و داوری از خانواده آن [زن] تعیین کنید. اگر سر سازگاری دارند، خدا میان آن دو سازگاری خواهد داد. آری! خدا دانای آگاه است.

۷. دشمنی با یکدیگر، عزت و احترام را از بین می برد. بنابراین، خانواده ها و مسلمانان در جامعه اسلامی باید تلاش کنند از دشمنی دوری کنند.

۸. در روایات، عواملی برای دشمنی بین مسلمانان معرفی شده است که توجه به آن، در زندگی خانوادگی و اجتماعی ضروری است. از جمله آن عوامل عبارتند از: شوخی کردن زیاد و بی جا، بی پروایی و کم توجهی به موقعیت ها و

۹. بخشش و انتقام نگرستن و بدی را با خوبی پاسخ دادن، می تواند از دشمنی ها بکاهد و آنها تبدیل به دوستی کند: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن؛ آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یک دل می گردد». (فصلت: ۳۴)

ص: ۱۶۳

۱۰. مردم در دوستی و دشمنی چند دسته اند:

کسی که دوست خود را حفظ می کند؛

کسی که دوست خود را به خود بی اعتنا می کند؛

کسی که دوست خود را به دشمن تبدیل می کند؛

کسی که دشمن خود را به دوست تبدیل می کند.

۱۱. روش برخورد با مخالفان

مخالفان به چند دسته تقسیم می شوند که باید با هر کدام به گونه ای عمل کرد:

«گاهی افرادی به خاطر جهل و نادانی در برابر حق قرار می گیرند و دشمنی می کنند (که باید بر اساس محبت با آنها برخورد کرد)؛

گاهی مخالفت افراد بر اساس شک و تردید است که باید با آنان از طریق استدلال و برطرف کردن شبهات برخورد کرد؛

گاهی مخالفت بر اساس حسادت است که باید با اغماض برخورد کرد؛

گاهی مخالفت به خاطر حفظ موقعیت و رفاه و کامیابی مادی است. در این موارد اتمام حجت کافی است؛

گاهی مخالفت در قالب کارشکنی و هجو و تضعیف ایمان مردم است که برخورد با این گروه [باید] شدید، [و در مواردی] قطع

رابطه و... [باشد]» (۱)

۱- تفسیر نور، سوره فصلت، ذیل آیه ۳۴.

ص: ۱۶۴

منابع دیگر

منابع دیگر

امیدوار، حسن، دوستی و دشمنی با آل پیغمبر صلی الله علیه و آله چرا؟، قم، انتشارات قیام، ۱۳۸۳.

انصاری، غلامحسین، آیین دوستی، تهران، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۸.

حسینی، خلیل، عاشورا تجلی دوستی و دشمنی، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵.

حسینی، کمال، دشمن شناسی از دیدگاه قرآن، تهران، لوح محفوظ، ۱۳۸۰.

زواری نسب میانجی، سلمان، دوستی از منظر اسلام، تهران، سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، ۱۳۸۳.

صفوی، محمد، دوستی و دشمنی از دیدگاه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، قم، انتشارات مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۶.

فیض آبادی، حمیده، دوستی، محبت و دشمنی، تهران، انتشارات فیض دانش، ۱۳۸۶.

گنجور، مهدی، دشمن شناسی در آئینه وحی و نظام ارزشی، اصفهان، انتشارات حیات طیبه، ۱۳۸۹.

مقریزی، احمد بن علی، ستیز و دشمنی بنی امیه و بنی هاشم و پی‌آمدهای آن، مترجم: محمدباقر مدرس بستان آبادی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۳. (کتاب حاضر در سال ۱۳۶۳ با عنوان بنی هاشم بنی امیه با ترجمه جعفر غضبان، در انتشارات مرتضوی، و در سال ۱۳۸۲ با عنوان اختلاف و درگیری بنی امیه و بنی هاشم با ترجمه احسان مقدس، در انتشارات نیلوبرگ منتشر شده است).

ص: ۱۶۵

دعا ۵

اشاره

دعا ۵

رسول الله صلی الله علیه و آله :

«تَرَكَ الدُّعَاءَ مَعْصِيَةً؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : ترک دعا گناه است» (۱)

دعا از موضوع هایی است که درباره آن بسیار گفته و نوشته اند. اما حقیقت آن است که این موضوع در معارف دینی اسلام، آن چنان با عظمت مطرح، و به آن توجه شده که لازم است پیوسته و بارها درباره آن سخن گفت و مطلب نوشت و آن را به خود و دیگران یادآوری کرد.

دعا برای همه انسان ها موضوعی آشنا است؛ زیرا دعا از فطرت، قلب و روح آدمی برمی خیزد و به زبان جاری می شود. دعا درخواست بنده از پروردگارش است؛ صحبت بنده با خالق خود؛ به گونه ای که خدا را متوجه خود سازد و رحمت او را جلب کند. دعا صدا زدن است؛ صدا زدن بنده مولایش را. دعا نوعی عبادت است؛ بهترین و برترین عبادت. دعا خود مطلوب است، نه مقدمه؛ دعا برای استجابت نیست؛ یعنی

۱- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۰.

ص: ۱۶۶

استجابت، فرع است؛ آنچه مهم است، دعاست. دعا خود، نوعی استجابت است. دعا درخواستی است که خدا از بنده دارد: «أدعونی؛ بخوانید مرا.» بنابراین، اصل نخست در ارتباط با خدا، دعا کردن است. ترک دعا سزاوار نیست؛ در شأن بندگی نیست. بنده وظیفه دارد، مولای خویش را بخواند. ترک دعا گناه است.

دعا سلاح مؤمن و انبیا معرفی شده است. سلاح، هم برای دفاع است و هم برای حمله. انسان با سلاح دعا می تواند به جنگ تمام مشکلات برود و با همین سلاح می تواند از خود دفاع کند.

امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام و ایشان هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمود: «آیا سلاحی به شما نشان دهم که از دشمنان نجاتتان می دهد و روزی تان را زیاد می کند؟ عرض کردند: آری. فرمود: شب و روز پروردگارتان را بخوانید و دعا کنید؛ زیرا سلاح مؤمنان دعاست» (۱).

دعا عامل شفاست؛ شفای هر دردی؛ مادی و معنوی. دعا انواع بلاها را برطرف می کند. در دعا با استغفار و طلب آمرزش، می توان انواع بلاها را دور کرد.

حقیقت این است که انسان در این دنیا با انواع بلاها روبه رو است. بلاها مانند موج های دریا به سوی وی در حرکتند. تنها راه نجات از این بلاها دعاست. لازم است مؤمن موج های بلا را پیش از آنکه به او برسند، با دعا برگرداند.

قرآن کریم اشارتی جالب دارد؛ آنجا که می فرماید:

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً

۱- ادب حضور (ترجمه فلاح السائل)، ص ۶۹.

ص: ۱۶۷

مِنْهُ نَسِي مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ.. (زمر: ۸)

هنگامی که انسان را زبانی رسد، پروردگار خود را می خواند و به سوی او باز می گردد؛ اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند، آنچه را به خاطر آن قبلاً خدا را می خواند از یاد می برد و برای خداوند، همتیانی قرار می دهد تا مردم را از راه او منحرف سازد. بگو: چند روزی از کفرت بهره گیر که از دوزخیانی!

و در آیه ای دیگر می فرماید:

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائِماً فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. (یونس: ۱۲)

چون به آدمی گزند رسد در همه حال ما را به دعا می خواند. چه بر پهلو خفته باشد و چه نشسته یا ایستاده؛ و چون آن گزند را از او دور سازیم، چنان گذرد که گویی ما را برای دفع آن گزند که به او رسیده بود، هرگز نخوانده است. کارهای اسراف کاران چنین در نظرشان آراسته شده است.

به نظر می رسد یکی از ویژگی های انسان، همین حالت غفلت است. شایسته است که وی در همه حال، خدا را صدا بزند؛ در خوشی و در ناخوشی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هرگاه بنده در روزگار خوشی به یاد پروردگار باشد، خداوند او را از بلا می رهاند» (۱).

۱- کنز العمال، ح ۵۸۹۹.

ص: ۱۶۸

دعا به هر حال آثار خود را دارد. از جمله آثار آن، همین است که خداوند بنده ای را پیوسته به یاد اوست، از بلاها می رها کند. فرشتگان نیز صدای چنین بنده ای را می شناسند؛ در حالی که انسانی که فقط در گرفتاری ها دست به دعا برمی دارد، فرشتگان می گویند: ما این صدا را نمی شناسیم!

از نکات مهمی که در روایات به آن اشاره شده، این است که بنده باید فقط خدا را ببیند، و از سوی دیگر، خود را که سر تا پا نیاز است. یک طرف نیاز، مطلق؛ طرف دیگر، غنای مطلق. بنابراین، باید همه چیز را از خدا خواسته، تا جایی که گفته شده است حتی نمک غذا و بند کفش خود را از خدا بخواهید. این سفارش نشان می دهد که دیگران، اسباب و مسبب ها، هیچ گونه استقلال ذاتی ندارند و در اصل، این ویژگی، انسان را نزد خدا محبوب می کند.

باید اهل دعا شد؛ زیرا هیچ چیز همانند دعا، انسان را به خدا نزدیک نمی کند. به سبب دعاست که خداوند به انسان توجه دارد. «قُلْ مَا يَعْْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ؛ بگو اگر دعای شما نباشد، پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند». (فرقان: ۷۷)

دعا کلید استجابت، و خود نوعی استجابت است: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ؛ و هر گاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم. پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند». (بقره: ۱۸۶)

هنگامی که انسان خدا را می خواند باید بداند که همه سود و زیان او به دست خداست و باید خود را از هرگونه ستم، گناه و بدی پاک کند.

ص: ۱۶۹

در روایات آمده است که در دعا کردن و درخواست از خدا، پافشاری کنید. همچنین باید همیشه از خدا خیر و خوبی خود و دیگران را طلب کرد. در مسئله دعا به نکته ظریفی اشاره شده و آن، این است که شایسته است انسان به راستی بنده باشد؛ یعنی همواره فرمان خدا را اطاعت کند، چنین بنده ای که همواره به یاد خداست، به درجه ای می رسد که خود و خواسته های خود را فراموش می کند، اما خدا و خواسته های او را فراموش نمی کند.

بر همین اساس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال فرموده است: هر کس چنان به یاد من باشد که فراموش کند چیزی از من بخواهد، من بالاترین چیزها را که به درخواست کنندگان می دهم، به او می بخشم».^(۱)

بنابراین، کسی که در دل فقط هوای او را دارد، نگران استجاب دعا نیست و هیچ دعایی نیز بدون استجاب نیست؛ فقط باید به معنای استجاب توجه داشت؛ استجاب یعنی پاسخ خدا به بنده. خداوند هیچ دعایی را بدون پاسخ نمی گذارد. او با توجه به مصلحت بنده، به دعای او در زمان خاص و موقعیت خاص، پاسخ مناسب می دهد، ولی ما انسان ها عجول هستیم و حقیقت وقایع جهان را آن طور که هست، درک نمی کنیم.

در روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «هر مسلمانی که خدا را به دعایی بخواند و آن دعا برای قطع رحم یا رسیدن به گناهی نباشد، خداوند متعال یکی از این سه کار را در حق او می کند: یا دعایش را در دنیا برآورد، یا آن را ذخیره آخرت او قرار دهد، و یا بدی و گزندی را از او دور سازد».^(۲)

۱- کنز العمال، ح ۱۸۷۴.

۲- مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۸، ح ۱۹۸۳.

ص: ۱۷۰

در این میان، دعای برخی بندگان، مورد توجه ویژه است و در روایات آمده است که دعای آنها ردّ نمی‌شود؛ از جمله دعای پیشوای عادل و دادگر، دعای پدر برای فرزند، دعای مؤمن در حق دیگران، و دعای فرد ستمدیده. خداوند درباره دعای ستمدیده می‌فرماید: «به عزّت و جلالم سوگند که گرچه به طول انجامد، اما عاقبت انتقام تو (ستمدیده) را بگیریم».^(۱)

بعد از روشن شدن جایگاه و اهمیت دعا، چند پرسش مهم مطرح است:

۱. اهل لغت، دعا را چه معنا کرده اند؟

۲. شرایط دعا چیست؟

۳. آداب دعا کدام است؟

۱. دعا در لغت

۱. دعا در لغت

دعا به معنای خواندن و حاجت خواستن و استمداد است و گاهی مطلق خواندن از آن منظور است، مثل: «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَاءِي إِلَّا فِرَارًا» (نوح: ۶) و گاهی مراد همان درخواست و استمداد است؛ مثل: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» (ابراهیم: ۳۹) «دعوه» نیز به معنای خواندن است: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي...» (بقره: ۱۸۶) و «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (غافر: ۶۰)

از این دو آیه روشن می‌شود که هر کس خدا را بخواند، او حتماً

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۷، ح ۳.

ص: ۱۷۱

اجابت خواهد کرد ... به ویژه انسان مضطر که از هر دری ناامید گردید و فقط به درگاه خدا روی آورد، حتماً دعایش اجابت خواهد شد: «أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ الشُّوْءَ». (نمل: ۶۲) مراد از اضطرار، آن است که راه چاره را از هر سو بسته ببیند. کلمه مضطر، روشننگر اخلاص در دعاست و آن در مقام یاء متکلم، در دو آیه یاد شده است، مطلبی که نباید از نظر دور داشت، تلاش بعد از دعا و در وقت دعاست. بیشتر مردم می‌پندارند که اثر دعا باید «من حیث لا یحتسب»؛ یعنی از جایی باشد که آنها گمان نمی‌کنند و دعا کننده نباید کاری انجام دهد و دعا باید به صورت خرق عادت یا نزدیک به آن، مستجاب شود. در حالی که باید پس از دعا و در حین آن تلاش کرد و در پی وسیله بود تا خدا مقصود را برآورد. «وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...».

گذشته از اینها، اثر دعا برای بنده، ضروری و حتمی است؛ زیرا یادآوری خدا، توجه به درگاهش و استمداد از بزرگی اش سبب قرب است و این اثر پیوسته هست ...

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْضَلُونَ؛ وَ مَثَلِ [دعوت کننده] کافران چون مَثَلِ کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی [مبهم، چیزی] نمی‌شنود، بانگ می‌زند. [آری]، کردند، لالند کورند [و] در نمی‌یابند». (بقره: ۱۷۱)

در مجمع البیان آمده است که دعا مطلق خواندن و ندای خواندن با صدای بلند است. ندا از دعا اخص است. (۱)

ص: ۱۷۲

۲. شرایط دعا**اشاره**

۲. شرایط دعا

شهید مطهری رحمه الله درباره شرایط دعا می نویسد:

الف) خواستن و طلب واقعی

الف) خواستن و طلب واقعی

شرط اول، این است که واقعاً خواستن و طلب در وجود انسان پیدا شود و تمام ذرات وجود انسان مظهر خواستن گردد. واقعاً آنچه می خواهد به صورت یک احتیاج و استدعا و حاجت درآید.

ب) ایمان و اعتماد به استجاب

ب) ایمان و اعتماد به استجاب

شرط دیگر دعا ایمان و یقین است؛ ایمان به رحمت بی منتهای ذات احدیت؛ ایمان به اینکه از ناحیه او هیچ منعی از فیض نیست. ایمان داشته باشد که در رحمت الهی به روی بنده بسته نمی شود؛ نقص و قصور همه از ناحیه بنده است.

ج) مخالف نبودن با سنت های تکوین و تشریح

ج) مخالف نبودن با سنت های تکوین و تشریح

شرط دیگر دعا این است که برخلاف نظام تکوین یا نظام تشریح نباشد. دعا استمداد و استعانت است برای اینکه انسان به هدف هایی برسد که آفرینش و تکوین برای او قرار داده یا تشریح و قانون آسمانی الهی که بدرقه تکوین است معین کرده است. دعا اگر به این صورت باشد، شکل یک حاجت طبیعی به خود می گیرد و دستگاه خلقت به حکم تعادل و توازنی که دارد و هر جا احتیاجی هست فیض و مدد می رسد، او را یاری و کمک می کند. اما خواستن و طلب چیزی که برخلاف هدف تکوین یا تشریح است، مانند خواستن خلود در دنیا، یعنی عمر جاوید

ص: ۱۷۳

آنکه مرگ هرگز به سراغش نیاید، یا خواستن قطع رحم، قابل استجاب نیست؛ یعنی این گونه دعاها مصداق واقعی دعا نیستند.

د) هماهنگی شئون دعاکننده با دعا

د) هماهنگی شئون دعاکننده با دعا

شرط دیگر این است که سایر شئون زندگی انسان با دعا هماهنگی داشته باشد؛ یعنی با هدف تکوین و تشریح، هماهنگی باشند. دل، پاک و صاف باشد؛ کسب و روزی، حلال باشد؛ مظالم مردم بر گردن نداشته باشد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

اِذَا ارَادَ احَدُكُمْ اَنْ يَسْتَجَابَ لَهُ فَلْيَطِيبْ كَسْبَهُ، وَلْيَخْرُجْ مِنْ مَظَالِمِ النَّاسِ. وَ اِنَّ اللَّهَ لَا يَرْفَعُ اِلَيْهِ دُعَاءَ عَبْدٍ وَ فِي بَطْنِهِ حَرَامٌ اَوْ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ لِاحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ. (۱)

هرگاه یکی از شما بخواهد دعایش مستجاب شود، کار و کسب و راه درآمد و روزی خود را پاکیزه کند و خود را از زیر بار مظلومه‌هایی که از مردم بر عهده دارد، خلاص کند؛ زیرا دعای بنده‌ای که در شکمش مال حرام باشد به سوی خدا بالا برده نمی‌شود.

ه) مورد دعا نتیجه گناه نباشد

ه) مورد دعا نتیجه گناه نباشد

شرط دیگر این است که حالتی که دعا کننده بالفعل دارد و آرزو دارد آن حالت تغییر یابد و حالت بهتری پیدا کند، نتیجه کوتاهی و تقصیر در وظایف نباشد. به عبارت دیگر حالتی که دعاکننده دارد و دعا می‌کند آن

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۱.

ص: ۱۷۴

حالت عوض شود، عقوبت و نتیجه منطقی تقصیرات و گناهان او نباشد که در این صورت تا توبه نکند و علل و اسباب این حالت را از بین نبرد، آن حالت عوض نخواهد شد.

برای مثال، امر به معروف و نهی از منکر واجب است. صلاح و فساد اجتماع، به اجرا شدن یا نشدن این اصل بستگی کامل دارد. نتیجه منطقی ترک امر به معروف و نهی از منکر، این است که میدان برای اشرار باز می شود و آنها بر مردم مسلط می گردند.

اگر مردم در این وظیفه خود کوتاهی کنند و به عقوبت و نتیجه منطقی این کوتاهی مبتلا شوند و آن وقت بخواهند ابتلاهای خود را با دعا رفع کنند، ممکن نیست. تنها راه، این است که توبه کنند و دمرتبه در حدود امکانات خود، امر به معروف و نهی از منکر کنند.

و) دعا نباید جانشین فعالیت قرار گیرد

و) دعا نباید جانشین فعالیت قرار گیرد

شرط دیگر، این است که دعا واقعاً مظهر حاجت باشد؛ در موردی باشد که انسان دسترسی به مطلوب ندارد و ناتوان است. اما اگر خداوند، کلید حاجتی را به دست خود انسان داده و او کفران نعمت می کند و از به کار بردن آن کلید مضایقه دارد و از خدا می خواهد آن دری که کلیدش در دست دعاکننده است، به روی او باز کند و زحمت به کار بردن کلید را از دوش او بردارد، البته چنین دعایی قابل استجاب نیست.

این گونه دعاها را نیز باید از نوع دعاهای مخالف سنن تکوین قرار داد. دعا برای تحصیل توانایی است. دعا در صورتی که خداوند توانایی [دست یافتن به] مطلوب را به انسان داده است، از قبیل طلب تحصیل، حاصل است.

ص: ۱۷۵

۳. آداب دعا

اشاره

۳. آداب دعا

زیر فصل‌ها

الف) آداب دعا در قرآن

ب) آداب دعا در روایات

الف) آداب دعا در قرآن

الف) آداب دعا در قرآن

یک دعا همراه ایمان و عمل صالح باشد: «يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». (شوری: ۲۱)

دو با اخلاص باشد. «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ». (مؤمن: ۱۴)

سه با تضرع و مخفیانه باشد. «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً». (اعراف: ۵۵)

چهار با بیم و امید باشد. «وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا». (اعراف: ۵۶)

پنج در ساعاتی خاص باشد. «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ». (انعام: ۵۲)

شش دعا کننده از اسمای الهی بهره بگیرد. «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا». (اعراف: ۱۸۰) (۱)

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر شریف المیزان می نویسد:

آیه شریفه «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ؛ پس خدا را بخوانید در حالی که دین را برایش خالص کنید.» (۲) و آیه «وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا، إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ و او را با بیم و امید بخوانید! [بیم از مسئولیت‌ها و امید به رحمتش و نیکی کنید] زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است!» (۳) و آیه شریفه «وَادْعُونَا رَغَبًا وَرَهَبًا، وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» (۴) و آیه «وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ

۱- تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۲۸۱.

۲- غافر: ۱۴.

۳- اعراف: ۵۶.

۴- انبیاء: ۹۰.

ص: ۱۷۶

داخرین؛ و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعایتان را مستجاب کنم، که آن کسانی که از عبادت من استکبار می کنند، به زودی خوار و ذلیل به دوزخ درمی آیند.» (۱) و آیه شریفه «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً، إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (۲) و آیه «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (۳) و آیه شریفه «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (۴) و آیاتی دیگر که مناسب باب دعاست، و این آیات ارکان اصلی دعا و آداب دعاکننده را که عمده اش اخلاص در دعا، و مطابقت قلب و زبان، و بریدگی از اسباب ظاهری، و توسل به خدای تعالی است، بیان می کند و آداب دیگری را هم روایات به آن ملحق کرده، از قبیل خوف و طمع، رغبت و رهبت، خشوع و تضرع، اصرار، ذکر، عمل صالح، ایمان و ادب حضور و امثال آن. (۵)

ب) آداب دعا در روایات

ب) آداب دعا در روایات

از مجموعه روایات که در مورد دعا آمده است، آداب متعددی به دست می آید که عمده آنها از این قرار است:

یک دعا با بسم الله الرحمن الرحيم و تعریف و تمجید حضرت حق آغاز شود.

۱- غافر: ۶۰.

۲- اعراف: ۵۵.

۳- مریم: ۳ و ۴.

۴- شورا: ۲۶.

۵- ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۴۸.

ص: ۱۷۷

دو بعد از بسم الله و تمجید از حضرت حق، ذکر صلوات در ابتدای هر دعایی مطلوب است؛ همان گونه که ختم هر دعایی با صلوات، سفارش شده و حکمتش آن است که صلوات دعایی مستجاب است و هر گاه، دعایی بین دو صلوات که دعای مستجاب است قرار گیرد، خود آن دعا نیز مستجاب می شود. ان شاء الله.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هر گاه بنده را به درگاه خداوند عزوجل حاجتی باشد و پیش از طلب حاجت خود، به ستایش [خدا] و درود فرستادن بر محمد و خاندان محمد زبان بگشاید، چند آنکه یادش برود حاجتی نیز داشته است، خداوند حاجت او را، پیش از آنکه بخواهد، بر آورد» (۱).

سه مراعات اوقات دعا: دعا وقت خاص ندارد. انسان در هر ساعتی می تواند خدای خود را صدا زند، اما بعضی از اوقات و ساعات سفارش بیشتری شده است. مثل شب و روز جمعه، روز عرفه، هنگام اذان ظهر، هنگام نزول باران، شب نیمه شعبان، شب عید فطر، عید قربان، شب های قدر، بعد از نماز، بین اذان و اقامه و ...

چهار مراعات مکان دعا: از دیدگاه اسلام همان گونه که می توان در هر زمانی خدا را خواند، در هر مکانی نیز می توان او را خواند. برای خداوند سبحان، زمان و مکان مطرح نیست، اما بعضی از مکان ها برای دعا کردن سفارش شده است؛ مانند: مسجد، مسجد الحرام، مسجد کوفه، حرم امام حسین علیه السلام، صحرای عرفات و ...

پنج با طهارت بودن: مناسب است هنگام دعا، انسان پاک و با وضو باشد.

۱- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۲، ح ۱۱.

ص: ۱۷۸

شش رو به قبله بودن.

هفت شفیع قرار دادن پیامبر و اهل بیت معصومش: در آیه ۳۷ سوره بقره آمده است: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ؛ سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت [و با آنها توبه کرد] و خداوند توبه او را پذیرفت؛ چرا که خداوند توبه پذیر و مهربان است».

در ذیل این آیه، اهل تفسیر، این پرسش را مطرح کرده اند که این کلمات چه بوده است؟

در روایات متعددی که از اهل بیت پیامبر علیهم السلام نقل شده است، فرموده اند، مقصود از کلمات، اسم های بهترین مخلوقات خدا، یعنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بوده است.

حضرت آدم علیه السلام با توسل به این کلمات، از خداوند تقاضای عفو و بخشش کرد و خداوند مهربان به برکت این اسم ها و حقیقت آنها، او را مورد توجه قرار داد. (۱)

هشت تضرع و خشوع در برابر خداوند مهربان، و بالا بردن دست ها به سوی آسمان.

نه یقین به اجابت داشتن.

ده تکرار، اصرار و پافشاری در دعا.

یازده توبه از گناهان.

دوازده صدقه دادن پیش از دعا.

سیزده تعمیم در دعا: تعمیم در دعا یعنی برای همه دعا کردن، مانند دعا‌های ماه مبارک رمضان که انسان از خدا می خواهد، همه مریض ها را

۱- نک: تفسیرنمونه، ج ۱، ص ۱۹۹ و تفاسیر دیگر ذیل همین آیه.

ص: ۱۷۹

شفا دهد، همه فقرا را بی نیاز سازد و تعمیم در دعا تا جایی سفارش شده است که فرموده اند: «کسی که در دعا، چهل نفر را بر خود مقدم سازد، دعایش در حق آنان و خودش مستجاب می شود».(۱)

کلبانگ حدیث

اشاره

کلبانگ حدیث

زیر فصل ها

اهمیت و جایگاه دعا

آثار دعا

در همه حال دعا کنید

هر چیزی را از خدا بخواهید

برخی از آداب دعا

پافشاری در دعا

ناشدنی و ناروا از خدا مخواه

کسی که فقط خدا را می بیند

دعاهای مستجاب

دعاهایی که اجابت نمی شود

تأخیر در اجابت دعا

برای بعضی دعا نکنید

هیچ دعایی بی اثر نیست

دعایی که انسان در غیاب کسی می کند

اهمیت و جایگاه دعا

اهمیت و جایگاه دعا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «تَرَكُ الدُّعَاءِ مَعْصِيَةٌ؛ ترك دعا گناه است». (۲)
۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ، وَ لَا يَهْلِكُ مَعَ الدُّعَاءِ أَحَدٌ؛ دعا مغز عبادت است و با وجود دعا هیچ کس هلاک نمی شود». (۳)
۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَ عَمُودُ الدِّينِ وَ نَوْرُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؛ دعا سلاح مؤمن، ستون دین و نور آسمان ها و زمین است». (۴)
۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «مَا مَنَ شَيْءٌ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الدُّعَاءِ؛ نزد خداوند متعال چیزی گرامی تر از دعا نیست». (۵)
۵. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «إِنَّ أَعْجَزَ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ الدُّعَاءِ؛ ناتوان ترین مردم کسی است که از دعا کردن ناتوان باشد». (۶)
- ۶.

فلاح السائل عَنِ السَّكُونِي عَنِ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَنِ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا

- ۱- بحارالانوار، ج ۹، ص ۳۱۳.
- ۲- تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۰.
- ۳- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۰، ح ۳۷.
- ۴- الكافي، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۱.
- ۵- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۴، ح ۲۳.
- ۶- محمد بن حسن طوسی، امالی طوسی، ج ۸۹، ح ۱۳۶.

ص: ۱۸۰

السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى سِلَاحٍ يُنَجِّيكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ، وَ يَدِرُّ أَرْزَاقَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، فَإِنَّ الدُّعَاءَ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِينَ» (۱).

فلاح السائل به نقل از سکونی از امام صادق، از پدرش [امام باقر] علیه السلام: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا سلاحی را به شما نشان دهم که از دشمنان نجاتتان می دهد و روزی تان را زیاد می کند؟ عرض کردند: آری. فرمود: شب و روز به درگاه پروردگارتان دعا کنید؛ زیرا سلاح مؤمنان دعاست.

۷. امام علی علیه السلام: «نِعَمَ السَّلَاحُ الدُّعَاءُ؛ چه خوب سلاحی است دعا» (۲).

۸. امام علی علیه السلام: «الدُّعَاءُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ؛ دعا سپر مؤمن است» (۳).

۹. امام صادق علیه السلام: «الدُّعَاءُ أَنْفَذٌ مِنَ السَّنَانِ؛ دعا، کاری تر از نيزه است» (۴).

۱۰. امام رضا علیه السلام: «عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ. فَقِيلَ: وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: الدُّعَاءُ؛ بر شما باد سلاح پیامبران. عرض شد: سلاح پیامبران چیست؟ فرمود: دعا» (۵).

آثار دعا

آثار دعا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «لَا يَرُدُّ الْقَضَاءُ إِلَّا الدُّعَاءُ؛ قضا را چیزی جز دعا بر نمی گرداند» (۶).

۱- فلاح السائل و نجاح المسائل، الفصل الرابع، ص ۲۸.

۲- غررالحکم، ح ۹۹۳۸.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۴.

۴- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۱۲، ح ۲۰۰۵.

۵- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۵.

۶- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۷، ح ۱۹۷۸.

ص: ۱۸۱

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «ادفعوا أبوابَ البلاءِ بالدُّعاءِ؛ انواعِ بلاها را با دعا برطرف کنید». (۱)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «ادفعوا أبوابَ البلاءِ بالاستِغفارِ؛ انواعِ بلاها را با استغفار برطرف کنید». (۲)

۴. امام علی علیه السلام:

ادفعوا أمواجَ البلاءِ عنكم بالدُّعاءِ قَبْلَ وُروِدِ البلاءِ، فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسِيمَةَ، لِلْبَلَاءِ أَسْرَعُ إِلَى الْمُؤْمِنِ مِنْ انْحِدَارِ السَّيْلِ مِنْ أَعْلَى التَّلَعِ إِلَى أَسْفَلِهَا، وَمِنْ رَكُضِ الْبَرَّادِينَ. (۳)

موج های بلا را پیش از آنکه بلا سر رسد، از خود دفع کنید. سوگند به آنکه دانه را شکافت و مردمان را بیافرید، شتاب بلا به سوی مؤمن بیشتر است تا شتاب سیلاب از فراز تپه به پایین آن و از تاخت اسب های تاتاری.

۵. امام صادق علیه السلام: «عَلَيْكَ بِالْدُّعَاءِ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ؛ بر تو باد دعا کردن که آن شفای هر دردی است». (۴)

در همه حال دعا کنید

در همه حال دعا کنید

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «تَعَرَّفْ إِلَى اللَّهِ فِي الرَّخَاءِ يَعْرِفَكَ فِي الشَّدَّةِ؛ هنگام آسایش، خود را به خدا بشناسان تا هنگام گرفتاری و سختی، تو را بشناسد». (۵)

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۸، ح ۳.

۲- الأصول الستة عشر، ح ۷۷.

۳- الخصال، ص ۶۲۱، ح ۱۰.

۴- مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۱۲، ح ۲۰۰۸.

۵- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۷، ح ۳.

ص: ۱۸۲

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِذَا ذَكَرَ الْعَبْدُ رَبَّهُ فِي الرَّخَاءِ أَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ الْبَلَاءِ؛ هر گاه بنده در روزگار خوشی به یاد پروردگارش باشد، خداوند او را از بلا می رهاند».(۱)

۳. امام باقر علیه السلام: «يَتَّبِعِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ دُعَاؤُهُ فِي الرَّخَاءِ نَحْوًا مِنْ دُعَائِهِ فِي الشَّدَّةِ؛ سزاوار است مؤمن هنگام آسایش همان گونه دعا کند که هنگام گرفتاری».(۲)

۴. امام صادق علیه السلام: «أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى دَاوُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أذْكَرْنِي فِي سَيْرَاتِكَ أَسْتَجِبْ لَكَ فِي ضَرَّاتِكَ؛ خداوند متعال به داوود علیه السلام وحی فرمود: در زمان آسایشت به یاد من باش، تا من هنگام گرفتاری ات دعای تو را اجابت کنم».(۳)

هر چیزی را از خدا بخواهید

هر چیزی را از خدا بخواهید

۱. «فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُوسَى، سَلْنِي كُلَّ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ، حَتَّى عَلَفَ شَاتِكَ، وَ مَلَحَ عَجِينِكَ؛ در آنچه خداوند به موسی وحی کرده است: ای موسی! هر چه نیاز داری از من بخواه، حتی علوفه گوسفند و نمک خمیرت را».(۴)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ أَلْأَحَدُكُمْ رَبَّهُ حَاجَتُهُ كُلَّهَا حَتَّى يَسْأَلَهُ شَيْعَ نَعْلِهِ إِذَا انْقَطَعَ؛ هر یک از شما باید تمام نیازهای خود را از خدا درخواست کند. حتی اگر بند کفشش پاره شد، آن را از خدا بخواهد».(۵)

۳. امام باقر علیه السلام: «لَا تُحَقِّقُوا صَيِّغًا مِنْ حَوَائِجِكُمْ؛ فَإِنَّ أَحَبَّ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَسْأَلُهُمْ؛ حاجت های کوچک خود را خرد و کم اهمیت بشمارید؛ زیرا

۱- کنز العمال، ح ۵۸۹۹.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۸۸، ح ۱.

۳- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۹۹۱.

۴- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۳، ح ۳۹.

۵- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۵، ح ۲۳.

ص: ۱۸۳

محبوب ترین مؤمنان نزد خداوند متعال، کسی است که بیشترین درخواست را داشته باشد»^(۱).

۴. امام صادق علیه السلام:

عَلَيْكُمْ بِالدُّعَاءِ، فَإِنَّكُمْ لَا تَقْرَبُونَ إِلَى اللَّهِ بِمِثْلِهِ، وَلَا تَتْرُكُوا صَغِيرَةً لِصَغِيرَةٍ أَنْ تَدْعُوا بِهَا، إِنَّ صَاحِبَ الصَّغَارِ هُوَ صَاحِبُ الْكِبَارِ.
(بقره: ۱۸۶)

بر شما باد دعا کردن؛ زیرا با هیچ چیز مانند دعا، به خدا نزدیک نمی شوید. دعا کردن برای هیچ امر کوچکی را، به خاطر ناچیز بودنش، رها نکنید؛ زیرا حاجت های کوچک نیز به دست همان کسی است که حاجت های بزرگ به دست اوست.

برخی از آداب دعا

برخی از آداب دعا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَنْ سَأَلَنِي وَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي أُضْرُّ وَأَنْفَعُ أَسْتَجِيبُ لَهُ؛ خَدَاوَنَدُ عَزَّوَجَلَّ مِي فَرْمَايَد: هَر كَس بَا آگَاهِي از این نکته که سود و زیان به دست من است، از من چیزی بخواهد، اجابتش می گویم»^(۲).

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «لَا يَرُدُّ دُعَاءٌ أَوْلَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ دَعَائِي كِه بَا بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آغَاژ گَرْدَد رَد نَمِي شُود»^(۳).

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِنَّ كُلَّ دُعَاءٍ لَا يَكُونُ قَبْلَهُ تَمَجِيدٌ فَهُوَ أَبْتَرُ؛ هَر دَعَائِي كِه پِيش از آن، ستایش [خدا] نشود، نافرجام است»^(۴).

۱- مكارم الأخلاق، ج ۲، ص ۹۷، ح ۲۲۷۵.

۲- عدّه الداعي، ص ۱۳۱.

۳- الدعوات، ص ۵۲، ح ۱۳۱.

۴- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۱۷، ح ۲۱.

ص: ۱۸۴

۴. «الامام الصادق علیه السلام و قد سأله قومٌ: ندعو فلا يستجاب لنا؟! لأنكم تدعون من لا تعرفونه؛ در پاسخ به گروهی که از ایشان پرسیدند: چرا ما دعا می کنیم اما مستجاب نمی شود؟ فرمود: چون کسی را می خوانید که نمی شناسیدش» (۱).

۵. «عنه عليه السلام في قوله «ليستجيبوا لي وليؤمنوا بي» (۲) يعلمون أنني أقدر على أن أعطيهم ما يسألوني؛ امام صادق علیه السلام درباره آیه پس دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند» فرمود: یعنی بدانند که من می توانم آنچه را از من می خواهند به آنان بدهم» (۳).

۶. امام صادق علیه السلام: «إن الله عزوجل يقول: وعزتي وجلالي، لا أجيب دعوة مظلوم دعاني في مظلمة ظلمها ولأحد عنده مثل تلك المظلمة؛ خداوند عزوجل می فرماید: سوگند به عزت و جلالم که نفرین ستمدیده ای را در حق ستم کننده بدو، اجابت نمی کنم، اگر خود نسبت به دیگری چنان ستمی روا داشته است» (۴).

پافشاری در دعا

پافشاری در دعا

۱. امام علی علیه السلام: «فألجج عليه في المسألة يفتح لك أبواب الرحمة؛ در درخواست از خدا پافشاری کن، تا درهای رحمت به رویت گشوده شود» (۵).

۲. امام باقر علیه السلام: «إن الله عزوجل كره إلحاح الناس بعضهم على بعض في

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۶۸، ح ۴.

۲- بقره: ۱۸۶.

۳- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۳، ح ۳۷.

۴- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۲، ح ۲۰.

۵- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۴، ح ۱.

ص: ۱۸۵

المَسْأَلَةُ وَ أَحَبُّ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ؛ خداوند عزوجل پافشاری مردمان در خواهش از یکدیگر را ناخوش می‌دارد، اما این کار را نسبت به خودش دوست دارد». (۱)

۳. امام باقر علیه السلام: «وَاللَّهِ لَا يُلْتَمَحُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ؛ به خدا سوگند، هیچ بنده مؤمنی در حاجت خود به درگاه خداوند عزوجل اصرار نرزد، مگر آنکه حاجتش را برآورد». (۲)

ناشدنی و ناروا از خدا میخواه

ناشدنی و ناروا از خدا میخواه

۱. امام علی علیه السلام: «يَا صَاحِبَ الدُّعَاءِ، لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا يَكُونُ وَلَا يَجِلُّ؛ ای کسی که دعا می‌کنی! آنچه را ناشدنی و نارواست از خدا نخواه». (۳)

۲. امام علی علیه السلام: «عِنْدَ مَا سُئِلَ عَنِ أَضَلِّ الدَّعَوَاتِ الدَّاعِيَ بِمَا لَا يَكُونُ؛ در پاسخ به این سؤال که بی‌اثرترین دعاها کدام است فرمود: دعا برای چیزهای ناشدنی». (۴)

کسی که فقط خدا را می‌بیند

کسی که فقط خدا را می‌بیند

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ السَّائِلِينَ؛ خداوند می‌فرماید: کسی که یاد من او را از خواهش از من بازدارد، بالاتر از آن چیزی که به سائلان می‌دهم او را عطا کنم». (۵)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ شَغَلَهُ ذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتهُ

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۵، ح ۴.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۵، ح ۳.

۳- الخصال، ص ۶۳۵، ح ۱۰.

۴- معانی الأخبار، ص ۱۹۸، ح ۴.

۵- بحارالانوار، ج ۹۳، ۳۲۳، ح ۳۶.

ص: ۱۸۶

قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَنِي؛ خداوند متعال فرموده است: هر کس یاد من او را از درخواست از من غافل کند، پیش از آنکه از من بخواهد، به او عطا می‌کنم». (۱)

۳. فاطمه زهرا علیها السلام: «مَنْ أَصْعَدَ إِلَى اللَّهِ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ أَفْضَلَ مَصْلَحَتِهِ؛ هر کس عبادت خالصانه خود را به درگاه خدا فرا برد، خداوند عزوجل بهترین کاری را که به صلاح اوست، برایش فرو فرستد». (۲)

دعاهای مستجاب

دعاهای مستجاب

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

أَرْبَعَةٌ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةٌ: إِمَامٌ عَادِلٌ، وَ الْوَالِدُ لَوْلَدِهِ، وَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِأَخِيهِ بَطْنِ الْغَيْبِ، وَ الْمَظْلُومُ؛ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ: وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لِأَنْتَصِرَنَّ لَكَ وَ لَوْ بَعْدَ حِينٍ. (۳)

دعای چهار نفر رد نمی‌شود: پیشوای دادگر، [دعای] پدر برای فرزندش، دعای انسان برای برادرش در غیاب او، و [دعای] ستم‌دیده. خداوند جل جلاله می‌فرماید: به عزت و جلالم سوگند که گرچه به طول انجامد، سرانجام انتقام تو (ستم‌دیده) را بگیرم.

۲. امام صادق علیه السلام :

إِنَّ الْعَبْدَ لَيَكُونُ لَهُ الْحَاجَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَيَبْدَأُ بِالثَّنَاءِ وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى يَنْسِيَ حَاجَتَهُ فَيَقْضِيهَا اللَّهُ لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَسْأَلَهُ. (۴)

۱- کنز العمال، ح ۱۸۷۳ .

۲- تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۰۸ .

۳- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۴۷، ح ۳ .

۴- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۳۴۲، ح ۱۱ .

ص: ۱۸۷

هرگاه بنده را به درگاه خداوند عزوجل حاجتی باشد و پیش از طلب حاجت خود، زبان به ستایش [خدا] و درود فرستادن بر محمد و خاندان محمد بگشاید، چندان که یادش برود حاجتی نیز داشته است، خداوند حاجت او را پیش از آنکه بخواهد، برآورد.

۳. امام حسن علیه السلام: «أنا الضامن لمن لم يهجس في قلبه إلا الرضا أن يدعو الله فيستجاب له؛ کسی که در دلش هوایی جز خشنودی [خدا] نگذرد، من ضمانت می کنم که خداوند دعایش را مستجاب کند» (۱).

۴. امام زین العابدین علیه السلام: «من لم يرج الناس في شيء و رد أمره إلى الله عزوجل في جميع أمورهِ استجاب الله عزوجل له في كل شيء؛ هر کس در هیچ کاری به مردم امید نبندد و همه کارهای خود را به خداوند عزوجل وا گذارد، خداوند هر خواسته ای که او داشته باشد اجابت کند» (۲).

۵. امام صادق علیه السلام:

إياكم أن تعينوا على مسلم مظلوم فيدعو الله عليكم ويستجاب له فيكم، فإن أبانا رسول الله صلى الله عليه وآله كان يقول: إن دعوة المسلم المظلوم مستجابة (۳).

مبادا ستمگری را در ستم کردن به مسلمانی ستم دیده، یاری رسانید؛ زیرا اگر شما را نفرین کند، نفرینش مستجاب می شود. جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: همانا نفرین مسلمان ستم دیده اجابت می شود.

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۵۱، ح ۲۵.

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۰، ح ۱۶.

۳- الکافی، ج ۸، ص ۸، ح ۱.

دعاهایی که اجابت نمی شود

دعاهایی که اجابت نمی شود

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مَا مِنْ مَخْلُوقٍ يَعْتَصِمُ بِمَخْلُوقٍ دُونِي إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَ أَسْبَابَ الْأَرْضِ مِنْ دُونِهِ، فَإِنْ سَأَلَنِي لَمْ أُعْطِهِ وَ إِنْ دَعَانِي لَمْ أُجِبْهُ. (۱)

خداوند عزوجل فرموده است: هر مخلوقی که به کسی جز من متوسل شود، دستش را از اسباب آسمان ها و زمین کوتاه کنم و آن گاه چون چیزی از من بخواهد، عطایش نکنم و چون مرا بخواند، پاسخش ندهم.

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

لِتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لِيَسْلُطَنَّ اللَّهُ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ، فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يَسْتَجَابُ لَهُ. (۲)

باید امر به معروف و نهی از منکر کنید، و گرنه خداوند، بدهای شما را بر خوبانتان مسلط می گرداند و در این صورت نیکانتان دعا می کنند، ولی دعایشان مستجاب نمی شود.

۳. امام صادق علیه السلام :

مَنْ عَذَرَ ظَالِمًا بِظُلْمِهِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَنْ يَظْلِمُهُ فَإِنْ دَعَا لَمْ يَسْتَجِبْ لَهُ، وَ لَمْ يَأْجُرْهُ اللَّهُ عَلَى ظُلْمَتِهِ. (۳)

هر کس برای ستم ستمکاری عذر بتراشد (کارهای او را توجیه کند)، خداوند کسی را بر او مسلط گرداند که به وی ستم کند

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۴، ح ۳۹.

۲- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۸، ح ۲۱.

۳- الکافی، ج ۳، ص ۳۳۴، ح ۱۸.

ص: ۱۸۹

و چنانچه [برای رفع ستم از خود] دعا کند، دعایش مستجاب نشود و خداوند در برابر ستمدیدی اش به او پاداش ندهد.

تأخیر در اجابت دعا

تأخیر در اجابت دعا

۱. امام علی علیه السلام: «لَا يَقْنَطَنَّكَ تَأْخِيرُ إِجَابَةِ الدُّعَاءِ، فَإِنَّ العَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النَّيِّهِ؛ تَأْخِيرُ دَعَا تَوْ رَا نُوْمِيْد نَكْرَدَانْد؛ زِيْرَا بَخْشِش بَسْتَكِي بَه نِيْت دَارْد».(۱)

۲. امام علی علیه السلام: «لَا تَسْتَبِيْطِيْ إِجَابَةَ دُعَائِكَ وَ قَدْ سَيَّدَتِ طَرِيْقَةُ بِالدُّنُوْبِ؛ وَ قَتِيْ بَا كُنْهَانَ خُوْد رَاه رَا بَر دَعَايْت بَسْتَه اِي، تَأْخِيْر دَر اِجَابَت اَن رَا دِيْر مَشْمَار».(۲)

۳. امام صادق علیه السلام: «كَانَ بَيْنَ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ «قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ» (۳) وَ بَيْنَ اِخْتِافِ فِرْعَوْنَ اَرْبَعِيْنَ عَامًا؛ اَز زَمَانِي كِه خُدَاوَنْد عَزَّوَجَلَّ [دَر پَاسَخ بَه خُوَاسْتَه مُوسَى وَ هَارُوْن بَرَاي هَلَاك فِرْعَوْنَ] فَرْمُوْد: «هَر اَيْنَه دَعَاي شَمَا اِجَابَت شُد»، تَا زَمَانِي كِه فِرْعَوْنَ نَابُوْد شُد، چَهْل سَال طُوْل كَشِيْد».(۴)

۴. «إِسْحَاقُ بْنُ عَمْرٍاءَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَسْتَجَابُ لِلرَّجُلِ الدُّعَاءُ ثُمَّ يُؤَخَّرُ؟ قَالَ: نَعَمْ عِشْرُونَ سَنَةً؛ إِسْحَاقُ بْنُ عَمْرٍاءَ [كَفَتْ]: بَه اِمَام صَادِق عَلَيْهِ السَّلَام عَرَض كَرْدَم: اَيَا مِي شُوْد دَعَاي كَسِي مَسْتَجَاب شُوْد وَ بَر اَوْرَدَه شُدْن اَن بَه تَأْخِيْر اِفْتَد؟ فَرْمُوْد: آري، بِيْسْت سَال [مَمَكْن اسْت بَه تَأْخِيْر اِفْتَد]».(۵)

۱- غررالحكم، ح ۱۰۳۵۶.

۲- غررالحكم، ح ۱۰۳۲۹.

۳- ۳ یونس: ۸۹.

۴- الكافي، ج ۲، ص ۴۸۹، ح ۵.

۵- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۷۵، ح ۱۶.

ص: ۱۹۰

۵. امام صادق علیه السلام:

إِعْرِفْ طُرُقَ نَجَاتِكَ وَ هَلَاكِكَ كَيْ لَا تَدْعُو اللَّهَ بِشَيْءٍ مِنْهُ هَلَاكُكَ وَ أَنْتَ تَتَّظَّنُّ فِيهِ نَجَاتَكَ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا» (۱).

راه های نجات و نابودی خودت را بشناس، تا مبادا از خدا چیزی را به گمان اینکه نجات تو در آن است، بخواهی؛ حال آنکه سبب نابودی تو می شود. خداوند عزوجل فرموده است: «انسان به دعا شری را می طلبد چنانکه گویی به دعا خیری را می جوید. و آدمی شتابزده است».

برای بعضی دعا نکند

برای بعضی دعا نکند

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ دَعَا لظالمٍ بِالْبَقَاءِ فَقَدْ أَحَبَّ أَنْ يَعَصِيَ اللَّهَ فِي أَرْضِهِ؛ هَر كَسٍ بَرای بقای ستمگری دعا کند، هر آینه دوست دارد که خداوند در زمینش نافرمانی شود» (۲).

هیچ دعایی بی اثر نیست

هیچ دعایی بی اثر نیست

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مَا مِنْ مُسْلِمٍ دَعَا اللَّهَ تَعَالَى بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا قَطِيعَةٌ رَحِمَ وَ لَا اسْتِجْلَابٌ إِثْمَ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِهَا إِحْدَى خِصَالِ ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ يَعْجَلَ لَهُ الدَّعْوَةَ، وَ إِمَّا أَنْ يَدَّخِرَهَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ، وَ إِمَّا أَنْ يَرْفَعَهُ عَنْهُ مِثْلَهَا مِنَ الشُّؤْمِ (۳).

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۲۲، ح ۳۶.

۲- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۳۴، ح ۶۹.

۳- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۸، ح ۱۹۸۳.

ص: ۱۹۱

هر مسلمانی که خدا را به دعایی بخواند و آن دعا برای قطع رحم یا رسیدن به گناهی نباشد، خداوند متعال یکی از این سه کار را در حق او می کند: یا دعایش را در دنیا برآورد؛ یا آن را ذخیره آخرت او قرار دهد؛ و یا بدی و گزند را از او دور سازد.

۲. امام صادق علیه السلام: «يَتَمَنَّى الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا مِمَّا يَرَى مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ؛ مؤمن پاداش نیک (چشمگیر) آخرت را که می بیند، آرزو می کند کاش هیچ دعایی از او در دنیا مستجاب نمی شد». (۱)

دعایی که انسان در غیاب کسی می کند

دعایی که انسان در غیاب کسی می کند

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ شَيْءٌ أَسْرَعَ إِجَابَةً مِنْ دَعْوَةِ غَائِبٍ لَغَائِبٍ؛ هیچ دعایی زودتر از آن دعا که انسان در غیاب کسی می کند، مستجاب نمی شود». (۲)

۲. بحار الأنوار: «رَوَى أَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ أَوْحَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مُوسَى، أَدْعُنِي عَلَى لِسَانٍ لَمْ تَعَصِنِي بِهِ، فَقَالَ: أَنِّي لِي بَدَلُكَ؟! فَقَالَ: أَدْعُنِي عَلَى لِسَانٍ غَيْرِكَ؛ روایت شده که خداوند سبحان به موسی علیه السلام چنین وحی کرد: ای موسی! مرا با زبانی بخوان که با آن نافرمانی ام نکرده ای. موسی عرض کرد: چنین زبانی را از کجا بیاورم؟ خداوند فرمود: مرا از زبان کسی دیگر بخوان». (۳)

۳. امام علی علیه السلام: «لَا تَسْتَحْقِرُوا دَعْوَةَ أَحَدٍ، فَإِنَّهُ يَسْتَجَابُ لِلْيَهُودِيِّ فِيكُمْ، وَلَا يَسْتَجَابُ لَهُ فِي نَفْسِهِ؛ دعای هیچ کس را ناچیز مشمار؛ که [حتی] دعای یهودی در حق خودش مستجاب نمی شود، اما درباره شما به اجابت می رسد». (۴)

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۹.

۲- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۹، ح ۱۷.

۳- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۲، ح ۱۱.

۴- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۹۴، ح ۲۳.

ص: ۱۹۲

امام باقر علیه السلام:

أَسْرَعُ الدُّعَاءِ نُجْحًا لِلْإِجَابَةِ دَعَاءُ الْأَخِ لِأَخِيهِ بظَهْرِ الْغَيْبِ، يَبْدَأُ بِالدُّعَاءِ لِأَخِيهِ فَيَقُولُ لَهُ مَلِكٌ مُوَكَّلٌ بِهِ: آمِينَ، وَ لَكَ مِثْلَهُ. (۱)

دعایی که زودتر از همه به اجابت می‌رسد، دعایی است که برادر (مؤمن) در غیاب برادرش می‌کند. چون ابتدا برای برادرش دعا کند، فرشته‌ای که بر او گماشته شده است، گوید: آمین، تو را نیز دو چندان آن باد.

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل‌ها

۱. خواهش دعا

۲. دعا در حق دیگران

۳. سلمان از خدا چه می‌خواهد

۴. دعای امام هادی علیه السلام در حق یکی از شیعیان

۵. شرط قبولی دعا ولایت است

۶. تمثیل مولوی (دعا خودش مطلوب است)

۱. خواهش دعا

۱. خواهش دعا

«شخصی با هیجان و اضطراب به حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: درباره من دعایی بفرمایید تا خداوند به من وسعت رزقی بدهد، که خیلی فقیر و تنگ دستم.

امام: هرگز دعا نمی‌کنم.

چرا دعا نمی‌کنید؟

برای اینکه خداوند راهی برای این کار معین کرده است. خداوند امر کرده که روزی را پی جویی کنی و طلب نمايید. اما تو می خواهی در خانه خود بنشینی و با دعا روزی را به خانه خود بکشانی!» (۲)

۱- الکافی، ج ۲، ص ۵۰۷، ص ۴.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۱۹۶.

ص: ۱۹۳

۲. دعا در حق دیگران

۲. دعا در حق دیگران

«در آن شب، همه اش به کلمات مادرش که در گوشه ای از اتاق رو به طرف قبله کرده بود گوش می داد. رکوع و سجود و قیام و قعود مادر را در آن شب، که شب جمعه بود، تحت نظر داشت. با اینکه هنوز کودک بود، مراقب بود ببیند مادرش که این همه درباره مردان و زنان مسلمان دعای خیر می کند و یک یک را نام می برد و از خدای بزرگ برای هر یک از آنها سعادت و رحمت و خیر و برکت می خواهد، برای شخص خود از خداوند چه چیزی مسألت می کند؟»

امام حسن علیه السلام آن شب را تا صبح نخوابیده و مراقب کار مادرش، صدیقه مرضیه علیها السلام بود و همه اش منتظر بود که ببیند مادرش درباره خود چگونه دعا می کند و از خداوند برای خود چه خیر و سعادت می خواهد؟

شب صبح شد و به عبادت و دعا درباره دیگران گذشت و امام حسن علیه السلام حتی یک کلمه نشنید که مادرش برای خود دعا کند. صبح به مادر گفت: مادر جان! چرا من هر چه گوش کردم تو درباره دیگران دعای خیر کردی و درباره خودت یک کلمه دعا نکردی؟

مادر مهربان جواب داد: پسرک عزیزم! اول همسایه، بعد خانه خود». (۱)

۳. سلمان از خدا چه می خواهد

۳. سلمان از خدا چه می خواهد

«عده ای از مشرکین و منافقین اهل مدینه که سلمان را مسخره می کردند، به او گفتند: ای بنده خدا! چرا از خدا به واسطه محمد و آلش

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۴۴.

ص: ۱۹۴

نمی خواهی که تو را ثروتمند ترین مرد مدینه قرار دهد؟ سلمان فرمود: من از خدا به وسیله ایشان، خیلی بزرگ تر و نافع تر و افضل از پادشاهی تمام دنیا [را] خواستم. از خدا به وسیله ایشان خواستم که به من زبانی حمد گو و ثناخوان و قلبی شاکرِ نعمت ها و بدنی صابر بر حوادث بزرگ بدهد و خدای تعالی دعای مرا اجابت کرد و این از سلطنت تمام دنیا و همه خوبی های آن، صد هزار هزار بار بالاتر است» (۱).

۴. دعای امام هادی علیه السلام در حق یکی از شیعیان

۴. دعای امام هادی علیه السلام در حق یکی از شیعیان

«روایت شده که مردی هر سال مستمری از خلیفه دریافت می کرد. اما خلیفه بر او خشم گرفت و چند سال مستمری اش را قطع کرد. آن مرد به خدمت مولی ابی الحسن علی بن محمد هادی علیه السلام رسید و قطع مستمری را به عرض امام رسانید و از او خواهش کرد که به هنگام ملاقات با خلیفه، واسطه برقراری مجدد مستمری گردد. آن مرد باز گشت. به هنگام شب، خلیفه کسی را فرستاد و او را خواست. آن مرد آماده رفتن به منزل خلیفه گردید. هنوز نرسیده بود که چند فرستاده دیگر نیز در بین راه او را ملاقات کردند. هر کدام می گفتند خلیفه تو را می خواهد. وقتی به دربان رسید، از دربان پرسید: آیا [امام] علی بن محمد علیه السلام اینجا آمد؟ دربان گفت: خیر. وقتی بر خلیفه وارد شد، خلیفه او را پیش خودش خواند و او را احترام کرد و دستور داد جوایز و مستمری عقب افتاده این مدت او را به [وی] پردازند. وقتی از نزد

۱- محمدحسین نائجی، آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ترجمه عدالالداعی و نجاح الساعی ابن فهد حلی رحمه الله، ص ۱۴۲.

ص: ۱۹۵

خلیفه خارج شد، دربان که نامش فتح بود از او درخواست کرد که از امام بخواه تا دعایی که برای حاجت تو خوانده، مرا بیاموزد. بعداً وقتی آن مرد نزد ابی الحسن علیه السلام رسید، وقتی چشم امام به او افتاد فرمود: از صورتت آثار خوشحالی و رضایت پیدا است. عرضه داشت: بلی، ولی گفتند شما پیش خلیفه نرفتید.

امام فرمود: خدای تعالی ما را عادت داد که در سختی‌ها جز به او پناه نبریم و جز از او درخواست نکنیم. ترسیدم که اگر این عادت را تغییر دهم، خداوند آن نعمت را تغییر دهد.

عرضه داشت: ای آقای من، فتح می گوید آن دعایی که برای حاجتم خواندی به من تعلیم نما! حضرت فرمود: فتح در ظاهر ادعای دوستی می کند نه در باطن؛ و این دعا برای کسی مفید است که از دوستان اهل بیت علیهم السلام باشد و من در بسیاری از مواقع برای حاجت‌هایم می خوانم و حاجتم برآورده می شود و از خدا درخواست کردم هر کس بعد از من در کنار قبرم آن را بخواند دعایش را اجابت کند.

آن دعا این است: «یا عُدَّتِي عِنْدَ الْعَدَدِ و یا رَجَائِي و الْمُعْتَمَدِ و یا كَهْفِي و السَّنَدِ و یا وَاَحَدٌ و یا وَاَحَدٌ و یا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ و لَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ و أَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا و كَذَا؛ ای ذخیر به هنگام شمارش ذخیره‌ها و ای امید من و تکیه گاهم و ای پناهگاه و ملجا من! ای یکی و ای یکتا و ای قل هو الله احد! خدایا، از تو می خواهم به حق کسانی که خلقشان کردی و احدی از خلقت، همسان ایشان نیست اینکه برایشان درود فرستی و برای من فلان حاجت را برآوری» (۱).

۱- محمدحسین نائجی، آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ترجمه عده‌الداعی و نجاح الساعی ابن فهد حلّی رحمه الله، ص ۶۳.

۵. شرط قبولی دعا ولایت است

۵. شرط قبولی دعا ولایت است

«از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام وارد شده است که محمد بن مسلم نزد ایشان آمد و عرضه داشت: ما بعضی مخالفان شما را می بینیم که دارای عبادت و سعی و تلاش و خشوع در امر دین هستند. آیا این اعمال، آنها را نفعی می بخشد؟ فرمود: ای ابامحمد، مثل ما مثل اهل بیتی از بنی اسرائیل است که روش ایشان این بود که هیچ کس از این خانواده چهل شب دعا نمی کرد مگر آنکه دعای او اجابت می شد و مردی از این خانواده، چهل شب کوشید و مجاهده و دعا [کرد] ولی از اجابت اثری ندید. به خدمت حضرت عیسی علیه السلام آمد و شکایت حال خویش را [کرد] و از او خواست که برایش دعا کند. پس حضرت عیسی علیه السلام وضو گرفت و نماز گزارد و سپس دعا کرد. خدا به او وحی فرمود: ای عیسی، بنده من از دری غیر از در من وارد شد و از من درخواست کرد، ولی در قلب وی نسبت به رسالت تو شک وجود دارد. بنابراین، اگر آن قدر دعا کند تا گردنش قطع شود و انگشتانش از هم جدا شود، من اجابتش نمی کنم. پس حضرت عیسی علیه السلام متوجه او شد و به او فرمود: آیا پروردگارت را می خوانی و قلبت نسبت به پیامبرش شکاک است؟ عرضه داشت: ای روح خدا و کلمه او، به خدا قسم همان گونه بود که گفتم. پس از خدا بخواه که آن شک از من زایل شود. حضرت عیسی علیه السلام بر او، دعا کرد و خدا به او تفضل فرمود [و شکش زایل، و حاجتش برآورده شد] و در زمره خانواده اش در آمد و ما اهل بیت همانند حضرت عیسی هستیم. خدا عمل بنده ای را که در ولایت ما شک دارد قبول نمی کند»^(۱).

۱- محمدحسین نائیکی، آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ترجمه عدهالداعی و نجاح الساعی ابن فهد حلّی رحمه الله، ص ۶۴ (با اندکی تغییر).

ص: ۱۹۷

۶. تمثیل مولوی (دعا خودش مطلوب است)

۶. تمثیل مولوی (دعا خودش مطلوب است)

«داستانی را مولوی ذکر می کند که البته تمثیل است؛ می گوید مردی بود که همیشه با خدای خودش راز و نیاز می کرد و داد «الله، الله» داشت. یک وقت شیطان بر او ظاهر شد و او را وسوسه کرد و کاری کرد که این مرد برای همیشه خاموش شد. به او گفت: ای مرد! این همه که تو «الله، الله» می گویی و سحرها با این سوز و درد، خدا را می خوانی، آخر یک دفعه هم شد که تو لیبیک بشنوی؟ تو اگر به در هر خانه ای رفته بودی و این همه فریاد کرده بودی، لااقل یک دفعه در جواب تو لیبیک می گفتند. این مرد به نظرش آمد که این حرف، منطقی است. دهانش بسته شد و دیگر «الله، الله» نگفت. در عالم رؤیا، هاتفی به او گفت: چرا مناجات خدا را ترک کردی؟ گفت: من می بینم این همه که دارم مناجات می کنم و با این همه درد و سوزی که دارم، یک بار هم نشد در جواب، به من لیبیک گفته شود. هاتف به او گفت: ولی من مأمورم از طرف خدا جواب را به تو بگویم: آن الله تو لیبیک ماست.

نی که آن الله تو لیبیک ماست

آن نیاز و سوز و دردت لیبیک ماست

تو نمی دانی که همین درد و سوز و همین عشق و شوقی که ما در دل تو قرار دادیم، خودش لیبیک ماست.

چرا علی علیه السلام در دعای کمیل می فرماید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ؛ خدایا آن گناهایی را که سبب می شود دعا کردن من حبس شود و درد دعا کردن و مناجات کردن از من گرفته شود بیامرزا». این است که می گویند دعا برای انسان، هم مطلوب است و هم وسیله؛ یعنی دعا همیشه برای استجابت نیست؛ اگر استجابت هم نشود، استجابت شده است. دعا خودش مطلوب است» (۱).

ص: ۱۹۸

آموزه‌ها

آموزه‌ها

۱. باید خود و دیگران را به دعا کردن تحریص و تشویق کنیم. یکی از راه‌های تحریص و تشویق به دعا، تلاوت و توجه به آیات قرآن کریم است که درباره دعا کردن است، مانند: «قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا؛ بگو: اگر دعای شما نباشد، پروردگرم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند. در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد». (فرقان: ۷۷) و «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسِّرْ لِي تَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ؛ و هرگاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، اجابت می‌کنم. پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند». (بقره: ۱۸۶)

۲. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «که عاجزترین مردم، کسی است که از دعا عاجز باشد». (۱)

۳. دعای چه کسانی مستجاب می‌شود؟ از مجموع روایات استفاده می‌شود، کسانی که دعایشان مستجاب است، عبارتند از: روزه دار، حاجی و عمره گزار (معتمر)، جنگجو (مجاهد)، مریض، پیشوای عادل، مظلوم و ستم‌دیده، دعای غیابی مؤمن در حق مؤمن، دعای فرزند صالح برای پدر و مادر، و دعای پدر و مادر در حق فرزند.

۴. اصل، تقاضا نکردن از دیگران است.

انسان تا زمانی که تحمل دارد، باید تلاش کند از کسی تقاضا نکند، چرا که تقاضا از دیگران، ارزش آدمی را کم می‌کند. تلاش و صبر و

۱- آداب راز و نیاز به درگاه بی‌نیاز، ص ۴۴.

ص: ۱۹۹

درخواست از حضرت حق، نزدیک ترین راه برای گشایش کارهاست. در روایات نیز به این معنا توجه ویژه ای شده است؛ به ویژه در مورد رزق و روزی، انسان باید فقط از خدا آن را بخواهد که در این صورت، آسمان‌ها و زمین ضامن روزی چنین انسانی می‌شوند. هر کس خدا را بخواند، او اجابتش می‌کند، ان شاءالله.

۵. دعای بعضی مستجاب نمی‌شود.

از روایات استفاده می‌شود که دعای بعضی از افراد مستجاب نمی‌گردد، از جمله:

یک مردی که در خانه بنشیند و بگوید خدایا به من روزی بده؛ زیرا در درجه اول، وظیفه انسان این است که برای طلب روزی حرکت کند؛

دو مردی که زن بدکاره دارد و نفرینش می‌کند، به او گفته می‌شود مگر خدا اختیارش را در دست تو قرار نداده است می‌تواند طلاقش دهد؛

سه انسانی که مالی داشته و آن را تباه کرده است، خداوند به او می‌گوید: مگر شما را به میانه روی در خرج امر نکردم؛

چهار کسی که به دیگران قرض داده و شاهد نگرفته، سپس قرض گیرنده، آن را انکار می‌کند، خداوند به او می‌گوید؛ مگر به شما نگفتم در مسائل مالی شاهد بگیرید؛

پنج دعای انسان‌های سنگدل؛

شش دعای کسی که اصرار بر گناه دارد؛

هفت دعای انسان حرام‌خوار؛

هشت کسی که حق الناس به گردن دارد؛

۶. سزاوار است هر مسلمانی بعد از نماز واجب دعا کند و حاجت‌های خود و مسلمانان دیگر را از خداوند طلب کند.

ص: ۲۰۰

۷. اگر انسان توفیق صدقه و کمک به فقیر یافت خوب است از وی بخواهد در حق او دعا کند و می تواند خواسته اش را به آن فقیر بگوید تا آن موضوع را برای او درخواست کند؛ زیرا گفته شده است که دعای فقیر در حق انسان اجابت می شود.

۸. آداب دعا را می توان به سه قسمت تقسیم کرد:

الف) آداب پیش از دعا: پاکی غذا و کسب و کار، توبه از گناه، ذکر بسم الله الرحمن الرحیم، مدح و ثنای الهی، ذکر صلوات بر محمد و آل او، صدقه دادن، با طهارت بودن و ... ؛

ب) آداب هنگام دعا: با تأنی از خدا درخواست کردن، نام بردن حاجت، اصرار بر دعا، پنهانی دعا کردن، دعا برای همه، یقین داشتن به اجابت، اظهار خشوع، گریه و ناله، بالا بردن دست ها، رو به قبله بودن و ... ؛

ج) آداب بعد از دعا: تکرار دعا، ذکر صلوات، ذکر ان شاء الله، گفتن «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» دست خود را بر صورت کشیدن و

منابع دیگر

منابع دیگر

ارفع، کاظم، دعا در قرآن، تهران، انتشارات فیض، ۱۳۷۴.

حاتمی، غلامرضا، دعا، مشهد، انتشارات آهنک قلم، ۱۳۸۸.

حسینی، محمدمهدی، از دعا تا اجابت، تهران، انتشارات راه دان، ۱۳۸۹.

سبحانی نیا، محمد، دعاشناسی، تهران، انتشارات هستی نما، ۱۳۸۷.

کاشفی، محمدرضا، دعا و توسل، قم، انتشارات نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۸.

گروه آموزشی و پژوهشی شهیری، دعا و زندگی، تهران، انتشارات شهیری، ۱۳۸۹.

محمدی مقدم، قربانعلی، آداب دعا و نیایش، مشهد، انتشارات پیام کلیدر، ۱۳۸۶.

ص: ۲۰۱

۶. دغل کاری**اشاره**

۶. دغل کاری

امام زین العابدین علیه السلام در بخشی از دعای مکارم الاخلاق فرمود:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ عَشَّنِي بِالنُّصْحِ؛ بار خدایا! بر محمد و آل او صلوات فرست و مرا توفیق ده، با کسی که نسبت به من دغل کاری کرده، خیرخواهی و صداقت ورزم»^(۱).

زندگی سالم اجتماعی، لوازمی دارد که اسلام، به عنوان دین کامل به آن توجه کرده است. جامعه سالم، جامعه ای است که در آن، راستی حاکم باشد.

باید توجه داشت که جامعه همانند یک موجود زنده است که آفت هایی او را تهدید می کند. هر آفتی هم مانند یک ویروس و میکروب، آسیبی خاص دارد. برای مثال، هرج و مرج از آفت های مهمی است که امنیت جامعه را تهدید می کند. از جمله ناهنجاری هایی که آفتی برای اجتماع و زندگی اجتماعی به شمار می رود، دغل کاری است.

۱- صحیفه سجادیه، دعای ۲۰.

ص: ۲۰۲

دغل کاری، برگردان واژه غش است. در زبان عربی وقتی گفته می‌شود: «غَشَّه»؛ یعنی او را گول زد و برخلاف باطنش سخن گفت یا یک شیء نامناسب را سودمند جلوه داد. همچنین وقتی گفته می‌شود: «لَبَّنْ مَغشوش»؛ یعنی شیری که با آب مخلوط شده است. (۱)

دغل کاری نوعی خیانت و دروغ است. مهم‌ترین آسیب این آفت، از بین رفتن اعتماد و صداقت در جامعه است. با دغل کاری، امنیت روانی جامعه مخدوش می‌شود. در روایات، بهترین دوست، خیرخواه‌ترین آنها و بدترین دوست، دغل‌کارترین آنها معرفی شده است. به طور کلی، کسی را که اهل غش و نیرنگ است، نمی‌توان دوست نامید. دغل کاری با اسلام و ایمان، سازگاری ندارد. مسلمان و مؤمن واقعی، کسی است که اهل دغل کاری نیست.

دغل کاری از نشانه‌های شقاوت است. بنابراین، اگر کسی می‌خواهد بداند که اهل سعادت است یا شقاوت، باید به خود بنگرد؛ اگر اهل غش و دغل کاری است، باید نگران باشد؛ زیرا دغل کاری نشانه شقاوت و بدبختی است. این بهترین شاخص برای شناخت سعادت و شقاوت است و می‌دانیم که هر کس به روحیات خود از همه آگاه‌تر است.

مصدق روشن دغل کاری، نیرنگ بازی در معامله است. اگر کسی در معامله، برادر دینی خود را از عیب کالای مورد معامله کاملاً آگاه نسازد، دچار غش در معامله یا دغل کاری شده است و چنین کاری سزاوار مسلمان نیست.

مسلمانان با یکدیگر بیکرنگ و مهربانند و مطالبی را از روی خیانت،

۱- نک: ابن منظور، لسان العرب، ج ۶، ص ۳۲۳؛ ابن منظور، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۴۷.

ص: ۲۰۳

از یکدیگر مخفی نمی کنند. دغل کاری در هر جامعه ای ممکن است وجود داشته باشد، اما یک ناهنجاری اجتماعی به شمار می رود و نوعی نیرنگ، فریب، تقلب و خیانت است که همه اینها از مسلمان واقعی و اخلاق اسلامی فاصله دارد. این ویژگی ها، ویژگی های انسان پست و زبون است.

واژه غش در قرآن کریم به کار نرفته، اما به معنا و مفهوم آن توجه شده است، به ویژه در سوره مطفین، وقتی از کم فروشی سخن گفته می شود. ولی در روایات مصداق ها، جایگاه، ابعاد و آثار این آفت اجتماعی شرح داده شده است. در ادامه به بعضی از جنبه های این مسئله می پردازیم:

۱. معنا و مصداق دغل کاری

اشاره

۱. معنا و مصداق دغل کاری

در بسیاری از روایات، مصداق دغل کاری، در معاملات معرفی شده است، اما دغل کاری با توجه به مفهوم آن جلوه دادن شیء آن گونه که نیست مصداق وسیع تری دارد که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف) دغل کاری با امام و رهبر مسلمانان

الف) دغل کاری با امام و رهبر مسلمانان

توجه به نامه ۲۶ نهج البلاغه که امیرمؤمنان، علی علیه السلام در سال ۳۶ هجری، برای فرماندار اصفهان به نام مخنف بن سلیم نوشته است، می تواند ما را به این توسعه معنایی رهنمون شود.

حضرت می نویسد:

... سفارش می کنم که مبادا در ظاهر، خدا را اطاعت و در خلوت نافرمانی کند و اینکه آشکار و پنهانش و گفتار و

ص: ۲۰۴

کردارش در تضاد نباشد. امانت الهی را پرداخته، عبادت را خالصانه انجام دهد... کسی که امانت الهی را خوار شمارد و دست به خیانت آلوده کند، خود و دین خود را پاک نساخته و درهای خواری را در دنیا به روی خود گشوده و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود و همانا بزرگ ترین خیانت، خیانت به ملت و رسواترین دغل کاری، دغل بازی با امامان است.^(۱)

روشن ترین نمونه دغل کاری که ملتی با امام خود روا داشته اند، در دوران امام حسن مجتبی علیه السلام گزارش شده است. در این باره آن حضرت می فرماید: «بار خدایا من به آنها (مردم کوفه) اعتماد کردم و آنها به من خیانت ورزیدند. من برای آنان خیرخواهی کردم و آنان با من دغل کاری کردند».^(۲)

شهید مطهری رحمه الله درباره این گونه دغل کاری می نویسد:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَغُلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَ النَّصِيحَةُ لِأَنْتَمِهِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللَّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ هرگز قلب یک مسلمان نسبت به سه چیز خیانت و تردید روا نمی دارد: اخلاص نیت برای خدا، خیرخواهی برای زعمای مسلمین در راه رهبری مسلمین (عدم دغل کاری)، همراهی با جماعت مسلمین».^(۳)

علی علیه السلام در یکی از نامه هایش که در نهج البلاغه ثبت است، می فرماید: «فَإِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ وَ أَفْظَعَ الْعَشِّ غَشُّ

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۶.

۲- کنز العمال، ح ۳۱۷۴۷.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

ص: ۲۰۵

الائمه؛ بزرگ‌ترین خیانت‌ها، خیانت به جامعه است و شنیع‌ترین دغل بازی‌ها، دغل بازی با پیشوایان مسلمین است»^(۱) زیرا نتیجه این دغل بازی، علیه مسلمین است. اگر ناخدای یک کشتی، آن کشتی را درست هدایت کند و شخصی پیدا شود و آن ناخدا را فریب دهد و کشتی را دچار خطر کند، تنها به ناخدا خیانت نکرده است، به همه سگان کشتی خیانت کرده است.^(۲)

ب) دغل کاری با خود

ب) دغل کاری با خود

امیرمؤمنان، علی علیه السلام می‌فرماید: «همانا دغل‌کارترین مردم کسی است که با خود دغل کاری کند و در برابر پروردگارش نافرمان تر باشد»^(۳). به دغل کاری با خود، در قرآن کریم نیز اشارتی شده است و ائمه اطهار علیهم السلام آن را تبیین کرده‌اند. به نظر می‌رسد آنجا که انسان به حکم فطرت الهی و عقل سلیم، حق را می‌شناسد و درک می‌کند، اما به انکار و نافرمانی می‌پردازد و با خدا مخالفت می‌کند، نوعی دغل بازی است؛ دغل بازی با خود.

در قرآن کریم درباره فرعون و فرعونیان آمده است: «و با آنکه دل‌هایشان بدان (معجزه و نبوت حضرت موسی علیه السلام یقین داشت، از روی ظلم و تکبر، آن را انکار کردند. پس بین فرجام فسادگران چگونه بود».

تلقی قرآن این است که آنها دغل بازی می‌کردند و حقیقت را به

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۶.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۳، ص ۲۸۲.

۳- غررالحکم، ح ۹۰۴۴.

ص: ۲۰۶

حکم فطرت خدادادی و عقل سلیم می شناختند، اما در عمل انکار می کردند.

۲. دغل کاری از اخلاق انسان های پست است

۲. دغل کاری از اخلاق انسان های پست است

انسان مسلمان و مؤمن اهل دغل کاری نیست. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا؛ از ما نیست کسی که با مسلمانی دغل کاری کند».^(۱)

حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید: «الْغِشُّ مِنَ اخْلَاقِ اللُّثَامِ؛ دغل کاری از اخلاق انسان های پست و لثیم است».^(۲)

در کل، انسان مؤمن در اخلاق اجتماعی خود، از دو رفتار فاصله دارد؛ آزار دیگران؛ و دغل کاری. دغل کاری، با ایمان و انسان مؤمن سنخیت ندارد. دغل کاری، نوعی نفاق و دورویی است و با انسان های منافق و پست سنخیت دارد.

۳. آثار دغل کاری

۳. آثار دغل کاری

در روایات، دغل کاری با دوستان، از نشانه های بدبختی معرفی شده است. دغل کار ممکن است گمان کند انسان زرنگی است، اما در واقع چنین نیست، بلکه او دچار جهل مرکب است و نمی داند که دچار چه خسارتی شده است. خداوند وقتی می خواهد زیان کارترین مردم از جهت اعمال را معرفی کند، می فرماید: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۷۳، ح ۳۹۸۶.

۲- غررالحکم، ح ۱۲۹۹.

ص: ۲۰۷

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ بگو: آیا شما را از زیان کارترین مردم آگاه گردانم؟ [آنان] کسانی اند که کوشش آنها در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند». (کهف: ۱۰۳ و ۱۰۴)

می توان دغل کار را یکی از مصداق های مهم این آیه برشمرد.

دغل کاری آثاری در پی دارد که عبارتند از:

الف) رواج ناسزاگویی در جامعه: در درجه اول، انسان دغل کار با رسوا شدن و برملا شدن دغل کاری اش، مورد بی مهری و در مواردی ناسزاگویی دیگران قرار می گیرد؛

ب) از بین رفتن برکت؛

ج) دور شدن از لطف حضرت حق، بلکه بالاتر از آن، انسان دغل کار مورد خشم خداست و در بعضی روایات آمده است که فرشتگان، او را نفرین می کنند؛

د) محشور شدن با قوم یهود؛

ه) از بین رفتن اعتماد و راستی بین مردم.

با توجه به روشن بودن زشتی دغل کاری، انسان باید تلاش کند در مرحله اول، خود از این نوع اخلاق دوری کند. اگر هم کسی با او دغل کاری کرد، در مقام انتقام برنیاید و از راه دغل کاری وارد نشود؛ چون اگر او هم چنین کند، فرقی با انسان دغل کار ندارد. بر همین اساس است که امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم اخلاق عرضه می دارد: «بار خدایا، بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا توفیق ده تا با کسی که نسبت به من دغل کاری کرده است، خیرخواهی و صداقت ورزم». (۱)

۱- صحیفه سجادیه، دعای ۲۰، دعای مکارم الاخلاق.

ص: ۲۰۸

کلبانگ حدیث

اشاره

کلبانگ حدیث

زیر فصل ها

دغل کاری در معامله

نکوهش دغل کاری

جایگاه دغل کاری و دغل کار

پرهیز از دغل کاری

پی آمدهای دغل کاری

زشت ترین دغل کاری

دغل کارترین مردم

دغل کاری در معامله

دغل کاری در معامله

.۱

تهذیب الأحکام عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألتُه عن الرَّجُلِ يَكُونُ عِنْدَهُ لَوْنَانِ مِنْ طَعَامٍ وَاحِدٍ وَ سَعَرُهُمَا شَتَى وَ أَحَدُهُمَا خَيْرٌ مِنَ الْآخَرِ، فَيَخْلُطُهُمَا جَمِيعًا ثُمَّ يَبِيعُهُمَا بِسِعْرِ وَاحِدٍ: لَا يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ يُغْشَى بِهِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يَبِينَهُ. (۱)

تهذیب الأحکام به نقل از حلبی از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی از یک ماده غذایی دو نوع آن را دارد و قیمت هر دو مختلف است، اما یکی مرغوب تر از دیگری است. از این رو، آنها را با هم مخلوط می کند و همه را به یک قیمت می فروشد. حضرت فرمود: درست نیست که این کار را بکند و بدین وسیله به مسلمانان غش روا دارد، مگر اینکه واقعیت را به آنها بگوید.

.۲

الإمام الكاظم عليه السلام لَمَّا مَرَّ بِهَشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ هُوَ يَبِيعُ السَّابِرِي فِي الظَّلَامِلِ يَا هِشَامُ، إِنَّ الْبَيْعَ فِي الظِّلِّ غِشٌّ، وَ إِنَّ الْغِشَّ لَا

یَجَلَّ (۲).

امام کاظم علیه السلام، چون بر هشام بن حکم که در سایه (تاریکی) مشغول فروختن پارچه شاپوری بود، گذشت، فرمود: ای هشام!

۱- تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۴، ح ۱۴۰.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۶۰، ح ۶.

ص: ۲۰۹

فروختن کالا در سایه، دغلی است و دغلی [در معامله] روا نیست.

نکوهش دغل کاری

نکوهش دغل کاری

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «المسلمُ أخو المسلم، ولا یحلُّ لمسلمٍ باعٌ من أخیه یباع فیهِ عیبٌ إلا بینَهُ لَهُ؛ مسلمان، برادر مسلمان است و بر هیچ مسلمانی روا نیست کالای معیوبی را به برادرش بفروشد، مگر اینکه او را از آن عیب آگاه سازد».^(۱)

جایگاه دغل کاری و دغل کار

جایگاه دغل کاری و دغل کار

۱. امام علی علیه السلام: «الغشُّ سَجِيهٌ الْمَرْدَةِ؛ دغل کاری، خصلت مردمان سرکش است».^(۲)
۲. امام علی علیه السلام: «الغشُّ یَکْسِبُ الْمَسْبَبَةَ؛ دغل کاری، ناسزا شنیدن در پی دارد».^(۳)
۳. امام علی علیه السلام: «الغشُّ شَرُّ الْمَكْرِ؛ دغل کاری، بدترین نیرنگ است».^(۴)
۴. امام علی علیه السلام: «الغشُّ مِنْ أَخْلَاقِ اللَّئَامِ؛ دغل کاری، از اخلاق فرومایگان است».^(۵)
۵. امام علی علیه السلام: «الغشُّ لِسَانُهُ حُلُوٌّ وَقَلْبُهُ مُرٌّ؛ دغل کار، زبانش شیرین است و دلش تلخ».^(۶)

۱- کنز العمال، ح ۹۵۰۲.

۲- غرر الحکم، ح ۴۲۱.

۳- غرر الحکم، ح ۶۱۵.

۴- غرر الحکم، ح ۷۴۰.

۵- غرر الحکم، ح ۱۲۹۹.

۶- غرر الحکم، ح ۱۵۷۵.

ص: ۲۱۰

۶. امام علی علیه السلام: «مِنْ عَلَامَةِ الشَّقَاءِ غِشُّ الصَّادِقِ؛ از نشانه های بدبختی، دغل کاری با دوست است».(۱)
۷. امام علی علیه السلام: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ يُغْشِي النَّاسَ؛ بدترین مردم، کسی است که با مردم دغل کاری کند».(۲)
۸. امام علی علیه السلام: «خَيْرُ الْإِنْحَوَانِ أَنْصِيحَتُهُمْ، وَشَرُّهُمْ أَعْشُهُمْ؛ بهترین برادران، یکرنگ ترین ایشان و بدترین برادران، دغل ترین آنان است».(۳)
۹. امام علی علیه السلام: «مَنْ غَشَّ النَّاسَ فِي دِينِهِمْ فَهُوَ مُعَاذَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ هر کس در دین مردم با آنها دغل کاری کند، دشمن خدا و پیامبر اوست».(۴)
۱۰. امام علی علیه السلام: «مِنْ عَلَامَةِ الشَّقَاءِ غِشُّ الصَّادِقِ؛ از نشانه بدبختی، دغل کاری با دوست است».(۵)
۱۱. امام کاظم علیه السلام: «لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ الْعِشُّ وَ لَا الْأَذَى؛ دغل کاری و آزار، از اخلاق مؤمنان نیست».(۶)

پرهیز از دغل کاری

پرهیز از دغل کاری

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به گندم فروشی فرمود: «يا صَاحِبَ الطَّعَامِ، أَسْفَلُ هَذَا مِثْلُ أَعْلَاهُ؟ مَنْ غَشَّ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ؛ ای گندم فروش! آیا زیر این هم مانند روی آن است؟ هر کس با مسلمانان دغل کاری کند، از آنها نیست».(۷)

۱- غررالحکم، ح ۹۲۹۷.

۲- غررالحکم، ح ۵۶۷۷.

۳- غررالحکم، ح ۵۰۱۴.

۴- غررالحکم، ح ۸۱۹۱.

۵- غررالحکم، ح ۹۲۹۷.

۶- الکافی، ج ۸، ص ۱۲۶، ح ۹۵.

۷- کنز العمال، ح ۹۵۱۲.

ص: ۲۱۱

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فِي شِرَاءٍ أَوْ بَيْعٍ فَلَيْسَ مِنَّنَا، وَ يَحْشُرُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الْيَهُودِ؛ لِأَنَّهُمْ أَغَشُّوا الْخَلْقَ لِلْمُسْلِمِينَ؛ هَر كَسٍ دَر خَرِيدِ يَآ فَرُوشِ بَا مُسْلِمَانِي دَغْلِ كَارِي كَنْد، اَز مَا نِيَسْتِ وَ رُوزِ قِيَامَتِ بَا يَهُودِ مَحْشُورِ مِي شُود؛ زِيرَا يَهُودِ دَغْلِ كَارْتَرِينِ مَرْدَمِ نَسَبَتِ بَهِ مُسْلِمَانَانِ هَسْتَنْد.» (۱)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ مِنَّنَا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا؛ اَز مَا نِيَسْتِ كَسِي كِه بَا مُسْلِمَانِي دَغْلِ كَارِي كَنْد.» (۲)

۴. امام علی علیه السلام: «الْمُؤْمِنُ لَا يُغَشُّ أَخَاهُ، وَ لَا يُخُونُهُ، وَ لَا يَخْذُلُهُ، وَ لَا يَتَّهَمُهُ؛ مُؤْمِنٌ بَرَادِرِ خُودِ رَا نَمِي فَرِيدِد، وَ بَهِ اَوْ خِيَانَتِ نَمِي كَنْد، وَ اَوْ رَا تَنْهَآ نَمِي كَذَّارِد، وَ اَوْ رَا مَتَّهَمِ نَمِي سَازِد.» (۳)

پی آمدهای دغل کاری

پی آمدهای دغل کاری

رسول خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ غَشَّ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ نَزَعَ اللَّهُ عَنْهُ بَرَكَهَ رِزْقِهِ، وَ أَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ، وَ وَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ؛ هَر كَسِ بَهِ بَرَادِرِ مُسْلِمَانِ خُودِ غَشَّ رُوَآ دَارِد، خُداوَنْدِ بَرَكْتِ رَا اَز رُوزِي اَوْ بَگِيرِدِ وَ زَنْدَگِي اش رَا بَرُوي تَبَاهِ كَرْدَانِدِ وَ اَوْ رَا بَهِ خُودَشِ وَآ كَذَّارِد.» (۴)

زشت ترین دغل کاری

زشت ترین دغل کاری

امام علی علیه السلام، در سفارش به یکی از کارگزاران خویش نوشت: «إِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ، وَ أَفْظَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأُمَّةِ؛ هَمَانَا بَزْرَگِ تَرِينِ

۱- شیخ صدوق، امالی، ص ۵۱۵، ح ۷۰۷.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۷۳، ح ۳۹۸۶.

۳- الخصال، ص ۶۲۲، ح ۱۰.

۴- بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۵، ح ۳۰.

ص: ۲۱۲

خیانت، خیانت به امت است و زشت ترین دغل کاری، دغل کاری نسبت به پیشوایان است» (۱).

دغل کارترین مردم

دغل کارترین مردم

۱. امام علی علیه السلام: «إِنَّ أَنْصَحَ النَّاسِ لِنَفْسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ، وَإِنَّ أَعَشَّهُمْ لِنَفْسِهِ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ؛ خیرخواه ترین مردم به خویش، کسی است که در برابر پروردگارش از همه فرمان بردارتر باشد و خیانت کارترین آنها به خود، نافرمان ترین آنها از پروردگار خویش است» (۲).

۲. امام علی علیه السلام: «إِنَّ أَعَشَّ النَّاسِ أَعَشَّهُمْ لِنَفْسِهِ وَ أَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ؛ همانا دغل کارترین مردم کسی است که با خود دغل کارتر و در برابر پروردگارش نافرمان تر باشد» (۳).

۳. امام علی علیه السلام: «مَنْ عَشَّ نَفْسَهُ كَانَ أَعَشَّ لِغَيْرِهِ؛ کسی که با خود دغل کار باشد، با دیگری دغل کارتر است» (۴).

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. از ما نیست کسی که تقلب کند.

۲. صراحت و صداقت در سیاست

۳. با مسلمانان غلّ و غش می کنی؟

۴. بر تو باد به راستی و درستی

۱. از ما نیست کسی که تقلب کند.

۱. از ما نیست کسی که تقلب کند.

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر تلی از گندم گذشت. دستش را داخل آن فرو برد و انگشتانش به رطوبتی خورد. فرمود: این چیست ای فروشنده؟ عرض کرد: ای پیامبر خدا! باران به آن خورده است. حضرت فرمود: چرا آن

۱- نهج البلاغه، الكتاب ۲۶.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

۳- غررالحکم، ح ۳۵۱۶.

۴- غررالحکم، ح ۹۰۴۴.

قسمت را رو قرار ندادی تا مردم ببینند؟ هر کس با ما تقلب کند، از ما نیست» (۱).

۲. صراحت و صداقت در سیاست

۲. صراحت و صداقت در سیاست

«[یکی از مشکلات] خلافت او (حضرت علی علیه السلام) مسئله صراحت و صداقت او در سیاست بود که این را هم عده ای از دوستانش نمی پسندیدند، می گفتند: سیاست این همه صداقت و صراحت بر نمی دارد؛ یک مقدار خدعه و دغل بازی هم باید در آن قاطی کرد. چاشنی سیاست دغل بازی است. (اینهایی که عرض می کنم تمامش در نهج البلاغه است) و حتی بعضی می گفتند: علی سیاست ندارد، معاویه را ببین چقدر سیاست مدار است! می فرمود:

وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذَى مَنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ، وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَذَى النَّاسِ، وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرِهِ فَجْرَةٌ وَكُلُّ فَجْرِهِ كَفْرَةٌ
وَلِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَعْرِفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۲).

به خدا قسم اشتباه می کنید، معاویه از من زیرک تر نیست، او دغل باز است، فاسق است، من نمی خواهم دغل بازی کنم، من نمی خواهم از جاده حقیقت منحرف شوم، فسق و فجور مرتکب بشوم. اگر نبود که خدای تبارک و تعالی دغل بازی را دشمن می دارد، آن وقت می دیدید که زرنگ ترین مردم دنیا علی است. دغل بازی فسق است، فجور است، و این گونه فجورها

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۵۷۱، ش ۲.

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۹۱.

ص: ۲۱۴

کفر است و من می دانم که هر فریب کاری در قیامت محشور می شود در حالی که یک پرچمی دارد (ظاهراً مقصود این است که فریب خوردگان هم در زیر پرچم فریب دهنده هستند)». (۱)

۳. با مسلمانان غلّ و غش می کنی؟

۳. با مسلمانان غلّ و غش می کنی؟

«امام باقر علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله در بازار مدینه از کنار بار گندمی عبور کرد. به صاحب آن فرمود: می بینم گندم خوب و مرغوبی داری. از قیمت آن پرسید. پس، خداوند عزوجلّ به آن حضرت وحی فرمود که دستت را داخل ظرف، فرو بر. پیامبر این کار را کرد و گندم نامرغوبی بیرون آورد. پس به صاحب آن فرمود: می بینم که با مسلمانان غلّ و غش می کنی». (۲)

۴. بر تو باد به راستی و درستی

۴. بر تو باد به راستی و درستی

«عبدالرحمان بن سیابه کوفی، جوانی نارس بود که پدرش از دنیا رفت. مرگ پدر از یک طرف، فقر و بیکاری از طرف دیگر، روح حساس او را رنج می داد. روزی در خانه نشسته بود که کسی در خانه را زد. یکی از دوستان پدرش بود. به او تسلیت گفت و دلداری داد. سپس پرسید:

آیا از پدرت سرمایه ای باقی مانده است؟

نه.

این هزار درهم را بگیر، اما بکوش که اینها را سرمایه کنی و از منافع آنها خرج کنی.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۹۷.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۱۶۱، ح ۷.

ص: ۲۱۵

این را گفت و از دم در برگشت و رفت.

عبدالرحمان خوشحال و خرم پیش مادرش رفت و کیسه پول را به او نشان داد و جریان را نقل کرد. طبق توصیه دوست پدرش به فکر کاسبی افتاد. نگذاشت به فردا بکشد. تا شب آن پول را تبدیل به کالا کرد. دکانی برای خود در نظر گرفت و مشغول کار و کسب شد. طولی نکشید که کار و کسبش بالا گرفت. حساب کرد، دید گذشته از اینکه با این سرمایه، زندگی خود را اداره کرده، مبلغ زیادی نیز بر سرمایه افزوده شده است. فکر کرد به حج برود. با مادرش مشورت کرد. مادر گفت: اول برو پیش همان دوست پدرت و هزار درهم او را که سرمایه برکت زندگی ما شده بده، بعد برو به مکه.

عبدالرحمان پیش آن مرد رفت و کیسه ای دارای هزار درهم جلو او گذاشت و گفت: پولتان را بگیرید. آن مرد، اول خیال کرد که مبلغ پول کم بوده است و عبدالرحمان پس از چندی عین پول را به او برگردانده است، گفت: اگر این مبلغ کم است، مبلغی دیگر بیفزایم؟

عبدالرحمان گفت: خیر، کم نیست، بسیار پول پربرکتی بود و چون من اکنون از خودم دارای سرمایه ای هستم و به این مبلغ نیازمند نیستم، آمدم ضمن اظهار تشکر از لطف شما پولتان را رد کنم، خصوصاً که الآن عازم سفر حجّم و میل داشتم پول شما خدمت خودتان باشد. عبدالرحمان این را گفت و از آن خانه خارج شد و بار سفر حج بست.

پس از انجام مراسم حج به مدینه آمد، همراه جمعیت به محضر امام صادق علیه السلام رفت. جمعیت انبوهی در خانه حضرت گرد آمده بودند. عبدالرحمان که جوانی نارس بود، رفت پشت سر همه نشست و شاهد

ص: ۲۱۶

رفت و آمدها و سؤال و جواب هایی که از امام می شد، بود. همین که مجلس کمی خلوت شد، امام صادق علیه السلام با اشاره، او را نزدیک طلبیده، پرسید:

شما کاری دارید؟

من عبدالرحمان پسر سیابه کوفی بجلی هستم.

احوال پدرت چطور است؟

پدرم به رحمت خدا رفت.

ای وای، ای وای، خدا او را رحمت کند. آیا از پدرت ارثی هم برای شما باقی ماند؟

خیر، هیچ چیز از او باقی نماند.

پس چطور توانستی حج کنی؟

قضیه از این قرار است: بعد از مرگ پدرم خیلی پریشان بودم. مرگ پدر از یک طرف و فقر و پریشانی از طرف دیگر، بر ما فشار می آورد؛ تا آنکه روزی یکی از دوستان پدرم هزار درهم آورد و ضمن تسلیت به من، گفت من این پول را سرمایه کنم. همین کار را کردم و از سود آن اقدام به سفر حج نمودم....

همین که سخن عبدالرحمان به اینجا رسید، امام پیش از اینکه او داستان را به آخر برساند، فرمود:

بگو هزار درهم دوست پدرت را چه کردی؟

با اشاره مادرم، قبل از حرکت به خودش رد کردم.

احسنت. حالا میل داری [تو را] نصیحتی بکنم!؟

قربانت گردم، البته!

ص: ۲۱۷

بر تو باد به راستی و درستی. آدم راست و درست شریک مال مردم است...» (۱).

آموزه ها

آموزه ها

۱. سزاوار نیست انسان با دغل کار، از راه دغل کاری وارد شود، بلکه می توان از امام سجاد علیه السلام درس گرفت و به درگاه خدا عرض کرد: «بار خدایا بر محمد و آل محمد صلوات فرست و مرا توفیق ده تا با کسی که نسبت به من دغل کاری کرده، خیرخواهی و صداقت ورزم».

۲. خطرناک ترین دغل کاری و نیرنگ بازی، دغل کاری با امام عادل است؛ زیرا ممکن است خداوند رحمتش را از مردم بردارد که نتیجه آن، حاکم شدن انسان های ستمگر است. نمونه بارز آن را در زمان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام مشاهده می کنیم که مردم با امام، دغل کاری کردند و نتیجه آن، حاکم شدن امویان و مروانیان بر جامعه اسلامی آن روز بود.

۳. دغل کاری، مصداق ها و مراتب مختلفی دارد. از دغل کاری در معاملات آغاز می شود، تا دغل کاری در دین مردم، دغل کاری با رهبر، و دغل کاری با امت. هر یک از این دغل کاری ها آثاری دارد. بعضی از دغل کاری ها انسان را در ردیف دشمن خدا و پیامبر قرار می دهد. امیر مؤمنان، علی علیه السلام می فرماید: «هر که در دین مردم با آنها دغل کاری کند، دشمن خدا و پیامبر اوست» (۲).

۴. در بعضی موارد می توان دغل کار را رسوا کرد، به ویژه آنجا که

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، صص ۴۱۰ و ۴۱۱.

۲- غررالحکم، ح ۸۸۹۱.

ص: ۲۱۸

حق الناس مطرح است. در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام، گزارش هایی شده است که آن بزرگواران شخصاً به بازار مسلمانان می رفتند و گاهی دغل کاری های بعضی فروشندگان را برملا می کردند و به آنان تذکر می دادند.

۵. صداقت و راستی، نشانه سلامتی روابط اجتماعی است و سبب اعتماد افراد جامعه می شود، اما دغل کاری این اعتماد را از بین می برد. بنابراین، بی اعتمادی از آثار منفی این رفتار نا هنجار اجتماعی است.

۶. اولین کسی که از دغل کاری آسیب می بیند، خود دغل کار است؛ زیرا آبرو و اعتبار خود را نزد مردم از دست می دهد.

منابع دیگر

منابع دیگر

فاضل، جواد، فریب، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۵۵.

ص: ۲۱۹

۷. دنیا طلبی

اشاره

۷. دنیا طلبی

امام علی علیه السلام:

«إِنَّمَا سُمِّيتِ الدُّنْيَا دُنْيَا لِأَنَّهَا أُدْنِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَ سُمِّيتِ الْآخِرَةُ آخِرَةٌ لِأَنَّ فِيهَا الْجَزَاءَ وَ الثَّوَابَ؛ دُنْيَا مِنْ دُنْيَا نَامٌ كَرَفْتَهُ كَمَا كَرَفْتَهُ كَمَا كَرَفْتَهُ كَمَا كَرَفْتَهُ» (۱).

انسان باید بداند بیهوده آفریده نشده است. خداوند می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؛ آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما باز نمی گردید؟» (مؤمنون: ۱۱۵)

بنابراین، لازم است انسان درباره خود و زندگی اش بیندیشد. زندگی انسان دست کم دو مرحله اساسی دارد: ۱. حیات و زندگی دنیایی؛ ۲. حیات و زندگی بعد از دنیا؛ یعنی حیات اخروی که شامل عالم برزخ و قیامت می شود. اگر زندگی دنیا، بدون زندگی آخرت در

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱.

ص: ۲۲۰

نظر گرفته و ارزش گذاری شود، بهترین حکم آن است که قرآن کریم کرده است:

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. (انعام: ۳۲)

زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست! و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزکارند، بهتر است! آیا نمی‌اندیشید؟

حضرت حق، سبحانه و تعالی، در این آیه انسان را به دلیل نیندیشیدن درباره دنیا و آخرت توبیخ می‌کند. بنابراین، لازم است انسان در این باره فکر کند و روشن است تفکر معمولاً با پرسش همراه است.

اگر کسی بخواهد درباره دنیا طلبی، دنیاگرایی، دنیا دوستی، دنیا پرستی و نظایر آن بیندیشد، با این پرسش‌ها روبه‌رو خواهد شد:

۱. دنیا یعنی چه؟

۲. در قرآن و روایات چه تعابیری از دنیا آمده است؟

۳. دنیا طلبی چیست؟ انسان دنیا طلب چه ویژگی‌هایی دارد؟

۴. چرا انسان دنیا طلب می‌شود؟

۵. آثار دنیا طلبی چیست؟

۶. راه‌های معالجه دنیا طلبی چیست؟

۷. برخورد صحیح با دنیا چگونه باید باشد؟

۱. معنای دنیا

۱. معنای دنیا

واژه دنیا مؤنث ادنی است. اگر آن را از «دنی‌ء» و «دناءت» بگیریم به معنای پست تر و اگر از «دنوّ» بگیریم، به معنای نزدیک تر است. این واژه، پیوسته وصف است و احتیاج به موصوف دارد، مثل حیات دنیا، عذاب

ص: ۲۲۱

دنیا، سعادت دنیا. زندگی دنیا را دنیا می‌گوییم؛ چرا که نسبت به زندگی آخرت پست تر و ناچیزتر است و از زندگی آخرت به ما نزدیک تر است.

از آیات شریفه استفاده می‌شود که آن به معنای دوم و اصل آن «دنو» است؛ زیرا در آیات زیادی، در برابر واژه آخرت آمده است، مثل: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ؛ همین کسانی که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند». (بقره: ۸۶)

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً؛ پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما». (بقره: ۲۰۱)

«حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ اعمالشان [اعمال نیکشان، به خاطر این گناهان بزرگ] در دنیا و آخرت تباه شده». (آل عمران: ۲۲)

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى؛ به آنها بگو سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزکار باشد، بهتر است!» (نسا: ۷۷)

کلمه دنیا ۱۱۵ بار در قرآن مجید تکرار شده و در تمام آنها صفت زندگی کنونی است؛ مگر در چهار مورد که صفت آسمان و کنار بیابان آمده است مثل «إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ». (انفال: ۴۲)

در این آیه «عدوه» به معنای حاشیه و کنار بیابان است و «قصوی» مؤنث اقصی است؛ یعنی آن گاه که شما مسلمین در نزدیک ترین حاشیه وادی به مدینه بودید و آنها در دورترین کنار آن و کاروان ابوسفیان پایین تر از شما بود.

«إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ؛ ما آسمان نزدیک تر را با زینتی که کواکب باشد، مزین گردانیم» (صافات: ۶) دو مورد دیگر در آیه ۱۲ سوره

ص: ۲۲۲

فَصِيلَتْ وَ آیه ۵ سوره ملک است. در این آیات، کلمه دنیا قطعاً به معنای نزدیک تر است. در بعضی از آیات مثل «مَنْ كَانَ يَرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا» (شورا: ۲۰) که واژه حیات ذکر نشده، بلکه در تقدیر است؛ یعنی «حَرْثَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».

جوهری در صحاح گفته است: «دنیا به علت نزدیک بودنش دنیا نامیده شده است. در قاموس و اقرب آمده است: دنیا نقیض آخرت است. در نهاییه می خوانیم: دنیا اسم این زندگی است که آخرت از آن دور است»^(۱).

گذشته از این بحث لغوی و ادبی، باید گفت حقیقت دنیا چیزی جز زمین و موجودات آن، اعم از کوه، دشت، گیاه، حیوان، آسمان، ستارگان و کرات نیست. اینها همه آفریده های خدای مهربان است و آفریده های خدا همه بارز شدند و دوست داشتن آنها از نظر عقل و شرع مانعی ندارد. بنابراین، دنیاطلبی دارای معنای خاصی است که باید تبیین شود.

۲. تعابیر از دنیا در قرآن و روایات

اشاره

۲. تعابیر از دنیا در قرآن و روایات

در آیات قرآن کریم و روایات، تعابیر متفاوتی از دنیا دیده می شود. در جایی دنیا نکوهش و در جایی دیگر از آن تعریف شده است.

تعابیر منفی

تعابیر منفی

خداوند در آیه ای می فرماید:

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ. (ابراهیم: ۲)

۱- قاموس، ج ۲، ص ۳۶۳.

ص: ۲۲۳

همان‌ها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند و [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند و می‌خواهند راه حق را منحرف سازند؛ آنها در گمراهی دوری هستند!

آن‌گاه به پیامبرش می‌فرماید از کسانی که فقط خواستار دنیا هستند و به تعبیر دیگر از افراد دنیاطلب، دنیاپرست و دنیاگرا دوری کند: «فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛ حال که چنین است از کسی که از یاد ما روی می‌گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبد، اعراض کن!» (نجم: ۲۹)

در سوره نازعات نیز کسانی را که زندگی دنیا را برمی‌گزینند، جهنمی معرفی می‌کند:

«فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ؛ اما آن کسی که طغیان کرده، و زندگی دنیا را مقدم داشته، مسلماً دوزخ جایگاه اوست!» (نازعات: ۳۷-۳۹)

در تعبیر قرآن، نه دنیا، بلکه زندگی دنیاست که می‌تواند مایه فریب و غرور باشد:

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمَتَاعٌ الْغُرُورِ.
(آل عمران: ۱۸۵)

هر کسی مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت؛ آنها که از آتش (دوزخ) دور شده و به بهشت وارد شوند، نجات یافته و رستگار شده‌اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست!

همچنین زندگی دنیا می‌تواند بازیچه و سرگرمی باشد: «وَمَا الْحَيَاةُ

ص: ۲۲۴

الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ؟ زندگی دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی نیست! و سرای آخرت، برای آنها که پرهیزگارند، بهتر است! آیا نمی اندیشید؟! (انعام: ۳۲)

نزدیک به چنین تعبیری در روایات هم آمده است؛ دنیا گاهی ملعون نامیده می شود و گاه به ماری خوش خط و خال تشبیه می گردد. چنانکه حضرت علی علیه السلام می فرماید: «دنیا مانند مار سمی است؛ پوست آن نرم است، ولی سمی کُشنده در درون دارد. نادان فریب خورده به آن می گراید و هوشمند عاقل از آن دوری گزیند». (۱)

آن حضرت در کلامی دیگر می فرماید: «همانا من شما را از دنیا می ترسانم؛ زیرا در کام شیرین و در دیده انسان، سبز و رنگارنگ است... با زینتِ غرور، خود را می آراید، شادی آن دوام ندارد و کسی از اندوه آن ایمن نیست، بسیار فریبنده و بسیار زیان رساننده است». (۲)

بر این اساس، رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیروان خود دستور می دهد: «أَتْرَكُوا الدُّنْيَا لِأَهْلِهَا فَإِنَّهُ مَن أَخَذَ مِنْهَا فَوْقَ مَا يَكْفِيهِ أَخَذَ مِنْ حَتْفِهِ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ؛ دنیا را برای اهلش واگذارید؛ زیرا هر کس از دنیا بیش از حد کفایت خود بگیرد، نادانسته، مرگ خود را شتاب بخشیده است». (۳)

تعبیر مثبت

تعبیر مثبت

در مقابل این تعبیر منفی، آیات و روایات دیگری نیز در ستایش زندگی دنیا وارد شده است. برای مثال در سوره نحل آمده است:

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۱۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱.

۳- کنز العمال، ح ۶۰۵۸.

ص: ۲۲۵

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لِدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ. (نحل: ۳۰)

و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: «پروردگارتان چه نازل کرد؟» می گویند: «خوبی.» برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند، [پاداش] نیکویی است و قطعاً سرای آخرت بهتر است و چه نیکوست سرای پرهیزکاران.

در روایت نیز آمده است:

«الإمام الباقر عليه السلام في قوله تعالى: و لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ، الدنيا؛ (۱) امام باقر عليه السلام درباره آیه «و نیکو [سرای] است سرای پرهیزکاران»، [فرمود]: آن سرای دنیاست.» (۲)

خداوند در آیات فراوانی می فرماید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ» (بقره: ۲۲)؛ «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ» (انعام: ۹۷)؛ «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ» (یونس: ۶۷)؛ «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» (ابراهیم: ۳۳).

زمین، آسمان، ستارگان، شب و روز، چهارپایان، همه و همه برای انسان آفریده شده است و به پیامبرش می فرماید: «و سهم خود را از دنیا فراموش مکن.» (۳)

با مقایسه این دو دسته مطالب درمی یابیم دنیا به چه معنا بد است و چرا بد است و دنیا به چه معنا خوب است و چرا خوب است. دنیا به معنای زمین و آسمان و نعمت های موجود در آن، ذاتاً بد نیست. آنها همه آفریده

۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۷، ح ۱۰۶.

۲- نحل: ۳۰.

۳- قصص: ۷۷.

ص: ۲۲۶

خدایند و آفریده حضرت حق، خیر و برکت است. زندگی دنیا از آن جهت که مقدمه ورود به زندگی آخرت است، خوب و خیر است. دنیا کشتزار آخرت و بهترین یار و یاور برای رسیدن به آخرت است. بنابراین، انسان باید از دنیا برای آخرتش بهره بگیرد. این بد نیست، بلکه خوب و زیباست. زندگی پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام هم این معنا را تأیید می کند. آنها اهل ازدواج، بهره گیری از دنیا، دوست داشتن خانواده، فرزند و نظایر آن بودند.

آنچه مهم است، شیوه برخورد با این نعمت است. شیوه برخی افراد در استفاده از نعمت ها به گونه ای است که عقل و شرع آن را نمی پسندد. وی گاهی دچار غفلت و فراموشی می شود و با دنیا و نعمت ها و فرصت زندگی در آن، به گونه ای برخورد می کند که گویی این زندگی اصل است و آخرت فراموش شده است یا آخرتی وجود ندارد.

در روایات به شیوه نگرش به دنیا و استفاده از آن اشاره شده است. در مقام نظری، باید دانست دنیا محل قرار و زندگی حقیقی نیست، بلکه کشتزار، پل و کاروان سرائی است که چند روزی باید از آن برای رسیدن به سرای دیگر بهره جست. در این صورت، باید در آن زهد ورزید؛ یعنی به آن دل نبست و به اندازه ضرورت از آن بهره گرفت. انسان مؤمن در دنیا به غایت تلاش می کند؛ چون دنیا مزرعه آخرت است و در مزرعه تنبلی شایسته نیست، اما در مقام بهره برداری از آن، به حد کفاف بسنده می کند و می داند دنیا برای آخرت آفریده شده است.

۳. چیستی دنیاطلبی و ویژگی های انسان دنیاطلب

اشاره

۳. چیستی دنیاطلبی و ویژگی های انسان دنیاطلب

این پرسش را با روایتی از پیامبر پاسخ می دهیم. حدیث به ویژگی های انسان دنیاطلب اشاره دارد.

ص: ۲۲۷

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) يَقُولُ: إِنَّهُ مَا سَيَكُنْ حُبُّ الدُّنْيَا قَلْبَ عَبْدٍ إِلَّا التَّاطُّ فِيهَا بِثَلَاثٍ: شُغْلٌ لَا يَنْفَعُ عِنَاؤُهُ؛ وَوَقْفَرٌ لَا يَدْرِكُ غِنَاهُ؛ وَوَأَمِيلٌ لَا يَنْتَالُ مُنْتَهَاهُ. أَلَا إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ طَالِبَتَانِ وَمَطْلُوبَتَانِ، فَطَالِبُ الْآخِرَةِ تَطْلُبُهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ رِزْقَهُ؛ وَطَالِبُ الدُّنْيَا تَطْلُبُهُ الْآخِرَةُ حَتَّى يَأْخُذَهُ الْمَوْتُ بَعْتَهُ... (۱).

ابن عباس می گوید: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: کسی که گرفتار دوستی دنیا گردد، سه بلا دامنگیر او می شود: اشتغال فکری که بر اثر آن خستگی او تمام نمی شود؛ فقری که بی نیازی با آن نیست و آرزوهای طولانی که سرانجام ندارد. آگاه باشید که دنیا و آخرت، هر دو، هم طالبند و هم مطلوب. پس کسی که سراغ آخرت رفت، دنیا خود به خود سراغ او می آید تا از روزی خود به طور کامل بهره برداری کند و خواهان دنیا، آخرت به سراغ او می آید تا اینکه مرگ، ناگهانی او را دریابد و به کام خویش فروکشد.

معنای دنیاطلبی

معنای دنیاطلبی

دنیا گاهی وسیله است و گاه هدف. انسان می تواند هم وسیله را طلب کند و هم هدف را. در هر دو طلب هست. آنجا که دنیا به عنوان وسیله طلب می شود، عین صواب است و آنجا که به عنوان هدف و آخرین آرزو طلب می شود، عین ناصوابی است. طلب اول که همان نگاه و طلب ابزاری است، انسان را بینا می سازد و به سر منزل مطلوب می رساند، اما

طلب دوم که نگاه و طلب غیر ابزاری و اصیل است، انسان را کور می گرداند و او را به ناکجا آباد می کشاند.

در روایات تعبیر دیگری هم وجود دارد و آن دنیا دوستی است. حبّ الدنیا؛ یعنی دنیا از سرِ دوستی و چنان طلب شود که آخرت فراموش گردد. چنین حبّ و دوستی نیز اشتباه است. حبّ الدنیا ریشه هر خطایی است و این حبّ و دوستی مشکل ساز است، حبّ دنیا، حبّ ریاست، حبّ طعام و... بنابراین، حبّ دنیا و طلب آن به عنوان هدف اصلی خطاست و در آیات و روایات نکوهش شده است، اما باید توجه داشت علاقه به زن و فرزند و امثال آنها که در مسیر حق و حقیقت است، مصداق حبّ الدنیا نیست. در روایات آمده است، شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من دنیا را دوست دارم. حضرت فرمود: با آن چگونه برخورد می کنی؟ عرض کرد: ازدواج می کنم. حج می روم. خرج خانواده را می دهم. به برادرانم رسیدگی می کنم و صدقه می دهم. حضرت فرمود: «لَيْسَ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا هَذَا مِنَ الْآخِرَةِ؛ این دنیا نیست، بلکه عین آخرت است».(۱)

ویژگی های انسان های دنیا طلب

ویژگی های انسان های دنیا طلب

دوستی و حب دنیا امری باطنی است، اما هر امر باطنی آثاری دارد که با توجه به آن آثار می توان انسان های دنیا پرست را شناخت:

۱. اشتغال فکری دارند؛ یعنی هم و غم آنها فقط کسب جاه و مقام، پول و ثروت است؛

۲. آرزوهای طولانی دارند، گویی مرگ برای آنها آفریده نشده است؛

۳. پرخور و پرخشمند؛

۱- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۶، ح ۱۰۴.

ص: ۲۲۹

۴. کمتر خوشنودند و به تعبیر روایات «قلیل الرضا» هستند؛ یعنی کم راضی می شوند و اهل رضایت نیستند؛
۵. مغرور و سرمست از جاه و مقام، پول و ثروتند؛
۶. اهل طاعت خدا نیستند؛
۷. کم خیر هستند؛
۸. در حالت نعمت، سپاس گزاری را نمی دانند؛
۹. در حالت سختی، اهل شکیبایی نیستند؛
۱۰. خود را خردمند می پندارند، اما در حقیقت نادان و احمقند. (۱)

۴. چرا انسان دنیا طلب می شود؟

اشاره

۴. چرا انسان دنیا طلب می شود؟

برای دنیا طلبی دو علت عمده می توان برشمرد:

الف) نفی خدا و آخرت

الف) نفی خدا و آخرت

ریشه دنیا طلبی و دنیا پرستی ممکن است در تفکر و جهان بینی انسان باشد. کسی که فقط ظواهر را ببیند و خدا و آخرت را نفی کند، از نظر فکری، راهی جز توجه جدی به دنیا را ندارد. او جز دنیا را نمی بیند و نمی شناسد و دنیا نهایت آرزویش می شود.

ب) غفلت

ب) غفلت

افرادی را می شناسیم که خدا، نبوت و معاد را قبول دارند، اما در عمل دنیا طلب هستند. رفتار این گونه افراد را چگونه می توان تحلیل کرد؟ به این پرسش، دو پاسخ می توان داد:

ص: ۲۳۰

۱. ادعای اعتقاد به خدا و آخرت، ادعای زبانی است و اساساً چنین حقایقی را در دل قبول ندارند؛

۲. در ادعای خود راست گو هستند، اما دچار غفلت شده اند. غفلت می تواند علت دنیاطلبی باشد. انسانی که به دنیا و مظاهر و لذت های آن مشغول شود و خود و حقیقت دنیا و آخرت را فراموش کند، به سمت دنیاگرایی کشیده می شود.

داستان قارون در قرآن کریم، می تواند نمونه روشنی برای این موضوع باشد.

۵. آثار دنیاطلبی

اشاره

۵. آثار دنیاطلبی

زیر فصل ها

یک غرور و فریب

دو سرگرم شدن به امور پست و غفلت از انجام دادن اعمال صالح؛

سه طغیان گری

چهار جهنمی شدن

پنج گناه و کفر

شش از دست دادن قوای ادراکی همراه با خواری

هفت اندوه در دنیا، حسرت هنگام مرگ

هشت راه های درمان دنیاطلبی

نه برخورد صحیح با دنیا چگونه است؟

یک غرور و فریب

یک غرور و فریب

انسان دنیاطلب و دنیاپرست دچار غرور و فریب می شود. خداوند در آیه ۵ سوره فاطر به انسان ها هشدار می دهد: «ای مردم... مبادا

زندگی دنیا شما را بفریید».

دو سرگرم شدن به امور پست و غفلت از انجام دادن اعمال صالح؛

دو سرگرم شدن به امور پست و غفلت از انجام دادن اعمال صالح؛

زیر فصل ها

سه طغیان گری

سه طغیان گری

«فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ؛ اَمَّا آن كَسَى كَه طَغْيَان كَرْدَه وَ زَنْدَكِى دَنْيَا رَا مَقْدَمٌ دَاشْتَه بَه يَقِينِ دُوزَخ جَايگَاه اوست!» (نازعات: ۳۷ ۳۹)

چهار جهنمی شدن

چهار جهنمی شدن

از آیات ۳۷ و ۳۸ سوره نازعات نتیجه می گیریم، از آثار اخروی دنیاطلبی، دوزخ است و جایگاه انسان دنیاطلب، جهنم خواهد بود. در سوره یونس هم به این فرجام اشاره شده است. آنجا که خداوند می فرماید:

ص: ۲۳۱

إِنَّ الَّذِينَ لَا- يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولَئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.
(یونس: ۷ و ۸)

کسانی که به ملاقات ما امید ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند، آنها جایگاهشان آتش است.

پنج گناه و کفر

پنج گناه و کفر

خداوند در آیه ۲۴ سوره انسان به پیامبرش می‌فرماید: «صبر پیشه کن و از هیچ گناه کار یا کافری اطاعت مکن»، سپس در آیه ۲۷ می‌فرماید: «حقیقتاً این گونه افراد زندگی دنیا را دوست دارند».

به نظر می‌رسد انسان‌های دنیاطلب، به راحتی اهل گناه و کفر می‌شوند.

شش از دست دادن قوای ادراکی همراه با خواری

شش از دست دادن قوای ادراکی همراه با خواری

امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «دنیا را رها کن که دوستی دنیا، [انسان را] کور و کر و لال و خوار می‌سازد».^(۱)

آن حضرت در کلامی دیگر می‌فرماید: «دوستی دنیا، عقل آدمی را تباه می‌سازد و دل را از شنیدن حکمت، کر می‌سازد و موجب عذاب دردناک می‌شود».^(۲)

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

۲- غررالحکم، ح ۴۸۷۸.

ص: ۲۳۲

هفت اندوه در دنیا، حسرت هنگام مرگ

هفت اندوه در دنیا، حسرت هنگام مرگ

حضرت علی علیه السلام درباره آثار دوستی دنیا می فرماید: «هر کس هم و غمش دنیا باشد، در هنگام جدا شدن از آن بسیار حسرت و دریغ می خورد».^(۱)

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «هر کس به دنیا دل ببندد، به سه چیز دل بسته است: اندوه بی پایان، آرزوی دست نیافتنی و امید نارسیدنی».^(۲)

دنیاطلبی آثار منفی بسیاری دارد، از جمله بی اعتنایی به مردم، تجمل گرایی، نپذیرفتن دین حق، اختلاف و دشمنی و جنگ، اشاعه فحشا و گناه، قتل و غارت، تکذیب آیات و نشانه های خدا و... سرانجام دنیاطلبی برای انسان، پوچی، سرخوردگی و ناامیدی است.

هشت راه های درمان دنیاطلبی

هشت راه های درمان دنیاطلبی

در بحث علت دنیاطلبی اشاره شد که دنیاطلبی در نگرش انسان ریشه دارد یا از سر غفلت است. بنابراین، راه مبارزه با دنیاطلبی آن است که انسان ابتدا ریشه و علت را بیابد و با آن مبارزه کند. برای اصلاح نگرش، باید در آن بازنگری کرد و این مهم حاصل نمی شود مگر با علم و تفکر و ایمان آوردن.

بنابراین، لازم است انسان بر آگاهی و معرفت خود بیفزاید و درباره آنها خوب بیندیشد و در مرحله بعد به خدا و قیامت ایمان بیاورد. اگر انسانی خود را شناخت و دریافت ارزش وجودی او در دنیا معادل ندارد، آخرت گرا خواهد شد و می تواند با دنیاطلبی مبارزه کند، به شرط آنکه به آنچه علم یافته است، مؤمن شود. انسان متفکر و مؤمن، دنیاطلب نمی شود.

۱- البحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۱، ح ۳۴.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۱۷.

ص: ۲۳۳

درباره افرادی که از سر غفلت دچار دنیاطلبی شده اند، زدودن عوامل غفلت می تواند دنیاطلبی را ریشه کن سازد و خودشناسی از عوامل مهمی است که ضربه مهلکی به ریشه دنیاطلبی وارد می آورد. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا؛ هر کس جاننش برایش گرامی باشد و به کرامت خود توجه کند، دنیا در مقابلش پست و کوچک می شود».^(۱)

روشن است انسان خردمند به چیزهای پست و کوچک توجه نمی کند؛ چه رسد به اینکه به آنها دل ببندد. در این مسیر، اطاعت از خدا و رسول و امامان معصوم علیهم السلام و به کار بستن رهنمودهای آنها راهگشاست.

همان گونه که اشاره شد، نخستین قدم، آن است که انسان اهل فکر و تدبر شود، در حقیقت خود و دنیا به دقت نظر کند و در کنار آن، دیگر دستورهای الهی را انجام دهد، اهل نماز و عبادت باشد، با دنیاطلبان همراهی نکند، در انتخاب دوست دقت کند، قرآن را در زندگی وارد سازد؛ یعنی آن را بخواند و در آن تأمل کند. رعایت همین موارد می تواند به دوری انسان از دنیاطلبی کمک فراوانی کند.

نه برخورد صحیح با دنیا چگونه است؟

نه برخورد صحیح با دنیا چگونه است؟

روشن است دنیا به معنای زمین و آسمان و آفریده های خداوند، همه خیر و خوبی است و به تعبیر خداوند در قرآن کریم همه اینها برای انسان آفریده شده است. آنچه مهم است، نحوه برخورد با این مظاهر الهی است. برخورد صحیح با دنیا دو مرحله اساسی دارد:

۱. مرحله ذهن، اندیشه و اعتقاد؛

۱- تحف العقول، ح ۲۷۸.

ص: ۲۳۴

۲. مرحله عمل و کاربرد.

در مرحله نخست؛ باید به کلمات نورانی قرآن و اهل بیت علیهم السلام، اعتقاد یافت؛ یعنی باید بدانیم و معتقد باشیم دنیا مقدمه و مزرعه آخرت است. حیات واقعی، حیات اخروی است و دوستی دنیا سرچشمه هر خطا و گناهی است و در مقام عمل، باید از بستن دل به دنیا و مظاهر آن پرهیز کرد.

انسان مؤمن از دنیا کمال بهره را می برد؛ زیرا دنیا بهترین وسیله و تنها وسیله رسیدن به آخرت است، اما حبّ و عشق آن را در دل جای نمی دهد؛ زیرا دل جایگاه عشق و حبّ خداست. بر این اساس، انسان عاقل و مؤمن، در مقام عمل، زاهد خواهد بود و به قدر کفاف و ضرورت از دنیا بهره می گیرد و از دنیا برای انجام اعمال صالح مدد می جوید. دنیا زیر پای او قرار دارد، اما چشمش به آخرت و زندگی اخروی است. اقبال و ادبار دنیا در روحیه او اثر نمی گذارد؛ یعنی نه از دست دادن نعمتی او را متأسف می کند و نه روی آوردن نعمت دنیایی او را ذوق زده می سازد. شعار زبانی و عملی او این جمله خواهد بود: «الحمد لله علی کل حال».

گلبانگ حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

جایگاه دنیا

نکوهش دنیا

دنیا به اندازه ضرورت

به دنیا ناسزا مگویید

دنیا آخرین دیدرس انسان کور

دنیا دوستی منشأ هر گناهی است

معنای دنیا دوستی

برخورد با دنیا

پرهیز از دل بستن به دنیا

دنیا زندان مؤمن است

ارزشمندترین مردم

حکایت انسان و دنیا

جایگاه دنیا

جایگاه دنیا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ؛ دنیا کشتزار آخرت است».(۱)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «فَلْيَتَزَوَّدِ الْعَبْدُ مِنْ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ، وَ مِنْ حَيَاتِهِ لِمَوْتِهِ، وَ مِنْ شَبَابِهِ لَهَرَمِهِ، فَإِنَّ الدُّنْيَا خُلِقَتْ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ خُلِقْتُمْ لِلْآخِرَةِ؛ آدمی باید از دنیای خود

۱- عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۶۶.

ص: ۲۳۵

برای آخرتش و از زندگی خود برای مردنش و از جوانی خود برای پیری اش توشه برگردد؛ زیرا دنیا برای شما آفریده شده است و شما برای آخرت» (۱).

۳. امام علی علیه السلام: «الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا؛ دنیا، نه برای خودش که برای غیر خود آفریده شده است» (۲).

۴. امام باقر علیه السلام: «و لِنِعَمِ دَارِ الْمُتَّقِينَ» (۳) دنیا؛ درباره آیه «و نیکو [سرایی] است سرای پرهیزکاران»، فرمود: آن سرای دنیا است» (۴).

۵. امام باقر علیه السلام: «نِعَمَ الْعَوْنُ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ دنیا یاور خوبی برای آخرت است» (۵).

نکوهش دنیا

نکوهش دنیا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَ مَلْعُونٌ مَا فِيهَا، إِلَّا مَا ابْتِغِيَ بِهِ وَجْهُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ دنیا و هر چه در آن است ملعون است، مگر آنچه به واسطه آن خشنودی خدا طلب شود» (۶).

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «مَا أَحَدٌ مِنَ الْأُولَىٰ وَ الْآخِرِينَ إِلَّا وَ هُوَ يَتَمَنَّى يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَّهُ لَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا قُوتًا؛ هیچ کس از ما، از پیشینیان و پسینیان نیست، مگر آنکه در روز قیامت آرزو می کند کاش از دنیا بیش از قوتش به او داده نمی شد» (۷).

۱- تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۶۳.

۳- نحل: ۳۰.

۴- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۰۷، ح ۱۰۶.

۵- بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۲۷، ح ۱۲۶.

۶- کنز العمال، ح ۶۰۸۸.

۷- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۵۴، ح ۳.

ص: ۲۳۶

۳. امام علی علیه السلام: «الدُّنْيَا حُلْمٌ وَ الْاِغْتِرَازُ بِهَا نَدَمٌ؛ دنیا، خوابی است و فریفته شدن به آن، مایه پشیمانی است».(۱)

۴. امام علی علیه السلام: «الدُّنْيَا سُوقُ الْخُسْرَانِ؛ دنیا، بازار زیان است».(۲)

۵. امام علی علیه السلام: «الدُّنْيَا سَمٌّ آكَلَهُ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ؛ دنیا، زهر است، کسی آن را می خورد که نمی شناسدش».(۳)

۶. امام علی علیه السلام: «الدُّنْيَا مَعْدِنُ الشَّرِّ وَ مَحَلُّ الْغُرُورِ؛ دنیا، معدن بدی و جایگاه فریب است».(۴)

دنيا به اندازه ضرورت

دنيا به اندازه ضرورت

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله :

فَرُّوا مِنْ فُضُولِ الدُّنْيَا كَمَا تَفَرُّونَ مِنَ الْحَرَامِ، وَ هَوَّنُوا عَلَى أَنْفُسِكُمُ الدُّنْيَا كَمَا تُهَوَّنُونَ الْجِيفَةَ، وَ تَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ فُضُولِ الدُّنْيَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِكُمْ، تَنْجُوا مِنْ شِدَّةِ الْعَذَابِ.(۵)

از زیادی های دنیا (آنچه بیش از نیاز شماست) بگریزید، همچنان که از حرام می گریزید. دنیا را کم اهمیت بدانید، همچنان که مردار را و از زیادی های دنیا و کردارهای ناپسندتان به درگاه خدا توبه کنید تا از عذاب سخت رهایی یابید.

۱- غررالحکم، ح ۱۳۸۴ .

۲- غررالحکم، ح ۳۹۶ .

۳- غررالحکم، ح ۱۴۱۱ .

۴- غررالحکم، ح ۱۴۷۳ .

۵- مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۵۴، ح ۱۳۴۹۶ .

ص: ۲۳۷

به دنیا ناسزا مگویند

به دنیا ناسزا مگویند

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ قَالَ قَبَّحَ اللَّهُ الدُّنْيَا، قَالَتِ الدُّنْيَا: قَبَّحَ اللَّهُ أَعْصَانَا لِلرَّبِّ؛ اِذَا كَسَى بَغْوَيْدًا نَفْرِينَ بِرِ الدُّنْيَا، دُنْيَا كَوَيْدًا: نَفْرِينَ بِرِ نَافِرْمَانِ تَرِينِ مَا نَسَبَتْ بِهٖ بِرُورِدِ الْكَارِ» (۱).

۲. امام علی علیه السلام:

أَيُّهَا الدَّامُّ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرِّ بِغُرُورِهَا الْمَخْدُوعُ بِأَبَاطِيلِهَا، أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَذُمَّهَا؟ ! أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟! مَتَى اسْتَهْوَتْكَ أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟! ... إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا، وَ دَارُ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا، وَ دَارُ غِنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا. (۲)

ای کسی که دنیا را نکوهش می کنی، اما فریفته پوچی ها و اباطیل آن هستی! فریفته دنیایی و نکوهشش می کنی؟ آیا تو او را مجرم و گناهکار می دانی یا او تو را چنان می داند؟ دنیا کی شیفته ات کرد یا کی فریبت داد؟!... دنیا برای کسی که از در راستی با آن درآید، سرای راستی است و برای کسی که آن را نیک بفهمد، سرای عافیت و سعادت است و برای کسی که از آن توشه بردارد، سرای توانگری و بی نیازی است.

۳. امام هادی علیه السلام: «الدُّنْيَا سَوْقٌ، رِيحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ؛ دُنْيَا بَازَارِي اسْتِ كِهٖ گُروهي دَرِ آن سَوْدِ مِي بَرِنْدِ وَ گُروهي زِيَانِ مِي بِيِنْدِ» (۳).

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۱، ح ۷.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱.

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۶، ح ۱.

ص: ۲۳۸

دنيا آفرين ديدرس انسان کور

دنيا آفرين ديدرس انسان کور

۱. امام علی علیه السلام:

إِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصِيرِ الْأَعْمَى، لَا يَبْصُرُ مِمَّا وَّرَاءَهَا شَيْئًا، وَ الْبَصِيرُ يَنْفَعُهَا بَصِيرَتُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا، فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ، وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ، وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا مُتْرَوِّدٌ، وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتْرَوِّدٌ. (۱)

همانا دنيا آفرين ديدرس انسان کور است و فراتر از آن را نمی بیند، اما شخص با بصيرت نگاهش را از دنيا فراتر می برد و می داند سرای حقيقي در ورای اين دنياست. پس بينا از دنيا دل برکند و کور، به آن روی آورد. شخص با بصيرت، از آن توشه برمی دارد و کور، برای آن توشه فراهم می آورد.

۲. امام علی علیه السلام: «مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ، وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛ هَر كَسْ بَه وَسِيلَه دُنْيَا نَگَاه كَند [و آن را آينه عبرت سازد] دنيا بينايش گرداند و هر کس به دنيا بنگرد [و جز آن نبیند]، دنيا کورش سازد (ورای آن را نبیند)». (۲)

دنيادوستي منشأ هر گناهی است

دنيادوستي منشأ هر گناهی است

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «أَكْبَرُ الْكِبَائِرِ حُبُّ الدُّنْيَا؛ بزرگ ترین گناهان، دنيا دوستی است». (۳)

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «حُبُّ الدُّنْيَا أَصْلُ كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَ أَوَّلُ كُلِّ ذَنْبٍ؛ دنيا دوستی، ریشه هر معصیت و آغاز هر گناهی است». (۴)

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۸۲.

۳- کنز العمال، ح ۶۰۷۴.

۴- تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۲.

ص: ۲۳۹

۳. امام صادق علیه السلام: «إِنَّ أَوْلَ مَا عُصِيَ اللَّهُ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْيَا، وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ، وَ حُبُّ الطَّعَامِ، وَ حُبُّ النِّسَاءِ، وَ حُبُّ النُّومِ، وَ حُبُّ الرَّاحَةِ؛ نَحْسَتِينَ عَوَامِلِيَّيْنِ كَمَا مَوْجِبُ نَافِرْمَانِي وَ مَعْصِيَتِ خُدَا شُدْ، شَشْ مَوْرِدُ بُوْد: دُنْيَا دُوسْتِي، رِيَا سْتِ طَلْبِي، شَكْمِ پَرَسْتِي، زَنْ دُوسْتِي، پُرْ خَوَابِي وَ رَا حْتِ طَلْبِي» (۱).

معنای دنیا دوستی

معنای دنیا دوستی

رسول خدا صلی الله علیه و آله: «لَيْسَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا طَلْبُ مَا يَضْرِبُ لِحْكَكَ؛ طَلْبُ كَرْدَنْ أَنْجَحَه از دُنْيَا كِه تُو رَا اَصْلَاحِ مِي كَنْد، دُنْيَا دُوسْتِي نِيَسْت» (۲).

برخورد با دنیا

برخورد با دنیا

امام علی علیه السلام: «أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَّازَةَ لِأَهْلِهَا؟! إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ تَمَنُّ إِلَّا الْجَنَّةَ فَلَا تَتَّبِعُوهَا إِلَّا بِهَا؛ أَيَا أَرْزَاذَهُ ائِي پيدا نَمِي شُوْد كِه اَيْنِ خَرْدَه رِيْزَه هَايِ لَايِ دَنْدَانِ هَا (دُنْيَا) رَا بَرَايِ اَهْلَشْ وَ اَكْذَارْد؟ بَدَانِيْدِ جَانِ هَايِ شَمَا رَا بَهَايِي جِزِ بَهِيْشْتِ نِيَسْت. پَسِ اَنِّهَا رَا جِزِ بَهِ اَيْنِ بَهَا مَفْرُوشِيْد» (۳).

۲. امام علی علیه السلام: «دُنْيَا كُمْ هَذِهِ اَرْزَاذُهُ عِنْدِي مِنْ عَفْطِهِ عَنِّي؛ دُنْيَايِ شَمَا نَزْدِ مَنْ، اَزِ اَبِ بِيْنِي يَكْ بِزِ هَمْ نَاجِيْزْتَرِ اسْت» (۴).

۳. امام علی علیه السلام: «مَنْ كَرَمَتْ نَفْسُهُ صَغُرَتْ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ؛ هَرِ كَسِ كَرَامَتِ نَفْسِ دَاشْتَه بَاشْد، دُنْيَا دَرِ نِگَا هَشْ خُرْدِ اَيْد» (۵).

۱- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۶۰، ح ۲۹.

۲- كنز العمال، ح ۵۴۳۹.

۳- نهج البلاغه، حكمت ۴۵۶.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۳.

۵- غرر الحکم، ح ۹۱۳۰.

ص: ۲۴۰

پرهیز از دل بستن به دنیا

پرهیز از دل بستن به دنیا

امام علی علیه السلام: «أَحْذَرُكُمْ الدُّنْيَا، فَإِنَّهَا لَيْسَتْ بِدَارِ غَيْبَةٍ، قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا، وَعَرَّتْ بِزِينَتِهَا لِمَنْ كَانَ يَنْظُرُ إِلَيْهَا؛ شَمَا رَا مِنْ دُنْيَا بَرَحْذَرٌ مِي دَارَم، كَه دُنْيَا جَاي شَادْمَانِي نَيْسْت. دُنْيَا بَا چِيْزَهَاي فَرِيْبِنْدَه خُود رَا آرَاْسْتَه اَسْت وَ زَرْق وَ بَرْقَش كَسِي رَا كَه بَدَان بَنْگَرْد، مِي فَرِيْبِد.» (۱)

۲. امام صادق علیه السلام: «إِنَّ كَانَتِ الدُّنْيَا فَاْنِيَّةً فَالطَّمَأْنِيْنَةُ إِلَيْهَا لِمَاذَا؟! اِكْر دُنْيَا فَنَاپْذِيْر اَسْت، پَس دَل خُوش كَرْدَن بَه آن چَرَا؟» (۲)

دنیا زندان مؤمن است

دنیا زندان مؤمن است

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ؛ دُنْيَا زَنْدَانِ مُؤْمِنٍ وَ بَهْشْتِ كَاْفِرِ اَسْت.» (۳)

۲. امام علی علیه السلام در سفارش های خود به فرزندش، امام حسن علیه السلام فرمود: «لَا تُكُنِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّكَ؛ دُنْيَا بَزَرْگ تَرِيْن هَمِّ وَ غَم تُو نَبَاشْد!» (۴)

۳. امام صادق علیه السلام: «مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتْ أَمْرَهُ وَ لَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ، وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ؛ كَسِي كَه شَب وَ رُوز، بَزَرْگ تَرِيْن هَمِّ وَ غَمَش دُنْيَا بَاشْد، خُداوْنِد مَتَعَالِ فَقْر رَا دَر بَرَاْبَر چِشْمَانَش قَرَار دِهْد وَ كَارَش رَا پَرِيْشَان سَاَزْد وَ اَز دُنْيَا جَز بَه آنچِه خُداوْنِد قَسْمَتَش كَرْدَه اَسْت، نَرْسْد وَ كَسِي كَه شَب وَ رُوز،

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۱، ح ۸۲.

۲- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۸۸، ح ۵۴.

۳- کنز العمال، ح ۶۰۸۱.

۴- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۰۲، ح ۷.

ص: ۲۴۱

بزرگ ترین هم و غمش آخرت باشد، خداوند دلش را بی نیاز گرداند و کارش را سامان دهد».(۱)

ارزشمندترین مردم

ارزشمندترین مردم

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله : «أَعْظَمُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا خَطْرًا مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِلدُّنْيَا عِنْدَهُ خَطْرًا؛ ارزشمندترین مردم دنیا کسی است که به دنیا هیچ ارجی ننهد».(۲)

۲. امام زین العابدین علیه السلام : «مَنْ تَعَزَّى عَنِ الدُّنْيَا بِثَوَابِ الْآخِرَةِ فَقَدْ تَعَزَّى عَنْ حَقِيرٍ بِخَطِيرٍ، وَأَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ مَنْ عَيَّدَ فَائِئَتَهَا سَلَامَةً نَالَهَا وَغَنِيمَةً أُعِينَ عَلَيْهَا؛ کسی که از دنیا به ثواب آخرت روی آورد، از چیزی بی مقدار به امری ارزشمند روی آورده است و مهم تر از او کسی است که از دست رفته دنیا را سلامت و نعمتی بداند که به آن رسیده و غنیمتی شمارد که به آن دست یافته است».(۳)

حکایت انسان و دنیا

حکایت انسان و دنیا

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «ما لى و الدنيا؟! إنما مئلى و مئلى الدنيا كمثل ركبٍ مرَّ للقيلولة في ظلِّ شجرة في يومٍ صيفٍ ثم راح و تركها؛ مرا با دنیا چه کار؟! همانا حکایت من و دنیا حکایت مسافری است که در روزی تابستانی برای خواب نیمروز در سایه درختی فرود می آید و سپس آنجا را ترک می کند و می رود».(۴)

۱- امالی طوسی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۱۵ .

۲- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۲، ح ۲ .

۳- امالی طوسی، ج ۶۱۳، ص ۱۲۶۶ .

۴- بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۱۹، ح ۱۱۰ .

ص: ۲۴۲

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. دنیاطلبان چنین خلق و خویی ندارند

۲. کدام یک عابدترند؟

۳. من حاجتی ندارم

۴. دنیا طلبی در جنگ احد

۵. علی علیه السلام و دنیاطلبان

۱. دنیاطلبان چنین خلق و خویی ندارند

۱. دنیاطلبان چنین خلق و خویی ندارند

«پیغمبر در مسجد مدینه بود که عدی، رئیس و زعیم قبیله طی، وارد شد و بر پیغمبر سلام کرد. رسول اکرم پرسید: «کیستی؟»

عدی پسر حاتم طایی ام.

پیغمبر او را احترام کرد و با خود به خانه برد.

در بین راه که پیغمبر و عدی می رفتند، پیرزنی لاغر و فرتوت جلو پیغمبر را گرفت و به سؤال و جواب پرداخت. مدتی طول کشید و پیغمبر با مهربانی و با حوصله جواب پیرزن را می داد.

عدی با خود گفت: این یک نشانه از اخلاق این مرد، که پیغمبر است. جباران و دنیاطلبان چنین خلق و خویی ندارند که جواب پیرزنی مفلوک را این قدر با مهربانی و حوصله بدهند.

همین که عدی وارد خانه پیغمبر شد، بساط زندگی پیغمبر را خیلی ساده و بی پیرایه یافت. آنجا فقط یک تشک بود که معلوم بود پیغمبر روی آن می نشیند. پیغمبر آن را برای عدی انداخت. عدی هرچه اصرار کرد که خود پیغمبر روی آن بنشیند، پیغمبر قبول نکرد. عدی روی تشک نشست و پیغمبر روی زمین. عدی با خود گفت: این، نشانه دوم از اخلاق این مرد، که از نوع اخلاق

پیغمبران است نه پادشاهان» (۱).

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۳۵۷؛ به نقل از: سیره ابن هشام، ج ۲، وقایع سال دهم هجرت، صص ۵۷۸-۵۸۰.

ص: ۲۴۳

۲. کدام یک عابدترند؟

۲. کدام یک عابدترند؟

«یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام که طبق معمول همیشه در محضر درس آن حضرت شرکت می کرد و در مجالس رفقا حاضر می شد و با آنها رفت و آمد می کرد مدتی بود که دیده نمی شد. روزی امام صادق علیه السلام از اصحاب و دوستانش پرسید:

راستی فلانی کجاست که مدتی است دیده نمی شود؟

یا ابن رسول الله اخیراً خیلی تنگدست شده.

پس چه می کند؟

هیچ، در خانه نشسته و یکسره به عبادت پرداخته است.

پس زندگی اش از کجا اداره می شود؟

یکی از دوستانش عهده دار مخارج زندگی او شده.

به خدا قسم این دوستش به درجاتی از او عابدتر است» (۱).

۳. من حاجتی ندارم

۳. من حاجتی ندارم

«ناصرالدین شاه در سفر خراسان، به هر شهری که وارد می شد، طبق معمول، تمام طبقات به استقبال و دیدنش می رفتند؛ موقع حرکت از آن شهر نیز او را مشایعت می کردند. تا اینکه وارد سبزوار شد. در سبزوار نیز عموم طبقات از او استقبال و دیدن کردند. تنها کسی که به بهانه انزوا و گوشه نشینی از استقبال و دیدن امتناع کرد، حکیم و فیلسوف و عارف معروف، حاج ملاهادی سبزواری بود. از قضا تنها شخصیتی که شاه در نظر گرفته بود در طول راه مسافرت خراسان او را از نزدیک ببیند، همین مرد بود که تدریجاً

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۲، ص ۱۰۵.

ص: ۲۴۴

شهرت عمومی در همه ایران پیدا کرده بود و از اطراف کشور، طلاب به محضرش شتافته بودند و حوزه علمیه عظیمی در سبزوار تشکیل یافته بود.

شاه که از آن همه استقبال ها و دیدن ها و کرنش ها و تملق ها خسته شده بود، تصمیم گرفت خودش به دیدن حکیم برود.

به شاه گفتند: حکیم شاه و وزیر نمی شناسد. شاه گفت: ولی شاه حکیم را می شناسد. جریان را به حکیم اطلاع دادند. تعیین وقت شد و یک روز در حدود ظهر، شاه فقط به اتفاق یک نفر پیشخدمت به خانه حکیم رفت؛ خانه ای بود محقر با اسباب و لوازمی بسیار ساده. شاه ضمن صحبت ها گفت: هر نعمتی شکری دارد. شکر نعمت علم، تدریس و ارشاد است. شکر نعمت مال، اعانت و دستگیری است. شکر نعمت سلطنت هم البته انجام حواجی است. لهذا من میل دارم شما از من چیزی بخواهید تا توفیق انجام آن را پیدا کنم.

من حاجتی ندارم، چیزی هم نمی خواهم.

شنیده ام شما یک زمین زراعتی دارید. اجازه بدهید دستور دهم آن زمین از مالیات معاف باشد.

دفتر مالیات دولت مضبوط است که از هر شهری چه قدر وصول شود. اساس آن با تغییرات جزئی به هم نمی خورد. اگر در این شهر از من مالیات نگیرند، همان مبلغ را از دیگران زیادتر خواهند گرفت، تا مجموعی که از سبزوار باید وصول شود تکمیل گردد. شاه راضی نشوند که تخفیف دادن به من یا معاف شدن من از مالیات، سبب تحمیلی بر یتیمان و بیوه زنان گردد. به علاوه دولت که وظیفه دارد حافظ جان و مال مردم باشد، هزینه هم دارد و باید تأمین شود. ما با رضا و رغبت، خودمان این مالیات را می دهیم.

ص: ۲۴۵

شاه گفت: میل دارم امروز در خدمت شما غذا صرف کنم و از همان غذای هر روز شما بخورم. دستور بفرمایید ناهار شما را بیاورند.

حکیم بدون آنکه از جا حرکت کند فریاد کرد: غذای مرا بیاورید. فوراً آوردند. طبقی چوبین که بر روی آن چند قرص نان و چند قاشق و یک ظرف دوغ و مقداری نمک دیده می شد. جلو شاه و حکیم گذاشتند. حکیم به شاه گفت: بخور که نان حلال است، زراعت و جفت کاری آن دسترنج خودم است.

شاه یک قاشق خورد، اما دید به چنین غذایی عادت ندارد و از نظر او قابل خوردن نیست. از حکیم اجازه خواست مقداری از آن ناهارها را به دستمال ببندد و تیمناً و تبرکاً همراه خود ببرد. پس از چند لحظه، شاه با یک دنیا بهت و حیرت خانه حکیم را ترک کرد.^(۱)

۴. دنیا طلبی در جنگ احد

۴. دنیا طلبی در جنگ احد

«شما به اتفاقی که در جنگ احد افتاد، توجه کنید. آن پنجاه نفری که دچار نفرین و شکوه همه مسلمان ها در طول این چهارده قرن شدند، مسلمان بودند؛ اصحاب پیغمبر بودند؛ خیلی از آنها در جنگ بدر شرکت کرده بودند؛ مردمان بدی نبودند، اما همین ها دچار آن آفت شدند؛ یعنی به خاطر جمع آوری غنیمت، گردنه را رها کردند؛ میدان را به دشمن دادند و موجب شدند مقدار زیادی از خون های پاک بر زمین ریخته شود؛ خونی مثل خون حمزه سیدالشهدا بر زمین ریخته شد؛ پیغمبر زخم خورد و حکومت اسلام و نظام نوپای اسلامی دچار تزلزل شد؛ به خاطر کوتاهی این پنجاه نفر.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۳۹۸.

ص: ۲۴۶

قرآن درباره این پنجاه نفر می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ.» (آل عمران: ۱۵۵) یعنی کاری که اینها کردند، نتیجه اشتباهات و لغزش هایی بود که قبل از این کرده بودند. هر لغزشی به نوبه خود لغزش های دیگری را بر انسان تحمیل می کند؛ یعنی پایه ایمان را سست می کند و سستی ایمان، تأثیر سوء خودش را در عمل بعدی ما می گذارد. وقتی ما لغزش پیدا می کنیم، این لغزش روی ایمان ما ولو نامحسوس اثر می گذارد. «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا»؛ کار خطایی را قبلاً یک نفر انجام می دهد، بعد این خطا در ایمان او تأثیر منفی می گذارد، بدون اینکه خود انسان هم متوجه شود؛ مثل خیلی از وقت ها که انسان از حالی به حالی می رود، لیکن تغییر حال خود را متوجه نمی شود.

اثر منفی عمل روی ایمان و ایمان روی عمل، نتیجه اش شکست جنگ احد می شود؛ نتیجه اش عقب رفتن های گوناگون دیگر می شود؛ نتیجه اش این می شود که پنجاه سال بعد از هجرت پیغمبر و چهل سال بعد از وفات آن حضرت، نوه او که عزیزترین انسان پیغمبر است؛ یعنی امام حسین علیه السلام در مقابل حکومت جانشین پیغمبر قرار می گیرد و با آن وضع فجیع به شهادت می رسد» (۱).

۵. علی علیه السلام و دنیاطلبان

۵. علی علیه السلام و دنیاطلبان

«وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجری برای حج آخر حجه الوداع به مکه رفته بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام در یمن مأموریت داشت. پیامبر آن حضرت را به یمن فرستاده بود، برای اینکه در آنجا دین را به یمنی ها یاد

۱- سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با اعضای هیئت دولت، ۲۰/۸/۱۳۸۳.

ص: ۲۴۷

دهد؛ زکات آنها را بگیرد و کمکشان کند. وقتی امیرمؤمنان، علی علیه السلام شنید که پیامبر به حج رفته است، به سرعت خود را به مکه رساند. از مردم یمن مبالغی زکات گرفته شده بود که در بین آنها مقداری حله یمنی هم وجود داشت؛ یعنی لباس های دوخت یمن آن روز که بسیار مطلوب و مقبول بود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرصت نداشت که با این کاروان حرکت کند. او عجله داشت خودش را به پیامبر برساند. لذا یک نفر را در رأس کاروان گذاشت که آن اموال را بیاورد. خودش را هم به پیامبر در مکه رساند که اول اعمال حج با پیامبر باشد. بعد که آن کاروان رسید، امیرالمؤمنین علیه السلام سراغ آنها رفت، اما دید حله های یمنی را در غیاب حضرت، بین خودشان تقسیم کرده و هر کدام یک حله زیبا پوشیده و آمده اند! فرمود: چرا اینها را پوشیده اید؟! گفتند: غنیمت و زکات است. لذا متعلق به ماست! فرمود: تا قبل از آنکه به پیامبر برسد به تعبیر امروز، به خزانه واریز شود قابل تقسیم نیست. این خلاف مقررات و خلاف دین است. لذا حله ها را از آنها گرفت. بعضی نمی دادند، به زور از آنها گرفت. طبیعی است اگر از کسی امتیازی را بگیرند، چنانچه خیلی مؤمن نباشد، ناراحت می شود. پیش پیامبر آمدند و از امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کردند! پیامبر فرمود: چرا شکایت می کنید مگر چه شده است؟ عرض کردند: علی آمد و اینها را از ما گرفت. پیامبر در جواب آنها گفت: علی را بر این کار ملامت نکنید؛ «اِنَّ خَشْنَ فِی ذَاتِ اللّٰهِ.» او در مسئله مقررات خدایی، مرد خشنی است». (۱)

آموزه‌ها

آموزه‌ها

۱. دنیا از نظر قرآن و روایات، نكوهیده و بد نیست. آنچه بد شمرده شده است، دوستی دنیاست، به این معنا که دنیا بالاترین هدف باشد.

۱- سخنان مقام معظم رهبری در خطبه های نماز جمعه تهران، ۲۶/۱/۱۳۷۹.

ص: ۲۴۸

۲. انسان مؤمن وظیفه دارد همیشه از دل خود مراقبت کند که اسیر دنیا نگردد. البته نمی توان انسان را از دل بستن و دوست داشتن به طور مطلق نهی کرد، بلکه باید او را هدایت کرد. بنابراین، باید گفت: «دل به کسی نبندید، دل به خدا ببندید».

۳. برای رها شدن از دل بستگی به دنیا، باید به حقیقت خود و جهان توجه کرد. انسان مؤمن اگر دریابد و ایمان آورد که جز بهشت، چیزی نمی تواند قیمت انسان باشد، هیچ گاه به دنیا دل نمی بندد، بلکه از دنیا برای رسیدن به آخرت کمال استفاده را می کند.

۴. قرائت آیات قرآن کریم و تأمل در آنها و توجه به روایات و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، در دل نبستن به دنیا بسیار مؤثر است.

۵. جایگاه دوست و رفیق در دل بستگی به دنیا بی تأثیر نیست، پس با کسانی دوستی کنیم که اهل آخرتند.

منابع دیگر

منابع دیگر

جعفری تبریزی، محمدتقی، دنیا از دیدگاه امام علی علیه السلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹.

شمس الدین، مهدی، دنیا در نهج البلاغه، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.

علی اکبریان، حسن علی، ارزش دنیا، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۸.

فروردین، عزیزه، سرای گذر؛ دنیا از منظر امام علی علیه السلام، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۰.

کمپانی، فضل الله، آیاتی از قرآن مجید و سخنان معصومین علیهم السلام در امور دنیا و دین (با ترجمه فارسی)، فروغی، ۱۳۵۰.

ص: ۲۴۹

۸. دو رویی**اشاره**

۸. دو رویی

امام علی علیه السلام:

«شَرُّ الْأَخْلَاقِ الْكُذْبُ وَ النَّفَاقُ؛ بدترین خوی ها، دروغ گویی و دورویی است».^(۱)

انسان موجودی با استعدادها و قدرت های متفاوت و متنوع است؛ از جمله آنها، قدرت مخفی کاری است. مخفی نگه داشتن هر آنچه اراده کند؛ از مخفی نگه داشتن یک وسیله تا مخفی نگه داشتن فکر، عقیده، اراده، احساسات و

قدرت مخفی نگه داشتن، برای انسان نوعی کمال به شمار می رود. چنین قدرتی را با چنین وسعتی در دیگر موجودات سراغ نداریم. وی در کنار بهره مندی از این قدرت خدادادی، موجودی دارای اختیار است؛ یعنی می تواند از بین دو یا چند راه و روش، یکی را آزادانه اختیار کند.

با توجه به قدرت اختیار که در انسان وجود دارد، برای وی آسان است

۱- غررالحکم، ح ۵۶۸۹.

ص: ۲۵۰

که از قدرتش در پنهان کاری و مخفی کردن، در راه شر و بد استفاده کند؛ یعنی این استعداد و نعمت الهی، می تواند به نیرویی کاملاً منفی تبدیل شود.

هرگاه آدمی از این قدرت و استعداد الهی، برای فریب دیگران و مخفی نگه داشتن نیت و عقیده فاسد خود استفاده کند و ظاهری برخلاف باطنش نشان دهد، دچار دورویی و به تعبیر قرآن، نفاق شده است.

شهید مطهری رحمه الله در این باره می نویسد:

نفاق و دورویی از مختصات بشر است و اگر در بعضی حیوانات دیگر بوده باشد، یک درجه خفیفی است. برخی حیوانات مانند روباه به مکر و خدعه معروف شده اند. بدیهی است که مکر و خدعه آن حیوانات، قابل مقایسه با مکرها و خدعه ها و ظاهرسازی و تصنع های فرزند آدم نیست، ولی نباید چنین تصور کرد که چون مکر و خدعه و دورویی از مختصات بشر است، پس کمالی است برای بشر و باید از آن استفاده کرد؛ زیرا دورویی یک نوع سوء استفاده است از یک استعداد کمالی بشری. آنچه کمال است قدرت بر استتار و رازداری و مکتوم نگه داشتن عقیده و فکر و احساسات درونی است. این در ذات خود کمال است و عیبی ندارد... آن چیزی که نقص است و نام نفاق و دورویی دارد، این است که آدمی از همین قدرت و استعداد خود برای فریب دادن و گمراه ساختن و گول زدن دیگران استفاده کند. پس نفاق و دورویی در عین اینکه از مختصات انسان است، کمال انسانی نیست، بلکه یک نوع سوء استفاده از یک استعداد انسانی است. (۱)

دورویی و نفاق، مصداق های متفاوتی دارد که از مصداق های ضعیف

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۲، ص ۲۱۰.

ص: ۲۵۱

و کوچک آغاز می شود و به مراحل قوی و پایانی که کفر نهانی باشد، ختم می گردد.

بحث نفاق در بسیاری از سوره های قرآن کریم، ناظر به مصداق نهایی و پایانی آن، یعنی همان کفر نهان است. از دیدگاه قرآنی، دورویان و منافقان، گروهی خطرناک هستند که در رویارویی با پیامبر و وحی و قرآن معنا یابند. در ابتدای قرآن کریم، یعنی سوره بقره، انسان ها به سه دسته تقسیم شده اند:

اهل تقوا و ایمان؛

اهل کفر؛

اهل نفاق و دورویی.

نفاق و دورویی در مقابل ایمان قرار دارد و هم ردیف کفر و حتی بدتر از آن است؛ زیرا شخص کافر، خدا، نبوت و وحی را به صراحت انکار می کند، اما منافق کسی است که در ظاهر و به زبان اظهار ایمان می کند، در حالی که در باطن، به خدا و پیامبر کافر است. وی اهل خدعه و نیرنگ است.

دورویی و نفاق، با ایمان جمع شدنی نیست و با یکدیگر سازگاری ندارند. نوعی از دورویی و نفاق وجود دارد که ممکن است با ایمان های ضعیف جمع شود؛ یعنی ممکن است کسی خدا، پیامبر و قیامت را قبول داشته باشد، اما به دلیل ضعف شخصیت، ضعف ایمان و نظایر آن، در برخی رفتارهای اجتماعی خود منافقانه عمل کند.

برای روشن شدن ابعاد مختلف دورویی و نفاق، طرح این پرسش ها ضروری است:

دورویی و نفاق چیست؟ انسان منافق و دورو چه کسی است و چه ویژگی هایی دارد؟

ص: ۲۵۲

منشأ دورویی و نفاق چیست؟ چه عواملی سبب می‌شود نفاق در انسان رشد کند؟

دورویی و نفاق چه آثاری به دنبال دارد؟

چگونه دورویی و نفاق را از خود و جامعه دور سازیم؟

جریان منافقین در صدر اسلام چگونه بوده است؟

واژه‌شناسی دورویی و نفاق

واژه‌شناسی دورویی و نفاق

نفاق، مصدر به معنای منافق بودن است. منافق کسی است که در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است. به تعبیر قرآنی، «يُقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» (آل عمران: ۱۶۷) طبرسی در وجه این تسمیه می‌نویسد: «منافق، به سوی مؤمن، باایمان خارج می‌شود و به سوی کافر با کفر». در جای دیگری می‌گوید: «علت این تسمیه آن است که منافق از ایمان به طرف کفر خارج شده است».

ناگفته نماند نفاق (بر وزن فرس) نقبی است در زیر زمین که در دیگری برای خروج دارد و در آیه «فَإِنِ اسْتِطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ» (انعام: ۳۵) مراد از نفاق، همان نقب است؛ یعنی اگر بتوانی نقبی در زمین یا نردبانی بر آسمان بجویی.

یربوع نیز خزنده‌ای شبیه موش است (شاید موش صحرائی یا راسو بوده باشد). این خزنده دو لانه می‌سازد؛ یکی به نام نافقا که آن را مخفی می‌دارد، دیگری به نام قاصعا که آشکار است. چون دشمن در قاصعا به وی حمله کند، وارد نافقا شده، از آن خارج گردد. این مطلب در صحاح و قاموس و اقرب الموارد نقل شده است.

منافق از کافر، خطرناک‌تر و عذاب‌او در آخرت از کافر سخت‌تر

ص: ۲۵۳

است؛ زیرا در حکم دزد خانگی و پلّی است که کافران به وسیله آن برای خراب کاری، به اسلام راه می‌یابند. در قرآن مجید آمده است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ؛ منافقان در پایین‌ترین درجه آتش هستند.» (نسا: ۱۴۵) و وعده داده شده است که: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ». (توبه: ۶۸)

در صدر اسلام، منافقان در برنامه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار کارشکنی کردند. حالات آنها بیشتر در سوره توبه که در سال نهم هجرت نازل گشته و در سوره منافقون و دیگر آیات، بیان شده است. زنان منافق نیز کم نبوده‌اند و در قرآن پنج بار «منافقات» در ردیف «منافقین» آمده است. (۱)

شهید مطهری رحمه الله درباره تحلیل ماهیت و بررسی معنای اصطلاحی نفاق، تعابیر زیبایی دارد؛ ایشان در این باره می‌نویسد:

... و اما منافق؛ منافق کسی است که فکر و اندیشه اش یک جور می‌گوید، زبانش جور دیگری، درست بر ضد آن. احساسات و عواطفش در یک جهت است، ولی تظاهرات ظاهری اش در جهت دیگر. در دل، خدا را قبول ندارد، اما متظاهر به خداپرستی است؛ پیغمبر را قبول ندارد، متظاهر به احترام به پیغمبر است؛ قرآن را قبول ندارد، متظاهر به احترام به قرآن است؛ علی را قبول ندارد، متظاهر به احترام به علی است؛ و همین‌طور همه مقدسات دین. پرده‌ای بر روی کفر خودش کشیده است. بنابراین، نفاق یعنی کفر در زیر پرده. منافق، یعنی کافری که کفر خودش را در پشت پرده مخفی نگه داشته است. حدیثی در نهج البلاغه است؛

امیرالمؤمنین در نامه ای که به محمد بن ابی بکر وقتی او را والی مصر کرده بودند نوشته اند، می فرمایند:

من از پیغمبر اکرم این حدیث را شنیدم. پیغمبر نسبت به آینده امت اظهار نگرانی می کرد و می گفت: من از منافقان نگرانم. پیغمبر از آینده امت خودش اظهار نگرانی می کرد، ولی نه از ناحیه کافران، نه از ناحیه کسانی که مسلمان نیستند و می گویند ما اسلام را قبول نداریم، بلکه از ناحیه کسانی که اسلام را به ظاهر قبول کرده اند و در باطن قبول نکرده اند. عبارت حضرت این است که پیغمبر می فرمود: «أَنْتِي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا»؛ من از مؤمنین بر اتم بیم ندارم، از مشرکین هم بر اتم بیم ندارم، «أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ» اما مؤمن، خدا به موجب همان ایمانش او را باز می دارد؛ یعنی ایمان مؤمن به او اجازه نمی دهد خطری برای اسلام به وجود بیاورد. «وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ»؛ مشرک چون متظاهر به شرک خودش هست، خدا او را به همین موجب می کوبد. «وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ»؛ آن که من از او بر شما نگرانم، منافق است که زبانش دانا و متظاهر است و به خیر و اسلام می چرخد، بلکه همه تظاهراتش تظاهرات اسلامی است، اما دلش به سوی دیگر است. (۱)

با توجه به آیات ۸ تا ۱۴ سوره بقره، ویژگی های انسان های دورو و منافقی که در حقیقت کافرنند، عبارت است از: تظاهر و دروغ، خدعه و

۱- مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۵، صص ۲۰۵ و ۲۰۶.

ص: ۲۵۵

نیرنگ، دچار بیماری روحی؛ خیال باف تا جایی که فقط خود را اصلاح گر می دانند؛ اهل فساد، کم خرد و سفیه؛ دچار جهل و نادانی مرکب، یعنی حقایق را نمی دانند، اما خود را دانا و آگاه تصور می کنند و... .

منشأ دورویی و نفاق

منشأ دورویی و نفاق

براساس گزارش های تاریخی، پیش از ورود پیامبر به مدینه، دو قبیله اوس و خزرج از اختلاف و جنگ و خون ریزی خسته شده و توافق کرده بودند شخصی به نام عبدالله بن اُبی را در مقام رئیس و حاکم کل انتخاب کنند. پس، زمینه های حکومت او را فراهم آوردند. این جریان هم زمان شد با اقبال عده ای از اهل یثرب به پیامبر. پس از آمدن آن حضرت به آن شهر، اوضاع تغییر کرد. عبدالله بن اُبی که شخص محاسبه گری بود، دریافت چند راه پیش رو دارد: اول اینکه ایمان بیاورد و دوم اینکه به صراحت، راه کفر را در پیش بگیرد. او راه اول را انتخاب نکرد؛ چرا که می دید حقیقتاً پیامبر را قبول ندارد؛ راه دوم را نیز به مصلحت خود نمی دید. بنابراین، نفاق یا دورویی را در پیش گرفت. با این بیان، ممکن است تصور شود، دورویی و نفاق، اصطلاحی که قرآن به آن توجه ویژه ای کرده، از مدینه آغاز شده است؛ اما علامه طباطبایی رحمه الله با توجه به بعضی از آیات مکی و تحلیل خاص از افراد و جریانات اجتماعی و اتفاقات بعد از رحلت پیامبر، معتقد است ریشه آن نفاق و دورویی خطرناک را که قرآن مطرح کرده، باید در جامعه مکه و قبل از هجرت دنبال کرد؛ در افرادی که صدها بار از عبدالله بن اُبی زیرک تر و شیطان تر بودند. به هر حال، در همه این جریان ها، عامل و ریشه نفاق و دورویی را می توان دنیاطلبی، ریاست خواهی، نفرت و دشمنی معرفی کرد.

ص: ۲۵۶

امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام در روایتی می فرماید: «نِفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذُلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ؛ نفاقِ انسان، از آن حقارت و پستی است که در خود احساس می کند» (۱).

عوامل نفاق

اشاره

عوامل نفاق

گذشته از عامل اصلی نفاق که همان کفر پنهانی است، در روایات به رفتارهای اجتماعی انسان که زمینه ساز نفاق و دورویی در وی می شوند، توجه شده است. این عوامل عبارتند از:

دروغ

دروغ

دروغ از عواملی است که انسان را به پرتگاه نفاق و دورویی می کشاند. انسان دروغگو نمی خواهد باطنش آشکار گردد. بنابراین، ناچار می شود دو چهره باشد.

دشمنی و مشاجره کردن

دشمنی و مشاجره کردن

از دیگر عوامل ایجاد نفاق و دورویی، آن است که انسان اهل مشاجره باشد. مشاجره، دل و روح آدمی را ناخودآگاه درگیر و مشغول می سازد و کینه و در نهایت، نفاق و دورویی را در دل وی ایجاد می کند. علت هم روشن است؛ بسیاری از انسان ها احساسات درونی خود را مخفی نگاه می دارند و اگر کسی به دیگران کینه و دشمنی داشته باشد و حاضر نباشد بیخشد، در عین حال نخواهد احساس درونی اش آشکار شود، ناچار می گردد از روش نفاق و دورویی استفاده کند.

ص: ۲۵۷

غنا

غنا

غنا و آوازه خوانی از عوامل ایجاد کننده نفاق و دورویی معرفی شده است. خواندن و شنیدن غنا برای روح آدمی زیان بار و مهلک و از جمله آثار آن، نفاق و دورویی است. شاید به سادگی نتوان رابطه غنا و آوازه خوانی را با دورویی تبیین کرد، اما در روایات به این مسئله اشاره شده است. شاید علت این باشد که غنا و آوازخوانی حرام است و کار حرام، انسان را از خدا و دین خدا دور می‌سازد. اگر بر این کار حرام اصرار شود؛ یعنی شخص هر روز به غنا و آوازه خوانی روی آورد، شخصیت او از عزت نخستین و فطری خود دور می‌گردد و به پستی و حقارت کشیده می‌شود. بنابراین، از آثار این فعل حرام، دورویی و نفاق است.

هم نشینی با اهل دنیا و صاحبان قدرت

هم نشینی با اهل دنیا و صاحبان قدرت

هم نشینی با اهل دنیا، صاحبان قدرت و پادشاهان، از دیگر عواملی است که بیماری نفاق را در دل انسان رشد می‌دهد. انسان‌های قدرت مدار، هیچ‌گاه به صراحت اعلام نمی‌کنند ما برای دنیای خود تلاش می‌کنیم، بلکه در ظاهر از خدمت به مردم سخن می‌گویند و گاهی خدا را نیز به میدان می‌کشند. معلوم است چنین افرادی اهل نفاق و دورویی هستند و هم نشینی با آنان در روحیه انسان اثر می‌گذارد.

دیگر عوامل زمینه ساز نفاق در انسان عبارتند از: بدزبانی، خیانت، ترک عمدی و بدون دلیل نماز جمعه و حتی شکار کردنی که فقط برای تفریح و سرگرمی باشد.

ص: ۲۵۸

آثار دورویی و نفاق**اشاره**

آثار دورویی و نفاق

نفاق به طور کلی آثار منفی برای روح و حتی برای جسم آدمی به دنبال دارد، تا جایی که می‌تواند دنیا و آخرت وی را تباه سازد. به تعدادی از آثار این بیماری مهلک اشاره می‌شود.

نفرت و بی‌اعتمادی

نفرت و بی‌اعتمادی

یکی از آثار منفی نفاق که خود را در روابط اجتماعی نشان می‌دهد، آن است که افراد معمولاً از انسان دورو و منافق خوششان نمی‌آید، بلکه در خود، نوعی نفرت نسبت به انسان‌های منافق احساس می‌کنند و نمی‌توانند به آنها اعتماد کنند. فرض کنید پدری سه فرزند دارد که یکی از آنها همیشه راست می‌گوید و دیگری همیشه دروغ، اما سومی با توجه به دورو بودنش گاهی دروغ و گاهی راست می‌گوید. آیا پدر به فرزند سوم خود می‌تواند اعتماد کند؟ تکلیف او با فرزند اول و دوم روشن است، اما فرزند سوم که معلوم نیست چه موقع راست و چه موقع دروغ می‌گوید، در خور اعتماد نیست. حال اگر چنین حالتی در جامعه رواج یابد، اساس روابط اجتماعی که اعتماد است، از بین می‌رود.

جلوگیری از استجاب دعا

جلوگیری از استجاب دعا

دورویی با مؤمنان و برادران دینی، از موانع استجاب دعاست. امام چهارم، حضرت زین العابدین علیه السلام، وقتی گناهی را برمی‌شمارد که مانع استجاب دعاست، به دورویی اشاره می‌کند. (۱)

ص: ۲۵۹

خیانت

خیانت

از آثار شوم نفاق و دورویی و طبق بعضی تعابیر، سرآمد آثار نفاق، خیانت است؛^(۱) چرا که انسان دورو آن چنانکه ظاهرسازی می کند نیست و بر صدق و راستی رفتار نمی کند. بنابراین، آنجا که منافع خود را در خطر ببیند، دیگران را فدا می کند و مرتکب خیانت می شود.

تباه کننده ایمان

تباه کننده ایمان

نفاق و دورویی می تواند ایمان انسان را تباه سازد؛ البته نه به یک باره، بلکه ذره ذره ایمان را نابود می کند. در بعضی روایات آمده است که دورویی و نفاق، ابتدا به صورت نقطه ای سیاه بر دل آدمی ظاهر می شود. هرچه نفاق و دورویی بیشتر و عمیق تر گردد، تأثیر آن بر دل و جان آدمی نیز بیشتر می شود و می تواند به کلی دل آدمی را سیاه کند که نتیجه نهایی آن، نابودی ایمان است.^(۲)

عذاب دردناک

عذاب دردناک

خداوند در آیه ۱۰ سوره بقره، منافقان و دورویان را از عذاب دردناک بیم می دهد. «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»

مهر بر قلب و عدم درک

مهر بر قلب و عدم درک

خداوند در قسمتی از آیه ۳ سوره منافقون، درباره منافقان و دورویان می فرماید: «بر دل هایشان مهر زده شده و نمی فهمند».

۱- غررالحکم، ح ۵۲۴۶.

۲- کنز العمال، ح ۱۷۳۴.

ص: ۲۶۰

اضطراب

اضطراب

یکی از آثار روانی نفاق و دورویی، اضطراب است. انسان‌های دورو و منافق، همه کس و همه چیز را دشمن خود می‌پندارند و به تعبیر قرآن کریم، «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ؛ هر صدا و سخنی را علیه خود می‌پندارند». (منافقون: ۴)

خودبرتربینی و تکبر

خودبرتربینی و تکبر

تعبیر قرآنی درباره انسان‌های دورو و منافق، «هم مستکبرون»^(۱) است. با دقت در آثاری که برای نفاق برشمردیم، ملاحظه می‌شود نفاق، آثار دنیوی و اخروی دارد. آثار اخروی آن، جهنم، عذاب دردناک و بی‌آبرویی در آخرت است. آثار دنیایی آن نیز گاه فردی و گاه اجتماعی است. برای مثال، اضطراب، اثری فردی است که متوجه فرد دورو و منافق می‌شود و آرامش او را به هم می‌زند. تباهی ایمان نیز از آثار فردی است که روح و روان فرد منافق را به نابودی می‌کشاند، اما خیانت یا نفرت و بی‌اعتمادی، از آثار اجتماعی نفاق و دورویی است.

چگونگی برخورد با دورویی و نفاق

چگونگی برخورد با دورویی و نفاق

برای برخورد با دورویی و نفاق و ریشه کن کردن آن، دو راه کلی به نظر می‌رسد:

راه اول: توجه به خاستگاه نفاق و اسباب پدیدآورنده آن و نابود کردن آنها یا حرکت کردن برخلاف آنها.

۱- منافقون: ۵.

ص: ۲۶۱

گفته شد، نفاق و دورویی معلول عامل یا عواملی است. از جمله این عوامل، حقارت و پستی شخصیت است. بنابراین، انسان باید تلاش کند خود را به عزت برساند. او می‌تواند از طریق رفاقت با انسان‌های باشخصیت و دارای روحیه اعتماد، عزت نفس خود را تقویت کند. باید دانست عزت حقیقی از آن خداست. بنابراین، با بندگی خدا می‌توان به عزت رسید. چنین شخصی هرگز دورو نمی‌شود.

همچنین گفته شد دروغ، دشمنی و مشاجره لفظی، غنا و موسیقی، هم نشینی با دنیاطلبان و صاحبان قدرت، در پیدایش و تقویت نفاق مؤثر است. بنابراین، لازم است انسان از این موارد دوری کند.

راه دوم: راهکارهایی هست که جنبه مثبت دارد و در روایات به آنها اشاره شده است. برای مثال در روایات آمده است که ذکر زیاد، می‌تواند نفاق و دورویی را از ذاکر دور گرداند. بنابراین، لازم است انسان دست کم از ذکر زبانی شروع کند تا حقیقت ذکر، که درک حضور حضرت حق در همه جا و هر زمان است، نصیص گردد. (۱)

از جمله ذکرهایی که برای از بین بردن نفاق و دورویی سفارش شده، صلوات فرستادن با صدای بلند است. همچنین تمسک به قرآن کریم و قرائت مداوم آن و تدبّر و تأمل در آیاتش، از عوامل نابودکننده نفاق و دورویی به شمار می‌رود. (۲)

عبادت، حضور در نماز جمعه، توکل به حضرت حق و گریه و زاری به درگاه آن شفادهنده حقیقی نیز می‌تواند انسان را از سرزمین جهنمی نفاق و دورویی نجات بخشد.

۱- نک: بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۹۰، ح ۲.

۲- نک: الکافی، ج ۲، ص ۴۳۹، ح ۱۳؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

ص: ۲۶۲

البته آن گاه که نفاق، به صورت جریانی اجتماعی و سازمان دهی شده در مقابل اهل ایمان ایستاده و کمر به نابودی آنان بسته است، وظیفه آن است که با روشن گری و زدودن غبار جهل و بی خبری، به مبارزه با نفاق پرداخت. اهل ایمان موظفند با برخورد قاطع، جریان نفاق را از صحنه خارج کنند؛ زیرا نفاق به این معنا، همان کفر است که با تاکتیک نفاق به مبارزه با مؤمنان قد علم کرده است.

جریان دورویی و نفاق منافقین در صدر اسلام

جریان دورویی و نفاق منافقین در صدر اسلام

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر المیزان پاسخ این سؤال را می نویسد:

قرآن کریم به موضوع منافقان اهتمام بلیغی نشان داده و با یاد کردن از رذایل اخلاقی آنها و دروغ پردازی ها و نیرنگ ها و دسیسه هایشان و فتنه ها و توطئه هایی که بر ضد پیامبر و مسلمانان به راه انداختند، به شدت بر آنان می تازد. در سوره های قرآن، همانند سوره بقره و آل عمران و نسا و مائده و انفال و توبه و عنکبوت و احزاب و فتح و حدید و حشر و منافقون و تحریم، بارها از منافقان سخن به میان آورده است...

آثار دسیسه ها و توطئه های منافقان، در همان اوایل هجرت پیامبر به مدینه نمایان شد. در سوره بقره که به قولی در آغاز ماه ششم هجرت نازل شده، از منافقان سخن به میان آمده و سپس در سوره هایی که بعداً نازل گردید، از این گروه یاد شده و به پاره ای دسیسه ها و توطئه های ایشان اشاره گردیده است؛ مانند کنار کشیدن خود از سپاه اسلام در روز اُحد، که تقریباً یک سوم مسلمانان را تشکیل می دادند؛ پیمان بستن با یهود؛

تحریک کردن آنها بر ضد مسلمانان، ساختن و شایع کردن ماجرای اِفک و... .

بعضی گفته اند جریان نفاق، با ورود اسلام به مدینه آغاز شد و تا نزدیکی های رحلت پیامبر ادامه یافت.

این نظر گروهی از مفسران است، اما تأمل در رخدادهای زمان پیامبر و دقت در فتنه هایی که پس از رحلت به وقوع پیوست و توجه به طبیعت فعال و مؤثر اجتماع، سست بودن این نظر را نشان می دهد؛ چون اولاً، دلیل قانع کننده ای وجود ندارد که ثابت کند نفاق و دورویی در وجود برخی کسانی که پیش از هجرت، در مکه به پیامبر ایمان آوردند، وجود نداشته است. بسیاری اوقات در جوامع، شاهد آن هستیم که عده ای، از هر دعوتگری پیروی می کنند و بر گرد هر ندایی جمع می شوند و به مخالفت نیروهای مخالف مسلط سرکوبگر آن دعوت هم اعتنایی نمی کنند و با هر خطری زندگی می کنند و به راه خود ادامه می دهند، به امید اینکه روزی موفق شوند مرام خود را [اجرا] کنند و مستقلاً بر مردم حاکمیت یابند و اداره جامعه را شخصاً به عهده گیرند و بر دیگران سیادت کنند. می دانیم که پیامبر به هنگام دعوت قوم خود به اسلام، یادآور می شد که اگر ایمان بیاورند و از او پیروی کنند، بر زمین پادشاهی خواهند کرد. بنابراین، عقلاً رواست که برخی از کسانی که به پیامبر ایمان آوردند، در ظاهر آن حضرت از دین پیروی کنند، به امید اینکه از این طریق به آرزوی خود، یعنی پیشوایی و ریاست و حاکمیت، دست یابند. بدیهی است که آثار ناشی از این گونه

ص: ۲۶۴

نفاق، حادثه آفرینی و دسیسه چینی بر ضد اسلام و مسلمانان و ضربه زدن به جامعه دینی نیست، بلکه لازمه اش این است که حتی الامکان اسلام را تقویت کنند و در راه دفاع از آن، از مال و مقام خود بگذرند تا بدین وسیله کارها روبه راه شود و زمینه ای برای بهره گیری آنان از اسلام و در آوردن آن در خدمت منافع شخصی شان فراهم آید....

البته چنین منافقانی، چنانچه علایم و نشانه هایی از دین بیابند که مثلاً با هدف و آرمان ریاست طلبی و سلطه جویی شان ناسازگار باشد، مکارانه با آن مخالفت و ضدیت خواهند کرد تا قضیه را در مسیری بیندازند که آنان را به هدف پلیدشان برساند.

همچنین این امکان وجود دارد که برخی مسلمانان در دین خود شک و تردید کنند و از دین خویش برگردند، اما این ارتداد خود را مخفی نگه دارند. چنان که خداوند متعال می فرماید: «این بدان سبب است که آنان ایمان آوردند، اما سپس کافر شدند...». همچنین این امر از لحن آیه ای مانند «ای کسانی که ایمان آورده اید! هر که از شما از دینش برگردد، زود باشد که خداوند مردمی را بیاورد که آنها را دوست می دارد...» پیداست.

همچنین آن دسته از مشرکان مکه که در روز فتح این شهر ایمان آوردند، ایمان اکثر آنها از روی صداقت و اخلاص نبود.

تأمل و دقت کافی در رخدادهای آخر عمر پیامبر و فتنه هایی که پس از رحلت ایشان به وقوع پیوست، شاید ما را در رسیدن به پاسخی قانع کننده راهنمایی کند... (۱)

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۹۰.

ص: ۲۶۵

کتابتک حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

۱. جایگاه نفاق

۲. نشانه های نفاق

۳. عوامل و خاستگاه نفاق

۴. آثار نفاق و دورویی

۵. عوامل از بین برنده نفاق

۶. پرهیز از منافق زبان باز

۱. جایگاه نفاق

۱. جایگاه نفاق

۱. امام علی علیه السلام: «شَرُّ الْأَخْلَاقِ الْكُذْبُ وَ النَّفَاقُ؛ بدترین خوی ها دروغ گویی و دورویی است».^(۱)۲. امام علی علیه السلام: «النَّفَاقُ أَخُو الشُّرْكِ؛ نفاق، برادر شرک است».^(۲)۳. امام علی علیه السلام: «النَّفَاقُ تَوَأْمُ الْكُفْرِ؛ نفاق همزاد فکر است».^(۳)

۲. نشانه های نفاق

۲. نشانه های نفاق

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ، وَإِنْ كَانَتْ فِيهِ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصَلَةٌ مِنَ النَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا: مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ.^(۴)

چهار خصلت است که در هر کس باشند منافق است و اگر یکی از آنها در او باشد، یک خصلت نفاق در او وجود دارد تا اینکه آن را رها کند: کسی که هرگاه سخن گوید دروغ گوید و هرگاه وعده دهد خُلفِ وعده کند و هرگاه پیمان بنده پیمان شکنی کند و هرگاه ستیزه کند از حق تجاوز نماید.

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

لِلْمُنَافِقِينَ عِلَامَاتٌ يَعْرِفُونَ بِهَا: تَحِيَّتُهُمْ لَعْنَةٌ، وَطَعَامُهُمْ نُهْمَةٌ، وَغَنِيمَتُهُمْ غُلُولٌ، لَا يَقْرَبُونَ الْمَسَاجِدَ إِلَّا هُجْرًا، وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ

۱- غررالحکم، ح ۵۶۸۹.

۲- غررالحکم، ح ۴۸۳.

۳- غررالحکم، ح ۷۳۹.

۴- الخصال، ص ۲۵۴، ح ۱۲۹.

ص: ۲۶۶

إِلَّا دُبْرًا، مُسْتَكْبِرِينَ لَا يَأْلَفُونَ وَلَا يُؤْلَفُونَ، حُشْبٌ بِاللَّيْلِ سُحْبٌ بِالنَّهَارِ. (۱)

منافقان را نشانه‌هایی است که با آنها شناخته می‌شوند: درودشان لعنت است، پرخور و شکم باره اند، به غنایم دستبرد می‌زنند، به مساجد نزدیک نمی‌شوند، مگر با اکراه و ریاکاری، نماز را آخر وقت می‌خوانند، خود را برتر می‌بینند؛ به طوری که با کسی انس و الفت نمی‌گیرند و کسی هم با آنان الفت نمی‌گیرد، شب مانند چوب خشک می‌افتند (شب زنده داری نمی‌کنند) و روز صدای خود را به جرّ و بحث بلند می‌کنند.

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ خَالَفَتْ سِرِّيْرَتَهُ عَلَانِيَةً فَهُوَ مُنَافِقٌ كَانَتْ مَن كَانَ؛ کسی که باطنش با ظاهرش ناسازگار باشد، منافق است؛ هر که می‌خواهد باشد». (۲)

۴. امام علی علیه السلام: «كَثْرَةُ الْوِفَاقِ نِفَاقٌ، كَثْرَةُ الْخِلَافِ شِقَاقٌ؛ موافقت زیاد [نشانه] نفاق است؛ مخالفت زیاد [نشانه] دشمنی است». (۳)

۵. امام صادق علیه السلام: «أَرْبَعٌ مِنْ عِلْمَاتِ النِّفَاقِ: قَسَاوَةُ الْقَلْبِ، وَجُمُودُ الْعَيْنِ، وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ، وَالْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا؛ چهار چیز از نشانه‌های نفاق است: سخت دلی، خشکیدگی چشم، مداومت بر گناه و آزمندی به دنیا». (۴)

۶. امام باقر علیه السلام: «لَا تَقُمْ إِلَى الصَّلَاةِ مُتَّكَاسَةً وَلَا مُتَّنَاعِسًا وَلَا مُتَّنَافِلًا؛ فَإِنَّهَا مِنْ خَلَلِ النِّفَاقِ، وَإِنَّ اللَّهَ نَهَى الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَقُومُوا إِلَى الصَّلَاةِ وَهُمْ سُكَارَى يَعْنِي

۱- کنز العمال، ح ۸۶۲.

۲- بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۰۷، ح ۸.

۳- غرر الحکم، ح ۷۰۸۳ و ۷۰۸۴.

۴- الاختصاص، ص ۲۲۸.

ص: ۲۶۷

مِنَ النَّوْمِ؛ با حالت کسل و خواب آلود و سنگین به نماز نایست؛ زیرا اینها از خصلت های نفاق است و خداوند، مؤمنان را از اینکه در حالت مستی، یعنی مستی خواب، به نماز ایستند، نهی کرده است».(۱)

۷. امام صادق علیه السلام: «لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَخَالِفُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ، وَقَلْبُهُ فِعْلَهُ، وَعَلَانِيَتُهُ سِرِّيَرَتُهُ؛ منافق سه نشانه دارد: زبان او با دلش ناسازگار است و دلش با کردارش و ظاهرش با باطنش».(۲)

۳. عوامل و خاستگاه نفاق

۳. عوامل و خاستگاه نفاق

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِيَّاكُمْ وَاسْتِمَاعَ الْمَعَازِفِ وَالْغِنَاءِ؛ فَإِنَّهُمَا يَنْبِتَانِ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يَنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ؛ زَنَهَارًا مِنْ غُوشٍ دَادَنَ بِهِ سَازَهَا وَ آوَاذَهَا؛ زیرا این دو نفاق را در دل می رویانند، همچنان که آب سبزه را می رویاند».(۳)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «أَرْبَعٌ يَفْسِدَنَّ الْقَلْبَ وَيَنْبِتَنَّ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يَنْبِتُ الْمَاءُ الشَّجَرَ: اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ، وَالْبَدَاءُ، وَإِتْيَانُ بَابِ السُّلْطَانِ، وَطَلْبُ الصَّيْدِ؛ چهار چیز است که دل را تباه می کند و نفاق در دل می رویاند، همچنان که آب درخت را می رویاند: گوش دادن به سخنان لهو و بیهوده، بدزبانی، آمد و شد به دربار سلطان و شکار کردن».(۴)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الْكُذْبَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّفَاقِ؛ دَرُوعٌ، دَرِيٌّ مِنْ دَرَاهِيٍّ نَفَاقٌ اسْت».(۵)

۱- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۴۲، ح ۱۳۴.

۲- الخصال، ص ۱۲۱، ح ۱۱۳.

۳- کنز العمال، ح ۴۰۶۶۷.

۴- الخصال، ص ۲۲۷، ح ۶۳.

۵- کنز العمال، ح ۸۲۱۲.

ص: ۲۶۸

۴. امام علی علیه السلام: «الْكَذِبُ يُوَدِّي إِلَى النِّفَاقِ؛ دروغ، به نفاق می انجامد». (۱)

۵. امام علی علیه السلام: «إِيَاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ؛ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ؛ از مجادله و ستیزه کردن پرهیزید؛ زیرا این دو کار، دل ها را نسبت به برادران بیمار می کند و از آنها نفاق می روید». (۲)

۶. امام علی علیه السلام: «نِفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذُلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ؛ نفاق انسان از ذلتی است که در خود حس می کند». (۳)

۷. امام صادق علیه السلام: «إِيَاكُمْ وَالْخُصُومَةَ فِي الدِّينِ، فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَتُورِثُ النِّفَاقَ، وَتُكْسِبُ الضَّغَائِنَ، وَتَسْتَجِيزُ الْكِبْذَ؛ از مشاجره کردن در دین پرهیزید که آن، دل را از یاد خداوند عزوجل باز می دارد و موجب نفاق می شود و کینه به بار می آورد و راه بر دروغ می گشاید». (۴)

۸. امام صادق علیه السلام: «فِيْمَنْ طَلَبَ الصَّيْدَ لَاهِيَا: وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَفِي شُغْلٍ عَنْ ذَلِكَ، شَغْلُهُ طَلَبُ الْآخِرَةِ عَنِ الْمَلَاهِي... وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ عَنِ جَمِيعِ ذَلِكَ لَفِي شُغْلٍ، مَا لَهُ وَلِلْمَلَاهِي؟! فَإِنَّ الْمَلَاهِي تُورِثُ فِسَاوَةَ الْقَلْبِ وَتُورِثُ النِّفَاقَ؛ درباره کسی که برای سرگرمی دنبال شکار می رود، فرمود: مؤمن، فرصت چنین کارهایی را ندارد. آخرت جویی، او را از سرگرمی باز داشته است... مؤمن به هیچ یک از این کارها نمی رسد، او را چه به سرگرمی ها؟! کارهای لهو و سرگرم کننده، سخت دلی می آورد و نفاق بر جای می گذارد». (۵)

۱- غررالحکم، ح ۱۱۸۱.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

۳- غررالحکم، ح ۹۹۸۸.

۴- صدوق، أمالی، ص ۵۰۳.

۵- الأصول الستة عشر، ص ۵۱.

ص: ۲۶۹

۹. امام صادق علیه السلام: «الْغِنَاءُ يورثُ النِّفَاقَ؛ آوازه خوانی، از خود نفاق بر جای می گذارد».(۱)

۱۰. امام صادق علیه السلام: «إِيَاكُمْ وِ مُجَالَسَةِ الْمَلُوكِ وِ أبنَاءِ الدُّنْيَا، ففِي ذلِكَ ذَهَابُ دِينِكُمْ وِ يَعْقِبُكُمْ نِفَاقًا، وِ ذلِكَ دَاءٌ دَوِي لَا شِفَاءَ لَهُ، وِ يورثُ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ، وِ يَشْلُبُكُمْ الْخُشُوعَ، وِ عَلَيْكُمْ بِالْأَشْكَالِ مِنَ النَّاسِ وِ الْأَوْسَاطِ مِنَ النَّاسِ فَعِنْدَهُمْ تَجِدُونَ مَعَادِنَ الْجَوْهَرِ؛ از هم نشینی با شاهان و دنیاپرستان پرهیزید که این کار، دین شما را می برد و نفاق و دورویی می آورد و این دردی سخت و بی درمان است. نیز سنگدلی به بار می آورد و فروتنی را می زداید. با مردمان همتای خود و افراد متوسط [جامعه] هم نشینی کنید که معادن جواهر را در میان آنها می یابید».(۲)

۴. آثار نفاق و دورویی

۴. آثار نفاق و دورویی

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِنَّ النِّفَاقَ يَبْدُو لَمْظَةً سَوْدَاءَ، فَكُلَّمَا ازدادَ النِّفَاقُ عَظَمًا ازدادَ ذلِكَ السَّوَادُ، فَإِذَا اسْتَكَمَلَ النِّفَاقُ اسْوَدَّ الْقَلْبُ؛ نفاق ابتدا به صورت نقطه ای سیاه [بر دل] ظاهر می شود و هرچه نفاق بیشتر گردد، آن نقطه بزرگ تر می شود و چون نفاق به مرحله کمال رسید، دل به کلی سیاه می شود».(۳)

۲. امام علی علیه السلام: «رَأْسُ الْإِسْلَامِ الْأَمَانَةُ، رَأْسُ النِّفَاقِ الْخِيَانَةُ؛ سرآمد [آثار] اسلام، امانت داری است، سرآمد [آثار] نفاق، خیانت است».(۴)

۳. امام علی علیه السلام: «النِّفَاقُ يَفْسِدُ الْإِيمَانَ؛ نفاق، ایمان را تباه می کند».(۵)

۱- بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۲۴۱، ح ۷.

۲- الأصول الستة عشر، ص ۵۷.

۳- كنز العمال، ح ۱۷۳۴.

۴- غررالحکم، ح ۵۲۲۶ و ۵۲۲۷.

۵- غررالحکم، ح ۷۴۱.

ص: ۲۷۰

۴. امام زین العابدین علیه السلام: «الدُّنُوبُ الَّتِي تَرُدُّ الدَّعَاءَ: سُوءُ النِّيَّةِ، وَ حُبُّ السَّرِيرَةِ، وَ النِّفَاقُ مَعَ الْإِخْوَانِ، وَ تَرْكُ التَّصَدِيقِ بِالْإِجَابَةِ، وَ تَأْخِيرُ الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَاتِ حَتَّى تَذْهَبَ أَوْقَاتُهَا، وَ تَرْكُ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْبِرِّ وَ الصَّدَقَةِ، وَ اسْتِعْمَالُ الْيَدَايِ، وَ الْفَحْشُ فِي الْقَوْلِ؛ گناهایی که از استجابت دعا جلوگیری می کنند، عبارتند از: بدنیستی، خبث باطن، دورویی با برادران، باور نداشتن به اجابت دعا، به تأخیر انداختن نمازهای واجب تا آنکه وقتشان بگذرد، تقرب نجستن به خداوند عزوجل با نیکوکاری و صدقه، بدزبانی و زشت گویی» (۱).

۵. امام صادق علیه السلام: «ثَلَاثَةٌ مَكْسِبَةٌ لِلْبَغْضَاءِ: النِّفَاقُ، وَ الظُّلْمُ، وَ العُجْبُ؛ سه چیز نفرت می آورد: دورویی، ستمگری و خودپسندی» (۲).

۵. عوامل از بین برنده نفاق

۵. عوامل از بین برنده نفاق

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَقَدْ بَرِيَ مِنَ النِّفَاقِ؛ هر که خدا را بسیار یاد کند، از نفاق به دور ماند» (۳).
۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «ارْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ؛ فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ؛ با صدای بلند بر من صلوات بفرستید که آن، نفاق را از بین می برد» (۴).
۴. امام علی علیه السلام:

اسْتَعِينُوا بِهِ [أَي بِالْقُرْآنِ] عَلَى الْأَوَائِكُمْ؛ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ أَكْبَرِ الدَّاءِ، وَهُوَ الْكُفْرُ وَ النِّفَاقُ، وَ الْعِي وَ الضَّلَالُ. (۵)

۱- معانی الأخبار، ص ۲۷۱، ح ۲.

۲- تحف العقول، ص ۳۱۶.

۳- الفردوس، ج ۳، ص ۵۶۴، ح ۵۷۶۸.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۴۹۳، ح ۱۳.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

ص: ۲۷۱

در گرفتاری های خویش از قرآن کمک گیرید؛ زیرا در قرآن شفای بزرگ ترین دردها، یعنی درد کفر و نفاق و انحراف و گمراهی است.

۵. امام علی علیه السلام :

أَفِضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ، فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الذِّكْرِ، وَهُوَ أَمَانٌ مِنَ النَّفَاقِ، وَبِرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ، وَتَذَكِيرٌ لِصَاحِبِهِ عِنْدَ كُلِّ خَيْرٍ يَقْسِمُهُ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ، وَلَهُ دَوَى تَحْتَ الْعَرْشِ. (۱)

خداوند عزوجل را بسیار یاد کنید، که آن بهترین یاد است و از نفاق مصون، و از آتش ننگه می دارد و یادکننده را به یاد [انجام] هر خوبی و خیری که خدا قسمت [بندگانش] می کند، می اندازد و آوا و مهممه اش در زیر عرش شنیده می شود.

۶. پرهیز از منافق زبان باز

۶. پرهیز از منافق زبان باز

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله :

إِنِّي لَأَتَخَوِّفُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُحْجِرُهُ إِيْمَانُهُ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ كُفْرُهُ، وَلَكِنْ أَتَخَوِّفُ عَلَيْكُمْ مُنَافِقًا عَالِمَ اللِّسَانِ؛ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَعْمَلُ مَا تُنْكِرُونَ. (۲)

من برای امت خود از مؤمن و مشرک نمی ترسم؛ زیرا مؤمن را ایمانش مانع [از لطمه زدن به جامعه اسلامی] می شود و مشرک را نیز همان کفرش سرکوب می کند، اما ترس من برای شما از منافق زبان بازی است که حرف هایی می زند که شما بدان اعتقاد دارید و کارهایی می کند که شما به آنها اعتقاد ندارید.

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۹۰، ح ۲.

۲- کنز العمال، ۲۹۰۴۶.

ص: ۲۷۲

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي كُلُّ مُنَافِقٍ عَلِيمِ اللِّسَانِ؛ بیشترین ترس من برای شما پس از خودم، از منافقان زبان باز است» (۱).

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. صعود و نزول روح

۲. ای حنظله! آدمی هر ساعتی حالتی دارد

۳. دچار نفاق شده ام

۴. اشک تمساح

۱. صعود و نزول روح

۱. صعود و نزول روح

در بحار الأنوار، از سلام نقل شده است: «خدمت امام باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین وارد شد و سؤالاتی کرد و وقتی خواست برخیزد به امام عرض کرد: خداوند به شما عمر طولانی دهد و ما را از وجودتان بهره مند سازد. می خواهم مطلبی عرض کنم و آن این است که وقتی خدمت شما می آییم تا زمانی که در محضر شما هستیم، رقت قلب داریم و جان هایمان به دنیا بی رغبت است و مال و ثروت مردم بر ایمان ارزش و اهمیتی ندارد، اما همین که شما را ترک می کنیم و به میان مردم و کسبه و تجار می رویم، دوباره دنیادوستی به سراغمان می آید.

امام باقر علیه السلام فرمود: «دل ها چنین هستند؛ گاه کار بر آنها دشوار می شود و گاه آسان».

سپس امام فرمود: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت عرض کردند: ای رسول خدا! از نفاق بر خود می ترسیم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا از آن می ترسید؟ عرض کردند: ما وقتی در محضر شما هستیم و ما را موعظه می فرماید، بیم و ترس [از خدا و آخرت] دلمان را فرا می گیرد و دنیا را فراموش می کنیم و به آن بی رغبت می شویم. چنان که گویی آخرت و بهشت و دوزخ را با چشم می بینیم، اما همین که به خانه های

۱- الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۱۸.

ص: ۲۷۳

خود می رویم و بوی فرزندانمان به مشاممان می خورد و زن و بچه و ثروت را می بینیم، از آن حال و وضعی که در خدمت شما داشتیم تقریباً برمی گردیم، به طوری که گویی اصلاً آن حالت را نداشته ایم. آیا از این حالت، بیم نفاق بر ما دارید؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: هرگز. این از گام هایی است که شیطان برمی دارد تا شما را به دنیا راغب سازد. به خدا قسم اگر همان حالت را که نزد من داشتید، در خانه هایتان نیز داشتید، فرشتگان با شما دست می دادند و بر روی آب راه می رفتید» (۱).

۲. ای حنظله! آدمی هر ساعتی حالتی دارد

۲. ای حنظله! آدمی هر ساعتی حالتی دارد

در تنبیه الخواطر از حنظله اُسَیدی، که از کاتبان پیامبر بود، نقل شده است که می گفت: «در خدمت پیامبر بودیم و آن حضرت از بهشت و دوزخ برایمان گفت: چند آنکه گویی آنها را با چشم می دیدیم. [در پایان مجلس] من برخاستم و نزد زن و فرزندم رفتم و به سخن گفتن و خنده و شوخی مشغول شدم. ناگاه به یاد سخنان پیامبر و حالتی که به ما دست داده بود، افتادم. از خانه بیرون آمدم و ابوبکر را دیدم. به او گفتم: ای ابوبکر! گرفتار نفاق شده ام. ابوبکر پرسید: کدام نفاق؟ گفتم: وقتی در خدمت پیامبر هستیم و از بهشت و دوزخ برایمان می گوید، حالتی داریم که گویی بهشت و جهنم را می بینیم، اما چون از خدمت آن حضرت می رویم، به خانواده و مال و منال خود سرگرم می شویم و [همه آن سخنان را] فراموش می کنیم!

ابوبکر گفت: ما نیز همین حالت را داریم.

ص: ۲۷۴

من خدمت پیامبر رسیدم و موضوع را برای آن حضرت گفتم. فرمود: ای حنظله، اگر نزد خانواده خود نیز همان حالتی را می داشتید که نزد من دارید، هر آینه فرشتگان در بستر شما و در کوچه و گذرگاه با شما دست می دادند. ای حنظله، آدمی هر ساعتی حالتی دارد». (۱)

۳. دچار نفاق شده ام

۳. دچار نفاق شده ام

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من دچار نفاق شده ام. حضرت فرمود: به خدا سوگند، تو منافق نشده ای. اگر منافق بودی نزد من نمی آمدی تا مرا از آن آگاه کنی. چه چیز تو را به تردید افکنده است؟ گمان می کنم آن دشمن حاضر [در همه جا، یعنی شیطان] به سراغت آمده و به تو گفته است: چه کسی تو را آفریده است؟ و تو گفته ای: خدا مرا خلق کرده و او به تو گفته است: چه کسی خدا را آفریده است؟ مرد عرض کرد: آری، سوگند به آن که تو را به حق برانگیخت، همین گونه است.

پیامبر فرمود: شیطان از طریق اعمال و کردارهایتان نزد شما آمد و نتوانست بر شما چیره شود. حالا- از این راه (از راه عقاید) به سراغتان آمده است تا شما را بلغزاند. هرگاه چنین چیزی برای یکی از شما پیش آمد، خدا را به یگانگی یاد کند». (۲)

۴. اشک تمساح

۴. اشک تمساح

«وقتی عثمان بر اثر انحراف هایش در خطر کشته شدن بود، معاویه هیچ کمکی برای او نفرستاد. برای اینکه او با عثمان کار نداشت. او دنبال

۱- کنز العمال، ح ۱۶۹۶، ۱۶۹۷، ۱۶۹۹، ۱۲۲۱.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۲۵، ح ۵.

ص: ۲۷۵

ریاست خودش بود. فکرهايش را کرد، دید اگر عثمان کشته بشود، مرده عثمان بیشتر به نفع اوست تا زنده او. لذا جاسوس هایش را فرستاد تا لباس خون آلودی، انگشت بریده ای از عثمان برای او ببرند. وقتی اینها را آوردند، فوراً پیراهن عثمان را بر سر دروازه شام یا مسجد جامع دمشق آویزان کرد و رفت بالای منبر شروع کرد به اشک تمساح ریختن که ایهاالناس! خلیفه مظلوم پیامبر را کشتند، این هم پیراهن خون آلود او. صدای غریو گریه مردم بلند شد. معاویه روزها از این مردم اشک گرفت و از مظلومیت خلیفه پیامبر سخن گفت و این آیه را می خواند: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰناً فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ اِنَّهٗ كَانَ مَنصُوراً؛ و کسی که مظلوم کشته شود ما برای ولی او حق قصاص قرار دادیم، اما نباید در کشتار زیاده روی کند و همانا او پیروز است.» (اسراء: ۳۳) حال ای مردم! شما می گوئید ما در مقابل این جنایت بزرگ که بر اسلام وارد شد، سکوت کنیم؟ مردم هم گفتند: نه، نه، ما با جان و دل حاضریم جهاد کنیم. آن گاه مردم را جمع کرد و به جنگ با علی علیه السلام آمد. پس معاویه از خودش نیرویی نداشت، از نیروی پیغمبر استفاده کرد، از نیروی قرآن استفاده کرد» (۱).

آموزه ها

اشاره

آموزه ها

زیر فصل ها

۱. دو حالت و دو وضعیت داشتن، غیر از نفاق است

۲. ابزار منافق

۳. لزوم پیکار با نفاق

۴. نفاق یک بیماری است

۵. نفاق اخلاقی و نفاق عقیدتی

۱. دو حالت و دو وضعیت داشتن، غیر از نفاق است

۱. دو حالت و دو وضعیت داشتن، غیر از نفاق است

«نفاق، دورویی است؛ یعنی انسان در باطن به گونه ای است که در ظاهر، خلاف آن را می نمایاند. اما دو حالت و دو وضعیت داشتن، هیچ ربطی به نفاق ندارد. انسان در شرایط متفاوت، حالات مختلف دارد.

ص: ۲۷۶

همان گونه که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می کردند: ما وقتی در محضر مبارک شما می نشینیم و شما صحبت می کنید، موعظه می کنید، از خدا می گوئید، از قیامت می گوئید، راجع به گناهان و توبه و استغفار سخن می گوئید، حال بسیار خوشی پیدا می کنیم، ولی بعد که از حضور شما مرخص می شویم و مدتی با زن و بچه مان می نشینیم، می بینیم که حالمان برگشت و باز همان آدم اول شدیم. یا رسول الله! آیا این نفاق نیست؟ حضرت می فرمود: نه، این نفاق نیست».

۲. ابزار منافق

۲. ابزار منافق

«ابزار منافق چیست؟ نمی شود منافق را در دنیا از میان برد؛ هست، بشر است، منافق می شود. بشر وقتی در جامعه ای قرار گرفت که دید اگر بخواهد برخلاف اصولی که مردم آن جامعه به آن اعتقاد دارند تظاهر کند، جامعه او را در هم می کوبد، فوراً تظاهر می کند، به همان لباس در می آید، ولی جامعه خودش باید آگاه باشد و گول تظاهر و فریب را نخورد. باز اینجاست که ما می بینیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از آن طرف راجع به خطر نفاق شدیداً اظهار نگرانی می کند، از طرف دیگر راجع به اینکه امتش جاهل باشند و تجزیه و تحلیل نداشته باشند و در مسائل غور نکنند، اظهار نگرانی می کند. خیلی عجیب است! پیغمبر از دو چیز اظهار نگرانی کرده است: از نفاق و منافق، و دیگر از اینکه توده امت جاهل و نادان باشند. در آنجا فرمود: «أَنْتِي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا» تا آنجا که فرمود: «وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ». در اینجا می فرماید: «أَنْتِي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْفَقْرَ وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْهِمْ سَوْءَ التَّدْبِيرِ»، اما ترس من برای شما از منافق زبان باز است. من از فقر و

ص: ۲۷۷

نداشتن ثروت بر امتم نگران نیستیم؛ یعنی کمی ثروت، امت من را از پا در نمی آورد؛ آن چیزی که من از آن نگران هستم، فقر معنوی و فکری و فقر اندیشه است. اگر غنای اندیشه باشد، ثروت می آید؛ اما ولو ثروتشان از دنیا بگذرد مثل ثروت امروز کشورهای اسلامی که همین نفت، بزرگ ترین منبع ثروت دنیاست و بیشترش در کشورهای اسلامی است ولی فقر اندیشه داشته باشند، فایده ای به حالشان ندارد. حالا- اگر دو خطر با هم پیدا بشود، یعنی از یک طرف منافق ها، بی دین های متظاهر زیرک، متظاهرها و ریاکارها و مدلس ها پیدا بشوند و از طرف دیگر، مردم، جاهل و نادان باشند، آنها اینها را ابزار خودشان قرار می دهند» (۱).

۳. لزوم پیکار با نفاق

۳. لزوم پیکار با نفاق

«مشکل ترین مبارزه ها مبارزه با نفاق است که مبارزه با زیرک هایی است که احمق ها را وسیله قرار می دهند. این پیکار از پیکار با کفر به مراتب مشکل تر است؛ زیرا در جنگ با کفر، مبارزه با یک جریان مکشوف و ظاهر و بی پرده است و اما مبارزه با نفاق، در حقیقت مبارزه با کفر مستور است. نفاق دورو دارد: یک رو ظاهر، که اسلام است و مسلمانی؛ و یک رو باطن که کفر است و شیطنت و درک آن برای توده ها و مردم عادی بسیار دشوار و گاهی غیرممکن است و لذا مبارزه با نفاق ها غالباً به شکست برخوردده است؛ زیرا توده ها شعاع درکشان از سرحد ظاهر نمی گذرد و نهفته را روشن نمی سازد و آن قدر بُرد ندارد که تا اعماق باطن ها نفوذ کند.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۲۱۳.

ص: ۲۷۸

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای که برای محمد بن ابی بکر نوشت، می گوید:

وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ: اِنِّي لَا اَخَافُ عَلَى امَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا، اَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِاِيْمَانِهِ وَ اَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشْرِكِهِ، وَ لِكِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ. (۱)

پیغمبر به من گفت: من بر اتم از مؤمن و مشرک نمی ترسم؛ زیرا مؤمن را خداوند به سبب ایمانش باز می دارد و مشرک را به خاطر شرکش خوار می کند، ولكن بر شما از هر منافق دل دانا زبان می ترسم که آنچه را می پسندید می گوید و آنچه را ناشایسته می داند می کند.

در اینجا رسول الله از ناحیه نفاق و منافق اعلام خطر می کند؛ زیرا عامه امت، بی خبر و ناآگاهند و از ظاهرها فریب می خورند و باید توجه داشت هر اندازه احمق زیاد باشد، بازار نفاق داغ تر است.

مبارزه با احمق و حماقت، مبارزه با نفاق نیز هست؛ زیرا احمق ابزار دست منافق است». (۲)

۴. نفاق یک بیماری است

۴. نفاق یک بیماری است

نفاق نوعی بیماری است و مانند هر بیماری دیگری، کم کم شدید می شود. بنابراین، از همان ابتدا باید با هشیاری، از عوامل نفاق دوری کرد

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۳۳۸.

ص: ۲۷۹

و به خدا و قرآن پناه برد. با رواج قرآن و فرهنگ آن می توان با نفاق مبارزه کرد.

در قرآن کریم آمده است: «فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ؛ هر چه قدر برای شما میسر است، قرآن بخوانید.» (مزمّل: ۲۰) در روایات هم به قرائت روزانه قرآن کریم اشاره شده است. اگر مسلمانان هر روز قرآن بخوانند؛ یعنی روزانه به خدا و قیامت و به حقیقت خود توجه دارند و این می تواند مایه تذکر واقعی برای انسان باشد تا خود را از دورویی نجات دهد.

۵. نفاق اخلاقی و نفاق عقیدتی

۵. نفاق اخلاقی و نفاق عقیدتی

با توجه به بحث های مطرح شده باید بین دو نفاق فرق گذاشت. گاهی نفاق در حد بعضی از رفتارهای اجتماعی است؛ مثل وعده دادن و سپس خلف وعده کردن؛ درحالی که گاه شخصی در باطن کافر است، ولی خود را مؤمن معرفی می کند. این دو نوع نفاق است که اولی با ایمان جمع می شود، اما دومی کفر نهان است و با ایمان رابطه و سنخیتی ندارد.

منابع دیگر

منابع دیگر

آشتیان، زهرا، نفاق و منافق از دیدگاه شهید آیت الله مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۸۳.

امین، سید مهدی، پایان سلطه کفر، آغاز نفاق از دیدگاه قرآن و حدیث، قم، بیان جوان، ۱۳۹۰.

حسینی تکتا، علی، شناخت منافقین، نگرشی موضوعی بر پدیده نفاق، قم، دانش و ادب، ۱۳۸۱.

حسینی، محمد، دو چهرگان: نفاق، آفت دین و اجتماع، قم، دفتر تبلیغات

ص: ۲۸۰

اسلامی، ۱۳۷۷.

حیدرپور، حسین، بصیرت قرآنی و ولایی: تفسیر موضوعی آیات مربوط به نفاق، تهران، شیوه، ۱۳۸۹.

خاتمی، سید احمد، سیمای نفاق در قرآن، تهران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

شاطرزاده یزدی، مجتبی، گفتاری چند از معصومین علیهم السلام پیرامون ریاکاری، نفاق و دورویی، مشهد، بارش، ۱۳۸۹.

شمس الدینی، صلاح الدین، نفاق و عبرت‌ها، قم، سپهر اندیشه، ۱۳۸۲.

محمدیان، محمد، نفاق: جنگ مذهب علیه مذهب، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۹۰.

مطهری، مرتضی، مسأله نفاق، تهران، بینش مطهر، ۱۳۹۰.

ص: ۲۸۱

۹. دوستی

اشاره

۹. دوستی

«الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»؛ در آن روز، یاران و دوستان، جز پرهیزکاران، بعضی شان دشمن بعضی دیگرند». (زخرف: ۶۷)

دوستی و محبت، واژه ای آشنا برای همه انسان هاست؛ زیرا نخستین احساسی که انسان با آمدن به دنیا با آن روبه رو می شود، محبت و دوستی است؛ دوستی مادر، پدر و

خدای مهربان، جهان را بر اساس عشق آفرید. اهل بیت پیامبر علیهم السلام اساس دین را حبّ و دوستی معرفی کرده اند. شخصی به نام برید بن معاویه می گوید: خدمت حضرت باقر علیه السلام بودم که یک نفر تازه وارد از خراسان داخل شد که پیاده آمده بود پاهای خود را نشان داد که پینه بسته بود، گفت: به خدا قسم مرا از این راه دور خدمت شما نیاورد مگر محبت (و دوستی) شما اهل بیت علیهم السلام حضرت باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر ما را سنگی دوست داشته باشد، خداوند او را

ص: ۲۸۲

با ما محشور می‌کند. «هل الدینُ الاّ الحَبُّ؛ مگر دین غیر حَبّ و دوستی است...» (۱).

این معنا از دوستی، یک معنای عام و کلی است، اما دوستی یک معنای خاص و ویژه هم دارد؛ دوستی، یعنی رفاقت و آشنایی توأم با مهر و محبت؛ و دوست یعنی رفیق، حبیب، خلیل، قرین، جلیس، هم‌نشین، برادر و... .

آنچه در این مقاله مورد نظر است، دوستی به معنای عام و کلی آن نیست، بلکه دوستی به معنای خاص و ویژه آن مورد نظر است؛ یعنی دوستی انسان‌ها با همدیگر؛ رفاقت و آشنایی همراه با مهر و محبت.

به هر حال در بحث دوستی، چند پرسش اساسی، مطرح است:

۱. دوستی در اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام چه جایگاهی دارد؟

۲. خاستگاه دوستی و محبت چیست؟

۳. عوامل و موانع دوستی کدام است؟

۴. معیارهای دوستی و انواع دوست کدام است؟

۵. حقوق و آداب دوستی چیست؟

۱. جایگاه دوستی و محبت

۱. جایگاه دوستی و محبت

سعادت انسان در دنیا و کلید ورود به بهشت، دوستی و محبت است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «امت من تا هنگامی که یکدیگر را دوست ندارند، به یکدیگر هدیه دهند و امانت داری کنند، سعادت‌مند خواهند بود» (۲).

۱- محمدباقر مجلسی، مترجم: موسی خسروی، بخش امامت (ترجمه ج ۲۳ تا ۲۷ بحارالانوار)، ج ۵، ص ۷۵.

۲- محمد محمدی ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، به نقل از: عیون الرضا، ج ۲، ص ۲۹، ح ۲۵.

ص: ۲۸۳

آنچه در باب دوستی مهم است، حقیقی بودن آن است؛ یعنی دوستی ای که از دل برآید. این نوع دوستی، انسان را بهشتی می‌کند و علتش آن است که دوستی و انس گرفتن با مردم، کاری خدایی است.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «بدان، انس و دوستی [با مردم] از ناحیه خداست (کاری خدایی است) و دشمنی، از ناحیه شیطان است (کاری شیطانی است)». (۱)

از ویژگی‌های مؤمنان آن است که اهل انس و دوستی هستند و خانه‌هایشان محل رفت و آمد دوستان است.

شخصی از امام کاظم علیه السلام می‌پرسد: «کدام یک از ما بیشتر دینش را دوست دارد؟»

حضرت فرمود: «آنکه رفیقش را بیشتر دوست دارد». (۲)

دوستی با مردم تا اندازه‌ای اهمیت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اساس عقل پس از ایمان [به خدا]، دوستی با مردم است». (۳)

آن حضرت دوستی با مردم را نیمی از عقل و نیمی از دین معرفی می‌کند. (۴)

امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام، دوستی را نوعی خویشاوندی معرفی می‌کند و می‌فرماید: «الصدیق أقرب الأقارب؛ دوست، نزدیک‌ترین خویشاوندان است». (۵)

۱- محمد محمدی ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، به نقل از: الکافی، ج ۳، ص ۴۸۱، ح ۱.

۲- محمد محمدی ری شهری، دوستی در قرآن و حدیث، به نقل از: بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۲، ح ۳۸.

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۸، ح ۶.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۶۴۳، ح ۴؛ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۹۲، ح ۱۱.

۵- غررالحکم، ح ۶۷۴.

ص: ۲۸۴

باید توجه داشت که اگر انسان بر مدار دوستی بچرخد، هماهنگ با جهان آفرینش است؛ و گرنه نقطه مقابل دوستی، دشمنی است که ناهماهنگی با هستی به شمار می رود.

از امام صادق علیه السلام روایت جالبی در مورد سلیمان پیامبر می خوانیم. آن حضرت می فرماید:

داوود پیامبر صلی الله علیه و آله برای اینکه بداند [پسر دلیندش] سلیمان به چه حدّ و اندازه از حکمت رسیده است، از او می پرسد: ... چه چیز شیرین تر است؟

سلیمان پاسخ می دهد: محبت و دوستی؛ زیرا آن، راحتی و زندگی دائمی است که از جانب خدا میان بندگانش قرار داده شده است؛ تا آنجا که اسب، سُم خود را برای کُزه اش برمی دارد. (۱)

دل هر جنبده ای برای آنچه دوستش دارد می تپد؛ حتی حیوانی مانند اسب، قدمی که برای کُزه اش برمی دارد، بر اساس محبت و دوستی است.

در روایتی رسول خدا صلی الله علیه و آله ، فرمود: «انسان، به دین دوستش است پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی می کند». (۲)

۲. خاستگاه دوستی و محبت چیست؟

۲. خاستگاه دوستی و محبت چیست؟

خاستگاه اصلی محبت و دوستی، خداوند مهربان است؛ همو که کتاب هدایتش، قرآن را با رحمتگری و مهربانی آغاز کرد؛ با بسم الله الرحمن

۱- جامع الاحادیث قمی، ص ۱۹۳.

۲- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۲، ح ۱۲.

ص: ۲۸۵

الرحیم. و هموست که به پیامبر خود می فرماید: «و میان دل هایشان محبت و دوستی انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می کردی، نمی توانستی میان دل هایشان الفت و دوستی برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان الفت و دوستی انداخت؛ چرا که او توانایی حکیم است.» (۱)

و در آیه ای دیگر، قرار دادن همسر برای انسان را از نشانه های خود معرفی می کند و سپس می فرماید: «و (خدای مهربان) میان شما دوستی و مهربانی نهاد.» (۲)

در روایات به چگونگی ایجاد این محبت و دوستی اشارتی شده است. برای مثال امیرمؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «هر کس به همانند خودش گرایش دارد.» (۳)

آن امام همام در توضیح این سخن، فرموده است: «عقل با همانند خود الفت می گیرد» (۴) و «انسان پست تنها از همانند خود پیروی می کند و تنها به همانند خودش می گراید.» (۵)

کبوتر با کبوتر، باز با باز جج

کند هم جنس با هم جنس پرواز

امام صادق علیه السلام به عُمَر بن یزید فرمود: «هر چیزی به چیزی آرام می گیرد؛ مؤمن نیز به برادر مؤمنش آرام می گیرد، همان گونه که پرنده به همانند خود آرام می گیرد. آیا چنین چیزی را ندیدی و تجربه نکردی؟» (۶)

۱- انفال: ۶۳.

۲- روم: ۲۱.

۳- غرر الحکم، ح ۶۸۶۵.

۴- غرر الحکم، ح ۳۲۶.

۵- غرر الحکم، ح ۱۹۲۰.

۶- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۵، ح ۳۳.

ص: ۲۸۶

فلاسفه از این حقیقت با عنوان سنخیت نام می برند. شهید مطهری رحمه الله در این باره می نویسد:

در اینجا غرض از جذب و دفع، جذب و دفع های جنسی نیست (اگرچه آن نیز خود نوع خاصی از جذب و دفع است، اما با بحث ما ارتباط ندارد و خود موضوعی مستقل است)، بلکه مراد، آن جذب و دفع هایی است که در میان افراد انسان در صحنه حیات اجتماعی وجود دارد. در جامعه انسانی نیز برخی همکاری هاست که بر اساس اشتراک منافع است. البته اینها نیز از بحث ما خارج است.

قسمت عمده ای از دوستی ها و رفاقت ها، و یا دشمنی ها و کینه توزی ها، همه مظاهری از جذب و دفع انسانی است. این جذب و دفع ها بر اساس سنخیت و مشابهت و یا ضدیت و منافرت پی ریزی شده است. (۱)

۳. عوامل و موانع دوستی کدام است؟

اشاره

۳. عوامل و موانع دوستی کدام است؟

دوستی به عنوان یک پدیده اجتماعی، عواملی دارد که آن عوامل می توانند دوستی ها را تقویت کنند و سبب پایداری آن شوند. در مقابل، بعضی چیزها می توانند مانع دوستی شوند یا پایه های دوستی را متزلزل سازند. بنابراین، بر هر انسان عاقلی است که این عوامل و موانع را بشناسد و در زندگی اجتماعی خود به آنها توجه کند تا دچار آسیب نشود.

۱- بر خلاف آنچه در جریان الکتریسیته گفته می شود که دو قطب همنام، یکدیگر را دفع می کنند و دو قطب ناهمنام یکدیگر را جذب می کنند.

ص: ۲۸۷

الف) عوامل دوستی**اشاره**

الف) عوامل دوستی

عوامل دوستی را می توان هم در قرآن و هم در روایات جست. ابتدا به پیشگاه قرآن می رویم.

یک عوامل دوستی از منظر قرآن**اشاره**

یک عوامل دوستی از منظر قرآن

زیر فصل ها

اول چنگ زدن به جبل الله و ریسمان الهی

دوم ایمان و عمل صالح

سوم بدی را با خوبی جواب دادن (اخلاق قرآنی)

چهارم . رحمت الهی

اول چنگ زدن به جبل الله و ریسمان الهی

اول چنگ زدن به جبل الله و ریسمان الهی

خداوند حکیم می فرماید:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (آل عمران: ۱۰۳)

و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هر گونه وسیله وحدت)، چنگ زدید و پراکنده نشوید! و نعمت [بزرگی] خدا را بر خود به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید! و شما بر لب حفره ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد: این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید پذیرای

هدایت شوید.

همه مفسران وقتی به این آیه رسیدند، ناچار شدند حبل الله و ريسمان الهی را معنا کنند؛ زیرا خداوند مهربان فرمود: همگی به ريسمان الهی چنگ بزنید، این یک فرمان است. یک حکم است. یک واجب است و همگی دسته جمعی باید تمسک جوئیم، چنگ بزنیم و

ص: ۲۸۸

روشن است وقتی انسان‌ها با سلیقه‌های مختلف و متفاوت و... بخواهند به یک ریسمان چنگ بزنند، باید آن تفاوت‌ها و اختلاف‌ها را کنار بگذارند، سعه صدر را در خود زیاد کنند، تحمل و بردباری را بالا ببرند و دوستی و محبت را در میان خود، اصل قرار دهند، تا بتوانند در کنار هم حول یک محور بچرخند. آن محور، جبل‌الله است، ریسمان الهی است.

مفسران ریسمان الهی را همان دین خدا، اسلام، معنا می‌کنند. ریسمان الهی همان قرآن است، اهل بیت پیامبر است، توحید و ولایت است، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است، امیر مؤمنان، علی‌علیه‌السلام است. (۱)

اینها مصادیقی است که مفسران برای جبل و ریسمان الهی بیان کرده‌اند. بنابراین می‌توان گفت: چنگ زدن به دین خدا، یعنی اسلام، پیروی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وقرآن کریم و اعتصام به ولایت اهل بیت‌علیهم‌السلام از عوامل دوستی به شمار می‌رود.

دوم ایمان و عمل صالح

دوم ایمان و عمل صالح

در قرآن کریم، ایمان به خدا و قیامت و عمل صالح، عامل دوستی معرفی شده است. عامل مهمی که خداوند مهربان به واسطه آن، محبت و دوستی را بین بندگانش قرار می‌دهد. در آیه ۹۶ سوره مریم می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؛ مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد».

۱- نک: تفسیر المیزان و تفسیر نمونه، ذیل آیه ۱۰۳ سوره آل عمران .

سوم بدی را با خوبی جواب دادن (اخلاق قرآنی)

سوم بدی را با خوبی جواب دادن (اخلاق قرآنی)

انسان در زندگی اجتماعی با برخوردهای متفاوتی روبه رو می شود؛ گاهی خوبی می بیند و گاهی بدی. به طور طبیعی، وی در مقابل هر عملی، واکنشی نشان می دهد.

اگر کسی در مقابل خوبی، خوبی کند، کار پسندیده و معقولی است. اگر کسی در مقابل خوبی، بدی کند، ناپسند و نامعقول است. اگر در مقابل بدی، بدی کند، ممکن است بگویند این نوعی مقابله به مثل است و معقول است و اگر در مقابل بدی، خوبی کند، این کار بالاتر از خوبی است؛ و این واکنش را نشانه بزرگواری شخص می دانند؛ به ویژه آنجا که قدرت و نیرو دارد، اما بدی را با بدی پاسخ نمی دهد. خداوند در قرآن کریم می فرماید این نوع اخلاق و برخورد، دشمن را به دوست صمیمی تبدیل می کند و عامل دوستی است. در آیه ۳۴ سوره فصلت آمده است: «وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه [خواهی دید] همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!».

چهارم . رحمت الهی

چهارم . رحمت الهی

با تمسک به آیه ۷ سوره ممتحنه، می گوئیم که رحمت، محبت و عشق الهی به بندگانش و به آفریده هایش، عامل محبت و دوستی است: «عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ امید است که خدا میان شما و میان کسانی از آنان که [ایشان را] دشمن داشتید، دوستی برقرار کند و خدا تواناست و خدا آمرزنده مهربان است».

ص: ۲۹۰

صفت‌ها یا اسم‌هایی که انتهای آیات ذکر می‌شود؛ حکمت و دلیلی دارد؛ هنگامی که خداوند از تبدیل شدن دشمنی به دوستی سخن می‌گوید، در انتهای آیه، ابتدا می‌فرماید خداوند قدیر و تواناست و سپس می‌فرماید خداوند آمرزنده و مهربان است. رحمت خاص الهی، عامل تبدیل دشمنی‌ها به دوستی‌هاست؛ یعنی محبت و رحمت الهی است که دوستی‌ها را ایجاد می‌کند.

دو عوامل دوستی از منظر روایات

اشاره

دو عوامل دوستی از منظر روایات

اما در روایات نیز عوامل مختلفی برای دوستی معرفی شده است. بعضی مجموعه‌های حدیثی، احادیث مربوط به این موضوع را یک جا گرد آورده‌اند. (۱) در ادامه به تعدادی از آن عوامل از دیدگاه روایات اشاره می‌شود:

اول خوش نیتی

اول خوش نیتی

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «هر کس نیتش خوب باشد، پاداشش فراوان، [و] زندگی‌اش خوش، و دوستی‌اش (بر دیگران) واجب و لازم گردد». (۲)

نیت‌ها، افکار و اعتقادات، در رفتار آدمی اثرگذار است. کسی که نیت خوبی ندارد و به دیگران خوش گمان نیست، نمی‌تواند با آنها ارتباط خوبی برقرار کند. برعکس، انسان‌های خوش نیت و خوش گمان، رفتارشان با مردم بر اساس محبت است؛ از کوزه همان تراود که در

۱- مانند کتاب دوستی در قرآن و حدیث، تألیف محمدی ری شهری.

۲- غررالحکم، ح ۹۰۹۴.

ص: ۲۹۱

اوست. محبت ظاهری باید خاستگاهی داشته باشد و آن خاستگاه می تواند خوش نیتی و خوش گمانی باشد.

دوم حسن ظن یا خوش گمانی

دوم حسن ظن یا خوش گمانی

حضرت علی علیه السلام فرمود: «هر کس به مردم خوش گمان باشد، دوستی آنها را به دست می آورد».^(۱)

سوم خوش اخلاقی، گشاده رویی، محبت و مهربانی

سوم خوش اخلاقی، گشاده رویی، محبت و مهربانی

امام صادق علیه السلام فرمود: «خوش اخلاقی، جلب کننده دوستی و محبت است».^(۲)

حضرت علی علیه السلام نیز فرمود: «گشاده رویی، دامی برای دوستی است».^(۳)

گشاده رویی ممکن است امری ظاهری تلقی شود، اما امروزه روان شناسان معتقدند که گشاده رویی و لبخند، انرژی مثبت در خود فرد و دیگران ایجاد می کند. این موضوع را می توان تجربه کرد، افزون بر آنکه سیره عملی پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام نیز بوده است.

چهارم ادب

چهارم ادب

از امام کاظم علیه السلام روایت شده است: «احترام میان خود و برادرت را از بین مبر و چیزی از آن بگذار؛ زیرا از میان رفتن آن، از میان رفتن شرم و حیاست و بر جای ماندن احترام، عامل برجایی دوستی است».^(۴)

۱- غرر الحکم، ح ۸۸۴۲.

۲- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۶۹، ح ۱۰۹.

۳- غرر الحکم، ح ۱۰۷۵.

۴- تحف العقول، ص ۴۰۹.

ص: ۲۹۲

پنجم تواضع و فروتنی

پنجم تواضع و فروتنی

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «دوستی، میوه تواضع و فروتنی است».^(۱)

انسان ها به طور فطری از تکبر بیزارند و برعکس، در مقابل تواضع و فروتنی، خاضع هستند. انسان های متواضع را دوست دارند و بنابراین به کسی گرایش می یابند که اهل تواضع و فروتنی باشد.

ششم انصاف

ششم انصاف

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «انصاف، دل ها را به یکدیگر می پیوندد».^(۲)

از حضرت جوادالائمه علیه السلام ، امام نهم شیعیان نیز روایت شده است که فرمود: «با سه خصلت، دوستی را به دست می آورند: انصاف در معاشرت، همدردی در خوشی و ناخوشی، و داشتن قلبی پاک».^(۳)

هفتم دوری از حسد

هفتم دوری از حسد

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «هر کس حسادت را ترک کند، نزد مردم محبوب گردد».^(۴)**هشتم فراموش کردن بدی ها**

هشتم فراموش کردن بدی ها

از امیر مؤمنان، علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «بدی های برادران خود را فراموش کن تا دوستی شان را پایدار و مستدام گردانی».^(۵)

۱- غررالحکم، ح ۴۶۱۳.

۲- غرر الحکم، ح ۸۷۲۶.

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۲، ح ۷۷.

۴- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۳۷، ح ۱.

۵- غررالحکم، ح ۴۵۸۴.

ص: ۲۹۳

نهم دل سپردن به خدا در نماز

نهم دل سپردن به خدا در نماز

شاید کمتر گفته شده است که اگر کسی نمازش را خوب بخواند، یکی از آثار آن، جلب دوستی مردم است. به ما گفته اند رابطه تان را با خدا اصلاح کنید؛ خدا رابطه شما را با بندگانش اصلاح می کند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «دوست دارم که مؤمن هرگاه به نماز ایستاد، با دل خود به خدای متعال روی بیاورد و دلش او را به امور دنیا مشغول نکند؛ چون هیچ مؤمنی در نماز با همه قلبش به خدا روی نمی آورد، مگر آنکه خداوند با وجه [کریم] خود، به او روی خواهد آورد و پس از آنکه خداوند او را دوست داشت، دل های مؤمنان را نیز متوجه او خواهد ساخت». (۱)

دهم بخشش و هدیه دادن

دهم بخشش و هدیه دادن

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس خواستار دوستی مردم است، از دارایی خود ببخشد». (۲)

حضرت امیر علیه السلام نیز فرمود: «هر کس پیش از آنکه از او بخواهند، ببخشد و عطا کند، بزرگوار و محبوب است». (۳)

یازدهم دید و بازدید و صله رحم

یازدهم دید و بازدید و صله رحم

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «زیارت و دید و بازدید دوستی و محبت را در دل ها می رویند». (۴)

۱- بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۲۴۰، ح ۲۴.

۲- کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۱، ح ۱۶۲۰۵.

۳- غررالحکم، ح ۸۶۴۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۵، ح ۳۶.

ص: ۲۹۴

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «صله رحم سبب دوستی می شود» (۱).

دوازدهم افشای سلام

دوازدهم افشای سلام

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وارد بهشت نخواهید شد، مگر آنکه ایمان بیاورید و ایمان نخواهید آورد، مگر آنکه یکدیگر را دوست بدارید. آیا شما را به چیزی راهنمایی کنم که اگر انجامش دهید، محبوب یکدیگر خواهید شد؟ سلام کردن را در میان خود رواج دهید» (۲).

سیزدهم دست دادن

سیزدهم دست دادن

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «با یکدیگر دست بدهید تا کینه از دل هایتان بیرون رود» (۳).

چهاردهم نرم سخنی و شیرین زبانی

چهاردهم نرم سخنی و شیرین زبانی

حضرت علی علیه السلام نیز فرمود: «باید در دلت احتیاج به مردم و بی نیازی از ایشان پیدا گردد، احتیاج به آنها در نرم زبانی و خوشرویی باشد و بی نیازی از آنها، در حفظ آبرو و نگهداری عزت باشد» (۴).

ب) موانع دوستی

اشاره

ب) موانع دوستی

زیر فصل ها

یک مانع دوستی از دیدگاه قرآن

دو مانع دوستی از دیدگاه روایات

یک مانع دوستی از دیدگاه قرآن

یک مانع دوستی از دیدگاه قرآن

خداوند ملائک برادری را ایمان معرفی کرده و فرموده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ مؤمنان

۱- غررالحکم، ح ۵۸۵۲.

۲- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۴، ح ۹۳.

۳- کنز العمال، ج ۹، ص ۱۳۰، ح ۲۵۳۴۴.

۴- اصول کافی، ج ۳، ص ۲۲۰.

ص: ۲۹۵

برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید». (حجرات: ۱۰)

بنابراین، روشن است که از موانع مهم دوستی و برادری، بی‌ایمانی و دشمنی با خدا و رسولش است.

خداوند به صراحت در آیه ۲۲ سوره مجادله می‌فرماید: «قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند دوست بدارند».

بنابراین، در اولین آیه سوره ممتحنه، نهی خداوند حکیم را می‌بینیم که می‌فرماید: «ای مؤمنان، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی مگیرید».

دو موانع دوستی از دیدگاه روایات

اشاره

دو موانع دوستی از دیدگاه روایات

روایات با نگاهی عمومی تر، موانع دوستی را برمی‌شمرند که لازم است مؤمنان به آن توجه کنند؛ زیرا بی‌توجهی به این موانع، روابط دوستی اهل ایمان را دچار مشکل می‌کند. هر چند نکته‌هایی که در مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام مطرح شده، برای جامعه انسانی مفید است؛ اگر چه مسلمان و مؤمن به شریعت اسلام نباشند.

دوستی، یک نیاز انسانی است و در همه جوامع با هر دین و مسلک و در هر قوم و طایفه‌ای وجود دارد. بدون شک، دوستی آفت‌هایی نیز دارد. موانع دوستی می‌تواند عنوان دیگری هم داشته باشد؛ و آن آفت‌های دوستی است؛ یعنی آنچه دوستی را دچار تزلزل می‌کند و مانع شکل‌گیری یا ادامه آن می‌شود.

این موانع و آفت‌ها عبارتند از:

ص: ۲۹۶

اول بد اخلاقی

اول بد اخلاقی

بد اخلاقی، آفتی است که برای انسان، دوست و رفیقی بر جای نمی گذارد؛ زیرا چنین ویژگی ای همانند بوی بد است که دیگران را آزار می دهد و موجب تنفر و دوری می شود.

امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «هر کس خلق و خوی او بد باشد، هم نشین و دوستش دشمن او می شوند».^(۱)

دوم عیب جویی و خرده گیری

دوم عیب جویی و خرده گیری

جز امامان معصوم علیهم السلام هیچ انسانی بی عیب نیست. بنابراین، اگر کسی بخواهد رفیق بی عیب پیدا کند، ممکن نیست.

بر همین اساس در روایات آمده است که به دنبال دوست بی عیب مگردید که بی دوست می مانید. با توجه به این حقیقت، ائمه اطهار علیهم السلام یک توصیه اخلاقی زیبا برای برقراری دوستی بیان فرمودند؛ از جمله حضرت علی علیه السلام فرمود: «هر کس عیب های پنهانی مردم را بکاود، خداوند از دوستی دل ها محرومش می کند».^(۲)

از این روایت زیبا درمی یابیم که خداوند مهربان جویا شدن و کاویدن عیوب مردم را دوست ندارد و کسی که به این سفارش توجه نکند و در پی عیب جویی از مردم باشد، باید بداند که بی دوست می ماند.

سوم خجالت دادن

سوم خجالت دادن

انسان ها به طور طبیعی از عزت نفس برخوردارند. بنابراین، در دوستی ها باید سعی شود، افراد را خجالت نداد که این عامل دوری و جدایی می شود.

۱- غررالحکم، ح ۸۷۷۳.

۲- غررالحکم، ح ۸۷۷۳.

ص: ۲۹۷

در روایتی از حضرت امیر علیه السلام می‌خوانیم: «هرگاه شخص مؤمن، برادرش را خجالت دهد، از او جدا شده است» (۱). بنابراین، لازم است مسافرت‌ها، در میهمانی‌ها و به طور کلی در روابط اجتماعی، رفتاری نشود که دوستان، احساس خجالت و کمبود کنند، که اگر چنین شد، به تدریج و ناخودآگاه، فاصله‌ها زیاد می‌شود.

چهارم تکبر

چهارم تکبر

چنانکه تواضع عامل دوستی است، روشن است که تکبر، عامل برهم زنده دوستی و آفت آن است. امیر مؤمنان، علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «انسان متکبر، دوستی ندارد» (۲). و این روشن است؛ زیرا انسان‌ها به زیبایی‌ها و خوبی‌ها گرایش دارند و از نازیبایی و زشتی متنفرند. تکبر نیز اخلاق زشتی است که موجب تنفر و دوری است و با دوستی سازگاری ندارد.

پنجم استهزا و دست انداختن

پنجم استهزا و دست انداختن

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که مردم را مسخره می‌کند و آنها را دست می‌اندازد، نباید انتظار دوستی راستین داشته باشد» (۳).

شوخی و مزاح اگر همراه با گناه نباشد و موجب اذیت و آزار دیگران نگردد، امر خوبی تلقی می‌شود، اما استهزا و دست انداختن دیگران اگر از باب شوخی هم باشد، چون زشت است و موجب اذیت و آزار آنها می‌شود، یک عامل جدایی و ضد دوستی به شمار می‌رود.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۸۰.

۲- غررالحکم، ح ۷۴۶۴.

۳- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۰، ح ۱.

ص: ۲۹۸

ششم جویا نشدن حال

ششم جویا نشدن حال

حضرت علی علیه السلام فرمود: «جویا نشدن حال دوست، به جدایی می انجامد».^(۱)

اگر دوستی، عمیق و حقیقی باشد، آثاری دارد که کمترین آن ارتباط، سلام و علیک و جویا شدن حال دوست است. از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که وقتی بعضی از مسلمانان را در مسجد نمی دید، جویای حال آنها می شد. این توجه سبب می شود طرف مقابل احساس کند که در نظر دوستش مهم است؛ چرا وی که جویای حال اوست. بنابراین، همین نکته ظریف، دوستی ها را تداوم می بخشد. در مقابل، جویا نشدن از حال دیگران، فاصله ها را زیاد می کند و در نهایت به جدایی می انجامد.

هفتم بی انصافی

هفتم بی انصافی

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «هر کسی انصاف را رعایت نکند، کسی با او دوست نمی شود».^(۲)

دوستی ها و روابط اجتماعی انسان ها، همیشه با فراز و نشیب همراه است. ممکن است انسان گاهی گرفتار باشد و نتواند آن طور که حق مطلب است، حق دوستی را ادا کند. راه دیگر تداوم بخشیدن به دوستی ها، آن است که انسان خود را جای دیگران قرار دهد و انصاف بدهد. آن گاه از توقعات خود از دوستان بکاهد و به فرموده حضرت، انصاف را رعایت کند، زیرا رعایت نکردن انصاف، دوستی ها را ضعیف می کند یا از بین ببرد.

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱، ح ۴۰.

۲- غررالحکم، ح ۸۱۱۴.

ص: ۲۹۹

هشتم عجب و خودپسندی و کم طاقتی

هشتم عجب و خودپسندی و کم طاقتی

حضرت امیر علیه السلام فرمود: «از خودپسندی، بدخلقی و کم صبری پرهیز؛ زیرا با این خصلت های سه گانه، هیچ دوستی برای تو راست نمی آید و همواره مردم از تو کناره می گیرند».(۱)

۴. معیارهای دوستی و انواع دوست کدام است؟**اشاره**

۴. معیارهای دوستی و انواع دوست کدام است؟

زیر فصل ها

الف) معیارهای دوستی

ب) انواع دوست

الف) معیارهای دوستی**اشاره**

الف) معیارهای دوستی

براساس حدیث شریف ثقلین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمسک به کتاب خدا، قرآن کریم و عترت پیامبر را راه نجات انسان از گمراهی معرفی کرده است.

قرآن کریم و مکتب اهل بیت علیهم السلام معیارهایی برای دوستی معرفی می کنند که اگر انسان به آن معیارها توجه کند و بر اساس آنها دوست برگزیند، هیچ گاه دچار پشیمانی نمی شود؛ در غیر این صورت، باید مطمئن باشد که در دنیا و آخرت پشیمان می شود. قرآن کریم به عنوان یک خبر غیبی می فرماید: «بعضی انسان ها در روز قیامت چنین می گویند: ای وای بر من! کاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم».(۲) و «در آن روز (قیامت)، دوستان و یاران، جز پرهیزکاران، بعضی شان، دشمن بعض دیگرند».(۳) با این مقدمه معیارهای دوستی را برمی شماریم.

یک تقوا

یک تقوا

از آیه ۶۷ سوره زخرف، معیار و شاخص اصلی دوست خوب، به روشنی فهمیده می شود. معیار اصلی تقوا است. یعنی انسان های باتقوا سزاوار دوستی

۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۵، ح ۱۶.

۲- فرقان: ۲۸.

۳- زخرف: ۶۷.

ص: ۳۰۰

هستند. معنای تقوا نیز روشن است. انسان با تقوا و پرهیزکار، کسی است که واجبات الهی را انجام می دهد و از حرام های الهی گریزان است.

دو یاور انسان در طاعت خدا

دو یاور انسان در طاعت خدا

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «بهترین برادرانت، کسی است که تو را در پیروی از خدا یاری کند، از نافرمانی او بازدارد و به خشنود ساختن او فرمان دهد» (۱). دوست خوب، افزون بر آنکه باید اهل تقوا باشد، باید انسان را به خوبی ها دعوت کند و در مرحله بالاتر، یاور انسان در انجام دادن واجبات و ترک محرمات باشد.

سه کم توقعی

سه کم توقعی

حضرت علی علیه السلام: «بهترین برادران، کسی است که درباره برادرش پرتوقع نباشد» (۲). دوست خوب، یار و یاور انسان در خوشی ها و ناخوشی هاست. او با همراهی کردن، و کمک های روحی و روانی و حتی مالی، به دوست خود یاری می رساند. اما بایسته است که هر شخصی حد و حدود خود را بداند و نباید دیگران، به ویژه دوستان خود را به زحمت بیندازد. بنابراین، با کم کردن توقع و انتظارات خود، می توانیم دوست خوبی برای دیگران باشیم.

چهار تذکر عیب ها

چهار تذکر عیب ها

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «دوست راستین، کسی است که خیرخواهانه عیب تو را به خودت بگوید» (۳). انسان بی عیب وجود ندارد. دوست خوب

۱- تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲- غررالحکم، ح ۴۹۹۷.

۳- غررالحکم، ح ۱۹۰۴.

ص: ۳۰۱

آن است که در نشان دادن کاستی‌ها و عیب‌ها و نیز در برطرف کردن آنها یار و یاور انسان باشد. به عبارت دیگر، دوست خوب آن است که انسان را هر روز، هر هفته، هر ماه و هر سال، قدمی جلوتر ببرد و او را به خوبی‌ها نزدیک تر کند.

پنج توجه به نیازها

پنج توجه به نیازها

امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود: «هر کس به تو اهتمام ورزد و به تو توجه کند، او دوست توست»، (۱).

شش احترام به شعائر دین

شش احترام به شعائر دین

خداوند از دوستی با کسانی که شعائر دین را به سخره می‌گیرند، نهی فرموده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُتُوبَهُمْ مُّؤْمِنِينَ وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ. (مائده: ۵۷ و ۵۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! افرادی که آیین شما را به استهزاء و بازی می‌گیرند از اهل کتاب و مشرکان ولی خود انتخاب نکنید و از خدا پرهیزید اگر ایمان دارید! آنها هنگامی که [اذان می‌گویید، و مردم را] به نماز فرا می‌خوانید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند این به خاطر آن است که آنها جمعی نابخردند.

۱- غررالحکم، ح ۸۲۶۳.

ص: ۳۰۲

هفت صدق و راست گویی

هفت صدق و راست گویی

دروغ کلید هر بدی معرفی شده و دوستی با انسان های دروغ گو خطرناک است؛ زیرا آدمی را از واقعیات دور می سازند. خداوند در آیه ۱۱۹ سوره توبه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید!»

از ظاهر آیه می توان استفاده کرد که یکی از ویژگی های دوست، باید صداقت و راستی باشد.

هشت نرم خویی، مهربانی و خوش برخوردی

هشت نرم خویی، مهربانی و خوش برخوردی

خداوند در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران به پیامبرش می فرماید:

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ.

به [برکت] رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم [و مهربان] شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند.

از این آیه می توان فهمید که مهربانی و الفت داشتن با دیگران می تواند در جلب دیگران و دوستی نمودن با آنان مؤثر باشد.

نه اهل نماز و روزه بودن، امانت دار بودن و....

نه اهل نماز و روزه بودن، امانت دار بودن و....

زیر فصل ها

(ب) انواع دوست

(ب) انواع دوست

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: «دوستان و برادران سه گونه اند: یکی چون غذاست که در همه وقت به آن نیاز است و او شخص عاقل است

ص: ۳۰۳

(فهو عاقل)؛ دوم، در حکم درد است و او شخص احمق است؛ و سوم به منزله دواست و او شخص خردمند است (فهو لیب)». (۱) در این روایت، حضرت، دوست آدمی را به چیزهایی تشبیه کرده است که آدمی در زندگی مادی خود دچار آنها می شود. هر انسانی به غذا نیاز دارد؛ هر انسانی ممکن است دچار درد شود؛ و هر انسانی به درمان و دارو نیاز دارد.

دوستان آدمی هم سه نوعند: حضرت، دوستی را که در حکم غذاست و انسان همیشه به آن نیاز دارد، انسان عاقل معرفی می کند. آنکه دوستی با او سزاوار نیست و در حکم درد است، انسان احمق است که باید از دوستی با او دوری کرد. اما یک دسته از دوستان، نادر و کمیابند و آنها کسانی هستند که در مشکلات و دردها کارسازند. آنان خردمندند که امام علیه السلام تعبیر لفظ «لیب» را درباره آنها به کار برده و در قرآن کریم «اولوالالباب» آمده است.

برای تشخیص و فرق گذاشتن بین عاقل و لیب، باید یک بررسی لغوی صورت گیرد که در این مقام، اشاره ای خواهد شد.

گفته شده عقل نقطه مقابل جهل است و عاقل کسی است که می تواند سخن و عمل خود را کنترل کند و در حقیقت، مملکت وجودش در اختیار اوست. در فرق بین علم و عقل می گویند: عقل آن علم اولی است که انسان را از بدی ها دور می سازد و هر شخصی از بدی و گناه دورتر باشد، او عاقل تر است. بنابراین عقل، حقیقتی است که سبب می شود انسان، خوب و بد را خود در زندگی مادی و معنوی اش تشخیص دهد و سپس نفس خود را کنترل کند و او را به صلاح هدایت، و از فساد و

ص: ۳۰۴

بدی دور سازد. از لوازم چنین حقیقتی، خوش فهمی، امساک کردن، تدبیر و آینده نگری است. بنابراین عقل از علم خاص تر است. یعنی هر عقلی علم است، اما هر علمی عقل نیست.

واژه «لُبّ» و «لِیب» هم به معنای عقل و عاقل آمده است. «لُبّ» هر چیزی خالص آن چیز است و لُبّ انسان، عقل اوست. اما گفته شده لُبّ از عقل خاص تر است؛ یعنی هر لیبی عاقل است، اما هر عاقلی لیب نیست. ما در فارسی لیب را خردمند ترجمه می کنیم؛ یعنی شخصی که اهل تفکر است و می تواند ریزه کاری ها را درک کند. لیب، دانشمند و اهل فنی است که غلط ها، ضعف ها و قوّت های ریز را می تواند تشخیص دهد. (۱)

۵. حقوق و آداب دوستی

اشاره

۵. حقوق و آداب دوستی

زیر فصل ها

الف) شناخت شناسنامه ای

ب) اعلام دوستی

ج) حفظ دوستی قدیمی

د) گشاده رویی

ه) تعادل در دوستی

و) جدال و شوخی ممنوع

الف) شناخت شناسنامه ای

الف) شناخت شناسنامه ای

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه شخصی با شخصی دوستی می کند، نامش، نام پدرش و زادگاهش را بپرسد که این کار، پیوند دوستی را استوار تر می کند». (۲)

ب) اعلام دوستی

ب) اعلام دوستی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه یکی از شما دوست و برادرش را دوست داشت، پس به او خیر دهد.» (۳) در بعضی روایات آمده است: «به خانه اش برود و او را باخبر سازد که او را برای خدا دوست می دارد.» (۴) اعلام و ابراز

۱- نک: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۱۹۴، ذیل ماده عقل.

۲- کنز العمال، ج ۹، ص ۲۴، ح ۲۴۷۴۳.

۳- غرر الحکم، ح ۲۴۷۴۵.

۴- کنز العمال، ج ۹، ص ۲۵، ح ۲۴۷۴۶.

ص: ۳۰۵

دوستی، در واقع خبر دادن از سرّ درون است؛ یعنی آنچه در دل است، به زبان آید که این سبب پایداری و قوی تر شدن دوستی می شود. ما این روش را از خداوند مهربان می آموزیم؛ زیرا آن مهربان حقیقی، کسانی را که دوست دارد، به صراحت اعلام می کند. حق تعالی در قرآن می فرماید: «خدا نیکوکاران را دوست دارد.» (بقره: ۱۹۵)؛ «او توبه کاران و پاکیزگان را دوست دارد.» (بقره: ۲۷۶)؛ «او پرهیزکاران را دوست دارد.» (آل عمران: ۷۶)؛ «او شکیبایان و صابران را دوست دارد.» (آل عمران: ۱۴۶) و ...

ج) حفظ دوستی قدیمی

ج) حفظ دوستی قدیمی

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «خداوند متعال، حفظ دوستی قدیمی را دوست می دارد.» (۱)

در حکمت های منسوب به حضرت علی علیه السلام می خوانیم: «برادر و دوست قدیمی را تا هنگامی که با تو صادق است، با دوست و برادری که تازه به دست آمده است عوض مکن؛ زیرا اگر چنین کنی، [نعمت الهی را] تغییر داده ای و اگر [نعمت الهی را] تغییر بدهی، نعمت های خدا نیز بر ضد تو تغییر می کند.» (۲)

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «دوستی بیست ساله [نوعی] خویشاوندی است.» (۳) به هر حال، هر چیزی ممکن است تازه اش خوب باشد، اما درباره دوست گفته می شود هر چه دوست، قدیمی و کهنه تر باشد، بهتر است. دوست قدیمی در حکم طلا، جواهر و عتیقه است که حفظ آن لازم است؛ زیرا قیمت و ارزش آن والا و بالاست.

۱- کنز العمال، ج ۹، ص ۲۷، ح ۲۴۷۵۹.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۴، ح ۷۱۳.

۳- الکافی، ج ۶، ص ۱۹۹، ح ۵.

ص: ۳۰۶

(د) گشاده رویی

(د) گشاده رویی

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مردی نزد پیامبر خدا آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا مرا سفارش کن. از جمله سفارش های حضرت به او این بود که: با روی گشاده با برادرت دیدار کن.» (۱)

در روایتی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هر کس به روی برادرش لبخند بزند، برای او یک حسنه باشد.» (۲)

گشاده رویی که گاهی از آن به خوش رویی تعبیر می شود، در هنگام روبه رو شدن با دیگران مطرح است. آن گاه که دو دوست به هم می رسند، اگر نگاه، گفتار و حالت چهره آنها زیبا باشد، یعنی نگاه با مهر و محبت، گفتار شیرین و لطیف، و چهره ای با تبسم، می توان گفت خوش رویی حاصل شده است. این حالت، در طرف مقابل وجد و سرور ایجاد می کند و چه بسا غم و غصه را از دل او بیرون کند، به قول سعدی:

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم ج

چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی ج

(ه) تعادل در دوستی

(ه) تعادل در دوستی

شناخت حد و اندازه دوست و دوستی کردن با او در همان حد و اندازه لازم و افراط و تفریط، زیان بار است. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «با دوستت چنان دوستی کن که شاید روزی دشمنت گردد و با دشمنت چنان دشمنی کن که شاید روزی دوستت گردد.» (۳)

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۰۳، ح ۳.

۲- اصول کافی، ترجمه: کمره ای، ج ۴، ص ۶۱۲.

۳- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۷، ح ۱۴.

ص: ۳۰۷

بنابراین، باید اسرار خود را پیش دوستان افشا کرد و همچنین در دوستی با آنان نباید کوتاهی کرد. در سخنی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هر کس دوستی اش را نابه جا به کار گیرد، خود را در معرض جدایی قرار داده است».^(۱)

بنابراین، لازم است انسان دوستانش را به اندازه تقوایی که دارند دوست بدارد و در برخورد با آنها آن گونه عمل نکند که از دوستی بپزند و راه بازگشت نیابند.

و) جدال و شوخی ممنوع

و) جدال و شوخی ممنوع

جدال و ستیزه جویی و حتی شوخی های بی حد و اندازه می تواند آفت دوستی باشد. بنابراین، باید از این رویه های منفی در روابط دوستانه دوری کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «با برادرت جدال مکن، شوخی مکن و به او وعده ای مده که آن را به جای نیاوری».^(۲)

این گفتار را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام به پایان می‌رسانیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند عزوجل برای مؤمن بر مؤمن هفت حق واجب کرده است؛ او را به چشم بزرگ بدارد؛ او را به دل دوست بدارد؛ از مال خود به او ببخشد؛ غیبتش را حرام شمارد؛ به هنگام بیماری به عیادتش برود؛ در تشییع جنازه اش شرکت کند؛ و پس از مرگش جز به نیکی از او یاد نکند».^(۳)

امام صادق علیه السلام فرمود: «با منافق، به زبان مدارا کن و دوستی ات را برای مؤمن خالص ساز و اگر یهودی ای نیز با تو هم نشین شد، با او خوش مجلس باش».^(۴)

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۸۷، ح ۱۱.

۲- تحف العقول، ص ۴۹.

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۲، ح ۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۲، ح ۱۱.

ص: ۳۰۸

کلبانگ حدیث

اشاره

کلبانگ حدیث

زیر فصل‌ها

کبوتر با کبوتر؛ باز با باز

هم نشین بد

افراد شایسته دوستی

پرهیز از هم نشینی با بدان

کسانی که شایسته دوستی و مصاحبت نیستند

انواع دوست

عوامل برهم زنده دوستی

آنچه از شمار دوستان می‌کاهد و آنچه بر شمار دوستان می‌افزاید

مرزهای دوستی

آزمایش دوست

برترین یاران

کبوتر با کبوتر؛ باز با باز

کبوتر با کبوتر؛ باز با باز

۱. امام علی علیه السلام: «كُلُّ امْرِئٍ يَمِيلُ إِلَى مِثْلِهِ؛ هر انسانی، به همانند خود گرایش دارد».(۱)

۲. امام علی علیه السلام: «لَا يَصْحَبُ الْأَبْرَارَ إِلَّا نَظَرُ أَوْهُمْ؛ با نیکان، جز همگنانِ آنها هم نشینی نکند».(۲)

۳. امام علی علیه السلام: «لَا يُوَادُّ الْأَشْرَارَ إِلَّا أَشْبَاهُهُمْ؛ با بدان، کسی جز همتایانِ ایشان دوستی نکند».(۳)

هم نشین بد

هم نشین بد

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «أَوْحَشَ الْوَحْشَةَ قَرِينَ السَّوِّءِ؛ تنهاترین تنهایی، داشتن هم نشین بد است». (۴)
۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : «الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ قَرِينِ السَّوِّءِ؛ تنهایی، بهتر از هم نشین بد است». (۵)
۳. امام علی علیه السلام : «احْذَرُ مُجَالَسَةَ قَرِينِ السَّوِّءِ؛ فَإِنَّهُ يَهْلِكُ مُقَارِنَهُ، و يَرِدِي مُصَاحِبَهُ؛ از هم نشینی با یار بد بگریز؛ زیرا او همدم خود را هلاک می کند و هم نشین خود را به نابودی می کشاند». (۶)

۱- غررالحکم، ح ۶۸۶۵.

۲- غررالحکم، ح ۱۰۶۰۴.

۳- غررالحکم، ح ۱۰۶۰۲.

۴- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۷، ح ۳۲.

۵- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۹، ح ۳۷.

۶- غررالحکم، ح ۲۵۹۹.

ص: ۳۰۹

افراد شایسته دوستی

افراد شایسته دوستی

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «أَسْعَدُ النَّاسِ مَنْ خَالَطَ كِرَامَ النَّاسِ؛ خوشبخت ترین مردم کسی است که با مردمان بزرگوار بیامیزد» (۱).

۲. امام علی علیه السلام: «أَكْثَرُ الصَّلَاحِ وَالصَّوَابِ فِي ضَيْحِهِ أَوْلَى النَّهْيِ وَالْأَلْبَابِ؛ بیشترین صلاح و درستی، در هم نشینی با خردمندان و صاحب دلان است» (۲).

۳. امام علی علیه السلام: «صَاحِبِ الْحُكْمَاءِ، وَجَالِسِ الْحُلَمَاءِ، وَاعْرِضْ عَنِ الدُّنْيَا، تَسْكُنْ جَنَّةَ الْمَأْوَى؛ با حکیمان مصاحبت کن و با بردباران هم نشین شو و از دنیا روی گردان، تا در جَنَّهُ الْمَأْوَى ساکن شوی» (۳).

۴. امام علی علیه السلام: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَرْغَبُ فِي التَّكْثُرِ مِنَ الْأَصْحَابِ كَيْفَ لَا يَصْحَبُ الْعُلَمَاءَ الْأَثَبَاءَ الَّذِينَ يَغْنِمُ فَضَائِلَهُمْ، وَ تَهْدِيهِ عُلُومُهُمْ، وَ تُزِينُهُ ضَيْحَتُهُمْ؛ در شگفتم از کسی که رغبت به داشتن یاران بسیار دارد، چگونه با دانشمندان خردمند پرهیزکار مصاحبت نمی کند، تا از فضایل آنها بهره گیرد و در پرتو دانش آنها هدایت شود و مصاحبت آنان، او را آراسته گرداند؟!» (۴).

۵. امام علی علیه السلام:

مَنْ دَعَاكَ إِلَى الدَّارِ الْبَاقِيَةِ وَ أَعَانَكَ عَلَى الْعَمَلِ لَهَا، فَهُوَ الصَّدِيقُ الشَّفِيقُ (۵).

هرکس تو را به سرای جاویدان فرا خواند و در راه کار کردن برای رسیدن به آن سرا یاری ات رساند، همو دوستی دلسوز است.

۱- بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۵، ح ۲.

۲- غرر الحکم، ح ۳۱۲۹.

۳- غرر الحکم، ح ۵۸۳۸.

۴- غرر الحکم، ح ۶۲۷۷.

۵- غرر الحکم، ح ۸۷۷۵.

ص: ۳۱۰

۶. امام علی علیه السلام: «قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ تُكُنْ مِنْهُمْ، وَ بَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبِينُ عَنْهُمْ؛ با نیکوکاران قرین شو تا از آنان باشی، و از بدکاران دوری کن تا از زمره آنان جدا شوی» (۱).

۷. امام حسن علیه السلام:

فِي وَصِيَّتِهِ لُجْنَادَةَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ إِصْحَابٌ مَنْ إِذَا صَحِبْتَهُ زَانِكٌ، وَإِذَا خَدَمْتَهُ صَانِكٌ، وَإِذَا أُرِدْتَ مِنْهُ مَعُونَةً أَعَانِكُ، وَإِنْ قُلْتَ صِدْقٌ قَوْلَكَ، وَإِنْ صِيَلْتَ شَدَّ صَوْلَكَ، وَإِنْ مَدَدْتَ يَدَكَ بِفَضْلِ مَدَّهَا، وَإِنْ بَدَّتْ عَنْكَ ثَلَمَةٌ سَدَّهَا، وَإِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً عَدَّهَا، وَإِنْ سَأَلْتَهُ أَعْطَاكَ، وَإِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَكَ، وَإِنْ نَزَلَتْ إِحْدَى الْمَلِمَاتِ بِهِ سَاءَ كَ. (۲)

در سفارش به جُناده در بستر بیماری، که به رحلت آن حضرت انجامید فرمود: با کسی مصاحبت کن که هرگاه با او مصاحبت کنی مایه آراستگی تو شود و هرگاه خدمتش کنی تو را حفظ کند و هرگاه از او کمکی بخواهی، کمکت کند و هرگاه سخنی بگویی، سخنت را باور کند و هرگاه حمله کنی، تقویتت کند و هرگاه دستت را به احسانی بگشایی، او در این راه تو را کمک رساند و هرگاه عیبی از تو دیده شد، آن را پپوشاند و هرگاه کار خوبی از تو دید، آن را در نظر داشته باشد. هرگاه چیزی از او خواستی به تو بدهد و هرگاه زبان به خواهش نگشودی، او [در بخشش] پیش دستی کند و هرگاه مصیبتی به او رسید، تو ناراحت شوی.

۱- نهج البلاغه، الكتاب ۳۱.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹، ح ۶.

ص: ۳۱۱

۸. امام صادق علیه السلام: «لَا تَعْتَدُ بِمَوَدَّةِ أَحَدٍ حَتَّى تُغْضِبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ؛ به دوستی هیچ کس بهایی نده، مگر آن گاه که سه بار او را به خشم آوری» (۱).

۹. امام صادق علیه السلام: «لَا تُسَمِّ الرَّجُلَ صَدِيقًا سَمَهُ مَعْرِفَهُ حَتَّى تَخْتَبِرَهُ بِثَلَاثٍ: تُغْضِبُهُ فَتَنْظُرُ غَضَبَهُ يَخْرِجُهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ، وَ عِنْدَ الدِّينَارِ وَ الدَّرْهَمِ، وَ حَتَّى تُسَافِرَ مَعَهُ؛ هیچ کس را به دوستی مشناس، مگر آنکه او را در سه چیز بیازمایی: او را به خشم آوری و ببینی که آیا این خشم، او را از حق به باطل می کشاند؛ و در درهم و دینار (نیازهای اقتصادی)؛ و در سفر کردن با او» (۲).

پرهیز از هم نشینی با بدان

پرهیز از هم نشینی با بدان

۱. امام علی علیه السلام: «صُجِبَةُ الْأَشْرَارِ تَكْسِبُ الشَّرَّ، كَالرَّيْحِ إِذَا مَرَّتْ بِالْبَتِينِ حَمَلَتْ نِتْنًا؛ هم نشینی با بدان، بدی می آورد، همچون باد که هر گاه بر بوی بد بگذرد، بوی بد با خود می آورد» (۳).

۲. امام علی علیه السلام: «مُصَاحِبُ الْأَشْرَارِ كِرَاكِبِ الْبَحْرِ؛ إِنْ سَلِمَ مِنَ الْعَرَقِ لَمْ يَسْلَمْ مِنَ الْفَرَقِ؛ هم نشینِ بدان، همچون مسافر دریاست که اگر از غرق شدن جان به سلامت برد، از ترس در امان نباشد» (۴).

۳. امام صادق علیه السلام: «إِصْحَابُ مَنْ تَتَرَيْنُ بِهِ، وَ لَا تَصْحَبُ مَنْ يَتَرَيْنُ بِكَ؛ با کسی مصاحبت کن که به او آراسته شوی و با کسی یار مشو که به تو آراسته شود» (۵).

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۹، ح ۵.

۲- امالی طوسی، ص ۶۴۶، ح ۱۳۳۹.

۳- غررالحکم، ح ۵۸۳۹.

۴- غررالحکم، ح ۹۸۳۵.

۵- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۲۶۷، ح ۹.

ص: ۳۱۲

۴. امام جواد علیه السلام: «إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَهُ الشَّرِّيرِ؛ فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُوبِ يَحْسُنُ مَنَظَرَهُ، وَ يَقْبَحُ أَثَرُهُ؛ زَنَهَارَ مِنْهُمُ نَشِينِي بِأَبَدِكَ؛ زِيْرَا أَوْ هَمَّجُونِ شَمَشِيرِ آخْتَهْ أَسْتِ كَهْ ظَاهِرِشْ زِيْبَاسْتِ وَ نَشَانِي كَهْ مِي كَذَارْدِ، زَشْتِ» (۱).

کسانی که شایسته دوستی و مصاحبت نیستند

کسانی که شایسته دوستی و مصاحبت نیستند

۱. امام علی علیه السلام: «اتَّقُوا مَنْ تُبَغِّضُهُ قُلُوبُكُمْ؛ از کسی که دل هایتان او را ناخوش دارد، پرهیزید» (۲).

۲. امام علی علیه السلام: «إِيَّاكَ وَ مُعَاشِرَةَ مُتَّبِعِي عُيُوبِ النَّاسِ؛ فَإِنَّهُ لَمْ يَسْلَمْ مُصَاحِبُهُمْ مِنْهُمْ؛ از معاشرت با عیب جویان مردم پرهیز؛ زیرا هم نشین این گونه افراد نیز از عیب جویی آنان در امان نیست» (۳).

۳. امام علی علیه السلام: «لَا تُصَاحِبْ هَمًّا إِذَا فَتَعِدَّ مُرْتَابًا؛ با کسی که همواره غیبت می کند، هم نشینی مکن؛ زیرا تو نیز مورد بدگمانی واقع می شوی» (۴).

۴. امام علی علیه السلام: «صَدِيقُ الْجَاهِلِ مَتَّعُوبٌ مَنكُوبٌ؛ دوستِ آدمِ نادان، در رنج و سختی است» (۵).

۵. امام علی علیه السلام: «عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ أَحْمَقٍ؛ دشمن دانا، بهتر از دوست نادان است» (۶).

۶. امام علی علیه السلام: «لِلْأَخْلَاءِ نَدَامَةٌ إِلَّا الْمُتَّقِينَ؛ دوستان را [از دوستی با یکدیگر] پشیمانی حاصل آید، مگر پرهیزکاران» (۷).

۱- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۸، ح ۳۴.

۲- الدرّ الباهره، ص ۲۰.

۳- غررالحکم، ح ۲۶۴۹.

۴- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۰، ح ۶۸.

۵- غررالحکم، ح ۵۸۲۹.

۶- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲، ح ۷۰.

۷- تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۲۸۷.

ص: ۳۱۳

۷. امام علی علیه السلام: «إِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَهُ أَهْلَ الْفُسُوقِ؛ فَإِنَّ الرَّاظِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ مَعَهُمْ؛ از مصاحبت با اهل گناه بپرهیز؛ زیرا کسی که از کردار گروهی راضی باشد، همانند کسی است که در جمع آنها باشد» (۱).

۸. امام علی علیه السلام: «إِيَّاكَ وَ مَصَاحِبَهُ الْفُسَاقِ؛ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ؛ از مصاحبت با فاسقان دوری کن؛ زیرا بدی به بدی می پیوندد» (۲).

۹. امام علی علیه السلام:

إِيَّاكَ وَ صُحْبَهُ مَنْ أَلْهَاكَ وَ أَغْرَاكَ؛ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ وَ يُوْبِقُكَ. (۳)

زندهار از مصاحبت با کسی که تو را [از یاد خدا و آخرت] غافل و [به دنیا] شیفته گرداند؛ زیرا چنین کسی تو را تنها می گذارد و به هلاکت می افکند.

۱۰. امام علی علیه السلام:

اجْتَنِبْ مُصَاحِبَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنْ اضْطُرِرْتَ إِلَيْهِ فَلَا تُصَدِّقْهُ، وَ لَا تُعَلِّمُهُ أَنَّكَ تُكذِّبُهُ؛ فَإِنَّهُ يَنْتَقِلُ عَن وُدِّكَ وَ لَا يَنْتَقِلُ عَن طَبِيعِهِ. (۴)

از مصاحبت با دروغ گو دوری کن و اگر هم ناچار به این کار شدی، حرف هایش را باور مکن و به او مگو که حرف هایش را باور نمی کنی؛ چه او از دوستی با تو دست برمی دارد، اما از خوی خود دست نمی کشد.

۱- غررالحکم، ح ۲۷۰۲.

۲- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۹، ح ۳۶.

۳- غررالحکم، ح ۲۶۹۲.

۴- غررالحکم، ح ۲۴۱۶.

ص: ۳۱۶

۳. امام علی علیه السلام: «مَنْ اسْتَقْصَى عَلَى صَدِيقِهِ انْقَطَعَتْ مَوَدَّتُهُ؛ هر کس از دوست خود پرس و جوی زیاد (حساب کشی) کند. رشته دوستی اش بگسلد.» (۱)

۴. امام علی علیه السلام: «مَنْ نَاقَشَ الْإِخْوَانَ قَلَّ صَدِيقُهُ؛ هر کس با برادران مناقشه کند، دوستانش کم شود.» (۲)

۵. امام علی علیه السلام: «مَنْ لَمْ يَرْضَ مِنْ صَدِيقِهِ إِلَّا بِإِثَارِهِ عَلَى نَفْسِهِ دَامَ سَيِّئُهُ؛ هر کس از دوست خود راضی نشود مگر زمانی که دوستش او را بر خودش ترجیح دهد، همواره ناراضی باشد.» (۳)

۶. امام علی علیه السلام: «مَنْ طَلَبَ صَدِيقَ صِدْقٍ وَفِيَا طَلَبَ مَا لَا يَوْجُدُ؛ هر کس جویای دوست راستین و وفادار باشد، جویای چیزی شده که یافت نمی‌شود.» (۴)

۷. امام علی علیه السلام: «مَنْ لَانَتْ عَرِيكْتُهُ وَجَبَتْ مَحَبَّتُهُ، مَنْ لَانَ عُودُهُ كَثَفَتْ أَغْصَانُهُ؛ هر کس نرم خو و فروتن باشد محبتش [بر دل‌ها] لازم آید و هر کس ساقه (آوندش) نرم باشد، شاخه‌هایش انبوه شود.» (۵)

۸. امام زین العابدین علیه السلام هنگام افسرده دیدن زهری از غم و ناراحتی‌هایی که پیامی از جانب حسدورزان و کسانی که به آنها خوبی کرده بود، به او رسید و فرمود:

أَمَا عَلَيْكَ أَنْ تَجْعَلَ الْمُسْلِمِينَ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ بَيْتِكَ فَتَجْعَلَ كَبِيرَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ وَالِدِكَ، وَ تَجْعَلَ صَغِيرَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ وُلْدِكَ، وَ تَجْعَلَ تَرْوَبَكَ بِمَنْزِلَةِ أَخِيكَ؟!، فَأَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَظْلِمَ؟!...

۱- غررالحکم، ح ۸۵۸۲.

۲- غررالحکم، ح ۸۷۷۲.

۳- غررالحکم، ح ۸۹۷۶.

۴- غررالحکم، ح ۹۰۸۵.

۵- غرر الحکم، ح ۸۱۵۲ و ۸۳۹۱.

ص: ۳۱۷

و إِنْ عَرَضَ لَكَ إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ أَنْ لَكَ فَضْلًا عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، فَانظُرْ إِنْ كَانَ أَكْبَرَ مِنْكَ فَقُلْ: قَدْ سَبَقَنِي بِالْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَإِنْ كَانَ أَصْغَرَ مِنْكَ فَقُلْ: قَدْ سَبَقْتُهُ بِالْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَإِنْ كَانَ تَرَبُّكَ فَقُلْ: أَنَا عَلَىٰ يَقِينٍ مِنْ ذَنْبِي وَفِي شَكِّكَ مِنْ أَمْرِهِ، فَمَا لِي أَدْعُ يَقِينِي لِشَكِّي وَإِنْ رَأَيْتَ الْمُسْلِمِينَ يَعْظُمُونَكَ وَيَوْقُرُونَكَ وَيَجْلُونَكَ، فَقُلْ: هَذَا فَضْلٌ أَخَذُوا بِهِ.

و إِنْ رَأَيْتَ مِنْهُمْ جَفَاءً وَانْقِبَاضًا عَنْكَ فَقُلْ: هَذَا لِذَنْبِ أَحَدْتَهُ، فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ سَهَّلَ اللَّهُ عَلَيْكَ عَيْشَكَ، وَكَثُرَ أَصْدِقَاؤُكَ، وَ قَلَّ أَعْدَاؤُكَ. (۱)

تو باید مسلمانان را چونان خانواده خود به شمار آوری؛ بزرگ آنان را به منزله پدر خویش دانی و کوچکشان را به منزله فرزندت، و هم سالانت را همچون برادرت. تو دوست داری به کدام یک از اینها (پدر و برادر و فرزند) ستم کنی؟!

اگر ابلیس که لعنت خدا بر او باد به تو چنین وانمود کرد که بر فردی از مسلمانان برتری و فضیلتی داری، بنگر تا اگر از تو بزرگ تر بود، به خود بگویی: او در ایمان و کردار شایسته، بر من پیشی دارد، پس از من بهتر است؛ و اگر از تو کوچک تر بود بگو: در معاصی و گناهان از او جلو هستم، پس او از من بهتر است؛ و اگر هم سال تو بود، بگو: من به

ص: ۳۱۸

گنه کاری خود یقین دارم و در گنه کاری او تردید، پس چرا باید یقینم را بگذارم و به تردیدم چنگ زنم.

و اگر دیدی مسلمانان، تو را بزرگ و گرامی و محترم می‌دارند، بگو: این از خوبی خود آنان است؛ و اگر از آنان نسبت به خودت بی‌مهری و دلگیری مشاهده کردی، بگو: این گناه و تقصیر من است. اگر چنین کردی، خداوند زندگی را بر تو آسان می‌کند و دوستان بسیار می‌شوند و دشمنان اندک.

۹. امام صادق علیه السلام: «الاستقصاءُ فُرْقَةٌ، الاتِّقَادُ عِدَاوَةٌ؛ باریک بینی و موشکافی [نسبت به دوستان] مایه جدایی است، و خرده گیری، مایه دشمنی». (۱)

۱۰. امام صادق علیه السلام: «لَا يَطْمَعَنَّ... وَلَا الْخَبَّ فِي كَثْرَةِ الصَّدِيقِ؛ حيله گر هرگز نباید به داشتن دوستان بسیار، چشم طمع داشته باشد». (۲)

۱۱. امام هادی علیه السلام:

الْمِرَاءُ يَفْسِدُ الصَّدَاقَةَ الْقَدِيمَةَ، وَيَحْلُلُ الْعُقْدَةَ الْوَثِيقَةَ، وَ أَقَلُّ مَا فِيهِ أَنْ تَكُونَ فِيهِ الْمُغَالَبَةُ، وَ الْمُغَالَبَةُ أَسُّ أَسْبَابِ الْقَطِيعَةِ. (۳)

ستیزه کردن، دوستی دیرینه را بر هم می‌زند و گره محکم را می‌گشاید. کمترین چیزی که در ستیزه کردن هست، این است که هر یک [از طرفین] می‌خواهند بر دیگری چیره آیند و این چیره جویی، عامل اصلی بریده شدن پیوند دوستی است.

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۹.

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۹۵، ح ۱۴.

۳- أعلام الدین، ص ۳۱۱.

ص: ۳۱۹

مرزهای دوستی

مرزهای دوستی

۱. امام علی علیه السلام: «لا- یكونُ الصَّدِیقُ صَیدِیقاً حَتّٰی یحَفَظَ أخاهُ فی ثلاثٍ: فی نَکبَتِهِ، و غَیْبَتِهِ، و وَفَاتِهِ؛ دوست، دوست نباشد مگر آنکه در سه جا مراقب برادرش باشد: در گرفتاری اش، در غیابش، و بعد از مردنش».(۱)
۲. امام علی علیه السلام: «الصَّدِیقُ مَنْ صَدَقَ غَیْبُهُ؛ دوست، کسی است که در نهانش راست باشد».(۲)
۳. امام علی علیه السلام: «الصَّدِیقُ الصَّدُوقُ: مَنْ نَصَّ حَکَّ فی عَیْبِکَ، و حَفِظَکَ فی عَیْبِکَ، و آتَرَکَ علی نَفْسِهِ؛ دوست راستین، کسی است که تو را در بر طرف کردن عیب هایت راهنمایی کند؛ در غیابت مواظب تو باشد و تو را بر خودش ترجیح دهد».(۳)
۴. امام علی علیه السلام: «الصَّدِیقُ مَنْ کَانَ ناهیا عَنِ الظُّلْمِ و العُدوانِ، مُعیناً علی البرِّ و الإحسانِ؛ دوست، کسی است که بازدارنده از ستم و تجاوز باشد و یاری کننده بر نیکویی و احسان».(۴)
۵. امام علی علیه السلام: «إِنَّمَا سَمِیَ الصَّدِیقُ صَیدِیقاً لِأَنَّهُ یصدُقُکَ فی نَفْسِکَ و مَعایِبِکَ، فَمَنْ فَعَلَ ذَکَکَ فَاسْتَنِمَ إِلَیْهِ فَإِنَّهُ الصَّدِیقُ؛ صدیق (دوست راستین) را صدیق نامیده اند، چون با تو و عیب هایت، صادقانه برخورد می کند. هر کس چنین باشد، به او اعتماد کن که او دوست راستین است».(۵)
۶. امام علی علیه السلام: «أخوُکَ الصَّدِیقُ مَنْ وَفَاکَ بِنَفْسِهِ، و آتَرَکَ علی مالِهِ و وُلْدِهِ

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۳، ح ۲۸.

۲- غررالحکم، ح ۱۱۵۱.

۳- غررالحکم، ح ۱۹۰۴.

۴- غررالحکم، ح ۲۰۷۸.

۵- غررالحکم، ح ۳۸۷۷.

ص: ۳۲۰

و عرسه؛ برادر راستین تو کسی است که خود را سپر تو گرداند و تو را بر مال و فرزند و زن خویش ترجیح دهد» (۱).

۷. امام علی علیه السلام: «لا ترعبن فی موده من لم تکشفه؛ هرگز به دوستی با کسی که او را خوب نشناخته‌ای، رغبت مکن» (۲).

۸. امام علی علیه السلام: «لا تتق بالصديق قبل الخيره؛ پیش از آزمودن دوست، به او اعتماد مکن» (۳).

۹. امام باقر علیه السلام: «تجنب عدوک، و احذر صديقک من الاقوام، إلا الامین من خستی الله؛ از دشمنت دوری کن و از دوستت بر حذر باش، مگر آن دوستی که امین و خداترس باشد» (۴).

۱۰. امام صادق علیه السلام: «إذا کان الزمان جور، و أهله أهل غدر، فالطمأنینة إلى کلّ أحدٍ عجز؛ هرگاه زمانه، زمانه بیداد باشد و مردمش، اهل خیانت و پیمان شکنی، اعتماد کردن به هر کسی، [از] ناتوانی است» (۵).

۱۱. لقمان علیه السلام: «لا تعرف أخاک إلا عند حاجتک إلیه؛ برادرت را شناسی، مگر زمانی که به او نیاز پیدا کنی» (۶).

۱۲. سلیمان علیه السلام:

لا تحکموا علی رجلٍ بشیءٍ حتی تنظروا إلی من یصاحب، فإتما یعرف الرجل بأشکالیه و أقرانیه، و ینسب إلی أصحابیه و أجدانیه (۷).

۱- غررالحکم، ح ۲۰۱۴.

۲- غررالحکم، ح ۱۰۱۶۷.

۳- غررالحکم، ح ۱۰۲۵۷.

۴- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۲، ح ۷.

۵- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۹، ح ۲.

۶- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۸، ح ۲۱.

۷- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۸، ح ۱۷.

ص: ۳۲۱

درباره کسی قضاوت نکنید، تا آن گاه که ببینید با چه کسی دوستی می کند؛ زیرا آدمی به همگنان و همدانانش شناخته می گردد و به یاران و دوستانش نسبت داده می شود.

آزمایش دوست

آزمایش دوست

۱. امام علی علیه السلام: «عِنْدَ زَوَالِ الْقَدَرِ يَتَبَيَّنُ الصَّدِيقُ مِنَ الْعِدُوِّ؛ به هنگام از دست رفتن قدرت است که دوست از دشمن، باز شناخته می شود».(۱)

۲. امام علی علیه السلام: «فِي الشَّدِّهِ يَخْتَبِرُ الصَّدِيقُ؛ در سختی هاست که دوست، آزموده می شود».(۲)

۳. امام علی علیه السلام:

لَا يَعْرِفُ النَّاسُ إِلَّا بِالْإِخْتِبَارِ، فَاخْتَبِرْ أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ فِي غَيْبَتِكَ، وَصِدِّيقَكَ فِي مُصَابَتِكَ، وَذَا الْقَرَابِئِ عِنْدَ فَاقَتِكَ، وَذَا التَّوَدُّدِ وَالْمَلَقِ عِنْدَ عَطَلَتِكَ؛ لِتَعْلَمَ بِذَلِكَ مَنْزِلَتَكَ عِنْدَهُمْ.(۳)

مردم جز با آزمایش شناخته نمی شوند؛ پس زن و فرزند خود را در غیابت آزمایش کن و دوست را در گرفتاری ات و خویشاوندت را در تنگ دستی ات و کسانی را که زبان مهر و محبت و ثنا دارند در بیکاری ات، تا بدین وسیله به موقعیت خود، نزد آنان پیبری.

۴. امام صادق علیه السلام:

يَمْتَحِنُ الصَّدِيقُ بِنِثَالِ خِصَالٍ، فَإِنْ كَانَ مُؤَاتِبًا فِيهَا فَهُوَ الصَّدِيقُ

۱- غررالحکم، ح ۶۲۱۴.

۲- غررالحکم، ح ۶۴۷۲.

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۰، ح ۶۷.

ص: ۳۲۲

المُصَافِي، و إِلاَّ كَانَ صَدِيقَ رَخَاءٍ لاَّ صَدِيقَ شِدَّةٍ: تَبَتَّغِي مِنْهُ مَالاً، أَوْ تَأَمَّنْهُ عَلَى مَالٍ، أَوْ تُشَارِكُهُ فِي مَكْرُوهِ. (۱)

دوست با سه چیز آزموده می شود؛ اگر در آنها همراهی کرد، دوست یکرنگ است، و گرنه دوستِ دورانِ خوشی است، نه دوستِ دورانِ سختی: از او مالی بخواهی، یا او را بر مالی امین کنی، و یا در سختی و ناخوشی او را شریک خود گردانی.

۵. امام صادق علیه السلام: «مَنْ غَضِبَ عَلَيْكَ مِنْ إِخْوَانِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَقُلْ فِيكَ مَكْرُوهًا فَأَعَدَّهُ لِنَفْسِكَ؛ هر یک از برادرانت که سه بار بر تو خشم گرفت و از تو بدی نگفت، او را برای خود نگه دار.» (۲)

۶. امام صادق علیه السلام: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَهُ مَا عِنْدَ أَخِيكَ فَأَغْضِبْهُ، فَإِنْ ثَبَّتَ لَكَ عَلَى الْمَوَدَّةِ فَهُوَ أَخُوكَ وَ إِلاَّ فَلَا؛ هرگاه خواستی از صداقت برادرت نسبت به خود آگاه شوی، او را خشمگین کن؛ اگر بر دوستی اش با تو پایداری ورزید، او برادر توست؛ و گرنه نیست.» (۳)

برترین یاران

برترین یاران

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: « لَمَّا سُئِلَ: مَنْ أَفْضَلُ الْأَصْحَابِ؟ مَنْ إِذَا ذَكَرْتَ أَعَانَكَ، وَ إِذَا نَسِيتَ ذَكَرَكَ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به سؤال از برترین یاران فرمود: کسی که هرگاه [خدا را] یاد کردی، تو را کمک کند و هرگاه [خدا را] فراموش کردی، یادآوری ات کند.» (۴)

۱- تحف العقول، ص ۳۲۱.

۲- تحف العقول، ص ۳۶۸.

۳- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۹، ح ۴.

۴- تحف العقول، ص ۳۵.

ص: ۳۲۳

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «خَيْرُ الْأَصْحَابِ مَنْ قَلَّ شَتَاؤُهُ وَ كَثُرَ وِفَاقُهُ؛ بهترین یاران، کسی است که ناسازگاری اش اندک باشد و سازگاری اش بسیار» (۱).

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَزِيرًا صَالِحًا، إِنْ نَسِيَ ذِكْرَهُ، وَ إِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ؛ هرگاه خداوند، خوبی بنده ای را بخواهد، دستیاری شایسته و نیک برایش قرار می دهد، که اگر فراموش کرد به او یادآوری کند و اگر یاد کرد وی را یاری رساند» (۲).

۴. امام علی علیه السلام: «الْمُعِينُ عَلَى الطَّاعَةِ خَيْرُ الْأَصْحَابِ؛ کسی که در راه طاعت خدا یاری کند، بهترین یاران است» (۳).

۵. امام علی علیه السلام: «لَا تَقْطَعْ صَدِيقًا وَ إِنْ كَفَرَ؛ از هیچ دوستی مبر، هرچند ناسپاس باشد» (۴).

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. مسلمان و کتابی

۲. دوستی ای که بریده شد

۳. دو همکار

۴. کدام دستگیره ایمان مستحکم تر و محکم تر است؟

۱. مسلمان و کتابی

۱. مسلمان و کتابی

«در آن ایام، شهر کوفه مرکز ثقل حکومت اسلامی بود. در تمام قلمرو کشور وسیع اسلامی آن روز، به استثنای قسمت شامات، چشم ها به آن شهر دوخته بود که چه فرمانی صادر می کند و چه تصمیمی می گیرد.

در خارج این شهر دو نفر، یکی مسلمان و دیگری کتابی (یهودی یا مسیحی یا زردشتی)، روزی در راه به هم برخورد کردند. مقصد یکدیگر را پرسیدند. معلوم شد که مسلمان به کوفه می رود و آن مرد کتابی در

- ۱- تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۲۳.
- ۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۴، ح ۲.
- ۳- غررالحکم، ح ۱۱۴۲.
- ۴- غررالحکم، ح ۱۰۱۹۶.

ص: ۳۲۴

همان نزدیکی، جای دیگری را در نظر دارد که برود. توافق کردند که چون در مقداری از مسافت، راهشان یکی است، با هم باشند و با یکدیگر مصاحبت کنند.

راه مشترک، با صمیمیت، در ضمن صحبت‌ها و مذاکرات مختلف طی شد. به سر دوراهی رسیدند. مرد کتابی با کمال تعجب مشاهده کرد که رفیق مسلمانش از آن طرف که راه کوفه بود نرفت و از این طرف آمد که او می‌رفت.

پرسید: مگر تو نگفتی من می‌خواهم به کوفه بروم؟

چرا.

پس چرا از این طرف می‌آیی؟ راه کوفه که آن یکی است.

می‌دانم، می‌خواهم مقداری تو را مشایعت کنم. پیغمبر ما فرمود: «هرگاه دو نفر در یک راه با یکدیگر مصاحبت کنند، حقی بر یکدیگر پیدا می‌کنند». اکنون تو حقی بر من پیدا کردی. من به خاطر این حق که به گردن من داری می‌خواهم چند قدمی تو را مشایعت کنم، و البته بعد به راه خودم خواهم رفت.

اوه، پیغمبر شما که این چنین نفوذ و قدرتی در میان مردم پیدا کرد و به این سرعت، دینش در جهان رایج شد، حتماً به واسطه همین اخلاق کریمه اش بوده.

تعجب و تحسین مرد کتابی، هنگامی به منتها درجه رسید که برایش معلوم شد این رفیق مسلمانش، خلیفه وقت، علی بن ابی طالب علیه السلام بوده. طولی نکشید که همین مرد مسلمان شد و در شمار اصحاب مؤمن و فداکار علی علیه السلام قرار گرفت» (۱).

ص: ۳۲۵

۲. دوستی ای که بریده شد

۲. دوستی ای که بریده شد

«شاید کسی گمان نمی برد که آن دوستی بریده شود و آن دو رفیق که همیشه ملازم یکدیگر بودند، روزی از هم جدا شوند. مردم، یکی از آنها را بیش از آن اندازه که به نام اصلی خودش بشناسند، به نام دوست و رفیقش می شناختند. معمولاً وقتی که می خواستند از او یاد کنند، توجه به نام اصلی اش نداشتند و می گفتند: «رفیق...».

آری او به نام «رفیق امام صادق علیه السلام» معروف شده بود، ولی در آن روز که مثل همیشه با یکدیگر بودند و با هم داخل بازار کفش دوزها شدند آیا کسی گمان می کرد که پیش از آنکه آنها از بازار بیرون بیایند، رشته دوستی شان برای همیشه بریده شود؟!

در آن روز او مانند همیشه همراه امام بود و با هم داخل بازار کفش دوزها شدند. غلام سیاه پوستش هم در آن روز با او بود و از پشت سرش حرکت می کرد. در وسط بازار ناگهان به پشت سر نگاه کرد، غلامش را ندید. بعد از چند قدم دیگر، دو مرتبه سر را به عقب برگرداند، باز هم غلام را ندید. سومین بار به پشت سر نگاه کرد، هنوز هم از غلام که سرگرم تماشای اطراف شده و از ارباب خود دور افتاده بود خبری نبود.

برای مرتبه چهارم که سر خود را به عقب برگرداند غلام را دید، با خشم به وی گفت:

مادر فلان! کجا بودی؟

تا این جمله از دهانش خارج شد، امام صادق علیه السلام به علامت تعجب، دست خود را بلند کرد و محکم به پیشانی خویش زد و فرمود:

سبحان الله! به مادرش دشنام می دهی؟! به مادرش نسبت کار ناروا

ص: ۳۲۶

می دهی؟! من خیال می کردم تو مردی باتقوا و پرهیزکاری. معلوم شد در تو ورع و تقوایی وجود ندارد.

یابن رسول الله! این غلام اصلاً سندی است و مادرش هم از اهل سند است. خودت می دانی که آنها مسلمان نیستند. مادر این غلام یک زن مسلمان نبوده که من به او تهمت ناروا زده باشم.

مادرش کافر بوده که بوده. هر قومی سنتی و قانونی در امر ازدواج دارند. وقتی طبق همان سنت و قانون رفتار کنند، عملشان زنا نیست و فرزندانشان زنازاده محسوب نمی شوند.

امام بعد از این بیان به او فرمود: دیگر از من دور شو.

بعد از آن، دیگر کسی ندید که امام صادق علیه السلام با او راه برود، تا مرگ بین آنها جدایی کامل انداخت.» (۱)

۳. دو همکار

۳. دو همکار

صفا و صمیمیت و همکاری صادقانه هشام بن الحکم و عبدالله بن یزید اباضی، مورد اعجاب همه مردم کوفه شده بود. این دو نفر ضرب المثل دو شریک خوب و دو همکار امین و صمیمی شده بودند. این دو به شرکت یکدیگر یک مغازه خرازی داشتند، جنس خرازی می آوردند و می فروختند. تا زنده بودند میان آنها اختلاف و مشاجره ای رخ نداد.

چیزی که موجب شد این موضوع زبانزد عموم مردم شود و بیشتر موجب اعجاب خاص و عام گردد، این بود که این دو نفر از لحاظ عقیده مذهبی، در دو قطب کاملاً مخالف قرار داشتند؛ زیرا هشام از علما

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۹۲.

ص: ۳۲۷

و متکلمین سرشناس شیعه امامیه و یاران و اصحاب خاص امام جعفر صادق علیه السلام و معتقد به امامت اهل بیت علیهم السلام بود، ولی عبدالله بن یزید از علمای اباضیه (۱) بود. آنجا که پای دفاع از عقیده و مذهب بود، این دو نفر در دو جبهه کاملاً مخالف قرار داشتند، ولی آنها توانسته بودند تعصب مذهبی را در سایر شئون زندگی دخالت ندهند و با کمال متانت، کار شرکت و تجارت و کسب و معامله را به پایان برسانند. عجیب تر اینکه بسیار اتفاق می افتاد که شیعیان و شاگردان هشام به همان مغازه می آمدند و هشام اصول و مسائل تشیع را به آنها می آموخت و عبدالله از شنیدن سخنانی برخلاف عقیده مذهبی خود ناراحتی نشان نمی داد. نیز اباضیه می آمدند و در جلو چشم هشام تعلیمات مذهبی خودشان را که غالباً علیه مذهب تشیع بود، فرا می گرفتند و هشام ناراحتی نشان نمی داد.

یک روز عبدالله به هشام گفت: من و تو با یکدیگر دوست صمیمی و همکاریم. تو مرا خوب می شناسی. من میل دارم که مرا به دامادی خودت بپذیری و دخترت فاطمه را به من تزویج کنی.

۱- اباضیه یکی از فرق شش گانه خوارجند. خوارج چنان که می دانیم نخست در حادثه صفین پیدا شدند. آنها جمعی از اصحاب علی علیه السلام بودند که یاغی شدند و بر آن حضرت شوریدند. این دسته چون از طرفی بر مبنای عقیده کار می کردند و از طرف دیگر جاهل و متعصب بودند، از خطرناک ترین گروه های منحرف در میان مسلمین و همیشه مزاحم حکومت های وقت بودند. خوارج عموماً در تبری از علی علیه السلام و عثمان اتفاق داشتند و بیشتر آنها دیگر مسلمین را که در عقیده با آنها متفق نبودند، کافر و مشرک می دانستند، ازدواج با دیگر مسلمین را جایز نمی دانستند و به آنها ارث نمی دادند و مال آنها را مباح می دانستند؛ ولی فرقه اباضیه از دیگر فرقه های خوارج ملایم تر بودند، ازدواج و حتی شهادت آنان را صحیح می دانستند و مال و خون آنها را نیز محترم می شمردند. رئیس اباضیه مردی است به نام «عبدالله بن اباض» که در اواخر عهد خلفای اموی خروج کرد. (نک: ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، صص ۱۷۲ و ۲۱۲).

ص: ۳۲۸

هشام در جواب عبدالله فقط یک جمله گفت و آن اینکه: فاطمه مؤمنه است.

عبدالله به شنیدن این جواب سکوت کرد و دیگر سخنی از این موضوع به میان نیاورد.

این حادثه نیز نتوانست در دوستی آنها خللی ایجاد کند. همکاری آنها باز هم ادامه یافت. تنها مرگ بود که توانست بین این دو دوست جدایی بیندازد و آنها را از هم دور سازد. (۱)

۴. کدام دستگیره ایمان مستحکم تر و محکم تر است؟

۴. کدام دستگیره ایمان مستحکم تر و محکم تر است؟

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «ای عَزَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟»؛ کدام دستگیره ایمان، مستحکم تر و محکم تر است؟ ایمان، دستگیره های زیادی دارد که با تمام آنها انسان می تواند خود را نگهداری کند. فرمود: کدام یک از دستگیره های ایمان محکم تر است؟ یک نفر عرض کرد: نماز. دیگری عرض کرد: روزه. سومی گفت: زکات. چهارمی گفت: حج... فرمود: همه اینها که شما می گوئید درست است و از دستگیره های ایمان هستند، ولی آن محکم ترین دستگیره ها چیز دیگری است.

عرض کردند: شما بفرمایید یا رسول الله. فرمود: «الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ». (۲) اینکه افراد، یکدیگر را به خاطر حق دوست بدارند و به خاطر حق دشمن بدارند؛ یعنی انسان با کسی دشمن باشد به خاطر خدا، به خاطر ظلمش و فسقش؛ و با دیگری دوست باشد به خاطر توحیدش و

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۹۹.

۲- بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۵۶.

ص: ۳۲۹

ایمانش و عدالتش و عمل صالحش. فرمود محکم ترین دستگیره های ایمان این است. (۱).

آموزه ها

آموزه ها

۱. اهل انس و دوستی بودن، از ویژگی های انسان مؤمن است.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که بین پیروانش، دوستی و رفاقت رواج یابد. بنابراین، مسلمان حقیقی نیز تلاش می کند که دوستی ها در بین مسلمانان زیاد شود.

۳. عقل، انسان را به بهشت هدایت می کند. از ویژگی های مهم انسان عاقل، آن است که مؤمن به خدا و قیامت باشد؛ دوستی با مردم، مرام و روش زندگی او گردد.

۴. بهترین راه برای تبدیل کدورت ها به دوستی، آن است که انسان بدی های دیگران را با خوبی پاسخ دهد.

۵. در میان عوامل دوستی، تواضع و خوش رویی از مهم ترین عوامل ایجاد دوستی و جلب محبت دیگران است.

۶. در میان موانع دوستی، بداخلاقی از مهم ترین عوامل بر هم زدن دوستی ها به شمار می رود.

منابع دیگر

منابع دیگر

ابطحی خراسانی، حسن، اتحاد و دوستی در اسلام، قم، موسسه مطبوعاتی طباطبایی، ۱۳۴۰.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۷، ص ۳۷۱.

ص: ۳۳۰

بابازاده، علی اکبر، جوانان و دوستی ها، قم، دانش و ادب، ۱۳۸۷.

تمدن، مهران، دوستی، ماه ریزی، ۱۳۸۲.

رحمانی، محبت الله، محبت دوستی و دوست یابی از نگاه قرآن کریم، قم، جامعه القرآن کریم، ۱۳۸۷.

رمضانی، احمد، دوستی، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۷.

شاطرزاده یزدی، مجتبی، نکاتی چند در رابطه با آداب دوستی و معاشرت، مشهد، ضریح آفتاب، ۱۳۸۸.

شمس الدین، مهدی، آداب دوستی و معاشرت، قم، شفق، ۱۳۷۴.

صالحی، نادعلی، قصه دلبری و دلدادگی، قم، مهرا میرالمومنین علیه السلام، ۱۳۸۱.

صدیقی، اسماعیل، آیین دوستی و برادری، قم، روح، ۱۳۸۰.

طالعی نیا، محسن، در جستجوی دوست، تهران، ۱۳۶۶.

کریمی، رضا، آیین دوستی، قم، نسیم حیات، ۱۳۸۹.

نقاش، زهرا، نکاتی درباره دوستی موفق، تهران، تندیس علم، ۱۳۸۸.

ص: ۳۳۱

۱۰. دون همتی**اشاره**

۱۰. دون همتی

امام صادق علیه السلام فرمود:

«ثَلَاثٌ يَحْجُزْنَ الْمَرْءَ عَنِ طَلْبِ الْمَعَالِي: قِصِيرُ الْهَمِّ، وَقَلَّةُ الْحِيلَةِ، وَضَعْفُ الرَّأْيِ؛ سه چیز انسان را از رفتن به دنبال مقامات عالی و اهداف بزرگ باز می‌دارد (که عبارتند از): کوتاهی همت، چاره اندیش نبودن و سستی اندیشه»^(۱).

انسان به طور طبیعی، موجودی کمال طلب و بلندپرواز است. او دوست دارد به سوی ترقی و پیشرفت حرکت کند و دوست ندارد متوقف شود یا در حد پایین بماند. او همیشه در طلب بهترین هاست. میل به بهشت و زندگی جاوید هم از همین ویژگی انسان سرچشمه می‌گیرد، اما گاه به سبب برخی ویژگی‌های روحی و روانی که عارضش می‌شود، از این میل طبیعی فاصله می‌گیرد و به امور پست قناعت می‌کند. این حالت، بیانگر کوتاهی همت انسان است. دون همتی به همراه عوامل

۱- تحف العقول، ص ۳۱۸.

ص: ۳۳۲

دیگر، انسان را از طلب و رسیدن به اوج باز می‌دارد و سبب می‌شود در دنیا به امور پست قناعت کند. همت او ممکن است در حد طلب امور پست دنیایی تنزل کند. و فقط به خوردن و شهوت اکتفا کند.

در بیان شریف امام صادق علیه السلام، کوتاه همتی، اولین عامل بازدارنده انسان از پیش رفتن به سوی قله های ترقی دنیا و آخرت معرفی شده است.

در این مقام، چند پرسش مطرح است:

۱. همت، دون همتی و بلندهمتی چیست؟

۲. نشانه های دون همتی کدام است؟

۳. آثار دون همتی چیست؟

۴. چگونه می‌توان دون همتی را درمان کرد؟

۵. از دیدگاه کتاب و سنت، سزاوار است، همت آدمی کجا صرف شود؟ (نشانه های بلندهمتی)

۶. آثار بلندهمتی چیست؟

۱. چیستی همت، دون همتی و بلندهمتی؟

۱. چیستی همت، دون همتی و بلندهمتی؟

همت در کتاب های لغوی فارسی، اراده، آرزو، خواهش و عزم، معنا شده است. (۱) این واژه به صورت فعل در قرآن کریم (آیه ۱۱ سوره مائده و آیه ۲۴ سوره یوسف) آمده است. مترجمان قرآنی، واژه «هَمَّ» و «هَمَّت» را به آهنگ، قصد، خواست و تصمیم معنا کرده اند.

صاحب کتاب التحقيق فی کلمات القرآن الکریم درباره این واژه می‌نویسد: همت به معنای ابتدای عزم و اراده است و گاهی به معنای

۱- لغت نامه دهخدا، ذیل ماده همت.

ص: ۳۳۳

عزم و اراده قوی است. هَمَمْتُ بالشی در جایی گفته می شود که اراده و عزم به کاری شده باشد، اما هنوز اقدامی صورت نگرفته باشد. (۱)

این واژه با دو پیشوند استفاده می شود که دارای دو معنای متضاد است: یکی، بلندی همت که صاحب آن را بلندهمت نامند، و دیگری، کوتاهی همت یا دون همتی که صاحب آن را کوتاه همت و دون همت می نامند.

با توجه به کاربردهای این واژه، به نظر می رسد وقتی از بلندهمتی سخن گفته می شود، فقط به معنای قصد و اراده و آهنگ نیست، بلکه داشتن قصد و آرزوهای بزرگ و متعالی، همراه با تلاش و کار جدی، مقصود است. بنابراین، دون همتی، نقطه مقابل آن است و انسان دون همت، کسی است که قصد و آرزوهای کوچک دارد، به کارهای کوچک اکتفا می کند و تلاش و کوشش جدی ندارد. او حتی برای رسیدن به آرزوهای کوچک خویش نیز کار و تلاش لازم را ندارد و این صفت، نشانه ضعف نفس آدمی است. البته ممکن است کسی اهل تلاش و کوشش باشد، اما چون هدف او از نظر کتاب و سنت حقیر است، باز این شخص دون همت نامیده می شود؛ مانند شخصی که نهایت هدف او شکم و شهوت است. چنین شخصی اگر هم دارای تلاش و کوشش باشد، باز دون همت به شمار می رود.

۲. نشانه های دون همتی کدام است؟

اشاره

۲. نشانه های دون همتی کدام است؟

اندیشه، اعتقادات و حالات روحی، از امور باطنی انسان هستند و انسان ها به طور معمول از باطن افراد خبر ندارند، مگر از راه نشانه ها و آثار. دون همتی، یک حالت روحی است که نشانه ها و آثاری دارد. با

۱- نک: التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۲۸۵.

ص: ۳۳۴

بررسی نشانه‌ها و آثار می‌توان به دون همتی انسان‌ها پی برد. در این جا، به برخی نشانه‌های دون همتی اشاره می‌شود. این نشانه‌ها عبارتند از:

الف) انجام دادن کارهای پست

الف) انجام دادن کارهای پست

کار پست از دیدگاه قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام، گناه و فعل حرام است. انسان‌های دون همت، کسانی هستند که به راحتی کارهای خلاف و گناه را انجام می‌دهند و در آنها اراده و تصمیمی برای توبه وجود ندارد. بنابراین، ارتکاب گناه از نشانه‌های دون همتی است.

ب) حسادت و ورزیدن

ب) حسادت و ورزیدن

امیر مؤمنان، علی علیه السلام حسادت به نعمت‌های دوستان را از دون همتی انسان می‌شمرد. (۱)

ج) شکم‌بارگی و شهوت رانی

ج) شکم‌بارگی و شهوت رانی

از جمله نشانه‌های دون همتی، آن است که هم و غم انسان، شکم و شهوتش باشد. امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «چه دور است خیر و خوبی از کسی که هم و غمش، شکم و شهوتش باشد». (۲)

د) دنیاطلبی و دنیاپرستی

د) دنیاطلبی و دنیاپرستی

کسی که فقط دنیا را می‌بیند و نهایت آرزویش دنیاست، همتش کوتاه است.

۱- غررالحکم، ح ۹۲۵۶.

۲- غررالحکم، ح ۹۶۴۲.

ص: ۳۳۵

ه) نداشتن انفاق و بخشش

ه) نداشتن انفاق و بخشش

انسان های دون همت، اهل بخشش و انفاق نیستند. آنها اهل هم دردی با مردم نیستند و فقط به خود می اندیشند. در یک کلام، انسان های بی خیر یا کم خیری هستند.

و) طمع به مال و منال مردم

و) طمع به مال و منال مردم

انسان های دون همت، همیشه به مال و منال مردم چشم طمع دارند.

۳. آثار دون همتی چیست؟**اشاره**

۳. آثار دون همتی چیست؟

دون همتی در زندگی فردی و اجتماعی، پی آمدها و آثاری دارد که برخی از آن آثار عبارتند از:

الف) حقارت

الف) حقارت

انسان های دون همت، در نظر دیگران حقیرند و این اثر طبیعی دون همتی است. کسی که منتهای آرزویش دنیا باشد و جز شهوت و شکم بارگی به چیز دیگری نیندیشد، در دیدگاه مردم، انسانی حقیر است.

ب) از بین رفتن فضیلت ها

ب) از بین رفتن فضیلت ها

دون همتی، همانند آتشی است که هر فضیلت و خوبی را نابود می کند. در روایتی از امیر مؤمنان، علی علیه السلام می خوانیم: «هر کس همتش حقیر باشد، فضیلتش از بین می رود»^(۱).

ص: ۳۳۶

(ج) محرومیت از دوستی با انسان های بافضیلت

(ج) محرومیت از دوستی با انسان های بافضیلت

از جمله آثار دون همتی، محروم شدن از دوستی و هم نشینی با انسان های بافضیلت و باایمان است؛ چرا که از سفارش های نورانی حضرت امیر مؤمنان، علی علیه السلام به اهل ایمان، این است که از هم نشینی با دون همتان خودداری کنند. حضرت امیر فرمود: «با کسی که دون همت است، هم نشین و هم صحبت مشو».^(۱)

(د) حسرت و پشیمانی

(د) حسرت و پشیمانی

انسان های دون همت، در دنیا و آخرت دچار حسرت و پشیمانی می شوند؛ زیرا رسیدن به مراتب آخرتی و حتی دنیایی، به همت بلند، تلاش و کوشش جدی نیاز دارد که در انسان های دون همت، چنین چیزی یافت نمی شود. بنابراین، در پایان و هنگام مرگ، دچار حسرت و پشیمانی می شوند.

(ه) نرسیدن به اهداف عالی

(ه) نرسیدن به اهداف عالی

انسان های دون همت از اهداف عالی به دورند و راهی برای رسیدن به آن ندارند.

(و) دوری از رحمت الهی

(و) دوری از رحمت الهی

انسان های دون همت که هم و غمشان به امور پست تعلق می گیرد، از رحمت الهی به دور هستند. در روایتی از امیر مؤمنان، علی علیه السلام

۱- غررالحکم، ح ۹۰۸۶.

ص: ۳۳۷

می‌خوانیم: «مغیوض ترین بندگان نزد خداوند سبحان، کسی است که هم و غم او، شکم و شهوتش باشد» (۱).

۴. چگونه می‌توان دون همتی را درمان کرد؟

۴. چگونه می‌توان دون همتی را درمان کرد؟

پیش از بیان راه‌های درمان دون همتی، باید مصداق‌های دون همتی را مشخص کرد که همه آنها در یک سطح نیستند. به بیان دیگر، دون همتی نمونه‌ها و مراتب متفاوتی دارد. بنابراین، با توجه به هر یک از آنها باید درباره درمان و اصلاح آن برنامه‌ریزی کرد. برای مثال، انسانی که اهل گناه است، از دیدگاه دینی، انسانی دون همت است. انسانی که فقط به شکم و شهوت می‌اندیشد نیز نمونه دیگری از انسان‌های دون همت به شمار می‌رود. همچنین انسانی را که فقط به دنیا می‌اندیشد و تنها آرزویش، جلوه‌های مختلف دنیایی است و از آخرت غافل است، و نیز انسانی را که آرزوهای کوچک دارد و اهل کار و تلاش نیست، دون همت می‌نامند.

درمان هر یک از اینها متفاوت است، اما بیشتر دو راه اصلی وجود دارد: تغییر دادن فکر و اندیشه، اقدامات عملی.

برای تغییر اندیشه و بینش، باید از عقل فطری استفاده کرد و با تشویق انسان دون همت به مطالعه در حقیقت خود و جهان هستی، وی را متوجه خدا و قیامت کرد. چنین انسانی باید توجه پیدا کند که بعد از مرگ، زندگی‌ای هست که آن زندگی، اصل است؛ چون ابدی است و ارتباط مستقیم با زندگی این دنیا دارد: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ». پس باید او

ص: ۳۳۸

را به ایمان دعوت کرد؛ دعوت به پایبندی به آنچه که عقل خود آن را می‌فهمد و می‌یابد. او در این صورت می‌تواند خود را از سرزمین گناه و پستی برکند و از اسارت شکم و شهوت آزاد سازد.

اما اقدامات عملی که پیشنهاد می‌شود، عبارتند از:

تلقین: انسان با تلقین خوبی‌ها، می‌تواند خود را به خوبی‌ها نزدیک کند. او باید هر روز اهمیت و جایگاه خود را به خویش یادآوری کند و با خود بگوید: در ارزش انسان، والاتر و بالاتر از این امور پست است. کمترین قیمت تو، بهشت برین است، پس خود را به کمتر از بهشت نفروش.

هم نشینی با انسان‌های مؤمن و بلندهمت: انسان‌ها به طور معمول از دوست و هم‌نشین اثر می‌پذیرند. خلق و خوی و اعمال انسان‌های بلندهمت می‌تواند در دیگران آثار مثبت بگذارد. آنها هم فکر آدمی را عوض می‌کنند و هم وی را به سوی کار و فعالیت سوق می‌دهند.

دوری از امور پست، تنبلی و بی‌عاری و انجام دادن کارهای صالح و خوب.

برای تغییر، خود انسان باید عزم و اراده کند. بنابراین یکی از راه‌های مؤثر درمان دون همتی، آن است که انسان دون همت، با مطالعه سرگذشت انسان‌های بزرگ و تفکر و تعقل در آن، راه تقویت عزم و اراده را پیدا کند. فرد دون همت در ابتدا می‌تواند کمی بلندپروازی و به عبارتی خطر کند و از عواقب آن نترسد؛ چنانکه در فرهنگ عموم مردم آمده است: «ترس برادر مرگ است». البته تشویق و حمایت اطرافیان بسیار مؤثر است. دون همتی ممکن است ریشه در ترس داشته باشد. بنابراین، با اقدام عملی، تا حد زیادی می‌توان بر این حالت چیره شد.

ص: ۳۳۹

افزایش اعتماد به نفس: اعتماد به نفس گاهی با پیروزی در فعالیت های اجتماعی به دست می آید. بنابراین، انسان می تواند محاسبه کند که چه کاری را بهتر از دیگران می تواند انجام دهد که در زندگی او هم اثر مثبت داشته باشد. سپس با برنامه ریزی اقدام به انجام دادن آن کند.

۵. از دیدگاه کتاب و سنت، سزاوار است همت آدمی کجا صرف شود؟ (نشانه های بلندهمتی)

۵. از دیدگاه کتاب و سنت، سزاوار است همت آدمی کجا صرف شود؟ (نشانه های بلندهمتی)

نخستین دغدغه انسان های باهمت، حقیقت وجودی خودشان است. انسان باهمت تلاش می کند که جایگاه خود را در نظام هستی بیابد. او بعد از آنکه وجود خود را حق یافت، به راحتی خدا، صاحب و پروردگار خود را می شناسد؛ چنانکه فرموده اند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ؛ هر کس خود را شناخت، پروردگارش را شناخته است.» این انسان در مرحله بعد، هم و غمش را صرف کسب ایمان می کند و می کوشد که مؤمن به حق گردد.

روشن است پس از ایمان و اعتقاد قلبی انسان به حق، هم و غم او عمل صالح، و هدف اصلی اش آخرت خواهد بود و دنیا را مقدمه آن زندگی حقیقی می داند.

البته مصداق های ایمان و عمل صالح، فراوان و والاست. برای مثال، یکی از مصداق های عمل صالح، ارتباط با خدا و اهل نماز بودن است. از دیگر مصداق های آن، توجه به خلق خدا است که در اسلام به انفاق و بخشش تعبیر شده است. همت مردان بزرگ آن است که در کنار توجه به خدا، به بندگان او نیز توجه دارند.

انسان های بلندهمت، انسان های بزرگی هستند. شهید مطهری رحمه الله بیانی در تعریف انسان بزرگ دارد که مناسب این مقام است:

ص: ۳۴۰

مرد بزرگ یعنی چه؟

مقیاس عظمت و بزرگی افراد، شخصیت روحی آنهاست. البته واضح است که مقیاس عظمت افراد، مشخصات بدنی یا نژادی آنها نیست. ما در تاریخ، به افراد و اشخاصی برمی‌خوریم که افراد برجسته تاریخ به شمار می‌روند و در صفحات تاریخ مانند قله‌های کوه بر روی صفحه زمین، برجستگی دارند و نمایان می‌باشند، برخلاف سایر افراد که در حکم سنگریزه‌ها بر روی صفحه تاریخ به شمار می‌روند که انسان در همان نقطه بالخصوص اگر بایستد و مطالعه کند، آنها را می‌بیند، و بعضی‌ها هم این قدر ریز و کوچکند که اصلاً دیده نمی‌شوند.

مثلاً- اسکندر و ناپلئون و نادر و شاه اسماعیل و امثال اینها، افراد بزرگ و برجسته تاریخند؛ همان طور که انبیای بزرگ و اولیای بزرگ الهی نیز مانند ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از برجستگان تاریخ و بزرگان بشریتند.

حالا- می‌خواهیم ببینیم بزرگی دسته اول و دسته دوم با هم قابل مقایسه هستند یا نه؟ البته نه؛ زیرا درست است که آن افراد از آن جهت که همت بزرگ و اراده قوی داشته‌اند و شعاع دایره خواستشان طولانی بوده و به کم و کوچک قناعت نداشته‌اند. [قابل تحسینند] و قهراً انسان وقتی که همت و دلاوری برخی از آنها را می‌خواند، در مقابل عظمت آنها خیره و مبهوت می‌شود و احیاناً سر تعظیم فرود می‌آورد و در قلب خود یک نوع محبتی نسبت به آنها احساس می‌کند (اثری که از شاهنامه فردوسی در نفوس پیدا می‌شود، از این نوع است)، ولی بزرگی

ص: ۳۴۱

دسته دوم، یک نوع دیگر و یک جنس دیگر است؛ از آن نوع بزرگی است که مقام تقدس پیدا می کند تا آنجا که نام آنها مقدس می شود، همان طوری که می بینیم نام محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام و همچنین ابراهیم و موسی و عیسی: را هاله ای از قدس احاطه کرده است، چرا؟ برای اینکه درست است که دسته اول بزرگ و عظیمند، ولی عظمت آنها و درشتی آنها از نوع عظمت و درشتی خودخواهی است. هر یک از آنها سیب بزرگی و حیوان بزرگی هستند. فرق نمی کند؛ انسان در برابر کسی هم که خیلی پرخور است و برابر ده نفر می خورد، اعجاب و احیاناً تحسین دارد. یکی خورنده ریز است و دیگری خورنده درشت، یکی جاه طلب ریز است و یکی جاه طلب درشت. مثلاً یک کدخدای ده ده خانواری که همه همت و آرزویش کدخدایی این ده است، یک جاه خورده پاست و آنکه دنبال کدخدایی قصبه هزار خانواری می رود، از نوع اولی است، ولی درشت تر، و آنکه دنبال حکومت یک شهرستان یا یک استان و یا یک کشور می رود به همین نسبت درشت تر است و آنکه سودای جهانگیری و جهاننداری در سر دارد، یک جاه طلب درشت تر است. شخصیت اینها عظیم است و شخصیت خودخواهی شان عظیم است؛ سبع عظیم و جاه طلب عظیم و استثمارگر عظیم هستند.

اینها وسعت روح و سعه شخصیت پیدا کرده اند، ولی تمام آن توسعه و وسعت در ناحیه حواجی شخصی خودشان است، می خواهند تمام دنیا را در هاضمه بزرگ خود بریزند.

ص: ۳۴۲

اینها پرخورهای روزگارند؛ می‌خواهند همه دنیا را جزء خود بکنند؛ همه شخصیت‌ها را فانی بکنند مگر شخصیت خودشان را و شخصیت‌های طفیلی خودشان؛ یعنی آن شخصیت‌ها که جزء شخصیت آنهاست و هضم شده در شخصیت آنهاست. پس آنها بزرگند و فعال، ولی مانند غده سرطانی که یک سلول، بی تناسب شروع می‌کند به رشد و همان منشأ هلاکت بدن می‌شود.

ولی دسته دوم، توسعه شخصیت پیدا می‌کنند، آن طور که مادر توسعه شخصیت پیدا می‌کند که فرزند و شخصیت فرزند، مستقل و محفوظ و محترم می‌ماند و او همان طور برای آن شخصیت کار می‌کند که برای خودش کار می‌کند. او نمی‌خواهد آن شخصیت‌ها را در خودش هضم کند، بلکه می‌خواهد آنها را حفظ کند و مستقل و محترم بشمارد. او به منزله غده سرطان نیست، به منزله یک روح قوی است که در پیکر اجتماع می‌دمد و همه را زنده و فعال می‌سازد. او مصداق مخالف «مَنْ اضْرَبِحْ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» است. او شخصیت انسانی‌اش توسعه پیدا کرده و روح بشری، نه حیوانی او بزرگ شده. او توسعه وجدان و ایمان پیدا کرده و به قول مولوی:

روح حیوانی ندارد اتحاد

تو مجو این اتحاد از روح باد

گر خورد این نان نگردد سیر آن

ور کشد بار این نگردد آن گران

ص: ۳۴۳

ما چرا امروز فدایی حسین هستیم؟ چون آنچه را پیغمبر فرمود که «حَسْبُنَا مِنْهُ وَآنَا مِنْ حَسْبِهِ»، همه ما در خودمان احساس می‌کنیم؛ یعنی حسین را از خود و خود را از حسین جدا نمی‌بینیم. ما حسین را به صورت یک فرد که منظورش انجام تقاضاهای شخصی خود است، نمی‌بینیم. ما او را یک روح کلی می‌بینیم که قبل از وقت در فکر ما بوده. پس او از ماست و ما از او هستیم؛ او از بشریت است و بشریت از اوست؛ او با روح ما و سرنوشت ما آمیخته است؛ ما از او و او از ماست. ...

توسعه شخصیت این است که واقعاً انسان بگوید:

من از بینوایی نیم روی زرد

غم بینوایان رخم زرد کرد

توسعه شخصیت این است که حسین علیه السلام فرمود: «أَنْتِ لَمْ أَخْرُجْ إِشْرَافاً وَلَا بَطْراً...» یا گفت: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ...» (۱)

۶. آثار بلندهمتی چیست؟

۶. آثار بلندهمتی چیست؟

بلندهمتی آثار فراوانی در زندگی فردی و اجتماعی فرد دارد، از جمله:

جلب خشنودی خدا و سعادت ابدی؛

احساس عزت و غرور؛

اعتماد به نفس؛

رسیدن به بسیاری از اهداف زندگی؛

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۷، ص ۴۶۳.

ص: ۳۴۴

عزت در خانواده و اجتماع؛

افزایش فضیلت‌ها و خوبی‌ها؛

جلب ثروت و ایجاد کار برای خود و دیگران؛

مفید بودن؛

جلب دوستان خوب؛

دوری از خسران و زیان؛

دور شدن از بسیاری از رذایل اخلاقی مانند حسد و ترس و چشم دوختن به مال و منال مردم.

گلبانگ حدیث**اشاره**

گلبانگ حدیث

زیر فصل‌ها

ارزش همت

آنچه سزاوار اهتمام است

عالی‌ترین همت‌ها

نتایج بلند همتی

کسی که همتش دنیا باشد

ارزش همت

ارزش همت

۱. امام علی علیه السلام: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ؛ ارزش مرد، به اندازه همت اوست». (۱)

۲. امام علی علیه السلام: «الْمَرْءُ بِهِمَّتِهِ لَا بِقُنْيَتِهِ؛ [ارزش] انسان به همت اوست، نه به ثروتش». (۲)

۳. امام علی علیه السلام: «مَنْ شَرُفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ؛ هر کس همتش والا باشد، ارزشش عظیم شود». (۳)

۴. امام علی علیه السلام: «مَا رَفَعَ امْرَأً كَهَمَّتِيهِ، وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِيهِ؛ انسان را چیزی مانند همت او بلند نگردانید و او را چیزی چون شهوتش پست نساخت». (۴)

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۷.

۲- غررالحکم، ح ۲۱۶۷.

۳- غررالحکم، ح ۸۳۲۰.

۴- غررالحکم، ح ۹۷۰۷.

ص: ۳۴۵

آنچه سزاوار اهتمام است

آنچه سزاوار اهتمام است

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله: «أَيُّهَا النَّاسُ، أَقْبِلُوا عَلَيَّ مَا كُفِّتُمُوهُ مِنْ إِصْلَاحِ آخِرَتِكُمْ... وَاصْرِفُوا هِمَّتَكُمْ بِالتَّقَرُّبِ إِلَيَّ طَاعَتِيهِ؛ ای مردم! به آباد کردن آخرت خویش که بدان مکلفید روی آورید... و همت خود را مصروف نزدیک شدن به طاعت او کنید.» (۱)

۲. از جمله نجواهای خداوند متعال با موسی علیه السلام این بود: «كَيْفَ لَا يَكُونُ هَمُّكَ فِيمَا عِنْدِي وَإِلَى تَرْجُعِ لَا مَحَالَةَ؛ چگونه همت تو متوجه آنچه نزد من است نباشد، در حالی که ناچار به سوی من برمی گردی!» (۲)

۳. امام علی علیه السلام:

إَجْعَلْ هَمَّكَ لِآخِرَتِكَ، وَحُزْنَكَ عَلَى نَفْسِكَ، فَكَمِ مِنْ حَزِينٍ وَقَدْ بِهِ حُزْنُهُ عَلَى سُورِ الْأَبْدِ! وَكَمْ مِنْ مَهْمُومٍ أَدْرَكَ أَمَلُهُ. (۳)

اهتمام خود را مصروف آخرت گردان و اندوهت را مصروف خودت؛ زیرا چه بسیار اندوهگینی که اندوهش او را به شادی جاویدان رساند و چه بسیار با هم و غمی که به آرزویش دست یافت.

۴. امام علی علیه السلام: «إَجْعَلْ كُلَّ هَمِّكَ وَسَعْيِكَ لِلْخَلَاصِ مِنْ مَحَلِّ الشَّقَاءِ وَالْعِقَابِ، وَالنَّجَاهِ مِنْ مَقَامِ الْبَلَاءِ وَالْعَذَابِ؛ تمام همت و کوشش خود را برای رهایی از جایگاه بدبختی و کیفر، و نجات از سرای بلا و عذاب قرار ده.» (۴)

۱- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۲، ح ۱۰.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۴۵، ح ۸.

۳- غرر الحکم، ح ۲۴۵۳.

۴- غرر الحکم، ح ۲۴۳۸.

ص: ۳۴۶

۵. امام علی علیه السلام: «اجْعَلْ هَمَّكَ وَجِدَّكَ لِاخِرَتِكَ؛ همت و تلاش خود را به آخرت اختصاص ده». (۱)

عالی ترین همت ها

عالی ترین همت ها

۱. امام علی علیه السلام: «أَحْسَنُ الْهَمِّمِ إِنْجَازُ الْوَعْدِ؛ بهترین همت ها، وفا کردن به وعده است». (۲)

۲. امام زین العابدین علیه السلام در دعا گفت: «أَسْأَلُكَ مِنَ الشَّهَادَةِ أَقْسَطَهَا، وَ مِنَ الْعِبَادَةِ أَنْشَطَهَا ... وَ مِنَ الْهَمِّمِ أَعْلَاهَا؛ [بار خدایا!] از گواهی و شهادت، عادلانه ترین آن را از تو مسئلت دارم و از عبادت، بانشاط ترین آن را... و از همت، عالی ترین آن را». (۳)

۳. امام زین العابدین علیه السلام در دعا گفت: «فَقَدْ انْقَطَعَتْ إِلَيْكَ هِمَّتِي، وَ انصَرَفَتْ نَحْوَكَ رَغْبَتِي، فَأَنْتَ لَا غَيْرِكَ مُرَادِي، وَ لَكَ لَا لِسْوَاكَ سَيِّئِي وَ شِيْئِي؛ همتم به تمامی متوجه توست و رغبتم به توست، تو مراد من هستی نه غیر؛ تو و شب زنده داری و بی خوابی کشیدن های من برای توست، نه برای جز تو». (۴)

نتایج بلند همتی

نتایج بلند همتی

۱. امام علی علیه السلام: «الْحِلْمُ وَ الْأَنَاةُ تَوْأَمَانِ يَنْتِجُهُمَا عُلْبُ الْهَمِّهِ؛ بردباری و وقار، دو همزادند که از بلندی همت زاده می شوند». (۵)

۱- غررالحکم، ح ۲۲۸۸.

۲- غررالحکم، ح ۳۳۲۸.

۳- الصحیفه السجادیّه الجامعه، دعای ۱۹۹.

۴- بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۱۴۸، ح ۲۱.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۴۶۰.

ص: ۳۴۷

۲. امام علی علیه السلام: «الْكَرْمُ نَتِيجَةُ عُلُوِّ الْهَمِّهِ؛ كَرَمٌ دَاشْتَن، زَايِدَه بَلَنْدِي هَمْتِ اسْت.» (۱)
۳. امام علی علیه السلام: «الْفِعْلُ الْجَمِيلُ يَنْبُئُ عَنِ عُلُوِّ الْهَمِّهِ؛ كَرْدَارِ زَبِيَا، اَز بَلَنْدِي هَمْتِ خَيْرِ مِي دَهْد.» (۲)
۴. امام علی علیه السلام: «الْكَفُّ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِقْفٌ وَ كِبْرُ هَمِّهِ؛ طَمَعِ نَدَاشْتَن بَه أَنْجَه دَر دَسْتِ مَرْدَمِ اسْت، [نِشَانِ] عَزْتِ نَفْسِ وَ بَزَرْگِي هَمْتِ اسْت.» (۳)
۵. امام علی علیه السلام: «مِنْ شَرَفِ الْهَمِّهِ لُزُومُ الْقَنَاعَةِ؛ پَايَنْدِي بَه قَنَاعَتِ، اَز وَالَايِي هَمْتِ اسْت.» (۴)
۶. امام علی علیه السلام: «مِنْ شَرَفِ الْهَمِّهِ بَدَلُ الْإِحْسَانِ؛ اِحْسَانِ كَرْدَن، اَز وَالَايِي هَمْتِ اسْت.» (۵)
۷. امام علی علیه السلام: «بِقَدْرِ الْهَمِّهِ تَكُونُ الْهُمُومُ؛ اَنْدَوَه هَا بَه اَنْدَازَه هَمْتِ هَا وَ خَوَاسْتَه هَاسْت.» (۶)
۸. امام علی علیه السلام: «هُمُومُ الرَّجُلِ عَلَي قَدْرِ هَمَّتِهِ؛ اَنْدَوَه هَايِ مَرْدِ بَه اَنْدَازَه هَمْتِ اَوْسْت.» (۷)
۹. امام علی علیه السلام: «عَلَى قَدْرِ الْهَمِّهِ تَكُونُ الْحَمِيَةُ؛ حَمِيَتِ (عَارِ دَاشْتَن اَز زَشْتِي هَا) بَه اَنْدَازَه هَمْتِ اسْت.» (۸)

۱- غررالحکم، ح ۱۴۷۷.

۲- غررالحکم، ح ۱۳۸۸.

۳- غررالحکم، ح ۱۳۸۷.

۴- غررالحکم، ح ۹۴۳۵.

۵- غررالحکم، ح ۹۲۸۰.

۶- غررالحکم، ح ۴۲۷۷.

۷- غررالحکم، ح ۱۰۰۵۹.

۸- غررالحکم، ح ۱۶۷۴.

ص: ۳۴۸

۱۰. امام علی علیه السلام: «مَنْ كَبَّرَتْ هِمَّتُهُ كَبَّرَ اهْتِمَامُهُ؛ هر کس همتش بزرگ باشد، هم و غمش بزرگ است».(۱)
۱۱. امام علی علیه السلام: «الطَّاعَةُ هِمَّةُ الْأَكْيَاسِ، الْمَعْصِيَةُ هِمَّةُ الْأَرْجَاسِ؛ فرمان بری [از خداوند] همت زیرکان است؛ نافرمانی [از خدا] همت پلیدان است».(۲)
۱۲. امام علی علیه السلام: «مَنْ صَيَّحَتْ مَعْرِفَتُهُ انصَرَ رَفَتْ عَنِ الْعَالَمِ الْفَانِي نَفْسُهُ وَ هِمَّتُهُ؛ هر کس معرفتش درست باشد، جان او و همتش از این جهان فانی روی برتابد».(۳)
۱۳. امام علی علیه السلام: «إِنْ سَمَتْ هِمَّتُكَ لِإِصْلَاحِ النَّاسِ فابدأ بِنَفْسِكَ، فَإِنَّ تَعَاطِيكَ صِلَاحَ غَيْرِكَ وَ أَنْتَ فَاسِدٌ أَكْبَرُ الْعَيْبِ؛ اگر همت والای اصلاح مردم را در سر داری، از خودت آغاز کن؛ زیرا پرداختن تو به اصلاح دیگران، در حالی که خود فاسد باشی؛ بزرگ ترین عیب است».(۴)
۱۴. امام علی علیه السلام: «اقصِرْ هِمَّتِكَ عَلَى مَا يَلْزَمُكَ، وَ لَا تَخْضُ فِيمَا لَا يَعْنِيكَ؛ همت خویش را مصروف چیزی گرد آنکه برایت لازم است و در آنچه به کارت نمی آید، فرو مرو».(۵)
۱۵. امام علی علیه السلام: «أَمَقَّتْ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ سَبْحَانَهُ مَنْ كَانَ هِمَّتُهُ بَطْنَهُ وَ فَرْجُهُ؛ مبعوض ترین بندگان نزد خداوند سبحان، کسی است که هم و غم او شکم و شرمگاهش باشد».(۶)

۱- غررالحکم، ح ۷۸۵۰.

۲- غررالحکم، ح ۶۱۶ و ۶۱۷.

۳- غررالحکم، ح ۹۱۴۲.

۴- غررالحکم، ح ۳۷۴۹.

۵- غررالحکم، ح ۲۳۰۳.

۶- غررالحکم، ح ۳۲۹۴.

ص: ۳۴۹

۱۶. امام علی علیه السلام: «ما أَبْعَدَ الْخَيْرِ مِمَّنْ هَمَّتْهُ بَطْنُهُ وَ فَرَّجُهُ؛ چه دور است خیر و خوبی از کسی که هم و غمش، شکم و شرمگاه اوست» (۱).

۱۷. امام باقر علیه السلام: «اسْتَجْلِبْ عِزَّ الْيَأْسِ بِبُعْدِ الْهَمِّ؛ عزتِ طمعِ نداشتن را با بلندی همت به دست آر» (۲).

کسی که همتش دنیا باشد

کسی که همتش دنیا باشد

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله :

الْقَلْبُ ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعٍ: قَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالدُّنْيَا، وَقَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْعُقْبَى، وَقَلْبٌ مَشْغُولٌ بِالْمَوْلَى. أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالدُّنْيَا فَلَهُ الشَّدَّةُ وَ الْبِلَاءُ، وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْعُقْبَى فَلَهُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى، وَ أَمَّا الْقَلْبُ الْمَشْغُولُ بِالْمَوْلَى فَلَهُ الدُّنْيَا وَ الْعُقْبَى وَ الْمَوْلَى (۳).

دل سه گونه است: دل گرفتار دنیا، دل گرفتار عقبی و دل گرفتار مولا. دلی که گرفتار دنیا باشد، سختی و رنج نصیب اوست؛ و دلی که گرفتار عقبی باشد، درجات بلند نصیبش شود؛ و دلی که گرفتار مولا باشد، هم دنیا دارد و هم عقبی را و هم مولا را.

۲. امام علی علیه السلام: «مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا هِمَّتَهُ، اشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِهَا؛ هر کس دنیا هم و غم او باشد، در هنگام جدا شدن از آن، سخت حسرت خورد» (۴).

۱- غررالحکم، ۹۶۴۲.

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۴، ح ۱.

۳- سید بن طاووس، محاسبه النفس، ص ۳۵.

۴- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۷۶، ح ۱.

۱- غررالحکم، ح ۹۱۱۰.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۴۳۶. (با اندکی دخل و تصرف)

ص: ۳۵۱

۲. در عالم همت، نان از شغل خسیس خوردن به که بار منت رئیس بردن

۲. در عالم همت، نان از شغل خسیس خوردن به که بار منت رئیس بردن

بوعلی سینا مدتی وزیر بود. داستان عجیبی از این دوران زندگی او در کتاب نامه دانشوران آمده است:

«روزی با کوبه وزارت از راهی می گذشت؛ کناسی را دید که خود بدان شغل کثیف مشغول، و زبانش بدین شعر لطیف مترنم است:

گرامی داشتم ای نفس از آنت

که آسان بگذرد بر دل جهانت

شیخ را از شنیدن آن شعر تبسم آمد. با شکرخنده، از روی تعریض آواز داد: الحق حد تعظیم و تکریم همان است که تو درباره نفس شریف مرعی داشته‌ای؛ قدر جاهش این است که در قعر چاه به ذلت کناسی دچارش کرده و عزّ و شأنش این است که بدین خفت و خواری گرفتارش ساخته‌ای.

عمر نفیس را در این امر خسیس تباه می کنی و این کار زشت را افتخار نفس می شماری. مرد کناس دست از کار، کوتاه و زبان بر وی دراز کرده، گفت: «در عالم همت، نان از شغل خسیس خوردن به که بار منت رئیس بردن». بوعلی غرق عرق شد و با شتاب تمام گذشت» (۱).

۳. مردی که کمک خواست (دون همتی ممنوع)

۳. مردی که کمک خواست (دون همتی ممنوع)

«به گذشته پرمشقت خویش می اندیشید. به یادش می افتاد که چه روزهای تلخ و پرمراتی را پشت سر گذاشته؛ روزهایی که حتی قادر نبود قوت روزانه زن و کودکان معصومش را فراهم نماید. با خود فکر می کرد که چگونه یک جمله کوتاه فقط یک جمله که در سه نوبت

ص: ۳۵۲

پرده گوشش را نواخت، به روحش نیرو داد و مسیر زندگانی اش را عوض کرد و او و خانواده اش را از فقر و نکبتی که گرفتار آن بودند، نجات داد.

او یکی از صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. فقر و تنگ دستی بر او چیره شده بود. در یک روز که حس کرد دیگر کارد به استخوانش رسیده، با مشورت و پیشنهاد زنش تصمیم گرفت برود و وضع خود را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرح دهد و از آن حضرت استمداد مالی کند.

با همین نیت رفت، ولی قبل از آنکه حاجت خود را بگوید، این جمله از زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به گوشش خورد: «هرکس از ما کمکی بخواهد ما به او کمک می کنیم، ولی اگر کسی بی نیازی بورزد و دست حاجت پیش مخلوقی دراز نکند، خداوند او را بی نیازی می کند.» آن روز چیزی نگفت و به خانه خویش برگشت. باز با هیولای مهیب فقر که همچنان بر خانه اش سایه افکنده بود، روبه رو شد. ناچار روز دیگر به همان نیت به مجلس رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر شد. آن روز هم همان جمله را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنید: «هرکس از ما کمکی بخواهد ما به او کمک می کنیم، ولی اگر کسی بی نیازی بورزد، خداوند او را بی نیازی می کند.» این دفعه نیز بدون اینکه حاجت خود را بگوید به خانه خویش برگشت. و چون خود را همچنان در چنگال فقر، ضعیف و بیچاره و ناتوان می دید، برای سومین بار به همان نیت به مجلس رسول اکرم صلی الله علیه و آله رفت. باز هم لب های رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حرکت آمد و با همان آهنگ که به دل قوت و به روح اطمینان می بخشید همان جمله را تکرار کرد.

این بار که آن جمله را شنید، اطمینان بیشتری در قلب خود احساس کرد. حس کرد که کلید مشکل خویش را در همین جمله یافته است.

ص: ۳۵۳

وقتی که خارج شد با قدم های مطمئن تری راه می رفت. با خود فکر می کرد که دیگر هرگز به دنبال کمک و مساعدت بندگان نخواهم رفت. به خدا تکیه می کنم و از نیرو و استعدادی که در وجود خودم به ودیعت گذاشته شده، استفاده می کنم و از او می خواهم که مرا در کاری که پیش می گیرم، موفق گرداند و بی نیاز سازد.

با خودش فکر کرد که از من چه کاری ساخته است؟ به نظرش رسید عجلتاً این قدر از او ساخته هست که به صحرا برود و هیزمی جمع کند و بیاورد و بفروشد.

رفت و تیشه ای عاریه کرد و به صحرا رفت؛ هیزمی جمع کرد و فروخت. لذت حاصل دسترنج خویش را چشید. روزهای دیگر به این کار ادامه داد، تا تدریجاً توانست از همین پول برای خود تیشه و حیوان و سایر لوازم کار را بخرد. باز هم به کار خود ادامه داد تا صاحب سرمایه و غلامانی شد.

روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او رسید و تبسم کنان فرمود: «نگفتم، هر کس از ما کمکی بخواهد ما به او کمک می دهیم، ولی اگر بی نیازی بورزد، خداوند او را بی نیاز می کند».^(۱)

۴. بار نخل (یا همت بلند)

۴. بار نخل (یا همت بلند)

«علی بن ابی طالب علیه السلام از خانه بیرون آمده بود و طبق معمول به طرف صحرا و باغستان ها که با کار کردن در آنجاها آشنا بود، می رفت. ضمناً باری نیز همراه داشت. شخصی پرسید: یا علی! چه چیز همراه داری؟

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۱۹۷.

ص: ۳۵۴

درخت خرما، ان شاءالله.

درخت خرما؟!!

تعجب آن شخص وقتی زایل شد که بعد از مدتی، او و دیگران دیدند تمام هسته های خرمایی که آن روز علی همراه می برد که کشت کند و آرزو داشت در آینده هر یک درخت خرما می تناوری شود، به صورت یک نخلستان درآمد و تمام آن هسته ها سبز و هر کدام درختی شد» (۱).

۵. عرق کار (نشانه همت بلند)

۵. عرق کار (نشانه همت بلند)

امام کاظم علیه السلام در زمینی که متعلق به شخص خودش بود، مشغول کار و اصلاح زمین بود. فعالیت زیاد، عرق امام را از تمام بدنش جاری ساخته بود. علی بن ابی حمزه بطائنی در این وقت رسید و عرض کرد:

قربانت گردم، چرا این کار را به عهده دیگران نمی گذاری؟

چرا به عهده دیگران بگذارم؟ افراد از من بهتر همواره از این کارها می کرده اند.

مثلاً چه کسانی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و همه پدران و اجدادم. اساساً کار و فعالیت در زمین، از سنن پیغمبران و اوصیای پیغمبران و بندگان شایسته خداوند است» (۲).

۶. اسکندر و دیوژن (اگر اسکندر نبودم دلم می خواست دیوژن باشم)

۶. اسکندر و دیوژن (اگر اسکندر نبودم دلم می خواست دیوژن باشم)

همین که اسکندر، پادشاه مقدونی، به عنوان فرمانده و پیشوای کل یونان در لشکرکشی به ایران انتخاب شد، از همه طبقات برای تبریک نزد او می آمدند.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۲۸۹.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۲۹۱.

ص: ۳۵۵

اما دیوگنس (دیوژن)، حکیم معروف یونانی، که در کورینت به سر می برد، کمترین توجهی به او نکرد. اسکندر شخصاً به دیدار او رفت. دیوژن که از حکمای کلبی یونان بود (شعار این دسته، قناعت و استغنا و آزادمنشی و قطع طمع بود) در برابر آفتاب دراز کشیده بود. چون حس کرد جمع فراوانی به طرف او می آیند، کمی برخاست و چشمان خود را به اسکندر که با جلال و شکوه پیش می آمد خیره کرد، اما هیچ فرقی میان اسکندر و یک مرد عادی که به سراغ او می آمد نگذاشت و شعار استغنا و بی اعتنایی را حفظ کرد. اسکندر به او سلام کرد، سپس گفت: اگر از من تقاضایی داری بگو. دیوژن گفت: یک تقاضا بیشتر ندارم؛ من از آفتاب استفاده می کردم، تو اکنون جلو آفتاب را گرفته ای، کمی آن طرف تر بایست!

این سخن در نظر همراهان اسکندر خیلی حقیر و ابلهانه آمد. با خود گفتند عجب مرد ابلهی است که از چنین فرصتی استفاده نمی کند. اما اسکندر که خود را در برابر مناعت طبع و استغنای نفس دیوژن حقیر دید، سخت در اندیشه فرو رفت. پس از آنکه به راه افتاد، به همراهان خود که فیلسوف را ریشخند می کردند، گفت: به راستی اگر اسکندر نبودم دلم می خواست دیوژن باشم. (۱)

۷. پیامبر و پیرمرد دون همت

۷. پیامبر و پیرمرد دون همت

امام باقر علیه السلام نقل فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از (ظهور) اسلام، در طائف بر مردی وارد شد و آن مرد از حضرت با احترام پذیرایی کرد. پس از آنکه خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به سوی مردم فرستاد، به آن مرد گفته شد: آیا می دانی

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۳۹۷.

ص: ۳۵۶

آن کسی که خداوند عزوجلّ به سوی مردم فرستاده است، کیست؟ گفت: نه. گفتند: او محمد بن عبدالله، یتیم ابوطالب و همان کسی است که در فلان روز در طائف میهمان تو شد و تو او را گرامی داشتی. پس آن مرد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. حضرت به او فرمود: خوش آمدی، حاجتت را بخواه. عرض کرد: دوستان گوسفند با چوپانان آنها را به من عطا فرمایند. حضرت دستور داد به او دادند. آن گاه به اصحاب خود فرمود: این مرد همت آن را نداشت که از من چیزی بخواهد که پیرزن بنی اسرائیلی از موسی علیه السلام خواست. اصحاب عرض کردند: مگر پیرزن بنی اسرائیلی از موسی علیه السلام چه خواست؟ فرمود: خداوند عزوجلّ به موسی وحی فرمود که پیش از آنکه مصر را به قصد سرزمین مقدس شام ترک گویی، استخوان های یوسف را با خود ببر. موسی از قبر یوسف جو یا شد. پیرمردی آمد و گفت: اگر کسی جای قبر او را بلد باشد، فلان پیرزن است. موسی علیه السلام در پی او فرستاد. وقتی پیرزن آمد، موسی به او فرمود: تو جای قبر یوسف را می دانی؟ عرض کرد آری. موسی فرمود: پس آن را به من نشان بده، هر چه بخواهی به تو می دهم. پیرزن گفت: آن را نشانت نمی دهم مگر اینکه هرچه من بگویم همان را به من بدهی. موسی گفت: بهشت از آن تو باشد. پیرزن گفت: نه، من تعیین می کنم. خداوند عزوجلّ به موسی وحی فرمود که نگران نباش، بگذار او تعیین کند. موسی علیه السلام به او فرمود: تعیین با تو. عرض کرد: می خواهم روز قیامت در بهشت با تو هم درجه باشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این مرد همت آن را نداشت که تا از من همان چیزی را بخواهد که آن پیرزن بنی اسرائیلی خواست! (۱)

ص: ۳۵۷

آموزه ها

اشاره

آموزه ها

زیر فصل ها

۱. دون همت، نصیبش سختی و رنج است.

۲. دو ویژگی مهم دون همتی

۳. همت بزرگ نشانه روح بزرگ و همت کوچک نشانه روح کوچک است.

۴. دون همتی، در مواردی می تواند انسان را جهنمی کند

۵. دون همتان (اهل دنیا) چهار گروهند

۶. دون همتی و شهوت

۷. دون همتی و حقارت

۱. دون همت، نصیبش سختی و رنج است.

۱. دون همت، نصیبش سختی و رنج است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «دل سه گونه است: دل گرفتار دنیا، دل گرفتار آخرت و دل گرفتار مولا. دلی که گرفتار دنیا باشد، سختی و رنج نصیب اوست؛ و دلی که گرفتار آخرت باشد، درجات بلند نصیبش می شود؛ و دلی که گرفتار مولا باشد، هم دنیا دارد، هم آخرت و هم مولا را» (۱).

۲. دو ویژگی مهم دون همتی

۲. دو ویژگی مهم دون همتی

انسان دون همت در دو جنبه دچار مشکل است: در ناحیه اهداف و آرزوها؛ او به امور حقیر و پست می اندیشد؛ یا در عمل؛ او اهل کار و تلاش نیست. به عبارت دیگر، انسان دون همت یا آرزوهایش حقیر و کوچک است و یا تنبل است و اهل کار و تلاش نیست و یا هر دو ویژگی را با هم دارد.

۳. همت بزرگ نشانه روح بزرگ و همت کوچک نشانه روح کوچک است.

۳. همت بزرگ نشانه روح بزرگ و همت کوچک نشانه روح کوچک است.

همت بلند دار که مردان روزگار

از همت بلند به جایی رسیده اند

۴. دون همتی، در مواردی می تواند انسان را جهنمی کند

۴. دون همتی، در مواردی می تواند انسان را جهنمی کند

این آیه که راجع به گروهی از اشقیاست، می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا.» این آیه جزء آیات هجرت است.

۱- مواعظ عددیه، ص ۱۴۶.

ص: ۳۵۸

می فرماید گروهی از مردم که فرشتگان آنها را تحویل می گیرند، فرشتگان از آنها می پرسند *فِيمَ كُنْتُمْ*؛ شما در دنیا در چه حال و وضعی بودید؟ آنها که دست خودشان را از همه چیز تهی می بینند، موضوعی را که واقعاً راست بوده به عنوان یک عذر ذکر می کنند: «*قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ*؛ ما یک عده مردم مستضعف (یعنی ضعیف شمرده شده و به حساب نیامده) و بیچاره ای بودیم که دستمان به دین و خدا و پیغمبر و دستور نمی رسید.» البته خود آیه حکایت می کند (احادیث هم وارد شده) که درباره گروهی از مسلمانان است که در بلاد کفر زندگی می کردند، در حالی که وظیفه شان این بود که هجرت کنند به بلاد اسلام، ولی حال و همت هجرت کردن را نداشتند؛ همان جا ماندند... هر مسلمانی اگر در چنین شرایطی قرار گرفت، هجرت کردن برایش واجب است. (بنابراین، کم همتی و دون همتی در مواردی می تواند انسان را جهنمی سازد. قرآن کریم در سوره نازعات می فرماید: «*فَأَمَّا مَنْ طَغَى وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى*؛ اما هر که طغیان کرد، و زندگی پست دنیا را برگزید، پس جایگاه او همان آتش است.» (نازعات: ۳۷-۳۹) (۱)

۵. دون همتان (اهل دنیا) چهار گروهند

۵. دون همتان (اهل دنیا) چهار گروهند

امیرمؤمنان در خطبه ۳۲ مردم را ابتدا به دو گروه تقسیم می کند: اهل دنیا و اهل آخرت. اهل دنیا به نوبه خود به چهار گروه تقسیم شده اند:

گروه اول، مردمی آرام و گوسفندصفت می باشند و هیچ گونه تباهکاری (نه به صورت زور و تظاهر و نه به صورت فریب و زیر پرده)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۵۵۳.

ص: ۳۵۹

از آنها دیده نمی شود، ولی تنها به این دلیل که عرضه اش را ندارند. اینها آرزویش را دارند، اما قدرتش را ندارند؛

گروه دوم، هم آرزویش را دارند و هم همت و قدرتش را؛ دامن به کمر زده، پول و ثروت گرد می آورند یا قدرت و حکومت به چنگ می آورند و یا مقاماتی را اشغال می کنند و از هیچ فسادى کوتاهی نمی کنند؛

گروه سوم، گرگ هایی هستند در لباس گوسفند؛ جو فروشانی هستند گندم نما؛ اهل دنیا اما در سیمای اهل آخرت؛ سرها را به علامت قدس فرو می افکنند، گام ها را کوتاه برمی دارند، جامه را بالا می زنند، در میان مردم آن چنان ظاهر می شوند که اعتمادها را به خود جلب کنند و مرجع امانات مردم قرار گیرند؛

گروه چهارم، در حسرت آقایی و ریاست به سر می برند و در آتش این آرزو می سوزند؛ اما حقارت نفس، آنان را خانه نشین کرده است و برای اینکه پرده روی این حقارت بکشند به لباس اهل زهد در می آیند.

علی علیه السلام این چهار گروه را علی رغم اختلافاتی که از نظر برخورداری و محرومیت، و از نظر روش و سبک، و از نظر روحیه دارند، جمعاً یک گروه می داند.

اهل دنیا، چرا؟ برای اینکه همه آنها در یک خصیصه مشترکند و آن اینکه همه آنها مرغانی هستند که به نحوی، مادیات دنیا آنها را شکار کرده و از رفتار و پرواز انداخته است؛ انسان هایی هستند اسیر و برده.

در پایان خطبه به توصیف گروه مقابل (اهل آخرت) می پردازد؛ در ضمن توصیف این گروه می فرماید: «وَلَبِئْسَ الْمَتَجِرُّ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ تَمَنًّا» بد معامله ای است که شخصیت خود را با جهان برابر کنی و برای

ص: ۳۶۰

همه جهان ارزشی مساوی با انسانیت خویش قایل شوی، جهان را به بهای انسانیت خویش بخری... .

امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت معروف خود به امام حسن علیه السلام که جزء نامه های نهج البلاغه است می فرماید: «اَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَةٍ... فَمَا نَكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَيَدُلُّ مِنْ نَفْسِكَ عَوَضًا؛ نفس خویش را از آلودگی به پستی ها گرامی بدار، که در برابر آنچه از خویشتن خویش می پردازی، بهایی نخواهی یافت».(۱)

۶. دون همتی و شهوت

۶. دون همتی و شهوت

از نشانه های روشن دون همتی، آن است که هم و غم آدمی، شکم و شهوتش باشد. چنین شخصی از مبعوض ترین بندگان نزد خدا به شمار می رود. حضرت علی علیه السلام فرمود: «مبعوض ترین بندگان نزد خداوند سبحان، کسی است که هم و غمش، شکم و شرمگاهش باشد».(۲)

۷. دون همتی و حقارت

۷. دون همتی و حقارت

دون همتی، آدمی را از وادی انسانیت، عزت و سربلندی، دور می سازد و به وادی حقارت و پستی می کشاند. بنابراین بر انسان مؤمن لازم است با آرزوهای بلند و اخروی و با تلاش خود از دون همتی فرار کند.

منابع دیگر

منابع دیگر

جمعی از پژوهشگران، همت و تلاش در کلام امام خمینی و مقام معظم رهبری، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۵۶۴.

۲- غررالحکم، ج ۳۲۹۴.

ص: ۳۶۱

- حیدری نراقی، علی محمد، همت مضاعف، قم، سروش هدایت، ۱۳۸۹.
- درخشان، علی حسین، عزت و ذلت از دیدگاه قرآن و حدیث، قم، خاکریز، ۱۳۸۴.
- سلیمی، محمد، راهبردهای رسانه ای در موضوع همت و تلاش، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹.
- غلامرضایی، علی اصغر، همت بلند کار ارجمند، قم، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۹.
- فلسفی، محمدتقی، عزت و ذلت از دیدگاه نهج البلاغه، تهران، به یاد نهج البلاغه، ۱۳۷۹.
- مطهری، مرتضی، همت مضاعف، کار مضاعف از دیدگاه شهید مطهری، اداره کل پژوهش و آموزش سیما، ۱۳۸۹.
- ملک زاده، محمد، عزت و ذلت در آینه آیات و روایات، نشریه زائر، ش ۱۰۸، آذر ۱۳۸۲.

ص: ۳۶۳

۱۱. دیدار با خدا

اشاره

۱۱. دیدار با خدا

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»؛ بگو: من هم مثل شما بشری هستم، و [لی] به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقا و دیدار پروردگار خود امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد. (کهف: ۱۱۰)

دیدار با خدا، از معارفی است که در قرآن کریم و مکتب اهل بیت علیهم السلام مطرح شده و از مسلمات ثقلین (قرآن و عترت) است؛ هر چند در تبیین و تفسیر آن، بین مکتب اهل بیت علیهم السلام و غیر آن، تفاوت اساسی وجود دارد.

بحث دیدار با خدا در قرآن کریم و در روایات ما با تعبیر «لقاءالله» آمده است، ولی در مکتب غیر اهل بیت، بیشتر تعبیر به «رؤیت الله» شده است.

بحث دیدار با خدا یا لقاءالله از دیدگاه های مختلف، بررسی می شود.

ص: ۳۶۴

برای مثال، از منظر علم کلام یا فلسفه یا عرفان، اما در این مقاله، نگاه ما به این بحث، نگاه تربیتی و اخلاقی است. در این زمینه لازم است چند مطلب روشن شود:

۱. لقاء الله یا دیدن خدا؛ کدام؟

۲. آیات قرآن کریم در باب لقاء الله و دیدار با خدا کدام است؟

۳. آثار ایمان به لقاء الله و دیدار الهی چیست؟

۴. لقاء الله یا دیدار با خدا به چه معناست؟

۵. ریشه انکار لقاء الله چیست؟

۶. دیدار و زیارت مؤمن چه حکمی دارد؟

۱. لقاء الله یا دیدن خدا؟

اشاره

۱. لقاء الله یا دیدن خدا؟

در قرآن کریم دو تعبیر وجود دارد: لقاء الله که آن را به دیدار خدا ترجمه می‌کنیم، دوم رؤیت الله که آن را به دیدن خدا تعبیر می‌کنیم.

رؤیت یا دیدن خدا از نظر قرآن کریم امکان ندارد و در قرآن این مسئله نفی گردیده، اما بر لقاء الله و دیدار خدا تأکید شده است. باید ملاحظه کرد که این دو مفهوم و دو تعبیر چه تفاوتی دارند.

در قرآن وقتی داستان قوم موسی علیه السلام را می‌خوانیم، می‌بینیم یکی از خواسته‌های این قوم از حضرت موسی علیه السلام این بوده است که خداوند سبحان را آشکارا ببینند و تا جایی بر این مسئله پافشاری داشتند که شرط ایمان آوردن خود به پیامبری حضرت موسی علیه السلام را دیدن آشکارای خداوند اعلام کردند.

در قرآن کریم این واقعه چنین نقل شده است: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ». (بقره: ۵۵)

ص: ۳۶۵

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام لوح هایی برای قوم خود آورد که تورات در آنها بود، آنان به موسی گفتند که ما باور نمی کنیم اینها از جانب خدا باشد؛ مگر آن که خدا را آشکارا ببینیم و به صراحت می گویند شرط ایمان آوردن ما به تو همین است پاسخ این درخواست، صاعقه عذاب بود. فرود آمدن این عذاب الهی، می تواند نشان دهنده آن باشد که آنان می دانستند خداوند، با چشم رؤیت شدنی نیست، اما از روی لجاجت و عناد چنین درخواستی کردند و پاسخ لجاجت و عناد، عذاب است.

مرحوم امید مجد این آیه را به نظم درآورده است:

به خاطر بیارید ای قوم خوار

به موسی چه گفتید آن روزگار

نگردیم مؤمن به یکتا خدا

مگر آن که بینیم آن کبریا

پس آن گه چون دم زین سخن ها زدید

یکی صاعقه ز آسمان شد پدید

یکی آذرخش بیامد فرود

بدیدید کان برق چون رو نمود

در آیه ۱۰۳ سوره انعام نیز می خوانیم: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ چشم ها او را نمی بینند، ولی او همه چشم ها را می بیند؛ و او بخشنده [انواع نعمت ها، و باخبر از دقایق موجودات] و آگاه [از همه] چیز است».

نشاید که هرگز به چشم و بصر

کسی بر خداوند سازد نظر

ولیکن به هر حال و در هر کجا

همه دیدگان را ببیند خدا

خدا هست حقاً لطیف و خبیر

بداند همه رازهای ضمیر

در این مقام دو روایت ذکر می‌کنیم:

روایت اول: در کافی، احمد بن ادریس از محمد بن عبد الجبار از صفوان بن یحیی، روایت کرده است که گفت: «ابو قره محدث از من درخواست کرد او را نزد امام ابو الحسن، حضرت رضا علیه السلام ببرم. پس من

ص: ۳۶۶

از آن جناب برایش اجازه گرفتیم. آن جناب هم اجازه داد. ابو قره داخل شد و از حلال و حرام و احکام، سؤال‌ها کرد، تا سؤالش به توحید منجر شد.

ابو قره گفت: برای ما این چنین روایت شده که خدای تعالی، مشاهده و کلام خود را میان دو پیغمبر تقسیم کرد؛ کلام خود را به موسی علیه السلام، و دیده شدنش را به محمد صلی الله علیه و آله داد. ابوالحسن علیه السلام فرمود: پس آن کس که از طرف پروردگار متعال، مأمور شد به جن و انس ابلاغ کند که «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ؛ (دیدگان)، او را نمی بیند» و «وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا؛ و احاطه علمی به او نمی یابند» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ؛ و چیزی همانند او نیست» آیا محمد صلی الله علیه و آله نبود؟ گفت: آری، او بود. فرمود: چطور ممکن است مردی در برابر تمامی خلق برخیزد و به ایشان خبر دهد که از ناحیه خدا آمده و مأمور شده ایشان را به سوی خدا دعوت کند، سپس در ضمن دعوتش، در معرفی خدای تعالی بگوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» و «لَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»؛ آن وقت همین شخص به ایشان بگوید: من خدا را به دو چشم خود دیده ام و احاطه علمی به او یافته ام و او را به صورت بشری دیدم. آیا شرم نمی کنید؟ زنادقه (که دشمنان اسلامند) چنین جرئتی به خود نمی دهند که به پیغمبر اسلام چنین تناقض گویی نسبت دهند... قرآن صریحاً فرموده: «وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و کسی که خدای را با چشم ببیند، احاطه علمی به آن یافته و معرفت به او پیدا کرده است.

ابو قره گفت: پس شما این روایت را تکذیب می کنید؟ فرمود: روایت وقتی مخالف با قرآن باشد، البته تکذیب می کنیم، و مسئله رؤیت نه تنها مخالف با قرآن است، بلکه با اتفاق مسلمین نیز معتقدند که خدا محاط

ص: ۳۶۷

علمی کسی واقع نمی‌شود و دیدگان، او را نمی‌بینند و مانند او کسی نیست، مخالف است» (۱).

روایت دوم: حضرت امیر مؤمنان، علی علیه السلام می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ؛ ستایش خداوندی را سزااست که حواس پنجگانه، او را درک نکنند» (۲).

مسلم است که رؤیت به معنای دیدن با چشم ظاهری، از دیدگاه عقل، کتاب و سنت، امری محال و نشدنی است.

برای حسن ختام این بحث، مطالبی از تفسیر نمونه نقل می‌شود.

چشم‌ها خدا را نمی‌بینند

چشم‌ها خدا را نمی‌بینند

دلایل عقلی گواهی می‌دهد که خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد؛ زیرا چشم، تنها اجسام یا به طور صحیح‌تر، بعضی از کیفیات آنها را می‌بیند و چیزی که جسم نیست و کیفیت جسم هم نیست، هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد. به بیان دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتماً باید دارای مکان و جهت و ماده باشد، در حالی که خدا برتر از همه اینهاست؛ او وجودی نامحدود است و به همین دلیل بالاتر از جهان ماده است؛ زیرا در جهان ماده، همه چیز محدود است.

در بسیاری از آیات قرآن، از جمله آیاتی که در مورد بنی اسرائیل و تقاضای رؤیت خداوند سخن گفته شده، با صراحت کامل، امکان رؤیت خداوند نفی گردیده است.

عجیب این است که بسیاری از اهل تسنن معتقدند خداوند اگر در

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۸؛ به نقل از: ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵.

ص: ۳۶۸

این جهان دیده نشود، در عالم قیامت دیده می‌شود! به گفته نویسنده تفسیر المنار: «این عقیده اهل سنت و دانشمندان حدیث است» و عجیب تر اینکه حتی محققان معاصر و به اصطلاح روشنفکران آنها نیز به این موضوع تمایل نشان می‌دهند و گاهی سرسختانه بر آن پافشاری نیز می‌کنند! در حالی که بطلان این عقیده به حدی روشن است که نیاز به بحث ندارد؛ زیرا دنیا و آخرت (با توجه به معاد جسمانی) هیچ تفاوتی در این مسئله نخواهد داشت. آیا خداوند که وجودی مافوق ماده است، در قیامت به یک وجود مادی تبدیل می‌شود و از آن مقام نامحدودی، به محدودی خواهد گرایید، آیا او در آن روز به جسم و یا عوارض جسم تبدیل می‌شود؟ و آیا دلایل عقلی، بر امکان ناپذیری رؤیت خدا هیچ گونه تفاوتی میان دنیا و آخرت می‌گذارد؟ با اینکه داوری عقل در این زمینه تغییرناپذیر است. (۱)

این عذر که بعضی از آنها برای خود آورده اند که ممکن است در جهان دیگر، انسان درک و دید دیگری پیدا کند، عذری کاملاً غیرموجه است؛ زیرا اگر منظور از این درک و دید، درک و دید فکری و عقلانی است، در این جهان نیز وجود دارد و ما با چشم دل و نیروی عقل، جمال خدا را مشاهده می‌کنیم. اگر هم منظور، چیزی است که با آن جسم را می‌توان دید، چنین چیزی در مورد خداوند محال است؛ خواه در این دنیا باشد، خواه در جهانی دیگر. بنابراین، این کلام که انسان در این جهان خدا را نمی‌بیند، ولی مؤمنان در قیامت خدا را می‌بینند، سخنی غیر منطقی و نپذیرفتنی است.

۱- تفسیر المنار، ج ۷، ص ۶۵۳.

ص: ۳۶۹

تنها چیزی که سبب شده آنها از این عقیده دفاع کنند، این است که براساس برخی احادیث که در کتاب‌های معروف ایشان نقل شده، رؤیت خداوند در قیامت امکان‌پذیر است، ولی آیا بهتر نیست که باطل بودن این موضوع را به حکم عقل، دلیل بر ساختگی بودن آن روایات و بی‌اعتباری کتاب‌هایی بدانیم که این‌گونه روایات در آنها آمده است؛ مگر اینکه این روایات را به معنای مشاهده با چشم دل تفسیر کنیم. آیا صحیح است از حکم خرد و عقل به خاطر چنین احادیثی سرپیچی کنیم. اگر در بعضی از آیات قرآن، تعبیرهایی وجود دارد که در نگاه نخست، بر رؤیت خداوند دلالت دارد؛ مانند «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»؛ صورت‌هایی در آن روز پرتراوت است و به سوی پروردگارش می‌نگرد. (قیامت: ۲۶ و ۲۶) این تعبیرات مانند «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» دست خدا بالای دست آنهاست. (فتح: ۱۰) جنبه کنایه دارد؛ زیرا می‌دانیم هیچ‌گاه آیه‌ای از قرآن برخلاف حکم و فرمان خرد نخواهد بود.

جالب اینکه در روایات اهل بیت علیهم السلام این عقیده خرافی به شدت نفی و با تعبیرات کوبنده‌ای از معتقدان آن انتقاد شده است؛ از جمله یکی از یاران معروف امام صادق علیه السلام به نام هشام می‌گوید: «نزد امام صادق علیه السلام بودم که معاویه بن وهب (یکی دیگر از دوستان آن حضرت) وارد شد و گفت: ای فرزند پیامبر، چه می‌گویی در مورد خبری که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده مبنی بر اینکه او خداوند را دید؟ به چه صورت دید؟! همچنین در خبر دیگری از آن حضرت، نقل شده که مؤمنان در بهشت، پروردگار خود را می‌بینند؛ به چه شکل خواهند دید؟! امام صادق علیه السلام تبسم [تلخی] کرد و فرمود: ای معاویه بن وهب! چقدر زشت است که انسان هفتاد، هشتاد سال عمر کند، در ملک خدا زندگی کند و نعمت او را بخورد، اما او را درست نشناسد، ای

ص: ۳۷۰

معاویه! پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خداوند را با این چشم مشاهده نکرد. مشاهده بر دو گونه است: مشاهده با چشم دل و مشاهده با چشم ظاهر. هر کس مشاهده با چشم دل را بگوید، درست گفته و هر کس مشاهده با چشم ظاهر را بگوید، دروغ گفته و به خدا و آیات او کافر شده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خدا را شبیه خلق بداند کافر است» (۱).

در روایت دیگری که در کتاب توحید صدوق، از اسماعیل بن فضل نقل شده، آمده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا خدا در قیامت دیده می شود؟ فرمود: «منزه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزه است...».

«إِنَّ الْأَبْصَارَ لَا تَدْرِكُ إِلَّا مَا لَهُ لَوْنٌ وَ الْكَيْفِيَّةُ وَ اللَّهُ خَالِقُ الْأَلْوَانِ وَ الْكَيْفِيَّاتِ؛ چشم ها نمی بیند جز چیزهایی را که رنگ و کیفیتی دارند، در حالی که خداوند آفریننده رنگ ها و کیفیت ها است» (۲).

جالب اینکه در این حدیث، به ویژه بر کلمه «لون» (رنگ) تکیه شده و امروز این مطلب بر ما روشن است که خود جسم هرگز دیده نمی شود، بلکه همواره رنگ آن دیده می شود، و اگر جسمی هیچ رنگی نداشته باشد، هرگز دیده نخواهد شد (۳).

۲. آیات قرآن کریم در باب لقاء و دیدار با خدا

اشاره

۲. آیات قرآن کریم در باب لقاء و دیدار با خدا

در قرآن کریم، مسئله «لقاءالله» امری حتمی تلقی شده است که همه انسان ها (کافر و مؤمن) در قیامت، به آن نایل می شوند.

۱- معانی الاخبار؛ به نقل از: المیزان، ج ۸، ص ۲۶۸.

۲- نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۵۳.

۳- تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۸۴.

ص: ۳۷۱

اما در این دنیا انسان های مشرک و کافر، لقاء الله و دیدار خدا را در قیامت نفی می کنند و برعکس، اهل ایمان به لقاء الله و دیدار خداوند اعتقاد دارند. هر دو اعتقاد، آثار خاص خود را دارد. ابتدا دو دسته از آیات را ذکر می کنیم:

آیات دسته اول: انکار لقاء الله از طرف مشرکان و کافران

آیات دسته اول: انکار لقاء الله از طرف مشرکان و کافران

(الف)

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أُوذَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ. (انعام: ۳۱)

آنها که لقاء پروردگار را تکذیب کردند، مسلماً زیان دیدند؛ [و این تکذیب، ادامه می یابد] تا هنگامی که ناگهان قیامت به سراغشان بیاید؛ می گویند: «ای افسوس بر ما که درباره آن، کوتاهی کردیم!» و آنها [بار سنگین] گناهانشان را بر دوش می کشند؛ چه بد باری بر دوش خواهند داشت!

(ب)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ. (یونس: ۷)

آنها که به ملاقات ما [و روز رستاخیز] ایمان ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند.

(ج)

وَيَوْمَ يُحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ. (یونس: ۴۵)

ص: ۳۷۲

[به یاد آور] روزی را که [خداوند] آنها را جمع [و محشور] می سازد؛ آن چنان که [احساس می کنند] گویی جز ساعتی از روز [در دنیا] توقف نکردند؛ به آن مقدار که یکدیگر را [بینند و] بشناسند! مسلماً آنها که لقای خداوند [و روز رستاخیز] را تکذیب کردند، زیان بردند و هدایت نیافتند!

(د)

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا. (کهف: ۱۰۵)

آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند. به همین دلیل، اعمالشان حبط و نابود شد! از این رو، روز قیامت، میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد.

(ه)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَشْهَوْنَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (عنکبوت: ۲۳)

کسانی که به آیات خدا و دیدار او کافر شدند، از رحمت من ناامیدند؛ و برای آنها عذاب دردناکی است.

(و)

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِزْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَّا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ. (فصلت: ۵۴)

آگاه باشید که آنها به لقای پروردگارشان تردید دارند و آگاه باشید که خداوند به همه چیز احاطه دارد.

(ز)

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ

ص: ۳۷۳

مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ. (روم: ۸)

آیا آنان با خود نیندیشیدند که خداوند، آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن دو است، جز به حق و برای زمان معینی نیافریده است؟! ولی بسیاری از مردم، [رستاخیز و] لقای پروردگارشان را منکرند.

آیات دسته دوم: ایمان به لقاء الله و دیدار با خدا

آیات دسته دوم: ایمان به لقاء الله و دیدار با خدا

(الف)

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ. (بقره: ۲۲۳)

زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند. پس هر زمان که بخواهید، می‌توانید با آنها آمیزش کنید. و [سعی کنید از این فرصت بهره‌گیری و با پرورش فرزندان صالح] اثر نیکی برای خود، از پیش بفرستید و از خدا بهره‌یزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان، بشارت ده.

(ب)

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُّلاقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ يَا ذنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ. (بقره: ۲۴۹)

ص: ۳۷۴

و هنگامی که طالوت [به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد و] سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت: «خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب، آزمایش می کند؛ آنها [که به هنگام تشنگی] از آن بنوشند، از من نیستند؛ و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند» جز عده کمی، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او و افرادی که با او ایمان آورده بودند [و از بوته آزمایش، سالم به در آمدند] از آن نهر گذشتند، [از کمی نفرات خود ناراحت شدند؛ و عده ای] گفتند: «امروز، ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم.» اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد [و به روز رستخیز ایمان داشتند] گفتند: «چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند، با صابران [و استقامت کنندگان] است.

(ج)

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.
(کهف: ۱۱۰)

بگو: من فقط بشری هستم مثل شما؛ [ولی امتیازم این است که] به من وحی می شود که تنها معبودتان معبود یگانه است؛ پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

ص: ۳۷۵

(د)

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ. (انشقاق: ۶)

ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد.

(ه)

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ. (انعام: ۱۵۴)

سپس به موسی کتاب [آسمانی] دادیم [و نعمت خود را] بر آنها که نیکوکار بودند، کامل کردیم؛ و همه چیز را [که مورد نیاز آنها بود، در آن] روشن ساختیم؛ کتابی که مایه هدایت و رحمت بود؛ شاید به لقای پروردگارشان [و روز رستاخیز]، ایمان بیاورند.

(و)

وَيَا قَوْمِ لَا- أَشْرَيْتُمْ عَلَىٰ مَالٍ- إِنَّ أَجْرِي إِلَّا- عَلَىٰ اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ. (هود: ۲۹)

ای قوم! من به خاطر این دعوت، پاداشی از شما نمی طلبم. اجر من، تنها بر خداست! و من، آنها را که ایمان آورده اند، [به خاطر شما] از خود طرد نمی کنم؛ چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد؛ [اگر آنها را از خود برانم، در دادگاه قیامت، خصم من خواهند بود] ولی شما را قوم جاهلی می بینم.

(ز)

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ. (رعد: ۲)

ص: ۳۷۶

خدا همان کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که برای شما دیدنی باشد، برافراشت. سپس بر عرش استیلا یافت [و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت]؛ و خورشید و ماه را مسخر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند! کارها را او تدبیر می‌کند؛ آیات را [برای شما] تشریح می‌کند؛ شاید به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید.

(ح)

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. (عنکبوت: ۵)

کسی که امید به لقاء الله [و رستاخیز] دارد، [باید در اطاعت فرمان او بکوشد؛] زیرا سرآمدی را که خدا تعیین کرده فرامی‌رسد؛ و او شنوا و داناست.

۳. آثار ایمان به لقاء و دیدار الهی

اشاره

۳. آثار ایمان به لقاء و دیدار الهی

گفتیم که لقاء الله یا دیدار با خدای سبحان و متعال از دیدگاه قرآن، امری حتمی است و انسان‌ها در این موضوع دو دسته‌اند: مؤمنان به لقاء الله؛ و کافران به لقاء الله یا کسانی که شک دارند. بر این اساس، می‌توان این بحث را پی گرفت که ایمان به دیدار الهی یا ایمان نداشتن به آن، چه آثار و عواقبی دارد.

یک. اهل صبر و اهل نماز شدن

یک. اهل صبر و اهل نماز شدن

یکی از آثار ایمان به لقاء الله، یاری جستن به روزه و نماز است.

در آیه ۴۵ سوره بقره، فروتنان این گونه معرفی شده‌اند: «آنان کسانی

ص: ۳۷۷

هستند که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او باز خواهند گشت» و در آیه ۴۴، همین سوره، به دو ویژگی این گروه اشاره دارد که اهل صبر و نمازند.

دو شجاعت، مقاومت و پایداری

دو شجاعت، مقاومت و پایداری

در داستان حضرت موسی علیه السلام، هنگامی که ساحران حقیقت معجزه آن حضرت را دریافتند، به او ایمان آوردند و اعلام کردند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون» (۱). فرعون آنها را به قتل تهدید کرد و گفت: دست‌ها و پاهایتان را یکی از چپ و یکی از راست خواهم برید سپس همه شما را به دار خواهم آویخت. آن گروه در پاسخ گفتند: ما به سوی پروردگارمان باز خواهیم گشت (۲).

این ایمان به خدا و ایمان به بازگشت به سوی او، چنان در روح و جان این افراد اثر گذاشت که در مقابل فرعون زمان خود، قد علم کردند و ایستادند و از مرگ و به دار آویخته شدن هراسی به خود ندادند، بلکه به درگاه الهی دعا کردند: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ؛ پروردگارا، بر ما شکیبایی فرو ریز و ما را مسلمان بمیران». (اعراف: ۱۲۶)

سه هدایت به سوی بهشت و رستگاری

سه هدایت به سوی بهشت و رستگاری

خداوند در جای جای قرآن کریم، خود را معرفی می‌کند؛ از جمله در سوره یونس می‌فرماید: «پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین

۱- اعراف: ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲- اعراف: ۱۲۵.

ص: ۳۷۸

را در شش هنگام آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت و کار [آفرینش] را تدبیر می کند. شفاعت گری جز پس از اذن او نیست، این است خدا، پروردگار شما؛ پس او را بپرستید. آیا پند نمی گیرید» (۱) سپس می افزاید: «بازگشت همه شما به سوی اوست، وعده خدا حق است و....» (۲) در ادامه، به دو گروه اشاره می کند:

گروه اول: کسانی هستند که به لقاءالله و دیدار خدا امید ندارند، به زندگی این جهان خشنودند و به آن دل خوش کرده اند، و از آیات و نشانه های الهی غافلند. این گروه، اهل جهنم و آتش هستند؛

گروه دوم: این گروه، مقابل گروه اولند؛ یعنی اهل ایمان و عمل صالحند. به قرینه مقابله می توان گفت این گروه به لقاءالله و دیدار خدا ایمان دارند، به زندگی این دنیا دل خوش نکرده اند، از آیات الهی غافل نیستند، و اهل عمل صالحند. خداوند درباره اهل ایمان و عمل صالح می فرماید: «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ؛ پروردگارشان، آنان را به سبب همین ایمانشان هدایت می کند». (یونس: ۹) بنابراین، یکی از آثار ایمان به خدا و لقاءالله، بهره مند شدن از هدایت الهی است.

چهار آثار دیگر ایمان به دیدار الهی

چهار آثار دیگر ایمان به دیدار الهی

با توجه به همین آیات سوره یونس می توان گفت که از دیگر آثار ایمان به لقاءالله و دیدار خداوند، دل نبستن به دنیا و اطمینان نکردن به آن، هم چنین دور شدن از وادی غفلت از آیات الهی است.

۱- یونس: ۳.

۲- یونس: ۴۶.

ص: ۳۷۹

ایمان به لقاء و دیدار خدا می تواند بعضی از رذایل اخلاقی را ریشه کن سازد؛ رذایل اخلاقی چون تکبر، بزرگ منشی و سرکشی. در آیه ۲۱ سوره فرقان، وقتی از کسانی سخن به میان می آید که به لقاء و دیدار الهی امید ندارند، می فرماید چنین افرادی درباره خویشتن، بزرگ منشی و تکبر ورزیدند و سرکشی کردند، در حالی که اگر کسی به دیدار و لقاء الهی ایمان داشته باشد، به خود جرئت تکبر و سرکشی نمی دهد.

در ضمن، کسی که به لقاء و دیدار الهی ایمان دارد، در حقیقت به حیات مجدد و قیامت اعتقاد دارد. چنین شخصی اهل عمل صالح، و رستگار و اهل بهشت خواهد شد.

۴. لقاء الله یا دیدار با خدا چیست؟

۴. لقاء الله یا دیدار با خدا چیست؟

در این باره علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید:

مراد از «لقاء الله» قرار گرفتن بنده است در موقعی که دیگر بین او و بین پروردگارش حجابی نباشد، همچنان که روز قیامت نیز این چنین است. چون روز قیامت روز ظهور حقایق است، که قرآن کریم درباره اش فرمود: «وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ؛ (نور: ۲۵) آن روز یقین می کنند که خدا حق آشکار است».

بعضی از مفسرین در معنای «لقاء خدا» گفته اند: مراد از آن، بعث است. بعضی دیگر گفته اند: مراد از آن، رسیدن به عاقبت زندگی، و دیدار ملک الموت، و حساب و جزا است. بعضی دیگر گفتند: مراد، ملاقات جزای خدا، یعنی ثواب و یا عقاب اوست. بعضی دیگر گفته اند: مراد، ملاقات حکم او در روز

ص: ۳۸۰

قیامت است. بنا بر بعضی از این وجوه، کلمه «رجاء» به معنای ترس است.

و این وجوه خرافه‌گویی و دور از ظاهر کلام است، که هیچ احتیاجی به ارتکاب آنها نیست، مگر آنکه بگوییم خواسته‌اند «لقاء الله» را به لازمه معنایش تفسیر کنند. پس معنای صحیح، همان است که گفتیم لقاء هر چیز، علم یافتن به وجود اوست، و روز قیامت، مردم به حقانیت خدا علم پیدا می‌کنند و لقاء علمی برایشان حاصل می‌شود. (۱)

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

تعبیر به «لقاء الله» در قرآن مجید کراراً آمده است و همه به معنی حضور در صحنه قیامت می‌باشد. بدیهی است منظور از «لقاء» و ملاقات خداوند، ملاقات حسی، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست؛ چه اینکه خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، بلکه منظور یا مشاهده آثار قدرت او در صحنه قیامت و پاداش‌ها و کیفرها و نعمت‌ها و عذاب‌های اوست، چنان که گروهی از مفسران گفته‌اند؛ یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است؛ زیرا انسان گاه به جایی می‌رسد که گویی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می‌کند، به طوری که هیچ‌گونه شک و تردیدی برای او باقی نمی‌ماند.

این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب

۱- ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۱۵۱.

ص: ۳۸۱

نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود؛ چنان که در نهج البلاغه می‌خوانیم: یکی از دوستان دانشمند علی علیه السلام به نام ذعلب یمانی از امام علیه السلام پرسید: «هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟ آیا خدای خود را دیده‌ای!»

امام علیه السلام فرمود: «أَفَاعْبُدُ مَا لَا أَرَى؟ آیا خدایی را که نبینم پرستش کنم؟» و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست، امام اضافه کرد: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهِدَةِ الْعَيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛ چشم‌های ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلب‌ها به وسیله نور ایمان، او را درک می‌نمایند».^(۱)

ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می‌شود؛ چرا که آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آن چنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می‌کند.^(۲)

آنچه مهم است، جایگاه این باور و آثار فردی، اجتماعی، دنیایی و آخرتی آن است. لقاءالله به هر معنایی باشد، به یک اصل مهم و ضروری دین اسلام اشاره مستقیم یا غیرمستقیم دارد و آن اصل، زندگی آخرت است، یعنی به غیر از زندگی دنیایی، زندگی دیگری وجود دارد که از دیدگاه قرآن کریم و مکتب اهل بیت علیهم السلام، آن زندگی، زندگی واقعی و حقیقی است و نکته مهم این است که این زندگی دنیایی، رابطه مستقیم با آن زندگی دارد.

بنابراین، معنای ملازمی لقاءالله یا دیدار با خدا، وجود زندگی اخروی

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۱۸.

ص: ۳۸۲

(معاد) و رابطه زندگی دنیا با آخرت است که اهمیت خاصی دارد. آنچه از نظر اخلاقی و تربیتی مؤثر است و باید مورد توجه قرار گیرد، آثار معادباوری، آخرت باوری و به تعبیری، آثار اعتقاد به لقاء الله است.

باید توجه داشت که مقصود ما این نیست که لقاء الله را با معاد و زندگی اخروی، یکسان بدانیم. لقاء الله می تواند جلوه هایی از زندگی اخروی یا حتی زندگی دنیایی باشد و به تعبیر علامه طباطبایی رحمه الله «مراد از «لقاء الله» قرار گرفتن بنده است در موقعی که دیگر بین او و بین پروردگارش حجابی نباشد»؛ اما کمترین لازمه اعتقاد به لقاء الله و دیدار با خدا در قیامت، اعتقاد به معاد و زندگی اخروی است. چنین اعتقادی، آثار خاص خود را دارد که از نظر تربیتی و اخلاقی، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در بحث آثار اعتقاد به لقاء الله، به برخی از این آثار اشاره شد.

۵. ریشه انکار لقاء الله چیست؟

۵. ریشه انکار لقاء الله چیست؟

چرا بعضی، دیدار و لقای الهی را انکار می کنند؟ به نظر می رسد این انکار و تکذیب، در عملکرد خود آنها ریشه دارد. انسان هایی که اهل کوتاهی هستند و درباره حقیقت خود و جهانی که در آن زندگی می کنند به خوبی نمی اندیشند و به این مسئله مهم توجه لازم را ندارند، آن را انکار می کنند. در سوره انعام می خوانیم: «کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند، قطعاً زیان دیدند تا آن گاه که قیامت، به ناگاه بر آنان در رسد، می گویند: «ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می کشند. چه بد است باری که می کشند» (۱).

۱- انعام: ۳۱.

ص: ۳۸۳

لقاء و دیدار با خدا، هرچه باشد، در آخرت محقق خواهد شد. در قرآن کریم افرادی معرفی می شوند که روز قیامت و روز حساب و پاداش را دروغ می شمردند. این افراد، تجاوزگر، گنه پیشه و تکذیب کنندگان قرآن کریم هستند.

دروغین بخوانند روز جزا

بکردند انکار روز لقا

به غیر از تجاوزگر زشتکار

دروغین که خواندست روز شما؟

بر آنان چو خوانند آیات ما

بگویند کاین آیه های خدا

نباشد جز افسانه ای بیشتر

ز قومی که بودند زین پیشتر^(۱)

۶. دیدار و زیارت مؤمن

۶. دیدار و زیارت مؤمن

در روایات و مکتب اهل بیت علیهم السلام در باب زیارت و دیدار، نکته ای بسیار جالب وجود دارد و آن این است که کسانی که به دیدار مؤمنی بروند، در حکم زائر و دیدارکننده خدا هستند.

در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «هر کس نه به قصد درخواست و نیازخواهی، بلکه برای دیدن برادر مؤمن خود به خانه او رود، از دیدارکنندگان خدا نوشته می شود و سزاوار است بر خدا که دیدارکننده خود را گرامی دارد.»^(۲) و از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «هر کس به خاطر خدا به دیدن برادر خود رود، خدای عزوجل می فرماید: تو مرا دیدار کرده ای و پاداش تو به عهده من است و من به پاداشی کمتر از بهشت برای تو راضی نمی شوم.»^(۳)

۱- نک: مطفین: ۱۱، ۱۳.

۲- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۹۲، ح ۱۱.

۳- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۴۵، ح ۴.

ص: ۳۸۴

کتابتک حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

شوق دیدار

عوامل شوق دیدار خدا

دوستدار دیدار خدا

امام حسین علیه السلام و دیدار خدا

شوق دیدار

شوق دیدار

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «المعرفة رأس مالي، والعقل أصل ديني، والحب أساسي، والشوق مركبي، وذكر الله أنيسي؛ شناخت، سرمایه من است؛ و خرد، ریشه دین من؛ و عشق، بنیاد من؛ و شوق، مرکب من و یاد خداوند، همدم من». (۱)

۲. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دعا گفت: «سألك الرضا بالقضاء، و برد العيش بعد الموت، و لذة النظر إلى وجهك، و شوقا إلى رؤيتك و لقاءك؛ [بار خدایا!] خشنودی به قضای تو و زندگی خوش بعد از مرگ و لذت دیدن روی تو و شوق به مشاهده و دیدار تو را، از در گاهت می خواهم». (۲)

۳.

فی أخبار داوود علیه السلام أن الله عزوجل أوحى إليه: يا داوود، إلى كم تذكر الجنة ولا تسألني الشوق إلى؟! قال: يا رب، من المشتاقون إليك؟ قال: إن المشتاقين إلى الذين صيقتهم من كل كدر، و أتهتهم بالحدار، و حرقت من قلوبهم إلى خرقا ينظرون إلى. (۳)

در اخبار داوود علیه السلام آمده است که خداوند عزوجل به او وحی فرمود: ای داوود! تا کی از بهشت یاد می کنی و شوق به مرا از من نمی خواهی؟! عرض کرد: ای پروردگار من! مشتاقان تو کیستند؟ فرمود: مشتاقان من کسانی هستند که آنان را از هر تیرگی صاف کرده ام و با هوشیاری بیدارشان کرده ام و از دل های آنان روزنه ای به سوی خودم گشوده ام که از آن به من می نگرند.

- ۱- المحججه البيضاء، ج ۸ ص ۱۰۱.
- ۲- مكارم الأخلاق، ج ۲، ص ۳۱، ح ۲۰۶۹.
- ۳- مكارم الأخلاق، ج ۲، ص ۵۹.

ص: ۳۸۵

عوامل شوق دیدار خدا

عوامل شوق دیدار خدا

۱. در اخبار داوود علیه السلام آمده است که خداوند عزوجل، به او وحی فرمود: «ای داوود! من دل های مشتاقان را از خشنودی خود آفریدم و آنها را به نور ذات خود منعم گردانیدم... داوود عرض کرد: پروردگارا! به چه وسیله به این مقام نزد تو رسیدند؟ فرمود: به خوش گمانی و دور نگه داشتن خویش از دنیا و اهل آن، و خلوت کردن و مناجات با من. و این، مقامی است که بدان دست نیابد، مگر کسی که دنیا و اهل آن را کنار نهد و هرگز از آن یاد نکند و دلش را برای من خالی گرداند و مرا بر همه آفریدگانم برگزیند. در این صورت است که من به او رو می کنم و نفس او را برای او فارغ گردانم و حجاب میان خود و او را کنار زنم، به طوری که مرا [با چشم دل] ببیند، همچون کسی که با چشم [سر] خود چیزی را می بیند» (۱).

.۲

علی علیه السلام لَمَّا سُئِلَ: بَمَاذَا أَحَبَّتَ لِقَاءَ اللَّهِ؟ : لَمَّا رَأَيْتَهُ قَدِ اخْتَارَ لِي دِينَ مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَأَنْبِيَائِهِ عَلِمْتُ أَنَّ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِهَذَا لَيْسَ بِنَسَانِي، فَأَحَبَّتُ لِقَاءَهُ. (۲)

امام علی علیه السلام در پاسخ به این پرسش که به چه دلیل شیفته دیدار خدا هستی، فرمود: چون دیدم که خداوند، دین فرشتگان و فرستادگان و پیغمبران خود را برای من برگزید، دانستم کسی که مرا چنین گرامی داشته است، فراموش نمی کند. از این رو دوستدار دیدار او شدم.

۱- مکارم الأخلاق، ج ۲، صص ۵۹ و ۶۱.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۷، ح ۱۱.

ص: ۳۸۶

دوستدار دیدار خدا

دوستدار دیدار خدا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ؛ هر کس دیدار خدا را دوست داشته باشد، خدا دیدار او را دوست دارد و هر کس دیدار خدا را خوش نداشته باشد، خدا نیز دیدار او را خوش ندارد». (۱)

۲. امام علی علیه السلام: «مَنْ اشْتَأَقَ أدْلَجَ؛ کسی که مشتاق باشد، سراسر شب [یا پاس آخر شب] را راه پیماید». (۲)

۳. امام علی علیه السلام: «مَنْ اشْتَأَقَ سَلَا؛ کسی که شوق [به چیزی] داشته باشد، [غیر آن را] فراموش کند». (۳)

۴. امام علی علیه السلام: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ سَبَّحَانَهُ سَبَّحَانَهُ سَبَّحَانَهُ؛ کسی که دوستدار دیدار خداوند سبحان باشد، دنیا را از یاد ببرد». (۴)

امام حسین علیه السلام و دیدار خدا

امام حسین علیه السلام و دیدار خدا

۱. امام باقر علیه السلام فرمود: «چون نصرت خدا برای حسین بن علی علیه السلام فرود آمد تا آنجا که میان آسمان و زمین قرار گرفت، او را در انتخاب نصرت یا دیدار خدا مخیر ساختند او دیدار خدا را انتخاب کرد». (۵)

نمونه های رفتاری

نمونه های رفتاری

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس دیدار خدا را دوست داشته باشد، خدا نیز دیدار او را دوست می دارد. و هر کس دیدار خدا را خوش نداشته

۱- کنز العمال، ح ۴۲۱۲۱.

۲- غرر الحکم، ح ۹۱۵۹.

۳- غرر الحکم، ح ۷۷۳۰.

۴- غرر الحکم، ح ۸۴۲۵.

۵- أصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۷.

باشد، خدا نیز دیدار با او را خوش ندارد. عرض کردند: ای رسول خدا! همه ما مرگ را ناخوش داریم! فرمود: این، ربطی به ناخوش داشتن مرگ ندارد؛ بلکه مؤمن چون زمان مرگش فرا رسد، بشارت دهنده‌ای از جانب خدا می‌آید و او را به آنچه به سویش می‌رود، بشارت می‌دهد. در این هنگام، برای او چیزی محبوب‌تر از این نیست که به دیدار خدا رود. بنابراین، او دیدار خدا را دوست دارد و خدا هم دیدار او را دوست دارد. اما گنهکار، چون زمان مرگش فرا رسد، سرنوشت بدی که در انتظار اوست، پیش او می‌آید. از این رو، دیدار خدا را ناخوش می‌دارد و خدا هم دیدار او را ناخوش می‌دارد.^(۱)

۲. امام علی علیه السلام: «به آنچه خداوند، شما را بدان فرمان داده است، چنگ در زنید؛ زیرا میان هر یک از شما و رسیدنش به شادی و دیدن آنچه دوست دارید، جز این نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او حاضر شود. و آنچه نزد خداست، بهتر و ماندنی‌تر است و بشارتی از جانب خداوند عزوجل به او رسد که در نتیجه، چشمش روشن شود و دیدار خدا را دوست بدارد».^(۲)

۳. از کتاب ابن خالویه و کتاب مناقب خوارزمی^(۳) به نقل از عبدالله بن مسعود آمده است که گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله از خانه زینب، دختر جحش خارج شد و به خانه ام سلمه آمد. پس کسی بیامد و در بکوفت. پیامبر گفت: ای ام سلمه برخیز و در را بگشای. ام سلمه نقل می‌کرد: گفتم: این

۱- کنز العمال، ح ۴۲۱۹۸.

۲- الخصال، ص ۶۱۴، ح ۱۰.

۳- به نسخه‌ای از کتاب ابن خالویه دست نیافتیم، ولی این روایت در مناقب خوارزمی، ص ۴۳ دیده می‌شود.

ص: ۳۸۸

کیست یا رسول الله که آن قدر مهم است که من باید در را برای او بگشایم و در حالی که میچ های من پیداست، او را دیدار کنم، حال آنکه دیروز درباره من آیاتی نازل شده است؟ پیامبر فرمود: ای امّ سلمه! فرمان بری از پیامبر، فرمان بری از خداست و سرکشی از پیامبر، سرکشی از خداوند عزوجلّ. به کنار در، مردی است نه سبک سر و نه ساده لوح، و به منزلی در نمی آید که صدایش شنیده نشود و او، خدا و پیامبرش را دوست دارد [و خدا و پیامبر هم او را دوست دارند].

امّ سلمه می گوید: در را گشودم. او دو طرف در را گرفت و من بازگشتم تا به پرده در آمدم و چون دیگر صدای پایی نشنیدم، داخل شد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد. پیامبر سپس فرمود: ای امّ سلمه آیا او را می شناسی؟ گفتم: آری، او علی بن ابی طالب است. پیامبر فرمود: او برادر من است، محبت او محبت من و گوشت او گوشت من و خون او خون من است. ای امّ سلمه! او پس از من، از میان برنده دشمنان من است. پس گوش کن و گواه باش؛ ای امّ سلمه، او ظرف علم من است و پس از من ولی من. پس گوش کن و گواه باش؛ او گشوده پیمان شکنان و ستمکاران و از دین برون رفتگان است پس از من. پس گوش کن و گواه باش؛ به خدا سوگند او زنده کننده سنت من است، پس گوش کن و گواه باش، اگر کسی خدا را میان رکن و مقام، هزار سال و در پس آن هزار سال پرستش کند و سپس در حالی به دیدار خدا رود که بغض علی در سینه دارد، خداوند او را به رو در آتش دوزخ افکند» (۱).

۴. عبد الصمد بن بشیر از یکی از یاران خود نقل کرده که گفت: به

۱- حسن بن یوسف بن مطهر علامه حلی، کشف الیقین، مترجم: آژیر، ص ۲۳۲.

ص: ۳۸۹

امام صادق علیه السلام عرضه داشتیم: خدا توفیقت دهد، آیا چنین است که هر فردی ملاقات با خدا را دوست بدارد، خدا هم ملاقات با او را دوست می‌دارد و هر کس که دیدار خدا را دوست نداشته باشد، خدا هم میل به دیدار او ندارد؟ فرمود: آری. گفتیم: به خدا قسم ما مرگ را دوست نداریم. فرمود: آن چنان نیست که تو گمان برده‌ای. قطعاً هنگام رو در رو شدن با مرگ، اگر با صحنه‌ای مقابل گردد و آن را آن چنان دوست بدارد که چیزی برایش محبوب تر از آن نباشد، به گونه‌ای که خود استقبال کند، پس خداوند هم لقای او را دوست می‌دارد، و او در این هنگام دوست خواهد داشت لقای پروردگار را و اگر آن هنگام، صحنه‌ای ببیند که او را خوش نیاید، پس چیزی برایش دشمن تر از مرگ نخواهد بود و خداوند هم دیدار او را دوست نمی‌دارد. (۱)

آموزه ها

آموزه ها

۱. قرآن، علم یا گمان به ملاقات رب را موجب خشوع و صبر و عبادت معرفی، و به آن دعوت کرده است: «الَّذِينَ يَتُوبُونَ آثَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ... وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ». (از آیات ۷ و ۱۱ سوره یونس)

همچنین اعلام می‌کند که فرو فرستادن کتاب آسمانی، برای ایمان به ملاقات رب است و کوشش در عمل شایسته، ترتب به آن است: «ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ». (بقره: ۴۶ و ۲۲۲)؛ «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا...» (انعام: ۱۵۴) و کفر به ملاقات رب و تکذیب آن را

۱- محمد بن علی ابن بابویه، معانی الأخبار، مترجم: محمدی، ج ۲، ص ۸۶.

ص: ۳۹۰

منشأ زیان، ناامیدی از رحمت، انکار حق، سرکشی، و سقوط در عذاب، دانسته است: «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ» (انعام: ۳۱ و یونس: ۴۵)؛ «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَشُؤْا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (عنکبوت: ۲۳)؛ «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا» (فرقان: ۲۱)؛ «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا... أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ... فَتَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (یونس: ۷ و ۱۱)

ملاقات رب، که آیه «يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ...» با ندای تنبیهی از آن خبر داده، هدف و مقصد کوشش ذهنی انسان متعالی و برترین مقام معرفت است. همین ایمان است که قوای فکری و عملی و استعدادهای خاص انسانی را به کوشش پیوسته در صراط مستقیم برمی انگیزد و هیچ گاه در این تلاش، ناامیدی و توقف پیش نمی آید. (۱)

۲. از مهم ترین آثار اعتقاد به دیدار خدا، دو مطلب است.

الف) اهل کار شایسته بودن: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا». (کهف: ۱۱۰)

ب) اخلاص و توحید عبادی و به تعبیر قرآن کریم: «وَلَا يَشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». (کهف: ۱۱۰)

۳. از ظاهر قرآن کریم، بلکه نص قرآن و صریح روایات استفاده می شود که دیدن خدا غیر از لقاء الله است. دیدن خدا امری نشدنی است، «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ؛ چشم ها او را در نمی یابند.» (انعام: ۱۰۳) اما لقاء الله که تعبیر به دیدار خدا می شود، امکان دارد و شدنی است.

۱- پرتوی از قرآن، ج ۳، ص ۲۸۹.

ص: ۳۹۱

۴. هرگاه سخن و حتی روایتی با آیات قرآن سازگار نبود، آن سخن و روایت تکذیب می شود. اهل بیت پیامبر علیهم السلام با توجه به سه جمله از قرآن، رؤیت و دیدن خدا را تکذیب کرده اند. آن سه جمله عبارت است از: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»؛ (انعام: ۱۰۳) «وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»؛ (طه: ۱۱۰) «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». (شوری: ۱۱)

ص: ۳۹۳

۱۲. دیوانگی**اشاره****۱۲. دیوانگی**

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ مَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا يَسْأَلُ عَنْهُ لَمَجْنُونٌ؛ کسی که به هر پرسشی پاسخ دهد، به یقین دیوانه است»^(۱).

دیوانگی و دیوانه، برگردان واژه جنون و مجنون است. جنون از ماده جَنّ، و «جَنّ» به معنای پنهان بودن چیزی از حس است^(۲). به انسان دیوانه از آن جهت مجنون می گویند که گویی چیزی عقل او را می پوشاند.

بحث دیوانگی و دیوانه، ممکن است در علوم مختلف، مثل روان شناسی، پزشکی، فقه و حتی اخلاق و تربیت، از زوایای گوناگون بررسی شود. در فقه، انسان دیوانه کسی است که یکی از شرایط تکلیف را که عقل باشد، ندارد. بنابراین، دیوانه احکام خاص خود را دارد. برای مثال، وی تکلیف ندارد؛ یعنی اعمال عبادی مانند نماز، روزه و

۱- معانی الاخبار، ج ۲، ص ۲۳۸.

۲- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۴۱۴.

ص: ۳۹۴

نظایر آن بر او واجب نیست. حتی اعمالی که منوط به قصد فاعل است، مانند انواع عقدها و معاملات. اگر دیوانه آنها را انجام دهد، صحیح نیست.

از دیگر آثار فقهی دیوانگی، آن است که انسان دیوانه از تصرف در اموالش منع می‌شود. در علم فقه، دیوانگی از اسباب حجر و محجور بودن است؛ یعنی دیوانه حق تصرف در اموالش را ندارد و نمی‌تواند اموالش را بفروشد یا اجاره دهد یا ببخشد و اگر این کار را انجام دهد، از نظر شرعی صحیح نیست. براین اساس، گفته شده است: پدر و جدّ پدری بر اموال دیوانه ولایت دارند.

دیوانگی در مسئله زوجیت هم اثر دارد؛ چنان که دیوانگی شوهر، سبب ثبوت حق فسخ عقد برای زن می‌شود در مورد دیوانگی زن نیز گفته شده است که اگر قبل از عقد دیوانه بوده و مرد هم اطلاع نداشته، مرد حق فسخ عقد را دارد و به طلاق نیازی نیست. اگر دیوانگی زن بعد از عقد ثابت شود، بنابر نظر مشهور علما، برای مرد حق طلاق وجود دارد.

با توجه به اینکه داشتن عقل، شرط تکلیف است، انسان دیوانه در صورت ارتکاب کارهای حرامی که موجب حدّ است، حدّ ندارد. دیگر احکام نیز در ابواب مختلف فقه مانند باب قصاص، دفاع و... مطرح شده است.

روشن است بحث مجنون و دیوانه در زمینه اخلاقی و تربیتی، کاربرد چندانی ندارد، اما در روایات و بعضی از آیات، معنای آن توسعه یافته است و انسان‌های عاقل که دارای رفتارهای خاص هستند، دیوانه معرفی شده‌اند. در مقابل، وقتی بعضی مسلمانان، فردی را دیوانه معرفی می‌کردند، پیامبر می‌فرمود او شخصی آسیب دیده است؛ یعنی در دیدگاه آن حضرت، چنین افرادی بیمار به شمار می‌رفتند.

ص: ۳۹۵

برای دیوانه حقیقی، ویژگی‌های خاصی بیان شده است که اشاره خواهد شد. با توجه به این مقدمه، چند بحث مطرح است:

۱. بررسی لغوی واژه مجنون (دیوانه)؛

۲. جنون و مجنون در روایات؛

۳. رباخواری و دیوانگی (بررسی آیه ۲۷۵ سوره بقره).

۱. جنون و مجنون (دیوانگی و دیوانه) در لغت

۱. جنون و مجنون (دیوانگی و دیوانه) در لغت

واژه مجنون از کلمه «جن» گرفته شده است. اهل لغت در این باره می‌نویسند: جَنَّ (به فتح اول) به معنای پوشیدن است. در مفردات در ذیل واژه جَنَّ آمده است: «اصل الجن، ستر الشیء عن الحاسه». در قرآن در این باره می‌خوانیم: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ؛ چون ظلمت شب او را پوشید و مستور کرد». (انعام: ۷۶)

به قلب آدمی، جنان گویند؛ زیرا در میان بدن پوشیده است. به سپر، مجن و مجنه گویند؛ زیرا صاحب سپر را می‌پوشاند. به باغ و مزرعه و چمن که روی زمین را می‌پوشانند، جنت و جنات گویند. بچه را از آن جهت جنین گویند که شکم مادر او را پوشانده و جنین به معنای مجنون و پوشانده شده است: «إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّهٔ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ؛ آن گاه که شما در شکم مادران جنین‌ها بودید». (نجم: ۳۲)؛ «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ (جَنَّةً)؛ قسم‌های خود را سپر قرار دادند و در زیر آن پوشانده شدند». (مجادله: ۱۶)

«مجنون» کسی است که عقلش پوشانده شده باشد: «وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ؛ گفت: ساحر است یا دیوانه». (ذاریات: ۳۹)

در قرآن کریم واژه دیگری هم آمده است که اهل لغت و مفسران، آن را دیوانگی معنا کرده‌اند. در سوره بقره می‌خوانیم: «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا

ص: ۳۹۶

يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا...» (بقره: ۲۷۵)

مس در این آیه به معنای جنون و ممسوس به معنای مجنون است (کشاف). راغب گوید: «آن کنایه از جنون است...».

بر این اساس، معنای آیه چنین می شود: «کسانی که ربا می خورند بر نمی خیزند (زندگی نمی کنند) مگر مانند کسی که شیطان به او دیوانگی و اختلال حواس رسانده باشد؛ زیرا آنها می گویند بیع مثل رباست؛ حال آنکه خدا بیع را حلال و ربا را حرام کرده است.» (۱)

۲. جنون و مجنون در روایات

۲. جنون و مجنون در روایات

عقل در مکتب اهل بیت علیهم السلام، حقیقتی است که انسان را به بهشت هدایت می کند. عاقل نیز کسی است که اهل آخرت باشد، زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح ندهد، اگر اشتباه کرد، اهل پشیمانی و توبه باشد و متکبر و خودپسند نباشد. چنین کسی، مصیبتی به عقلش وارد نشده و عقلش در سلامت کامل است. در مقابل کسی که این ویژگی ها را نداشته باشد، از مدار عقل و عقلا خارج شده است. باید توجه داشت، شخصی را که مردم دیوانه می پندارند، در روایات، انسان مبتلا و بیمار معرفی شده است و شخصی که مردم، وی را زیرک و زرنگ می دانند، در روایات مجنون و دیوانه خوانده شده است.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِنَّمَا الْمَجْنُونُ مَنْ آثَرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ؛ دیوانه و مجنون کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد.» (۲)

۱- نک: قاموس، ج ۲، ص ۲۲۳.

۲- مشکات الانوار، ص ۲۷۰.

ص: ۳۹۷

در قرآن کریم نیز درباره کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح می دهد، می خوانیم: «فَأَمَّا مَنْ طَغَى، وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى؛ اما هر کس طغیان کرد و زندگی پست دنیا را برگزید، پس جایگاه او همان آتش است». (نازعات: ۳۷-۳۹)

انسان اهل جهنم، در دنیا عاقلانه نزیسته و در حقیقت، دیوانه ای بوده که زندگی دنیا را مقدم داشته است. به تعبیر قرآن: «بَلْ تُؤْتِيُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛ ولی شما زندگی دنیا را مقدم می دارید». (اعلی: ۱۶)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کلامی دیگر می فرماید: «مرد یا زنی که جوانی اش را در راهی غیر از اطاعت خدا هدر دهد، مجنون و دیوانه است». (۱)

در جای دیگر، تندخویی، نوعی دیوانگی معرفی شده است. امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام فرمود: «تندخویی، نوعی از دیوانگی است؛ چون تندخو پشیمان می شود و اگر نشود، دلیل پابرجایی دیوانگی اوست». (۲)

۳. رباخواری و دیوانگی (بررسی آیه ۲۷۵ سوره بقره)

۳. رباخواری و دیوانگی (بررسی آیه ۲۷۵ سوره بقره)

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. (بقره: ۲۷۵)

کسانی که ربا می خورند، [در قیامت] بر نمی خیزند مگر مانند

۱- مشکات الانوار، ص ۱۶۹.

۲- محمد شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه: انصاریان، حکمت ۲۵۵.

ص: ۳۹۸

کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه شده [و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند؛ گاهی زمین می خورد، گاهی به پا می خیزد] این، به خاطر آن است که گفتند: «داد و ستد هم مانند رباست [و تفاوتی میان آن دو نیست]»؛ درحالی که خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام! [زیرا فرق میان این دو بسیار است.] و اگر کسی اندرز الهی به او رسد و [از رباخواری] خودداری کند، سودهایی که در سابق [پیش از نزول حکم تحریم] به دست آورده، مال اوست [و این حکم، گذشته را شامل نمی گردد] و کار او به خدا واگذار می شود [و گذشته او را خواهد بخشید.] اما کسانی که بازگردند [و بار دیگر مرتکب این گناه شوند]، اهل آتشند و همیشه در آن می مانند.

دیوانه شدن انسان و انحراف از نظام زندگی

دیوانه شدن انسان و انحراف از نظام زندگی

کلمه «خبیط» به معنای کج و معوج راه رفتن است. «خبیط البعیر»؛ یعنی راه رفتن این شتر، غیر طبیعی و نامنظم است. انسان نیز در زندگی، راهی مستقیم دارد که نباید از آن منحرف شود. اعمال و رفتار او در زندگی، متناسب با محیطی که در آن زندگی می کند، دارای نظام مخصوصی است. این نظام را بینش عقلایی انسان ها معین می کند و هر فردی افعال خود را، چه فردی و چه اجتماعی، با آن نظام تطبیق می دهد.

انسان طبیعی وقتی گرسنه شد، غذا می خورد؛ چون تشنه شد، آب می نوشد. برای استراحتش بستری فراهم می سازد؛ چون شهوتش طغیان کرد، ازدواج می کند. هنگام خستگی، استراحت می کند و چون

ص: ۳۹۹

گرمش شود، خانه می سازد و زیر سایه می رود. همچنین دیگر نیازهایش را تأمین می کند. در معاشرتش با دیگران نیز از برخی امور خوشحال و از بعضی دیگر، اندوهگین می شود. هر وقت مقصدی داشته باشد که نیازمند مقدماتی باشد، نخست مقدماتش را فراهم می آورد و هر هدفی را دنبال می کند که نیازمند سببی است، نخست سبب آن را فراهم می کند.

همه این افعال، بر اساس اعتقاداتی است که همه به هم مربوط و با هم متحد و سازگارند و با یکدیگر تناقض ندارند. مجموع این افعال را زندگی بشر می نامیم.

همانا این انسان به واسطه نیرویی که در او به ودیعت نهاده شده است (نیرویی که با آن، خیر و شر، نافع و مضر را تشخیص می دهد) راه صحیح زندگی را می یابد.

این وضع انسان معمولی است، اما انسانی که ممسوس شیطان شده، یعنی شیطان با او تماس گرفته و نیروی تمیز او را مختل ساخته، نمی تواند خوب و بد، سود و زیان و خیر و شر را از یکدیگر تمیز دهد، بلکه حکم هر یک از این موارد را در طرف مقابل آن جاری می سازد. برای مثال، به جای ستایش خیرها و سودها و خوبی ها، زشتی ها و بدی ها و زیان ها را می ستاید یا به جای اینکه دیگران را به سوی کارهای خیر و مفید دعوت کند، به سوی بدی ها می خواند. این به آن دلیل نیست که او معنای خوبی و خیر و نافع را فراموش کرده و نمی داند خوب و بد کدام است؛ بلکه از این جهت است که زشتی را زیبایی و حسن را قبح و خیر و سود را شر و زیان می بیند. پس او در تطبیق احکام و تعیین موارد، دچار خبط و اشتباه شده است.

ص: ۴۰۰

انسان مخبط، هرچند مخبط است، چنین نیست که همیشه عمل غیرعادی را نیند. برای اینکه لازمه این فرض آن است که صاحب عقاید و افکاری منظم باشد، عادی و غیرعادی را تشخیص بدهد و مانند مستان مخمور که درخت سرو را نی و نی را سرو می بینند، این را به جای آن و آن را به جای این بگیرد. این در حالی است که عادی و غیرعادی برای او به هم آمیخته شده و نمی تواند آنها را از یکدیگر تشخیص دهد. برای او، عادی آن عملی است که خودش عادی بداند و غیر عادی آن عملی است که او غیر عادی تشخیص دهد. پس در نظر او عادی و غیر عادی، یکی است. عملی که او انجام داده، عادی و جز آن غیر عادی است. درست مانند شتری که در راه رفتن می لنگد. او با اینکه خلاف عادی راه می رود، آن را امری عادی می پندارد، از این رو هیچ گاه اشتیاقی به تغییر رفتارش ندارد.

رباخواری و خروج از نظام زندگی

رباخواری و خروج از نظام زندگی

وضع رباخوار نیز همین طور است؛ چون او مالی را برای مدتی به دیگری می دهد و در عوض، همان را به مقداری زیادتر پس می گیرد. این عمل، بر خلاف فطرت آدمی است؛ زیرا فطرت که پایه و اساس زندگانی اجتماعی بشر است، حکم می کند آدمی آنچه را از آن بی نیاز است، با آنچه دیگران دارند و او به آن نیازمند است، معاوضه کند، (آن مقدار که از مال خود می دهد، به همان مقدار از مال دیگران بگیرد و جای خالی را پر کند؛ نه بیشتر و نه کمتر) اما اینکه مالی را بدهد و عین همان را با چیزی اضافه بگیرد از دو جهت غلط است: اول اینکه مبادله ای صورت نگرفته؛ دیگر اینکه بیشتر از آنچه داده، دریافت کرده است و این حکم

ص: ۴۰۱

فطرت و اساس اجتماع را تباه می‌سازد؛ زیرا به اختلاس رباخوار و ربودن اموال بدهکاران می‌انجامد و برای بدهکاران نیز به تهی دستی و جمع شدن اموالشان در دست رباخوار می‌انجامد. پس رباخواری، کاهش یافتن بنیه مالی عده ای است. این کاهش و نقصان از یک طرف، و تکاثر اموال از سوی دیگر، منجر به این می‌شود که به مرور زمان، خرج بدهکار و مصرف او بیشتر می‌شود. با افزایش احتیاج و مصرف، و نبودن درآمدی که آن را جبران کند، روز به روز خرج بیشتر می‌شود و ربا نیز تصاعد می‌یابد. این تصاعد از یک طرف، و نبودن جبران از طرف دیگر، زندگی بدهکار را نابود می‌سازد.

خبطی که رباخوار به آن مبتلاست، مانند خبطی است که جن زده به آن مبتلاست؛ چرا که معاملات ربوی، رباخوار را در نهایت دچار این خبط می‌کند که میان معامله مشروع، یعنی خرید و فروش، با معامله نامشروع، یعنی ربا فرقی نمی‌گذارد. در نتیجه، وقتی به او بگویند: از ربا دست بردار و به خرید و فروش پرداز، می‌گوید: چه فرقی میان ربا و بیع است و بیع بر ربا چه مزیتی دارد تا من ربا را ترک کنم و به خرید و فروش پردازم. خدای تعالی با همین سخن رباخواران (که چه فرق میان بیع و ربا است) بر خبط آنان استدلال کرده است.

این استدلال، قوی و به جاست؛ زیرا ربا تعادل و موازنه ثروت را در جامعه به هم می‌زند و نظامی را که فطرت الهی به آن راهنمایی می‌کند و باید در جامعه حاکم باشد، مختل می‌سازد. (۱)

۱- نک: ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۶۳۱.

ص: ۴۰۲

کتابتک حدیث

اشاره

گلبانگ حدیث

زیر فصل ها

دیوانه حقیقی

جوانی و دیوانگی

شیعه و ایمنی از دیوانگی

دیوانه واقعی

تندخویی و دیوانگی

ذکری برای در امان ماندن از دیوانگی

بر حذر داشتن از امید دروغین

دیوانه حقیقی

دیوانه حقیقی

.۱

مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَجْنُونٍ، فَقَالَ: مَا لَهُ؟ فَقِيلَ: إِنَّهُ مَجْنُونٌ. فَقَالَ: بَلْ هُوَ مُصَابٌ، إِنَّمَا الْمَجْنُونُ مَنْ آثَرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ. (۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر دیوانه ای گذشت و پرسید: او را چه شده است؟ گفتند: او دیوانه است. فرمود: نه، او آسیب دیده است. دیوانه واقعی کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد.

.۲

مَرَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ وَهُوَ فِي أَصْحَابِهِ، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: مَجْنُونٌ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَلْ هَذَا رَجُلٌ مُصَابٌ، إِنَّمَا الْمَجْنُونُ عَبْدٌ أَوْ أُمَّةٌ أُبْلِيَا شَبَابَهُمَا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ. (۲)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اصحاب خود بود که مردی به آنان برخورد. یکی از اصحاب گفت: این مرد دیوانه است. پیامبر فرمود: نه، او آسیب دیده است. دیوانه، آن مرد یا زنی است که جوانی اش را در راهی جز طاعت خدا صرف کرده باشد.

۳. امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ مَنْ أَجَابَ فِي كُلِّ مَا يَسْأَلُ عَنْهُ لَمَجْنُونٌ؛ هر کس به هر سؤالی که از او می شود جواب دهد، دیوانه است. (۳)

۱- مشکاه الأنوار، ص ۴۶۹، ح ۱۵۷۱.

۲- مشکاه الأنوار، ص ۲۹۴، ح ۸۹۸.

۳- شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۳۸، ح ۲.

ص: ۴۰۳

جوانی و دیوانگی

جوانی و دیوانگی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ؛ جوانی، شعبه‌ای از دیوانگی است» (۱).

شیعه و ایمنی از دیوانگی

شیعه و ایمنی از دیوانگی

از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی، به شیعیان و یاران خود با ده خصلت بشارت بده: نخستین آنها پاکی ولادت (حلال زاده بودن) و دومین آنها نیکو بودن ایمانشان به خدا و سومین آنها دوست داشتن خدا آنها را و چهارمین آنها گشادگی در قبرهایشان، و پنجمین آنها، بودن نور در میان چشمانشان در پل صراط و ششمین آنها کنده شدن فقر در برابر چشمانشان و بی نیازی در دل هایشان و هفتمین آنها خواری دشمنانشان از جانب خدا و هشتمین آنها ایمنی از جذام و پیسی و دیوانگی و نهمین آنها ریختن گناهان و بدی‌ها از آنان و دهمین آنها این است که در بهشت با من هستند» (۲).

دیوانه واقعی

دیوانه واقعی

امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جمعیتی می گذشت. فرمود: «برای چه اجتماع کرده اید؟ عرض کردند: یا رسول الله، او دیوانه‌ای است که غش می کند و ما گردش جمع شده ایم. فرمود: «غش کردن، از دیوانگی نیست، بلکه یک نوع بیماری است» و سپس فرمود: «آیا شما را از

۱- الاختصاص، ص ۳۴۳.

۲- الخصال، ترجمه: جعفری، ج ۲، ص ۱۴۷.

ص: ۴۰۴

دیوانه به معنای واقعی آگاه نکند؟ به راستی که دیوانه، کسی است که خرامان و با ناز راه رود و به راست و چپ خود نگاه کند و پهلوهای خویش را به هنگام راه رفتن می‌جنباند. با نگاهی که می‌کند، از خداوند آرزوی بهشت دارد. نه از شرش ایمنی است و نه به خیرش امید. چنان شخصی را باید دیوانه گفت و این فرد را بیمار» (۱).

تندخویی و دیوانگی

تندخویی و دیوانگی

۱. امام علی علیه السلام فرمود: «الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ؛ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ، فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَيُجْنَوْنُهُ مُسْتَحَكِمٌ؛ عَصَبَانِيَّةٌ، نَوْعِي دِيْوَانِغِي اسْت؛ زِيْرَا اِنْسَانِ عَصَبَانِي پَشِيْمَانِ مِي شُوْد وَا اِگَر پَشِيْمَانِ نَشُوْد، دِيْوَانِغِي اَش قَطْعِي وَا ثَابِت اسْت» (۲).

۲. امام علی علیه السلام فرمود: «إِيَاكَ وَالْعَصَبَ، فَأَوَّلُهُ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ؛ زِنْهَارِ اَزْ خَشْمٍ؛ زِيْرَا اِغْزَا اَنْ دِيْوَانِغِي وَا اِنْجَامِشِ پَشِيْمَانِي اسْت» (۳).

ذکری برای در امان ماندن از دیوانگی

ذکری برای در امان ماندن از دیوانگی

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

چون نماز شام و صبح را به جا آوری، هفت مرتبه بگو: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ، لَأَحْوَلُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ بِه نام خدای بخشاینده مهربان. نیست گردیدنی و نه توانایی، مگر به خدای بلندمرتبه و بزرگ». پس به درستی که هر که این ذکر را

۱- الخصال، ترجمه: فهری، ج ۱، ص ۳۷۱.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۲۵۵.

۳- غررالحکم و دررالكلم، ح ۲۶۳۵.

ص: ۴۰۵

بگویند، خوره و پیسی و دیوانگی و هفتاد نوع از انواع بلا از او دور می شود. (۱)

بر حذر داشتن از امید دروغین

بر حذر داشتن از امید دروغین

امام علی علیه السلام درباره کسی که مدعی بود امیدوار است، فرمود:

يَدَّعِي بَزَعِمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ، كَذَبَ وَالْعَظِيمِ! مَا بِاللَّهِ لَا يَتَّبِعُنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ؟! فَكُلُّ مَنْ رَجَا عُرْفَ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ وَكُلُّ رَجَاءٍ إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ وَكُلُّ خَوْفٍ مُّحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ. (۲)

به گمان خود ادعا می کند به خدا امید دارد؛ به خدای بزرگ قسم که دروغ می گویند، و گرنه چرا امیدواری او در کردارش پیدا نیست؟ چرا که هر کس امیدوار باشد، امید او از کردارش معلوم می شود. هر امیدی، جز امید به خدا، دیوانگی است و هر ترس حقیقی، جز ترس از خدا، آفت و بیماری است.

نمونه های رفتاری

اشاره

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

مردی که اندرز خواست

گناه و دیوانگی

خشکه مقدسی و دیوانگی

عُجَب، دیوانگی است

بهلول و ساختن مسجد

شکایت از عقل

مردی که اندرز خواست

مردی که اندرز خواست

مردی از بادیه به مدینه آمد و به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید. او از آن حضرت نصیحتی تقاضا کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: «خشم مگیر» و بیش از این چیزی نفرمود.

۱- تحفه الاولیاء (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص ۴۳۳، ح ۴۸. باب در بیان گفتار، هنگام بامداد و شام، ص ۴۱۷.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

ص: ۴۰۶

آن مرد به قبیله خویش برگشت. وقتی به قبیله خود رسید، اطلاع یافت که در نبودن او حادثه مهمی پیش آمده است. جوانان قوم او به مال قبیله ای دیگر دستبرد زده و آنها نیز مقابله به مثل کرده بودند و به تدریج کار به جاهای باریک رسیده بود. دو قبیله در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده و آماده جنگ بودند. شنیدن این خبر هیجان آور، خشم او را برانگیخت. بی درنگ سلاح خویش را خواست و به صف قوم خود پیوست و آماده همکاری شد.

در این بین، یادش آمد که به مدینه رفته و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده بود، جلو خشم خود را بگیر.

سپس در اندیشه فرو رفت که چرا من تهییج شدم و به چه دلیل سلاح به دست گرفته ام و اکنون خود را مهیای کشتن و کشته شدن کرده ام؟ چرا بی جهت برافروخته و خشمناک شده ام؟! با خود فکر کرد اکنون وقت آن است که آن جمله کوتاه را به کار بندم.

با این اندیشه، جلو آمد و زعمای صف مخالف را پیش خواند و گفت: این ستیزه برای چیست؟ اگر منظور، غرامت آن تجاوزی است که جوانان نادان ما کرده اند، من حاضرم آن را از مال شخصی خودم ادا کنم. دلیلی ندارد که ما برای همچو چیزی به جان یکدیگر بیفتیم و خون یکدیگر را بریزیم.

طرف مقابل که سخنان عاقلانه و بزرگووارانه مرد را شنیدند، غیرت و مردانگی شان تحریک شد و گفتند: ما هم از تو کمتر نیستیم. حالا که چنین است، ما از اصل ادعای خود صرف نظر می کنیم. هر دو گروه به میان قبیله خود بازگشتند. (۱)

۱- مجموعه آثار، ج ۱۸، ص ۲۱۴ (با دخل و تصرف).

ص: ۴۰۷

گناه و دیوانگی

گناه و دیوانگی

«مردی بود در زمان معاویه به نام بُسر بن ارطاه که بسیار جانی بود. معاویه او را برای ارباب رعیت های امیرالمؤمنین فرستاد و گفت: به هر جا رسیدی از هیچ کار مضایقه نکن. او هم دستور معاویه را به حد اعلی به کار بست و حتی گاهی اگر بچه صغیر هم گیر می آورد سر می برید؛ کما اینکه دو بچه از عبیدالله بن عباس را که حاکم یمن بود، جلوی مادرشان سر برید. بعد کم کم همین آدم دیوانه شد.

می گویند خلبان هیروشیما الآن در دارالمجانین است... با اینکه چقدر از این آدم استقبال کردند و مدال دادند، بعدها خودش به فکر فرو رفت و دید کار زشتی کرده است و هر کاری کردند نتوانستند وجدان این آدم را راضی کنند»^(۱)

خشکه مقدسی و دیوانگی

خشکه مقدسی و دیوانگی

«از درس های بسیار آموزنده تاریخ تشیع خصوصاً، و جهان اسلام عموماً، داستان خوارج است. علی علیه السلام خود به اهمیت و فوق العادگی کار خود از این جهت واقف است و آن را چنین بازگو می کند: «فَأَنَا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَ أَشْتَدَّ كَلْبُهَا؛ چشم این فتنه را من درآوردم. غیر از من احدی جرئت چنین کاری را نداشت؛ پس از آنکه موج دریای تاریکی و شبهه ناکی آن بالا گرفته و «هاری» آن فزونی یافته بود».

در اینجا امیرالمؤمنین، علی علیه السلام دو تعبیر جالب دارد: یکی شبهه ناکی و

۱- مجموعه آثار، ج ۴، ص ۱۲۱.

ص: ۴۰۸

تردیدآوری این جریان. قداست و تقوای ظاهری خوارج به گونه ای بود که هر مؤمن نافذالایمانی را به تردید وامی داشت. از این جهت، جوّ تاریک و مبهم و فضایی پر از شک به وجود آمده بود.

تعبیر دیگر، تشبیه این حالت خشکه مقدسان به «کَلْب» (به فتح کاف و لام) است. کَلْب یعنی هاری. هاری، همان دیوانگی است که در سگ پیدا می شود و به هر کس می رسد گاز می گیرد و اتفاقاً حامل یک بیماری (میکروب) مسری است. نیش سگ هار به بدن هر انسان یا حیوانی فرو رود و از لعاب دهان وی چیزی وارد خون آنها گردد، آنها هم پس از چندی به همان بیماری مبتلا می شوند. آنها هم هار می شوند و گاز می گیرند و دیگران را هار می کنند. اگر این وضع ادامه پیدا کند، بسیار خطرناک می گردد. این است که خردمندان بلافاصله سگ هار را اعدام می کنند تا دست کم دیگران از خطر هاری نجات یابند.

امام علی علیه السلام می فرماید: «خوارج حکم سگ هار را پیدا کرده بودند؛ چاره پذیر نبودند، می گزیدند و مبتلا می کردند و مرتب بر عدد هارها می افزودند».

وای به حال جامعه مسلمین از آن وقت که گروهی خشکه مقدس یک دنده جاهل بی خبر، پا را در یک کفش کنند و به جان این و آن بیفتند. چه قدرتی می تواند در مقابل این مارهای افسون ناپذیر ایستادگی کند؟ کدام روح قوی و نیرومند است که در مقابل این قیافه های زهد و تقوا تکان نخورد؟ کدام دست است که برای فرود آوردن شمشیر بر فرق اینها بالا رود و نلرزد؟

این است که علی علیه السلام می فرماید: «وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي»؛ یعنی غیر از من احدی جرئت چنین اقدامی نداشت. غیر از علی و

ص: ۴۰۹

بصیرت علی و ایمان نافذ علی، احدی از مسلمانان معتقد به خدا و رسول و قیامت، به خود جرئت نمی داد که بر روی اینها شمشیر بکشد. این گونه کسان را تنها افراد بی اعتقاد به خدا و اسلام جرئت می کنند بکشند، نه افراد معتقد و مؤمن معمولی.

این است که علی علیه السلام به عنوان یک افتخار بزرگ برای خود می گوید: «من بودم و تنها من که خطر بزرگی که از ناحیه این خشکه مقدسان متوجه اسلام می شد، درک کردم. پیشانی های پینه بسته خوارج و جامه های زاهدانه شان و زبان های دائم الذکرشان و حتی اعتقاد محکم و پابرجایشان، نتوانست مانع بصیرت من گردد.

من بودم که فهمیدم اگر اینها قدرت یابند، همه را به درد خود مبتلا خواهند کرد و جهان اسلام را به جمود و ظاهرگرایی و تقشّر و تحجری خواهند کشانید تا کمر اسلام خم شود. مگر نه این است که پیغمبر فرمود: دو دسته پشت مرا شکستند: عالم لابلالی و جاهل مقدس مآب».

علی علیه السلام می خواهد بگوید اگر من با نهضت خارجی گری در دنیای اسلام مبارزه نمی کردم، دیگر کسی پیدا نمی شد که جرئت کند این چنین مبارزه کند؛ غیر از من. کسی نبود که به جنگ آنها بیاید و خونشان را بریزد؛ جنگ با جمعیتی که پیشانی شان از کثرت عبادت پینه بسته؛ مردمی مسلکی و دینی، اما در عین حال سد راه اسلام؛ مردمی که خودشان خیال می کنند به نفع اسلام کار می کنند، اما در حقیقت دشمن واقعی اسلامند. من این کار را کردم.

عمل آن حضرت، راه خلفا و حکام بعدی را هموار کرد که با خوارج بجنگند و خونشان را بریزند. سربازان اسلامی نیز بدون چون و چرا پیروی می کردند؛ زیرا علی علیه السلام با آنان جنگیده بود. در حقیقت، سیره امام

ص: ۴۱۰

علی علیه السلام، راه را برای دیگران نیز باز کرد که بی پروا بتوانند با جمعیتی ظاهرالصلاح مقدس مآب دین دار ولی احمق، پیکار کنند» (۱).

عُجَب، دیوانگی است

عُجَب، دیوانگی است

«مردم مدینه دو قبیله به نام اوس و خزرج بودند که همیشه با هم جنگ داشتند. یک نفر از آنها به نام اسعد بن زراره به مکه می آید تا از قریش استمداد کند. وی بر یکی از مردم قریش وارد می شود. کعبه از قدیم معبد بود؛ گو اینکه در آن زمان بت خانه بود و رسم طواف که از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام معمول بود، هنوز ادامه داشت. هر کس که می آمد، طوافی هم دور کعبه می کرد. این شخص وقتی خواست به زیارت کعبه برود و طواف کند، میزبانش به او گفت: «مواظب باش! ساحر و جادوگری در میان ما پیدا شده که گاهی به مسجدالحرام می آید و سخنان دلربای عجیبی دارد. یک وقت سخنان او به گوش تو نرسد که تو را بی اختیار می کند. سَـحَری در سخنان او هست.» آن مرد موقعی برای طواف رفت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کنار کعبه، در حجر اسماعیل نشسته بود و قرآن می خواند. در گوش این شخص پنبه کرده بودند تا چیزی نشنود. وی مشغول طواف کردن بود که چهره حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را جذب کرد. (رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیمای عجیبی داشت.)

با خود گفت: نکنند این همان کسی باشد که اینها می گویند؟ سپس فکر کرد که عجب دیوانگی است که من در گوش هایم پنبه کرده ام. سپس پنبه را از گوشش بیرون انداخت. آیات قرآن را شنید و تمایل پیدا کرد. این امر، منشأ آشنایی مردم مدینه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله شد» (۲).

۱- مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۳۲۰ (با دخل و تصرف).

۲- مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۲۲۴ (با دخل و تصرف).

بهلول و ساختن مسجد

بهلول و ساختن مسجد

«بهلول، مرد عاقلی بود، ولی خودش را به دیوانگی زده بود و در همان عالم دیوانگی سر به سر بزرگان می گذاشت و در میان شوخی هایش حقایق را به آنها می گفت (می گویند قوم و خویش و پسرعموی هارون هم بود). به هارون نیز در همان عالم دیوانگی، حرف هایی می زد که هیچ عاقلی جرئت نمی کرد بگوید. یک وقتی وی از جایی می گذشت که مسجدی می ساختند. از بانیان آن پرسید: برای چه مسجد می سازید؟ گفتند: مسجد را برای خدا می سازیم. بهلول محرمانه دستور داد تابلویی سنگی درست کردند و بر آن نوشت: مسجد بهلول. سپس نصف شب که کسی نفهمید آن تابلو را بر سر در مسجد نصب کرد: یک تابلوی بسیار بزرگ با این عنوان: مسجد بهلول. صبح مردم آمدند و دیدند در سر در این مسجد تازه ساز نوشته است: مسجد بهلول. صاحب کارها نیز آمدند و دیدند و عصبانی شدند و تابلو را کردند.

آنها بهلول را دستگیر کردند و کتکش زدند و گفتند: این چه کاری بود که کردی؟ چرا نوشتی مسجد بهلول؟ بهلول گفت: چه عیبی داشت؟ گفتند: ما این همه پول خرج کردیم که مسجد به نام تو باشد؟! بهلول گفت: برای چه کسی خرج کردید؟ برای خدا یا مردم؟ اگر برای خدا خرج کردید که خدا اشتباه نمی کند. اگر من نوشتم «مسجد بهلول» آیا خدا در حسنات من می نویسد؟ خدا در حسنات شما می نویسد. اما اگر برای مردم خرج کردید، پس چرا می گوید که ما برای خدا کردیم. پس بر خودتان مطلب را مشتبه نکنید».^(۱)

۱- مجموعه آثار، ج ۲۶، ص ۳۶۶ (با دخل و تصرف).

ص: ۴۱۲

شکایت از عقل

شکایت از عقل

«یکی از مسائلی که در ادبیات ما نمایان است، مسئله شکایت از عقل است که خودش مسئله ای است. ما در ادبیات، مخصوصاً در اشعار خودمان بسیار می بینیم که مردم از عقل شکایت کرده اند که ای کاش من این عقل را نمی داشتم؛ فایده اش چیست که آدم هوش داشته باشد و در جامعه، هوشیار و عاقل و حساس باشد؟! این حساس بودن و عاقل بودن و هوشیار بودن، آسایش را از انسان سلب می کند:

دشمن جان من است عقل من و هوش من

کاش گشاده نبود چشم من و گوش من

دیگری می گوید:

عاقل مباش تا غم دیوانگان خوری

دیوانه باش تا غم تو عاقلان خورند

یعنی آسایش توأم با جنون را بر ناآرامی و ناراحتی توأم با عقل و فکر و درک، ترجیح می دهند، ولی این حرف ها غلط است. آن کسی که به مقام انسانیت برسد و ارزش درد داشتن و حساس بودن را درک کند، هرگز نمی گوید: دشمن جان من است عقل من و هوش من، بلکه کلام پیغمبر را می گوید: «صَيْدِيْقُ كُلِّ اَمْرِيْ عَقْلُهُ وَ عَيْدُوْهُ جَهْلُهُ؛ دوست راستین هر کس، عقل و هوشیاری او و دشمن واقعی هر کس، جهل و نادانی اوست» (۱).

آن کسی که گفته است: «دشمن جان من است عقل من و هوش من» و از ناراحتی های ناشی از عقل و هوش این گونه شکایت می کند، معلوم

ص: ۴۱۳

می شود ناراحتی‌ها و بدبختی‌های ناشی از جهل و نادانی را حس نکرده است؛ و آلا هرگز چنین حرفی را نمی زد. بله، اگر امر دایر باشد میان اینکه «موجب درد» نباشد و انسان درد نداشته باشد، درد نداشتن به دلیل نبودن موجب درد، از درد داشتن بهتر است. ولی اگر موجب و منشأ درد وجود داشته باشد، اما انسان درد ناشی از اینها را احساس نکند، بدبختی و بیچارگی و بی خبری است. لهذا در بیماری‌های جسمی هم این طور است که هر بیماری‌ای که درد نداشته باشد کُشنده است؛ برای اینکه انسان وقتی خبردار می شود که کار از کار گذشته است. سرطان که کُشنده است، علتش این است که لااقل در ابتدا درد ندارد؛ و آلا اگر از آن ابتدایی که این بیماری پیدا می شود درد داشته باشد، ممکن است قبل از اینکه وارد خون و لنف‌ها شود، به کلی آن را از بین ببرند. خطر عمده سرطان از این جهت است که بی خبر، یعنی بی درد وارد می شود.

پس این مطلب را که «ارزش ارزش‌ها در انسان، درد داشتن است» نمی شود به این عنوان که درد، بدچیزی است، رد کرد. (۱)

آموزه‌ها

آموزه‌ها

۱. بعضی از مصداق‌های رفتار غیر عاقلانه (دیوانه‌گونه) از دیدگاه قرآن و روایات عبارتند از: رباخواری، ترجیح دادن دنیا بر آخرت، جوانی را در غیر طاعت خدا صرف کردن، ادعای علم کردن و پاسخ دادن به هر پرسشی، تکبر ورزیدن، بدون عمل صالح آرزوی بهشت داشتن («بهشت

۱- المحاسن، ج ۲۳، ص ۱۳۵.

ص: ۴۱۴

را به بها دهند نه به بهانه» شهید بهشتی)، تندخویی و عصبانیت، انسانی که به خیرش امید و از شرش ایمنی نیست.

۲. انسان در بعضی دوره‌های زندگی اش، بیشتر در معرض خطر کارهای غیرعقلانه (مانند عصبانیت، تکبر و...) قرار دارد که دوره جوانی مصداق روشن آن است.

۳. ارتکاب گناه، مصداقی از کار غیرعقلانه و نوعی دیوانگی است که به جسم و جان آدمی ضرر و آسیب می‌زند. ضرر جسمی آن، دچار شدن به بیماری دیوانگی است و در بعد روح و جان، ایمان را از دل انسان می‌رباید؛ چنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ؛ آن گاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود؛ [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می‌گرفتند». (روم: ۱۰)

۴. رفتار خوارج و امثال آنها، نوعی بی‌تعادلی رفتاری و دیوانگی است که باید با آن مبارزه شود.

۵. گوش ندادن به سخن حق، نوعی دیوانگی و رفتاری غیر انسانی و غیرعقلانه به شمار می‌رود که دشمنان اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله از این روش استفاده می‌کردند. آنها گاهی پنبه در گوش می‌کردند تا قرآن را که سخن خداست، نشنوند.

۶. دشمنان اسلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فرار از حقیقت، دست به دامن تهمت می‌شدند؛ از جمله به آن حضرت نسبت جنون می‌دادند، در حالی که رفتار آنان مصداق جنون و دیوانگی بود.

۷. بعضی بزرگان برای مبارزه با ستم، خود را به دیوانگی می‌زدند.

۸. مؤثرترین راه درمان دیوانگی، توجه به خدا و توحید افعالی است.

ص: ۴۱۵

روایتی که در گلبانگ حدیث نقل شد، به همین معنا اشاره دارد. امام صادق علیه السلام فرمودند: «بعد از نماز شام و صبح، هفت مرتبه این ذکر گفته شود: بسم الله الرحمن الرحيم. لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

منابع دیگر

منابع دیگر

ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، الخصال، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۸۲.

محمد بن علی، معانی الاخبار، موسسه نشر اسلامی، ۱۳۷۴.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، مشکوه الانوار، تهران، میقات، ۱۳۷۱.

محمد بن محمد (شیخ مفید)، الاختصاص، قم، کنگره شیخ مفید، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.

میچل، معنی دیوانگی، مترجم: جهانگیر جهانگللو، ۱۳۵۵.

ص: ۴۱۷

حرف «ذ»

اشاره

حرف «ذ»

۱۳. ذکر

ص: ۴۱۹

۱۳. ذکر

اشاره

۱۳. ذکر

خداوند، انسان را با ویژگی‌هایی فطری آفرید. انسان از دیدگاه قرآن کریم، موجودی است متفاوت با دیگر موجودات و آفرینش او نیز متفاوت است. خداوند حکیم آنجا که مراحل آفرینش انسان را می‌شمارد، می‌فرماید: «آن گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم، پس آن علقه را استخوان‌هایی ساختیم، بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه او را در آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است» (۱).

این انسان که اولین ویژگی او داشتن آفرینشی متفاوت با دیگر موجودات است، دارای نیروی عقل است. او از نعمت اختیار نیز برخوردار است. این انسان، خداشناس است و در جان خود، خدا را می‌شناسد و به سوی او میل دارد. او بدی و خوبی را می‌شناسد: «فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا». (شمس: ۸)

قسم بر کسی که او بر نفس بشر

بفرموده الهام هر خیر و شر

۱- نک: مؤمنون: ۱۴.

ص: ۴۲۰

انسان ماهیت، از خدایی و به سوی خدایی دارد «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». (بقره: ۱۵۶)

به این ترتیب انسان از دیدگاه قرآن کریم، موجودی خدا آشنا، از خدا و به سوی او در حرکت است؛ یعنی سیری تکاملی برای او ترسیم شده است. «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٖ؛ اِی انسان! تُو با تَلَّاش و رَنج بَه سَوی پَرورَدگارت مِی رَوی و او را ملاقات خواهی کرد». (انشقاق: ۶)

همین انسان، ویژگی های منفی هم دارد. او ممکن است حریص، حسود و غافل باشد. آنچه در مسیر تکاملی وی، خطرناک است، غفلت از خدا و قیامت است. به تعبیر دیگر، نداشتن توجه به حقیقت خود و سرمنزلگاه اصلی.

غفلت از خدا، خود و قیامت، ریشه هلاکت ابدی انسان است. خداوند در قرآن کریم، آن گاه که سرگذشت حضرت موسی علیه السلام و فرعون را بیان می کند، می فرماید: «سرانجام از آنان انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان ساختیم؛ چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غافل بودند». (۱)

در آیه ای دیگر می فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین، به ناحق تکبر می ورزند، از آیاتم روی گردان سازم؛ [به طوری که] اگر هر نشانه ای [از قدرت من] بنگرند، بدان ایمان نیاورند و اگر راه صواب را ببینند آن را راه خود قرار ندهند. [بلکه] اگر راه گمراهی را ببابند، آن را پیش گیرند. این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و غفلت ورزیدند». (۲)

بنابراین، یکی از ریشه های اصلی هلاکت و بدبختی انسان، غفلت است. انسان غافل، به خود و مسیری که می پیماید و منزلگاه اصلی توجه ندارد، اما انسان اهل ذکر و یاد خدا و قیامت، به آخر خط توجه کامل

۱- نک: اعراف: ۱۳۶.

۲- نک: اعراف: ۱۴۶.

ص: ۴۲۱

دارد. او با توجه داشتن به دنیا و حقیقت خود، از سرمایه وجودی اش غفلت نمی کند و از لحظه لحظه حیات دنیوی بهره می برد. ریشه و اصل همه این توجهات، توجه و یاد خداست. خداوند مهربان از سر لطف و محبت می فرماید: «وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (جمعه: ۱۰)

در آیه ای دیگر نیز می فرماید: «این یاد سطحی نباشد، بلکه شدید باشد».

انسان در کنار توجه کامل به خدا و قیامت، از دنیاپرستی دور می شود و فقط خدا و قیامت را می بیند:

فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ. (بقره: ۲۰۰)

و هنگامی که مناسک [حج] خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید؛ همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر! [در این مراسم، مردم دو گروهند: بعضی از مردم می گویند: «خداوند! به ما در دنیا، (نیکی) عطا کن!» ولی در آخرت، بهره ای ندارند.

یک مرحله از ذکر که کمک می کند انسان با تمام وجود، به یاد خدا و قیامت باشد، ذکر زبانی است. ذکر زبانی در همه جا سفارش شده است؛ از جمله فرموده اند: هر کاری را با بسم الله شروع کنید. امید است این ذکر زبانی، دل انسان را متوجه حقیقت آن سازد.

ذکر و یاد خدا در مقابل غفلت قرار دارد. از این رو، می توان گفت: همان طور که غفلت مایه هلاکت آدمی است، نقطه مقابل آن، یعنی ذکر و یاد خدا مایه نجاتش است. (۱)

۱- بعضی ذکر را مقابل نسیان و فراموشی می دانند که باز هم تفاوت چندانی نمی کند؛ زیرا ریشه نسیان و فراموشی، معمولاً غفلت است.

ص: ۴۲۲

اهمیت ذکر آن چنان والاست که قرآن کریم، ذکر معرفی شده است: «وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ؛ و این (کتاب) که آن را نازل کرده ایم، پند و ذکری خجسته است. آیا باز هم آن را انکار می کنید». (انبیاء: ۵۰)

از وظایف مهم پیامبر در مقام هدایت انسان، تذکر و یادآوری است: «أَنْمَأَنْتَ مُدْكَرٌ؛ پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده ای». (غاشیه: ۲۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اهمیت و جایگاه ذکر و ذاکر بودن، می فرماید:

آیا شما را به بهترین کارها و پاکیزه ترین آنها نزد خداوند و از بالاترین آنها در [تأثیر] بر درجات شما آگاه سازم، که از درهم و دینار (ثروت دنیا) برای شما بهتر و [حتی] از اینکه با دشمنان روبه رو شوید و بکشید و کشته شوید، ارزشمندتر است؟ ذکر الله عزوجل کثیرا. [آن عمل] بسیار به یاد خدای عزوجل بودن [است]. (۱)

در بحث ذکر و یاد خدا، مباحث متعددی مطرح است که به برخی از آنها اشاره می شود.

الف) معنای ذکر

الف) معنای ذکر

در قاموس قرآن آمده است:

ذکر: یاد کردن، خواه با زبان باشد یا با قلب و یا هر دو؛ خواه بعد از نسیان باشد یا به دنبال ذکر (مفردات).

... طبرسی در ذیل آیه ۴۰ سوره بقره فرموده است: «ذکر، حفظ شیئی، و ضد آن نسیان است...».

ص: ۴۲۳

راغب می گوید: «گاهی مراد از ذکر، هیئت نفسانی است که شخص به واسطه آن می تواند آنچه از دانایی به دست آورده، حفظ کند و آن مانند حفظ است: اَلَا اَنْكُه حَفْظ، به اعتبار نگه داشتن و ذکر، به اعتبار حاضر کردن آن در ذهن است و گاهی [ذکر] به حضور شیء در قلب اطلاق می شود. تذکره به معنای پند دادن و چیزی را به یاد کسی آوردن است. تذکر از باب تفاعل به معنای یادآوری است.

ناگفته نماند معنای جامع، همان یادآوری به قلب و به زبان است که در ابتدا گفته شد. اکنون به بعضی از آیات در این باره اشاره می شود:

«لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب: ۲۱) به نظر می آید مراد از ذکر در این آیه، اعم از یادآوری و ذکر زبانی باشد.

«فَاذْكُرُونِي اَذْكُرْكُمْ...» (بقره: ۱۵۲) در این آیه مقصود از ذکر معنای اعم است و آیه نویدبخشی است که می فرماید هر کس خدا را یاد کند، خدا او را به یقین یاد خواهد کرد، زیرا در آیه ای دیگر می فرماید: «اِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ». (۱)

علامه طباطبایی رحمه الله در این باره می نویسد:

این نکته را باید در نظر داشت که کلمه ذکر بسا می شود که در مقابل غفلت قرار می گیرد؛ مانند آیه «وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا؛ کسی را که ما دلش را از یاد خود غافل کرده ایم، اطاعت مکن.» و غفلت عبارت است از نداشتن علم به علم؛ یعنی اینکه ندانم که می دانم و ذکر در مقابل غفلت، عبارت است از اینکه بدانم که می دانم.

ص: ۴۲۴

و بسا می شود که در مقابل نسیان استعمال می شود، و نسیان عبارت است از اینکه صورت علم به کلی از خزانه ذهن زایل شود، و ذکر برخلاف نسیان عبارت است از اینکه آن صورت همچنان در ذهن باقی باشد، و در آیه «وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ» به همین معنا آمده و بنابراین، در چنین استعمالی، ذکر مانند نسیان، معنایی است دارای آثار و خواصی که آن آثار بر وجود ذکر مترتب می شود، و به همین جهت کلمه ذکر، مانند نسیان، در مواردی که خودش نیست، ولی آثارش هست، استعمال می شود. مثلاً وقتی من بینم که شما دوست صمیمی خود را با اینکه می دانی احتیاج به نصرت دارد، نصرت ندادی و کمک نکردی، می گویم: چرا دوست را فراموش کردی؟ با اینکه او را فراموش نکرده ای و برعکس همواره با او و به یاد او بوده ای، اما از آنجا که این یاد، اثری نداشته و برعکس اثر فراموشی از شما سر زده، مثل این است که اصلاً در ذهن شما وجود نداشته و از یادش برده باشی.

و گویا استعمال ذکر بر ذکر لفظی (مثلاً ذکر خدا با گفتن سبحان الله و امثال آن) از همین باب باشد؛ یعنی استعمال کلمه (ذکر) در اثر آن باشد، نه خودش؛ چون ذکر زبانی هر چیز، از آثار ذکر قلبی آن است و از این باب است آیه «قُلْ سَأْتَلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا؛ بگو به زودی ذکری از او برایت می خوانم»، و نظایر این استعمال بسیار است. (۱)

ص: ۴۲۵

درباره حقیقت ذکر در روایات اهل بیت علیهم السلام، سخنان روشن و دقیقی وجود دارد. در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هر کس خدای عزوجل را فرمان برد، خدا را یاد کرده است؛ هرچند نماز خواندن و روزه گرفتن و قرآن خواندنش اندک باشد» (۱).

امام صادق علیه السلام: «سه چیز را از سخت‌ترین کارهای بندگان دانسته است: انصاف داشتن، کمک مالی انسان به برادرش و به یاد خدا بودن در همه حال» (۲). یکی از حالات این است که آدمی هنگام روبه رو شدن با گناه و تصمیم به انجام آن، خدا را به یاد آورد. پس یاد خدا او را از آن گناه باز می‌دارد. این است سخن خدای عزوجل که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ». (اعراف: ۲۰۱)

(ب) انواع ذکر

(ب) انواع ذکر

معمولاً ذکر را به دو نوع اصلی تقسیم می‌کنند: ذکر زبانی و ذکر قلبی.

در قرآن کریم می‌خوانیم:

وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ. (اعراف: ۲۰۵)

و در دل خویش، پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس، بی صدای بلند، یاد کن و از غافلان مباش.

ذکر قلبی که در مقابل ذکر زبانی است، در روایات به ذکر خفی هم ترجمه شده است و بهترین ذکر به شمار می‌رود. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۶، ح ۳.

۲- کافی، ج ۲، ص ۱۴۵.

ص: ۴۲۶

معبودا، یاد خود را در تنهایی و در جمع، در شب و روز، در آشکارا و در نهان، و در آسایش و سختی، به آل ما الهام فرما و ما را با ذکر خفی همدم ساز. (۱)

در قرآن کریم این تعبیر وجود دارد: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ»، (اعراف: ۲۰۵)؛ «وَ لَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا». (کهف: ۲۸) علامه طباطبایی رحمه الله درباره انواع یا مراتب ذکر می نویسد:

ذکر دارای مراتبی است و به فرض اینکه ذکر لفظی از مصادیق ذکر واقعی باشد، از مراتب آن است، نه اینکه به کلی کلمه «ذکر» به معنای ذکر لفظی و معنایش منحصر در آن باشد. و سخن کوتاه آنکه ذکر دارای مراتبی است که اختلاف آن مراتب در این آیات کاملاً مشهود است:

«أَلَا- بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.» (رعد: ۲۸)؛ «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً، وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ؛ پروردگار خود را در دل به یاد آور، هم از تضرع و هم از ترس و هم آهسته به زبان.» (اعراف: ۲۰۵)؛ «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا؛ پس خدا را به یاد آرید، آن طور که به یاد پدران خود هستید و یا شدیدتر از آن.» (بقره: ۲۰۰) در این آیه، ذکر را با واژه «شدت» توصیف کرده و معلوم است که مقصود از آن، ذکر باطنی و معنوی است؛ چون ذکر لفظی، شدت و ضعف ندارد.

«وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ، وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ

۱- کافی، ج ۹۴، ص ۱۵۱، ح ۲۱.

ص: ۴۲۷

مِنْ هَذَا رَشَدًا» (کهف: ۲۴) در این آیه می فرماید امیدوار باش که بالاتر از ذکر، به مقامی بالاتر از آن که داری برسی؛ یعنی وقتی از یک مرتبه از مراتب ذکر خدا پایین آمدی، بگو چنین و چنان. پس به حکم این آیه، تنزل از مقامی بالاتر از ذکر و یاد خدا نیز نسیان است. آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه ذکر قلبی هم برای خود مراتبی دارد. از اینجا روشن می شود اینکه بعضی گفته اند: ذکر به معنای حضور معنا در نفس است، سخنی درست است؛ برای اینکه حضور مراتبی دارد. (۱)

ج) آثار و پی آمدهای ذکر

اشاره

ج) آثار و پی آمدهای ذکر

ذکر و یاد خدا برای انسان ذاکر، آثار و پی آمدهای مهمی دارد که بعضی از آنها منحصر به فرد است؛ یعنی فقط ذکر و یاد خداست که آن اثر و پی آمد را دارد و هیچ جایگزینی ندارد.

۱. آرامش

۱. آرامش

همه انسان ها به صورت فطری دوست دارند روح و روان آنها در آرامش باشد تا در پناه آن، زندگی همراه با اطمینان و آرامشی داشته باشند. آنها این آرامش را گاه در علم و ثروت می جویند، اما خداوند می فرماید: تنها به ذکر و یاد خدا دل ها آرام می شود: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است. آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل ها آرامش می یابد! (رعد: ۲۸)

۱- ترجمه المیزان، ج ۱، ص ۵۱۱.

ص: ۴۲۸

۲. استغفار

۲. استغفار

یاد خدا روح انسان را برای جبران گذشته آماده می‌سازد و نوعی مصونیت برای آینده ایجاد می‌کند.

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ لَا يَلْبَسْهُ اللَّهُ وَاللَّهُ وَكَلِيمًا
يَعْلَمُونَ. (آل عمران: ۱۳۵)

و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ و بر آنچه مرتکب شده‌اند، با آنکه می‌دانند [گناه است]، پافشاری نمی‌کنند.

۳. اسوه پذیری از آخرین پیامبر خدا

۳. اسوه پذیری از آخرین پیامبر خدا

در قرآن کریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله اسوه و الگو معرفی شده است، اما اشاره شده این اسوه و الگو برای کسانی است که دارای ویژگی‌هایی باشند از جمله امید به خدا و روز قیامت و فراوان یاد خدا کردن؛ یعنی مؤمنانی که به خدا و قیامت امیدوارند و بسیار اهل ذکرند، لیاقت می‌یابند رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسوه و الگوی خود در زندگی قرار دهند.

۴. حلال شدن گوشت قربانی

۴. حلال شدن گوشت قربانی

به زبان آوردن نام خدا هنگام ذبح حیوانات، شرط حلال بودن خوردن گوشت حیوانات حلال گوشت است: «فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنَّ كُنْتُمْ بآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ؛ از [گوشت] آنچه نام خدا [هنگام سر بریدن] بر آن گفته شده، بخورید [و غیر از آن نخورید] اگر به آیات او ایمان دارید». (انعام: ۱۱۸)

ص: ۴۲۹

۵. خروج از حزب شیطان

۵. خروج از حزب شیطان

شیاطین با تسلط بر انسان، ذکر الهی را از یاد وی می برند که نتیجه آن، خسران و زیان ابدی است. بنابراین، یاد و ذکر خدا انسان را از تسلط شیطان نجات می دهد.

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ. (مجادله: ۱۹)

شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیان کارانند.

به تعبیر روایات، یاد خدا مایه راندن شیطان است. در روایتی از حضرت علی علیه السلام می خوانیم: «یاد خدا مایه راندن شیطان است.» (۱) و «یاد خدا سرمایه هر مؤمنی و سود آن، سالم ماندن از گزند شیطان است.» (۲)

۶. خوف و ترس از خدا

۶. خوف و ترس از خدا

خداوند می فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. (انفال: ۲)

مؤمنان تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل هاشان ترسان می گردد و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود، ایمانشان فزون تر می گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.

۱- غررالحکم، ح ۵۱۶۲.

۲- غررالحکم، ح ۵۱۷۱.

ص: ۴۳۰

۷. رستگاری

۷. رستگاری

یکی از عوامل مهم رستگاری، ذاکر بودن انسان است.

خداوند می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ؛ به یقین کسی که پاکی جست [و خود را تزکیه کرد]، رستگار شد و [آن که] نام پروردگارش را یاد کرد، سپس نماز خواند». (انفال: ۲)

۸. یاد خدا

۸. یاد خدا

یکی از آثار شیرین و معنوی ذکر، آن است که خداوند مهربان، انسان ذاکر را یاد، و به او توجه می‌کند. در قرآن کریم می‌خوانیم: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُون؛ پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوید و [در برابر نعمت‌هایم] کفران نکنید». (بقره: ۱۵۲)

در روایات، این ثمره با عنوان محبت خدا آمده است؛ یعنی یکی از آثار یاد خدا، دوستی و محبت اوست. پیامبر فرمود: «هر کس زیاد به یاد خدا باشد، خداوند دوستش بدارد». (۱)

۹. مغفرت و آمرزش الهی

۹. مغفرت و آمرزش الهی

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقَاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ وَ الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَ الذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا. (احزاب: ۳۵)

۱- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۰، ح ۳۹.

ص: ۴۳۱

به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راست گو و زنان راست گو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان باخشوع و زنان باخشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداشی عظیم فراهم ساخته است.

۱۰. منع از فحشا و منکر

۱۰. منع از فحشا و منکر

نماز از بارزترین اذکار به شمار می رود. ویژگی این ذکر الهی به تصریح قرآن کریم، آن است که انسان را از فحشا و منکر باز می دارد.

اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ.
(عنکبوت: ۴۵)

آنچه را از کتاب [آسمانی] به تو وحی شده، تلاوت کن و نماز را برپا دار که نماز [انسان را] از زشتی ها و گناه باز می دارد و یاد خدا بزرگ تر است و خداوند می داند شما چه کارهایی انجام می دهید!

۱۱. زمینه برخورداری بیشتر از هدایت الهی

۱۱. زمینه برخورداری بیشتر از هدایت الهی

خداوند در قرآن کریم می فرماید: هر کس که بازگردد (یعنی اهل انابه و توبه باشد)، به سوی او هدایت می شود. این افراد مؤمنانی هستند که اهل

ص: ۴۳۲

ذکرند و با ذکر الهی دل هایشان آرام می‌گیرد. ایمان، ذکر، توبه و انابه، زمینه برخورداری بیشتر از هدایت الهی را برای انسان فراهم می‌سازد.

و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. (رعد: ۲۷ و ۲۸)

کسانی که کافر شدند می‌گویند: «چرا آیه [و معجزه] ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟!». بگو: «خداوند هر کس را بخواهد گمراه، و هر کس را که بازگردد، به سوی خودش هدایت می‌کند! (کمبودی در معجزه‌ها نیست؛ لجاجت آنها مانع است!)» آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دل هایشان به یاد خدا مطمئن [و آرام] است. آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.

۱۲. آبادانی قلب و روح

۱۲. آبادانی قلب و روح

امیرمؤمنان، حضرت علی علیه السلام به فرزندش، امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «فرزندم تو را به تقوای الهی و پای بندی به فرمان او و آباد کردن دلت به وسیله یاد و ذکر او، سفارش می‌کنم». (۱)

۱۳. زیبایی اعمال

۱۳. زیبایی اعمال

انسان اهل ذکر، وقتی قلبش با ذکر دائمی خو گرفت و آباد گردید، یکی از آثار مهم آن، زیبایی عمل است و انسان اهل عمل، صالح خواهد شد.

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۹۹، ح ۱.

ص: ۴۳۳

حضرت امیر علی علیه السلام در این باره می فرماید: «هر کس دل خویش را با یاد پیوسته خدا آباد کند، در نهان و آشکار نیکو کردار شود». (۱)

۱۴. تحت ولایت و تربیت الهی در آمدن

۱۴. تحت ولایت و تربیت الهی در آمدن

در حدیث قدسی آمده است:

أَيُّمَا عَبْدٍ أَطَّلَعْتُ عَلَى قَلْبِهِ فَرَأَيْتُ الْغَالِبَ عَلَيْهِ التَّمَسُّكَ بِذِكْرِي تَوَلَّيْتُ سِيَاسَتَهُ، وَ كُنْتُ جَلِيسَهُ وَ مُحَادِثَهُ وَ أُنَيْسَهُ. (۲)

هرگاه که به دل بنده ای سر زخم و بینم که یاد من بر آن چیره شده است، اداره و تربیت او را خود به عهده گیرم و هم نشین و همدم و هم سخنش شوم.

۱۵. عامل تقویت عقل و خرد

۱۵. عامل تقویت عقل و خرد

یکی از آثار مهم ذکر، این است که قدرت تعقل ذاکر را بالا می برد و به او بینش و بصیرت می دهد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «هر کس بسیار به یاد خدا باشد، خردش روشنی گیرد». (۳) و «هر کس به یاد خدا باشد، بینش و بصیرت یابد». (۴)

۱۶. شفا دهنده امراض روحی (مانند نفاق و دورویی و...)

۱۶. شفا دهنده امراض روحی (مانند نفاق و دورویی و...)

در دعای کمیل می خوانیم: «يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ؛ اَيُّ خَدَائِي كَيْفَ نَامَسْتُ دَارُو وَ يَادْ شِفَاسْتِ».

۱- غررالحکم، ح ۸۸۷۲.

۲- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۲، ح ۴۲.

۳- غررالحکم، ح ۵۱۶۸.

۴- غررالحکم، ح ۷۸۰۰.

ص: ۴۳۴

حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز می فرماید: «هر کس خدا را بسیار یاد کند، از نفاق به دور ماند». (۱)

(د) آثار مداومت بر ذکر

(د) آثار مداومت بر ذکر

ذکر، چه زبانی و چه قلبی، آن گاه اثرگذار است که مداوم و پیوسته باشد. قرآن کریم آنجا که از صفات مؤمنان صحبت می کند، می فرماید: آنان اهل نمازند. می دانیم که نماز از بزرگ ترین ذکرهای خداست. اهل نماز به دو مطلب توجه دارند: تداوم نماز و محافظت بر نماز: «عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» (معارج: ۲۳) و «عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحَافِظُونَ». (معارج: ۳۴)

در روایات نیز به بسیار یاد کردن خدا تشویق شده است. چنان که در قرآن کریم می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید و صبح و شام او را تسبیح گوید». (احزاب: ۴۱ و ۴۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: «بر تو باد به تلاوت قرآن و بسیاری یاد خدا؛ زیرا که آن در آسمان برای تو نام (آوازه) است و در زمین نور». (۲)

آنچه اهمیت بیشتری دارد، تداوم در ذکر است. در روایت آمده است که مؤمن، دائم الذکر است.

حضرت علیه السلام می فرماید: «الْمُؤْمِنُ دَائِمُ الذِّكْرِ، كَثِيرُ الْفِكْرِ؛ مؤمن پیوسته به یاد خداست و بسیار اندیشه می کند». (۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می فرماید: «هر لحظه ای که بر فرزند آدم بگذرد و

۱- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۸۵۲، ح ۶۴۳۳.

۲- الخصال، ص ۵۲۵، ح ۱۳.

۳- غرر الحکم، ح ۱۹۳۳.

ص: ۴۳۵

در آن به یاد خدا نباشد، در روز رستاخیز برای آن لحظه افسوس می خورد». (۱)

تداوم در ذکر، آن چنان اهمیت دارد که خداوند به پیامبر خود سفارش می کند هنگام صبح و عصر و در طول روز که معمولاً وقت کار و تلاش است، ذکر خدا را فراموش نکند. چنان که می فرماید:

«إِنَّ لِمَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا. وَ أَذْكَرِ اسْمِ رَبِّكَ وَ تَبْتَلُ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا؛ وَ تُوَدَّرُ رُوزَ تَلَّاحِ مُسْتَمِرٍّ وَ طَوْلَانِي خَوَّاهِي دَاشْت! وَ نَامِ پُرُورِدْ گَارْتِ رَا يَادِ كُنْ وَ تَنَهَا بَهْ اُو دَلِ بِنَسْد!» (مزمّل: ۷ و ۸) همچنین می فرماید: «وَ أَذْكَرِ اسْمِ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً؛ وَ نَامِ پُرُورِدْ گَارْتِ رَا هَرِ صَبْحٍ وَ شَامٍ بَهْ يَادِ آوَر!» (انسان: ۲۵) و «وَ أَذْكَرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خَيْفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ پُرُورِدْ گَارْتِ رَا دَرِ دَلِ خُودِ، اَزِ رُويِ تَضَرُّعٍ وَ خُوفٍ، آهَسْتَه وَ آرَامِ، صَبْحِ گَاهَانِ وَ شَامِ گَاهَانِ يَادِ كُنْ وَ اَزِ غَافِلَانِ مَبَاش». (اعراف: ۲۰۵)

ه) ویژگی های ذاکران

ه) ویژگی های ذاکران

ذکر، حقیقتی است که آثاری در ظاهر و باطن انسان دارد. با توجه به آن آثار و مضمون بعضی آیات و روایات، می توان ویژگی هایی برای ذاکر و یادکننده خدا برشمرد که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. اهل اطاعت از فرمان های الهی است و واجبات را انجام می دهد؛

۲. از گناه و حرام دوری می کند و هنگام رویارویی با گناه، از آن می گریزد و مرتکب حرام نمی شود. نمونه کامل در این زمینه، حضرت

ص: ۴۳۶

یوسف علیه السلام است که وقتی با گناه مواجه شد، یاد خدا در دلش زنده تر گشت و فرمود: معاذالله (ذکر زبانی) و در نهایت از آن صحنه گناه گریخت؛

۳. نام خدا را بر زبان می برد (اهل ذکر زبانی هم هست)؛

۴. به نماز اهمیتی ویژه می دهد و اهل نماز است؛

۵. در مصیبت ها، شکیباست. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «یاد خدا دو گونه است: یاد او در هنگام مصیبت که نیکو و زیباست و برتر از آن، یاد کردن خدا هنگام روبه رو شدن با حرام های خداست که یاد کردن خدا در این حال تو را از ارتکاب حرام باز می دارد»؛^(۱)

۶. اهل فکر و عبرت است؛

۷. زرق و برق دنیا، چشم او را نمی گیرد و اهل دنیا نیست؛

۸. دیدن وی انسان را به یاد خدا و آخرت می اندازد؛

در مکتب اهل بیت علیهم السلام مصداق کامل اهل ذکر، ائمه اطهار علیهم السلام معرفی شده اند. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «ذکر، قرآن است و اهل ذکر، خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند»؛^(۲)

۹. همه چیز را از خدا می داند و حتی یاد خدا را توفیق الهی می شمارد؛

۱۰. با توجه به ویژگی نهم، او اهل شکر و سپاس است.

(و) عوامل بازدارنده از یاد خدا

اشاره

(و) عوامل بازدارنده از یاد خدا

در مسائل اخلاقی و تربیتی، پیش گیری جایگاه و اهمیت ویژه ای دارد؛ زیرا همیشه درمان بیماری، جسمی باشد یا روحی، بسیار سخت تر است

۱- بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۵۵، ح ۱۱۰.

۲- نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۷، ح ۹۷.

ص: ۴۳۷

تا پیش گیری از آن. علاوه بر آن که بعد از مداوای بیماری، اصل بیماری، به ویژه در بیماری های روحی آثار خود را در انسان گذاشته است.

روح آدمی در حال طبیعی به یاد خدا و قیامت است، اما این حالت طبیعی ممکن است از انسان دور شود و می دانیم در دنیا، هر چیزی علتی دارد. به عبارت دیگر، زمینه و عواملی دارد.

پرسش اساسی این است که زمینه ها و عوامل بازدارنده انسان از ذکر خدا چیست؟ پاسخ این پرسش را از قرآن و مکتب اهل بیت علیهم السلام می توان گرفت.

۱. نداشتن توجه و ایمان به نشانه های خدا

۱. نداشتن توجه و ایمان به نشانه های خدا

در قرآن کریم، اسراف، یکی از زمینه های روی گردانی از ذکر و یاد خدا معرفی شده است. در سوره طه می خوانیم:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسَيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى. (طه: ۱۲۴)

(۱۲۷)

و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی [سخت و] تنگی خواهد داشت و روز قیامت، او را نابینا محسور می کنیم! می گوید: «پروردگارا! چرا نابینا محسورم کردی، درحالی که من بینا بودم!» می فرماید: «آن گونه که آیات من برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد!» و این گونه جزا می دهیم کسی را که اسراف کند و به آیات

ص: ۴۳۸

پروردگارش ایمان نیاورد و عذاب آخرت، شدیدتر و پایدارتر است.

در این آیات به دو مطلب اساسی اشاره شده است:

یک آثار روی گردانی از ذکر و یاد خدا که بحثی جداگانه است و به آن اشاره خواهد شد؛

دو زمینه یا علت روی گردانی از ذکر و یاد خدا.

بر اساس این آیه، اسراف به معنای گسترده آن، زمینه یا علت اساسی روی گردانی انسان از یاد خداست. البته در کنار آن، نداشتن توجه و ایمان به آیات و نشانه‌های خدا، در روی گردانی انسان از یاد خدا نقش دارد.

۲. رفاه زدگی

۲. رفاه زدگی

در روایات و بعضی از دعاها، ائمه اطهار علیهم السلام بارها از خداوند کفای را درخواست کرده و عرض داشته‌اند: «خدایا از دنیا آن قدر به ما عطا بفرما که برای زندگی دنیای ما کافی باشد و نیازمند دیگران نباشیم».

این درسی برای پیروان آن بزرگان است. مال و منال بیش از حد نیاز، رفاه زدگی می‌آورد که خود زمینه ساز دوری از یاد و ذکر خدا و قیامت است. در سوره فرقان می‌خوانیم:

وَيَوْمَ يُحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا. (فرقان: ۱۷ و ۱۸)

[به خاطر بیاور] روزی را که همه آنان و معبودهایی را که غیر از خدا می‌پرستند، گرد می‌آورد، آن گاه به آنها می‌گوید: «آیا

ص: ۴۳۹

شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنان راه را گم کردند؟!» [در پاسخ] می‌گویند: منزهی تو! برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمت‌ها برخوردار کردی تا اینکه [به جای شکر نعمت،] یاد تو را فراموش کردند و تباه و هلاک شدند.

۳. نداشتن تفکر و تأمل جدی

۳. نداشتن تفکر و تأمل جدی

خداوند، انسان را با قوه عقل و درک آفرید و او می‌تواند با این نیرو، عمق مطالب، حوادث و پدیده‌ها را دریابد. بی‌توجهی به پیام پیامبران و استفاده نکردن از قدرت تعقل به صورت جدی، سبب می‌شود انسان به زندگی معمولی دنیا قناعت کند و در پی آن، با نوعی بی‌خبری و بی‌توجهی خودخواسته، در عمل، یاد خدا و قیامت را از زندگی اش حذف می‌کند. خداوند در قرآن کریم، در موارد مختلف، انسان را به تفکر تشویق می‌کند تا در پی آن، اهل ذکر و یاد خدا و قیامت شود. به نمونه‌ای از این آیات اشاره می‌شود:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يُقَدَّرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ. (بلد: ۱۰۴)

به تحقیق ما انسان را در رنج آفریدیم (زندگی او پر از رنج هاست)! آیا او گمان می‌کند هیچ کس نمی‌تواند بر او دست یابد؟! می‌گوید: «مال زیادی را [در کارهای خیر] نابود کرده‌ام!» آیا [انسان] گمان می‌کند هیچ کس او را ندیده [که عمل خیری انجام نداده] است؟! آیا برای او دو چشم قرار

ص: ۴۴۰

ندادیم و یک زبان و دو لب؟! و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم!

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ يُخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرِ. (طارق: ۹۵)

انسان باید بنگرد از چه چیز آفریده شده است! از یک آب جهنده آفریده شده است؛ آبی که از میان پشت و سینه ها خارج می شود! مسلماً او (خدایی که انسان را از چنین چیز پستی آفرید) می تواند او را بازگرداند؛ در آن روز که اسرار نهان [انسان] آشکار می شود.

خداوند در این آیات، با توجه دادن انسان به آفرینش خودش، او را به فکر وامی دارد تا خدا و قیامت را به یاد آورد. در بعضی از آیات نیز با یادآوری تاریخ گذشتگان، یاد خدا و قیامت را در زندگی وی زنده می کند. در سوره فجر می خوانیم:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ وَتَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْتَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ. (فجر: ۱۴۶)

آیا ندیدی پروردگارت با قوم «عاد» چه کرد؟! و با آن شهر «ارم» با عظمت؛ همان شهری که مانندش در شهرها آفریده نشده بود! و قوم «تمود» که صخره های عظیم را از [کنار] دره می بریدند [و از آن خانه و کاخ می ساختند]! و فرعونی که قدرتمند و شکنجه گر بود؛ همان اقوامی که در شهرها طغیان

ص: ۴۴۱

کردند و فساد فراوان در آنها به بار آوردند. به همین سبب، خداوند تازیانه عذاب را بر آنان فرو آورد! به یقین، پروردگار تو در کمینگاه [ستمگران] است!

۴. گناه

اشاره

۴. گناه

گناه به صورت مطلق، از زمینه‌ها و عوامل دوری انسان از یاد خداست، اما در قرآن و روایات، به بعضی از گناهان توجه خاصی شده است. برای مثال، شراب خواری، قماربازی، چشم‌چرانی و نگاه به نامحرم، پیروی از شهوت، به ویژه ارضای شهوت جنسی از راه حرام، حتی گاهی پرخوری و سستی اراده، از عوامل بازدارنده ذکر و یاد خدا هستند. به نمونه‌ای از آیات و روایات در این باره اشاره می‌شود:

یک شراب و قمار

یک شراب و قمار

إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُضِلُّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُتَّبِعُونَ. (مائده: ۹۱)

شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا [با این همه زیان و فساد و با این نهی آکید] خودداری خواهید کرد؟

دو چشم

دو چشم

خداوند به پیامبر خود می‌فرماید که به مردان و زنان مؤمن بگویند مواظب نگاه‌های خود باشند:

ص: ۴۴۲

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. (نور: ۳۰)

به مردان باایمان بگو: دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند، که این برای آنان پاکیزه تر است؛ زیرا خدا به آنچه می کنند آگاه است.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «در میان اعضای بدن، ناسپاس تر از چشم وجود ندارد. پس خواسته های آن را برآورده مسازید که شما را از یاد خدا باز می دارد».^(۱)

سه پرخوری، سستی اراده و نظایر آن

سه پرخوری، سستی اراده و نظایر آن

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «پرخوری و سستی اراده و سیری و غفلت حاصل از قدرت، از عوامل بازدارنده و کندکننده در عمل است و ذکر [خدا] را از یاد می برد».^(۲)

ز) آثار روی گردانی از ذکر خدا

اشاره

ز) آثار روی گردانی از ذکر خدا

همان گونه که ذکر و یاد خدا آثار فردی و اجتماعی فراوان دارد، روی گردانی از آن نیز آثار دنیایی و آخرتی مخرب فراوانی به دنبال دارد. در آیات قرآن کریم و روایات اسلامی، برای روی گردانی از ذکر و یاد خدا آثاری برشمرده شده است که به تعدادی از آنها اشاره می شود:

۱. هم نشینی و تسلط شیطان

۱. هم نشینی و تسلط شیطان

آن گاه که ذکر و یاد خدا از دل و زبان کسی خارج شد، شیطان هم نشین او می شود و تحت ولایت شیطان قرار می گیرد. خداوند در قرآن کریم،

۱- غررالحکم، ح ۷۵۱۹.

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۹، ح ۱.

ص: ۴۴۳

این نزدیکی و قرین شدن را بد می‌شمرد. هرچند این ابتدای راه است و دوستی شیطان، آثار مخرب زیادی خواهد داشت.

در سوره زخرف می‌خوانیم:

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ. (زخرف: ۳۶)

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم. پس همواره قرین اوست!

۲. از دست دادن قدرت تشخیص درست

۲. از دست دادن قدرت تشخیص درست

از دیدگاه قرآن کریم، انسانی که از ذکر و یاد خدا دور شد، شیطان هم نشین و دوست او می‌گردد. در مراحل بعد، این شخص دچار بدفهمی می‌شود و خود را راه یافته و هدایت شده می‌پندارد. او دچار جهل مرکب می‌شود و به گمراهی و کج روی خود نمی‌تواند آگاهی یابد و به تعبیر قرآن کریم: «وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ؛ چنین افرادی خود را هدایت یافته گمان می‌کنند».

خداوند می‌فرماید:

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيُصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ. (زخرف: ۳۶ و ۳۷)

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می‌فرستیم. پس همواره قرین اوست! و آنها (شیاطین) این گروه را از راه خدا باز می‌دارند، درحالی که گمان می‌کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند!

ص: ۴۴۴

۳. زیان آشکار (ضرر از اصل سرمایه)

۳. زیان آشکار (ضرر از اصل سرمایه)

خداوند در قرآن کریم، گروه‌های مختلف آدمی را از لحاظ اعتقادی و عملی معرفی می‌کند و ویژگی‌های آنان را برمی‌شمرد. گاهی از متقین و صفات آنان سخن می‌گوید، گاهی از کافران و ویژگی‌های آنان و گاه از منافقان و اوصافشان. برای مثال، آن گاه که می‌خواهد از اهل خسران سخن بگوید، در سوره عصر، همه انسان‌ها را اهل خسران معرفی می‌کند، مگر اهل ایمان و عمل صالح را؛ آنان که به حق و به صبر سفارش می‌کنند.

در آیه‌ای دیگر به مؤمنان هشدار می‌دهد که مبادا اموال و فرزندان، شما را از ذکر خدا غافل سازد که هر کس به واسطه مشغول شدن به مال و اموال و فرزندان از یاد خدا غافل شود، او اهل خسران است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ. (منافقون: ۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان، شما را از یاد خدا غافل نکند و کسانی که چنین کنند، زیان‌کارانند!

۴. ستم**۴. ستم**

روی گردانی از یاد خدا، در درجه اول سبب می‌شود انسان به خویش ستم کند. در سوره زخرف می‌خوانیم:

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ... وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ. (زخرف: ۳۶ و ۳۹)

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او

ص: ۴۴۵

می فرستیم. پس همواره قرین اوست!... [ولی به آنها می گوئیم:] هرگز این گفت و گوها امروز به حال شما سودی ندارد؛ چرا که ظلم کردید و همه در عذاب مشترکید!

همچنین در سوره اسرا می خوانیم:

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحِيدَهُ وَلَوْ أَعْلَمَ بِمَا يَشْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا. (اسرا: ۴۶)

و بر دل هایشان پوشش هایی قرار دادیم تا آن را نفهمند و در گوش هایشان سنگینی و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می کنی، آنها پشت می کنند و از تو روی می گردانند. هنگامی که به سخنان تو گوش فرامی دهند، ما بهتر می دانیم برای چه گوش فرا می دهند [و همچنین] در آن هنگام که با هم نجوا می کنند؛ آن گاه که ستمگران می گویند: «شما جز از انسانی که افسون شده، پیروی نمی کنید!

۵. گمراهی

۵. گمراهی

خداوند در سوره زمر می فرماید:

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (زمر: ۲۲ و ۲۳)

آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته [همچون کوردلان گمراه است؟]

ص: ۴۴۶

وای بر آنان که قلب‌هایی سخت در برابر ذکر خدا دارند! آنها در گمراهی آشکاری هستند!

همچنین در سوره نجم می‌فرماید:

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ. (نجم: ۲۹ و ۳۰)

حال که چنین است، از کسی که از یاد ما روی می‌گرداند و جز زندگی مادی دنیا را نمی‌طلبد، اعراض کن! این آخرین حد آگاهی آنهاست. پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده‌اند و [همچنین] هدایت یافتگان را از همه بهتر می‌شناسد!

۶. هدایت ناپذیری

۶. هدایت ناپذیری

شاید بدترین اثری که در نهایت برای دوری از یاد خدا سراغ داریم و در قرآن کریم به آن اشارتی شده، کوری و کوری معنوی است؛ تا جایی که پیامبر هم با آن مقام و نفوذ نمی‌تواند آنان را به شنیدن وادارد یا چیزی به ایشان نشان دهد. آیا انسان کر را می‌توان به شنیدن واداشت یا به انسان کور می‌توان چیزی نشان داد؟

خداوند می‌فرماید: «و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمساز باشد و مسلماً آنها (شیاطین)، ایشان را از راه باز می‌دارند و [ایشان] می‌پندارند که راه یافتگانند. تا آن گاه که او [با دمسازش] به حضور ما آید؛ [خطاب به شیطان] گوید: «ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود، که چه بد دمسازی هستی!» و امروز هرگز [پشیمانی] برای شما سود نمی‌بخشد؛ چون ستم کردید. در حقیقت، شما در عذاب،

ص: ۴۴۷

مشترک خواهید بود. پس آیا تو می توانی کران را شنوا کنی یا نابینایان و کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است، راه بنمایی؟» (زخرف: ۳۶-۴۰)

۷. خودفراموشی

۷. خودفراموشی

خداوند در سوره حشر می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد، آنها فاسقانند». (حشر: ۱۹)

در تفسیر نمونه در تفسیر این آیه می خوانیم:

به دنبال دستور به تقوا و توجه به معاد، «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱) بر یاد خدا تأکید می کند و چنین می فرماید: «همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خودفراموشی گرفتار کرد.» (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ)

اصولاً-خمیرمایه تقوا دو چیز است: یاد خدا؛ یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد، مگر اینکه در آن ثبت می شود، و به همین دلیل، توجه به این دو اصل (مبدأ و معاد) در سرلوحه برنامه های تربیتی انبیا و اولیا قرار داشته و تأثیر آن در پاک سازی فرد و اجتماع کاملاً چشم گیر است.

۱- حشر: ۱۸.

ص: ۴۴۸

قابل توجه اینکه قرآن در اینجا صریحاً می گوید: فراموش کردن خدا سبب «خودفراموشی» می شود. دلیل آن نیز روشن است؛ زیرا از یک سو فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند. از سوی دیگر، فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک اوست که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن اوست و هر چه غیر اوست، وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می باشد و همین امر سبب می شود که انسان، خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند.

اصولاً یکی از بزرگ ترین بدبختی ها و مصائب انسان، خودفراموشی است؛ چرا که ارزش ها و استعدادها و لیاقت های ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می سپرد و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است، و چنین انسانی تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود! و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور، بلکه این خودفراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خداست، و به همین دلیل در پایان آیه می گوید: «چنین افراد فراموش کار، فاسقند». (أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)

این نکته نیز قابل توجه است که نمی گوید خدا را فراموش نکنید، بلکه می گوید: مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و

ص: ۴۴۹

خدا آنها را به خودفراموشی گرفتار ساخت، نباشید و این در حقیقت، یک مصداق روشن حسی را نشان می دهد که می تواند عاقبت فراموش کردن خدا را در آن ببینند. (۱)

۸. سختی و کوری دل

۸. سختی و کوری دل

خداوند سبحان خطاب به حضرت موسی علیه السلام فرمود: «ای موسی، در هیچ حالی مرا فراموش نکن و به مال و دارایی زیاد شادمان مشو؛ زیرا از یاد بردن من، دل ها را سخت می کند و همراه ثروت زیاد، گناهان زیاد می گردد». (۲)

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «هر کس خدای سبحان را فراموش کند، خداوند خودش را از یادش ببرد و دلش را کور کند». (۳)

۹. زندگی تنگ و کوری در آخرت

۹. زندگی تنگ و کوری در آخرت

خداوند به صراحت می فرماید:

وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى... قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيَتْهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى. (طه: ۱۲۴ و ۱۲۶)

و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی [سخت و] تنگی خواهد داشت و روز قیامت، او را نابینا محسوس می کنیم... می فرماید آن گونه که آیات من برای تو آمد و تو آنها را فراموش کردی، امروز نیز تو فراموش خواهی شد.

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۵۴۱.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۴۵، ح ۸.

۳- غررالحکم، ح ۸۷۷۵.

ص: ۴۵۰

۱۰. نابودی در دنیا در آخرت و جهنم

۱۰. نابودی در دنیا در آخرت و جهنم

در آیه ۱۸ سوره فرقان، ابتدا به یکی از زمینه های دوری از یاد خدا که همان برخورداری انسان از نعمت هاست، سپس به هلاکت فراموش کنندگان یاد خدا اشاره دارد:

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا. (فرقان: ۱۸)

[در پاسخ] می گویند: «منزهی تو! برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم، ولی آنان و پدرانشان را از نعمت ها برخوردار ساختی تا اینکه [به جای شکر نعمت] یاد تو را فراموش کردند و تباه و هلاک شدند.

در آیه ای دیگر، به آخرین آثار روی گردانی از یاد خدا اشاره می شود؛ دوری از یاد خدا، انسان را از بهشت دور می سازد و او را شایسته دوزخ می گرداند. در قرآن می خوانیم:

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا. (جن: ۱۷) هدف این است که ما آنها را با این نعمت فراوان بیازماییم و هر کس از یاد پروردگارش روی گرداند، او را به عذاب شدید و فزاینده ای گرفتار می سازد!

خداوند در آیه ای دیگر می فرماید:

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا. (کهف: ۱۰۰ و ۱۰۱)

در آن روز، جهنم را بر کافران عرضه می داریم؛ همان ها که

ص: ۴۵۱

پرده ای چشمانشان را از یاد من پوشانده بود و قدرت شنوایی نداشتند.

کتابتک احادیث

اشاره

کتابتک احادیث

زیر فصل ها

یاد خدا، خوی پرهیزکاران

ارزش به یاد خدا بودن

ذکر بسیار

یاد خدا در همه حال

یادکنندگان خدا

یادکننده خدا، به منزله نماز گزار است

ثمرات یاد خدا

کسانی که مشاهده آنها یاد آور خداست

یاد خدا، خوی پرهیزکاران

یاد خدا، خوی پرهیزکاران

۱. امام علی علیه السلام: «ذَكَرَ اللَّهُ شَيْمَةَ الْمُتَّقِينَ؛ یاد خدا بودن، خوی پرهیزکاران است».(۱)

۲. امام علی علیه السلام: «ذَكَرَ اللَّهُ سَجِيهَهُ كُفْلٌ مُّحْسِنٍ وَ شَيْمَهُ كُفْلٌ مُّؤْمِنٍ؛ یاد خدا کردن، خوی هر نیکوکار و خصلت هر مؤمن است».(۲)

ارزش به یاد خدا بودن

ارزش به یاد خدا بودن

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلَيْكَ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ كَثِيراً، فَإِنَّهُ ذِكْرٌ لَكَ فِي السَّمَاءِ وَ نُورٌ لَكَ فِي الْأَرْضِ؛ بِرِ تَوْبَادِ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ بَسْيَارِ يَادِ خَدَا؛ زِيرَا آن دَرِ آسْمَانِ بَرَايِ تَوْنَامِ (آوازِه) اسْتِ وَ دَرِ زَمِينِ نُوْر». (۳)

۲. امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که گرامی ترین انسان نزد خدا کیست، فرمود: «أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلَّهِ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ؛ كَسِي كِه بِيْشِ از هَمِه بِه يَادِ خَدَا بَاشَدِ وَ بِه فَرْمَانِ او عَمَلِ كَنْد». (۴)

۳. ابن قداح از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ

۱- غررالحکم، ح ۵۱۶۳.

۲- غررالحکم، ح ۵۱۷۳.

۳- الخصال، ص ۵۲۵، ح ۱۳.

۴- بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۴، ح ۴۳.

ص: ۴۵۲

يَنْتَهَى إِلَيْهِ، فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْفَرَائِضَ، فَمَنْ أَدَاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ ... إِلَّا الذِّكْرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ، وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يَنْتَهَى إِلَيْهِ. ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا». (احزاب: ۴۱) (۱)

هر چیزی حدی دارد که در آنجا به پایان می رسد، مگر یاد خدا که آن را حدی پایان پذیر نیست. خداوند عزوجل فرایض را واجب کرد و هر کس آنها را به جای آورد، همان حد آنهاست... مگر ذکر که خداوند عزوجل به اندک آن رضایت نداده و حدی که در آنجا پایان پذیرد، برایش قرار نداده است. سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد: «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید».

ذکر بسیار

ذکر بسیار

۱. امام علی علیه السلام: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ فِي السَّرِّ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ كَسَى كَهْ فِي نَهَانٍ بِهٖ يَادُ خُدَا بَاشُدْ، خُدَا رَا بَسِيَارَ يَادُ كَرْدَهٗ اسْت.» (۲)

۲. امام صادق علیه السلام: «أَكْثَرُوا ذِكْرَ اللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُمْ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ لَهُ؛ تَا آنجَا كَهٗ مِي تَوَانِيدُ دَر تَمَام لِحْظَاتِ وَ سَاعَاتِ شَبِّ وَ رُوزِ، خُدَا رَا بَسِيَارَ يَادُ كَنِيدُ؛ زِيْرَا خُدَاوْنِدُ بَهٗ بَسِيَارَ يَادُ كَرْدَنِ خُودِ فَرْمَانِ دَادَهٗ اسْت.» (۳)

۳. امام صادق علیه السلام: «تَسْبِيحُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنَ الذِّكْرِ الْكَثِيرِ الَّذِي قَالَ

۱- الكافي، ج ۲، ص ۴۹۸، ح ۱.

۲- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۲، ح ۱۱.

۳- بحار الانوار، ج ۸، ص ۷، ح ۱.

ص: ۴۵۳

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا؛ تسيح فاطمه زهرا عليها السلام از جمله همان ذکر كثير است كه خداوند عزوجل فرموده است: خدا را بسيار ياد كنيد». (۱)

۴. عبد الله بن بكير: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا». قُلْتُ: مَا أَدْنَى الذِّكْرِ الْكَثِيرِ؟ فَقَالَ: التَّسْبِيحُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثِينَ مَرَّةً؛ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ مِي گويد: از امام صادق عليه السلام درباره آيه «خدا را بسيار ياد كنيد» پرسيدم: كمترين حد ذكر كثير چيست؟ فرمود: سي و سه بار سبحان الله گفتن پس از هر نماز». (۲)

ياد خدا در همه حال

ياد خدا در همه حال

۱. امام علي عليه السلام چنين دعا مي كرد:

أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ وَأَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً، وَبِخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً وَأَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةً، حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي كُلُّهَا وَرِدًّا وَاحِدًا، وَحَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا. (۳)

خدایا! به حق تو و قداست تو و بزرگ ترین صفات و نام هایت، از تو مسئلت دارم كه اوقات شب و روز مرا به ياد خودت آباد کنی و مرا پیوسته در خدمت خودت قرار دهی و اعمالم نزد تو مقبول باشد، تا آنكه همه اعمال و اورادم يك ورد شود و پیوسته در حال خدمت تو باشم.

۲. امام علي عليه السلام در سفارش های خویش به فرزندش امام حسن عليه السلام در

۱- الكافي، ج ۲، ص ۵۰۰، ح ۴.

۲- قرب الإسناد، ص ۱۶۹.

۳- سيد بن طاووس، الإقبال، ج ۳، ص ۳۳۶.

ص: ۴۵۴

هنگام وفات فرمود: «وَكُنْ لِلَّهِ ذَاكِرًا عَلِيَّ كُلِّ حَالٍ؛ در همه حال به یاد خدا باش» (۱).

۳. امام صادق علیه السلام فرمود: «قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ، إِنِّي أَكُونُ فِي حَالٍ أُجِلُّكَ أَنْ أَذْكُرَكَ فِيهَا. قَالَ: يَا مُوسَى، أَذْكُرْنِي عَلِيَّ كُلِّ حَالٍ؛ موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! [گاه] من در حالی هستم که شأن تو را بالاتر از آن می دانم که یادت کنم. خداوند فرمود: ای موسی! مرا در همه حال یاد کن» (۲).

۴. امام صادق علیه السلام:

أَفْضَلُ الْوَصَايَا وَالزَّمَمَاتِ أَنْ لَا تَنْسِيَ رَبَّكَ، وَأَنْ تَذْكُرَهُ دَائِمًا وَلَا تَعْصِيَهُ، وَتَعْبُدَهُ قَاعِدًا وَقَائِمًا (۳).

بهترین و لازم ترین سفارش ها این است که پروردگارت را فراموش نکنی و پیوسته به یادش باشی و نافرمانی اش نکنی و نشسته و ایستاده عبادتش کنی.

یادکنندگان خدا

یادکنندگان خدا

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «الذَّاكِرُ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْفَارِّينَ؛ کسی که در میان غافلان به یاد خدا باشد مانند کسی است که در میان فراریان [از جنگ] می جنگد» (۴).

۲. امام علی علیه السلام: «ذَاكِرُ اللَّهِ مِنَ الْفَائِزِينَ؛ کسی که به یاد خدا باشد، از رستگاران است» (۵).

۱- امالی طوسی، ج ۸، ص ۸.

۲- بحارالانوار، ج ۸۰، ص ۱۷۶، ح ۲۱.

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۰۰، ح ۲۷.

۴- مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۲۶۶۱.

۵- غررالحکم، ح ۵۱۶۴.

ص: ۴۵۵

۳. امام علی علیه السلام: «مَنِ اشْتَغَلَ بِذِكْرِ اللَّهِ طَيَّبَ اللَّهُ ذِكْرَهُ؛ هر کس به یاد خدا مشغول باشد، خداوند او را خوش نام گرداند».(۱)

۴. کنز العمال از عصمه بن مالک: «عنه صلى الله عليه وآله: أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ سُبْحُهُ الْحَدِيثِ... قِيلَ: وَ مَا سُبْحُهُ الْحَدِيثُ؟ قَالَ: يَكُونُ الْقَوْمُ يَحْدِثُونَ وَالرَّجُلُ يَسْبُحُ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: محبوب ترین کارها نزد خداوند، تسبیح سخن است... عرض شد: تسبیح سخن چیست؟ فرمود: اینکه عده ای مشغول صحبت کردن باشند و انسان تسبیح خدا گوید».(۲)

یادکننده خدا، به منزله نمازگزار است

یادکننده خدا، به منزله نمازگزار است

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله: «لَا تَزَالُ مُصَلِّياً قَائِماً مَا ذَكَرْتَ اللَّهَ، قَائِماً وَقَاعِداً أَوْ فِي سُوقِكَ أَوْ فِي نَادِيكَ أَوْ حَيْثُمَا كُنْتَ؛ تا وقتی به یاد خدا باشی، ایستاده یا نشسته، در بازار یا در محفل صمیمی یا هر کجا که باشی، پیوسته در حال نماز و عبادت هستی».(۳)

۲. امام باقر علیه السلام: «لَا يَزَالُ الْمُؤْمِنُ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ، قَائِماً كَانَ أَوْ جَالِساً أَوْ مُضْطَجِعاً، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ»؛ مؤمن تا زمانی که به یاد خدا باشد، ایستاده یا نشسته یا خفته، پیوسته در نماز است. خداوند متعال می فرماید: «آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته، یاد می کنند».(۴) (آل عمران: ۱۹۱)

۱- غررالحکم، ح ۸۲۳۵.

۲- کنز العمال، ح ۴۴۰۶۰.

۳- کنز العمال، ح ۱۹۲۷.

۴- امالی طوسی، ص ۷۹، ح ۱۱۶.

ص: ۴۵۶

ثمرات یاد خدا

ثمرات یاد خدا

۱. امام علی علیه السلام: «ذَکَرْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ مُجَالِسُهُ؛ کسی که به یاد خدای سبحان باشد، هم نشین اوست» (۱).

۲. در حدیث قدسی آمده است:

عَبْدِي! إِذَا ذَكَرْتَنِي خَالِيًا ذَكَرْتُكَ خَالِيًا، وَإِنْ ذَكَرْتَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُكَ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ وَأَكْثَرَ. (۲)

بنده ام! اگر مرا در تنهایی یاد کنی، تو را در تنهایی یاد کنم و اگر در میان جماعتی یادم کنی، تو را در میان جماعتی بهتر و فراوان تر از جمع تو یاد کنم.

۳. در حدیث قدسی آمده است:

أَيُّمَا عَبْدٍ أَطَّلَعْتُ عَلَى قَلْبِهِ فَرَأَيْتُ الْغَالِبَ عَلَيْهِ التَّمَسُّكَ بِذِكْرِي تَوَلَّيْتُ سِيَاسَتَهُ، وَكُنْتُ جَلِيسَهُ وَ مُحَادِثَهُ وَأُنَيْسَهُ؛ هرگاه به دل بنده ای سرزنم و ببینم که یاد من بر آن چیره شده است، تربیت او را خود بر عهده گیرم و هم نشین و هم سخن و همدم او شوم. (۳)

۴. امام علی علیه السلام: «مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ الذِّكْرِ حَسِبَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ؛ هرکس دل خویش را با یاد پیوسته خدا آباد کند، در نهان و آشکار نیک کردار شود» (۴).

۵. امام علی علیه السلام: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَحْيَا اللَّهُ قَلْبَهُ وَ نَوَّرَ عَقْلَهُ وَ لُبَّهُ؛ هر که یاد خدا کند خداوند دل او را زنده می کند و عقلش را نورانی می گرداند» (۵).

۱- غررالحکم، ح ۵۱۵۹.

۲- کنز العمال، ح ۱۷۹۷.

۳- بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۶۲، ح ۴۲.

۴- غررالحکم، ح ۹۸۳۲.

۵- غررالحکم، ح ۸۸۷۶.

ص: ۴۵۷

کسانی که مشاهده آنها یادآور خداست

کسانی که مشاهده آنها یادآور خداست

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله: «أولياء الله الذين إذا رؤوا ذكروا لله؛ دوستان خدا کسانی هستند که مشاهده آنها، خدا را به یاد آورد.» (۱)

۲. «خياركم الذين إذا رؤوا ذكروا لله؛ بهترین شما آنانند که دیدنشان یادآور خدا باشد.» (۲)

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «أفضلکم الذین إذا رؤوا ذکر الله تعالی لرویتهم؛ برترین شما کسانی هستند که بر اثر دیدن آنها، خداوند به یاد آورده شود.» (۳)

۴. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «خياركم من ذكركم بالله رؤيته، و زاد علمكم منطقتهم، و رغبتكم في الآخرة عمله؛ بهترین شما کسی است که دیدن او شما را به یاد خدا اندازد و گفتارش بر دانش شما بیفزاید و کردارش شما را مشتاق آخرت کند.» (۴)

نمونه های رفتاری**اشاره**

نمونه های رفتاری

زیر فصل ها

۱. بنده است یا آزاد (نمونه ای زیبا از ذکر خدا)

۲. آخرین سخن (اهمیت بزرگ ترین ذکر از دیدگاه امام صادق علیه السلام)

۳. یادآوری آخرت

۴. تأثیر آیات قرآن بر حاکم ظالم

۱. بنده است یا آزاد (نمونه ای زیبا از ذکر خدا)

۱. بنده است یا آزاد (نمونه ای زیبا از ذکر خدا)

«صدای ساز و آواز بلند بود. هر کس که از نزدیک آن خانه می گذشت، می توانست حدس بزند که در درون خانه چه خبرهاست؟ بساط عشرت و می گساری پهن بود و جام «می» بود که پیایی نوشیده می شد. کنیزک خدمت کار، درون خانه را

جاروب زده و خاکروبه ها را در دست گرفته، از خانه بیرون آمده بود تا آنها را در کناری بریزد. در همین

۱- کنز العمال، ح ۱۷۸۳.

۲- کنز العمال، ح ۱۷۸۶.

۳- کنز العمال، ح ۱۷۸۴.

۴- کنز العمال، ح ۱۷۸۷.

ص: ۴۵۸

لحظه، مردی که آثار عبادت زیاد از چهره اش نمایان بود و پیشانی اش از سجده های طولانی حکایت می کرد، از آنجا می گذشت؛ از آن کنیزک پرسید:

صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟

آزاد.

معلوم است که آزاد است. اگر بنده می بود، پروای صاحب و مالک و خداوندگار خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.

ردوبدل شدن این سخنان بین کنیزک و آن مرد، موجب شد کنیزک مکث زیادتری در بیرون خانه بکند. هنگامی که به خانه برگشت، اربابش پرسید: چرا این قدر دیر آمدی؟

کنیزک ماجرا را تعریف کرد و گفت: مردی با چنین وضع و هیئت می گذشت و چنان پریشانی کرد و من چنین پاسخی دادم.

شنیدن این ماجرا، او (ارباب) را چند لحظه در اندیشه فرو برد؛ مخصوصاً آن جمله [که] «اگر بنده می بود، از صاحب اختیار خود پروا می کرد» مثل تیر بر قلبش نشست. بی اختیار از جا جست و به خود مهلت کفش پوشیدن نداد. با پای برهنه به دنبال گوینده سخن رفت. دوید تا خود را به صاحب سخن که جز امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نبود، رساند. به دست آن حضرت به شرف توبه نائل شد و به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود، دیگر کفش به پا نکرد. او که تا آن روز به بشر بن حارث بن عبد الرحمان مروزی معروف بود، از آن به بعد لقب «الحافی»، یعنی «پابرهنه» یافت و به «بشر حافی» معروف و مشهور [گردید]. تا زنده بود به پیمان خویش وفادار ماند و دیگر گرد گناه نگشت. تا آن روز در سلک اشراف زادگان

و عیاشان بود. از آن به بعد در سلک مردان پرهیزکار و خداپرست درآمد.» (۱)

۲. آخرین سخن (اهمیت بزرگ ترین ذکر از دیدگاه امام صادق علیه السلام)

۲. آخرین سخن (اهمیت بزرگ ترین ذکر از دیدگاه امام صادق علیه السلام)

«تا چشم ام حمیده، مادر امام کاظم علیه السلام، به ابوبصیر که برای تسلیت گفتن به او به مناسبت وفات شوهر بزرگوارش، امام صادق علیه السلام آمده بود افتاد، اشک هایش جاری شد. ابوبصیر نیز لختی گریست. همین که گریه ام حمیده ایستاد، به ابوبصیر گفت: تو در ساعت احتضار امام حاضر نبودی، قضیه عجیبی اتفاق افتاد.

ابوبصیر پرسید: چه قضیه ای؟ گفت: لحظات آخر زندگی امام بود. امام دقایق آخر عمر خود را طی می کرد. پلک ها روی هم افتاده بود. ناگهان امام پلک ها را از روی هم برداشت و فرمود: همین الآن جمیع افراد خویشاوندان مرا حاضر کنید. مطلب عجیبی بود. در این وقت امام همچو دستوری داده بود. ما هم همت کردیم و همه را جمع کردیم. کسی از خویشان و نزدیکان امام باقی نماند که آنجا حاضر نشده باشد. همه منتظر و آماده که امام در این لحظه حساس می خواهد چه بکند و چه بگوید.

«امام همین که همه را حاضر دید، جمعیت را مخاطب قرار داده، فرمود: شفاعت ما هرگز نصیب کسانی که نماز را سبک می شمارند، نخواهد شد.» (۲)

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۲۸۵.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۸، ص ۳۱۳.

ص: ۴۶۰

۳. یادآوری آخرت

۳. یادآوری آخرت

«امام صادق علیه السلام فرمود: شخصی از پیامبر پرسید: من امروز برای دو کار دعوت شده‌ام: دعوت ولیمه (طعام و سور) و دعوت برای تشییع جنازه. کدام را انتخاب کنم؟»

پیامبر فرمود: دومی را؛ زیرا دیدن جنازه موجب یادآوری آخرت می‌شود، اما ولیمه (سور) را رها کن که موجب یادآوری دنیا می‌گردد». (۱)

۴. تأثیر آیات قرآن بر حاکم ظالم

۴. تأثیر آیات قرآن بر حاکم ظالم

«یکی از آیات قرآن، آیه ۱۰ سوره نساء است: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصِيدُونَ سَيعيراً؛ کسانی که اموال یتیمان را به ظلم و ستم می‌خورند، [در حقیقت،] تنها آتش می‌خورند و به زودی در شعله‌های آتش (دوزخ) می‌سوزند».

یکی از حاکمان ظالم، نزد وصی مرده‌ای که سرپرست فرزندان او نیز بود، پیام فرستاد که شنیده‌ام فلانی مرده و هزار تومان از او باقی مانده. دو بیست تومان آن را به ما قرض بده.

وصی، دو کیسه پر از سکه، محتوی دو بیست تومان (به پول آن زمان) به دامن یتیم گذاشت و نامه‌ای نگاشت و در آن نامه، آیه فوق را نوشت و به یتیم داد که نزد آن شخص ظالم ببرد.

ظالم وقتی که نامه را خواند و آیه را نیز مطالعه کرد، از تهدید خداوند، هراسناک و اشک بار شد. از کودک یتیم پرسید: آیا به مکتب می‌روی؟ گفت: آری. پرسید: درس قرآن می‌خوانی؟ گفت: آری. پرسید:

ص: ۴۶۱

حفظ می کنی؟ گفت: آری. گفت: یکی از آیاتی را که حفظ کرده ای بخوان. کودک یتیم گفت: «وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا؛ و به مال یتیم، جز به بهترین راه نزدیک نشوید تا به سر حد بلوغ رسد! و به عهد(خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود!». (اسرا: ۳۴)

حاکم باز تحت تأثیر آیه قرار گرفت و بی اختیار گریست و بعد از آن گفت: برخلاف فرمان خدا، کاری انجام نمی دهم. کیسه ها را برداشت و لباس و جایزه به کودک داد و او را به خانه اش برگرداند و برای وصی او نیز خلعتی فرستاد. (۱)

آموزه‌ها

آموزه‌ها

۱. شکی نیست که بین دنیا و آخرت، ارتباطی بسیار محکم برقرار است. دنیا و آخرت مانند دو بخش از یک عمر و دو فصل از یک سالند؛ در یک فصل باید کاشت و در فصل دیگر باید درو کرد، بلکه اساساً یکی کشت است و دیگری محصول، یکی هسته است و دیگری میوه آن. بهشت و جهنم آخرت در دنیا پدید می آیند.

در حدیث است:

إِنَّ الْجَنَّةَ قِيَعَانِ، وَإِنَّ عُرَّاسَهَا سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (۲)

بهشت [فعالاً] صحرايي خالي است [بي کشت و زراعت]؛ همانا

۱- داستان‌ها و پندها، ج ۱۰، ص ۹۹.

۲- تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۲۳.

ص: ۴۶۲

اذکار «سبحان الله» و «الحمد لله» و «لا اله الا الله» و «الله اكبر» و «لا حول و لا قوة الا بالله» درخت‌هایی هستند [که ذکرها در اینجا گفته، و درخت‌ها در آنجا کاشته می‌شوند].

در حدیثی دیگر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

در شب معراج وارد بهشت شدم، فرشتگانی دیدم که بنایی می‌کنند؛ خشتی از طلا- و خشتی از نقره، گاهی هم از کار دست می‌کشند. به ایشان گفتم: چرا گاهی کار می‌کنید و گاهی از کار دست می‌کشید؟ پاسخ دادند: تا مصالح بنایی برسد. پرسیدم: مصالحی که می‌خواهید چیست؟ گفتند: ذکر مؤمن که در دنیا می‌گوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر. هر وقت [این ذکرها را] بگویند، ما می‌سازیم و هر وقت خودداری کند، ما نیز خودداری می‌کنیم. (۱)

آن حضرت در کلامی دیگر فرمود:

هر کس بگوید سبحان الله، خدا برای او درختی در بهشت می‌نشانند، و هر کس بگوید الحمد لله، خدا برای او درختی در بهشت می‌نشانند، و هر کس بگوید لا اله الا الله، خدا برای او درختی در بهشت می‌نشانند، و هر کس بگوید الله اكبر، خدا برای او درختی در بهشت می‌نشانند. مردی از قریش گفت: پس درختان ما در بهشت بسیار است. حضرت فرمودند: بلی، ولی مواظب باشید آتشی نفرستید که آنها را بسوزاند و این به دلیل گفتار خدای عزوجل است که «ای کسانی که ایمان آوردید!

۱- وسائل الشیعه، ج ۲، جزء چهارم، ص ۱۲۰۸.

ص: ۴۶۳

خدا و فرستاده او را فرمان برید و عمل های خویش را باطل نکنید.» (محمد: ۳۳) یعنی همچنان که با کارهای نیک این جهانتان، درختان بهشت را به وجود می آورید، با اعمال بد خویشتن نیز آتش جهنم را شعله ور می سازید و ممکن است این آتش، آنچه را که حسنات شما ایجاد کرده اند، نابود سازند.^(۱)

۲. «ذکر از انواع تلقین است، ولی تلقین یاد خدا. می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ...». خدا ذکر خودش را، یاد خودش را، تلقین یاد خودش را سبب روشنایی دل ها قرار داده است. به طوری که گوش دل و چشم دل به این وسیله باز می شود. مقصود این است که یک نوع روشنایی در روح انسان پیدا می شود، چیزی را می شنود که قبلاً نمی شنید، چیزی را می بیند که قبلاً نمی دید.»^(۲)

۳. ذکر یاد خداست، اما آن ذکر پیسنیده تر است که همیشگی، پایدار و حقیقی باشد. نشانه چنین ذکر، این است که انسان در پنهان، تقوای الهی را رعایت کند؛ یعنی واجبات را انجام دهد و از محرمات دوری کند.

۴. از وعده های حتمی خداوند در قرآن کریم این است که فرمود: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ؛ پس به یاد من باشید، تا به یاد شما باشم! و شکر مرا گوئید و [در برابر نعمت هایم] کفران نکنید!» (بقره: ۱۵۲)

۵. تنها راه آرامش حقیقی انسان، ذکر و یاد خداست. انسان برای رسیدن به آرامش حقیقی راه دیگری ندارد؛ زیرا اساساً راه دیگری وجود ندارد.

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۴، ص ۴۴۱.

ص: ۴۶۴

۶. ذکر زبانی نباید فراموش شود؛ زیرا راهی برای رسیدن به ذکر قلبی و حقیقی است.

۷. در ذکر و یاد خدا باید به دو اصل مهم توجه کرد: الف) مداومت بر ذکر؛ ب) کثرت و فراوانی ذکر.

۸. از مصداق های مهم ذکر کثیر و فراوان، تسبیح حضرت زهرا علیها السلام است که پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام بعد از هر نماز واجب، این ذکر را می گویند.

۹. نماز از دیگر مصداق های مهم ذکر است. نماز یک ذکر واجب است و شیعه امام صادق علیه السلام آن را حقیر نمی شمرد. بنابراین، نماز اول وقت باید اخلاق عملی شیعه باشد.

۱۰. باید مراقب بود یاد خدا از دل و جان دور نشود. برای این منظور، لازم است به زمینه های دور شدن یاد خدا از دل ها توجه کرد. از جمله آن زمینه ها و عوامل، می توان این موارد را برشمرد:

رفاه زدگی؛

پر خوری؛

گناه؛

سبک شمردن یا ترک نماز؛

مال و فرزند.

۱۱. آیات قرآن کریم درباره ذکر و ذاکران، همه مهم و در خور تأمل است، اما به نظر می رسد باید به این پیام قرآن کریم توجه خاص کرد؛ زیرا هشدار مهمی به شمار می رود. خداوند فرمود:

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ . وَإِنَّهُمْ لَيُصِيبُونَهُمْ مِنَ السَّبِيلِ وَ يُحَسِّبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ. (زخرف: ۳۶ و

(۳۷)

ص: ۴۶۵

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم. پس همواره قرین اوست! و آنها (شیاطین) این گروه را از راه خدا بازمی دارند، در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند».

۱۲. ذکر در نهران و پنهان، ارزش فراوانی دارد و نباید از ذکر آشکار، که مصداق بارز آن نماز واجب است، غفلت کرد. ذکر نهران، آن است که انسان در جایی که کسی او را نمی بیند، خدا را یاد کند، هنگام گناه یاد خدا باشد و در موقع انجام واجب یاد خدا باشد یا اعمال مستحب مانند نماز شب به جا آورد. ذکر نهران از مصادیق ذکر کثیر معرفی شده است.

۱۳. قرآن کریم وسیله ذکر است. خداوند به پیامبرش دستور می دهد:

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ. (ق: ۴۵)

ما به آنچه آنها می گویند آگاه‌تریم، و تو مأمور به اجبار آنها (به ایمان) نیستی؛ پس به وسیله قرآن، کسانی را که از عذاب من می ترسند متذکر ساز (وظیفه تو همین است)!

منابع دیگر

منابع دیگر

اسفندیاری، حسن، اخلاق محتشمی، تهران، حسینیه ارشاد، ۱۳۴۸.

تاج لنگرودی، محمد مهدی، چشم روشنی، تهران، بی نا، بی تا.

جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۱۳، تهران، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۲.

دستغیب، عبدالحسین، نیایش، شیراز، کانون تربیت، ۱۳۶۳.

سادات، محمد علی، اخلاق اسلامی، تهران، سمت، ۱۳۶۵.

ص: ۴۶۶

سبحانی، جعفر مریمی نمونه، تفسیر سوره لقمان، باختران، دانش اسلامی، ۱۳۶۲.

صنعتکار، حسن، اخلاق در بازار، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.

قرائتی، محسن، جهان و انسان از دیدگاه قرآن به ضمیمه یاد خدا، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۱.

، درسهایی از قرآن، قم، جامعه مدرسین.

محقق داماد، مصطفی، یاد خدا دینامیم اصالت انسان، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲.

محمدشرفاوی، حسن، گامی فراسوی روانشناسی اسلامی، مترجم سید محمدباقر حجتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴.

محمدی ری شهری، محمد، آگاهی و مسئولیت، قم، دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۶.

محمدی، کاظم، یاد خدا تجلی ذکر در آئینه وحی، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.

مصباح یزدی، محمدتقی، راهنما شناسی، قم، مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۶۷.

معادینخواه، عبدالحمید، فرهنگ آفتاب، تهران، ذر، ۱۳۷۴.

واثقی، قاسم، درسهایی از اخلاق مدیریت، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.

واثقی راد، محمدحسین، اخلاق و تربیت اسلامی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.

یاد خدا در توحید خانه، مهر و امامزاده، تهران، تابش.

ص: ۴۶۷

کتاب نامه

کتاب نامه

□ قرآن، دار القرآن الکریم، تهران، ۱۴۱۵ هـ. ق.

□ نهج البلاغه، قم، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۹.

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، دار إحياء التراث بیروت، الطبعة الثانية ۱۳۸۵ هـ. ق.

ابن أبی جمهور، محمد بن علی بن ابراهیم الأحسانی، عوالی اللآلی الغزیزیه فی الأحادیث الیدیته، تحقیق: مجتبی العراقی، مطبعة سيد الشهداء علیه السلام قم، الطبعة الاولى ۱۴۰۳ هـ. ق.

ابن شعبه الحرانی، محمد الحسن بن علی بن الحسین، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، تحقیق: علی اکبر الغفاری، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، الطبعة الثانية ۱۴۰۴ هـ. ق.

ابن طاووس، لرضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن الحلّی، فلاح السائل، مکتب الإعلام الإسلامی قم.

ابن ورام، تنبیه الخواطر و نزهه النواظر (مجموعه ورام)، دارالتعارف و دار صعب بیروت.

الأصفهانی، نُعیم أحمد بن عبدالله، حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء. دار الكتاب العربی بیروت، الطبعة الثانية، ۱۳۸۷ هـ. ق.

ص: ۴۶۸

الأصول الستة عشر، عدّه من الرواه، دارالشبستری قم. الطبعة الثانيه ۱۴۰۵ هـ. ق.

تمیمی الآمدی، عبدالواحد، غررالحکم و درر الکلم، تحقیق: میر سید جلال الدین المحدث، جامعه طهران، الطبعة الثالثه، ۱۳۶۰ هـ. ش.

جاحظ، بکر عمر و بن بحر، مائه کلمه للإمام امیر المؤمنین علیه السلام، تحقیق: ریاض مصطفی العبدالله، دار المختار العربيه بيروت، الطبعة الأولى ۱۴۱۶ هـ. ق.

حزّ العاملي محمد بن الحسن، وسائل الشيعه الى تحصيل مسائل الشريعه. تحقیق: الشيخ عبدالرحيم الرّباني الشيرازي، دار إحياء التراث العربی بيروت، الطبعة الخامسة، ۱۴۰۲ هـ. ق.

حسينی، محمد بن الحسن، المواعظ العددیّه، تحرير: الميرزا على المشكيني الأردبيلي، الهادي قم، الطبعة الاولى ۱۴۰۶ هـ. ق.

الحصيفه السّجاديّه الجامعه، أدعيه مأثوره عن الامام زين العابدين عليه السلام، تحقيق و نشر: مؤسسه الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف قم الطبعة الاولى ۱۴۱۱ هـ. ق.

خسرو حسيني، سيد غلامرضا، ترجمه و تحقيق مفردات الفاظ قرآن، انتشارات مرتضوى، تهران ۱۳۷۵ هـ. ش.

ديلمی، للحسن بن أبي الحسن، أعلام الدين في صفات المؤمنين، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم، الطبعة الاولى ۱۴۰۸ هـ. ق.

راوندى، قطب الدين، الدعوات، تحقيق و نشر: مؤسسه الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف قم، الطبعة الاولى ۱۴۰۷ هـ. ق.

شهيد الاول، الدّره الباهره من الأصداف الطاهره، تحقيق: داود الصابري، مؤسسه الطبع و النشر التابعه للحضره الرضويّه المقدسه مشهد، ۱۳۶۵ هـ. ش.

ص: ۴۶۹

صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، الأمالی، مؤسسه الأعلمی بیروت، الطبعة الخامسة، ۱۴۰۰ هـ. ق.

، الخصال، تحقیق: علی اکبر الغفاری، مؤسسه النشر الاسلامی قم، ۱۴۰۳ هـ. ق.

، الفقیه (من لا یحضره الفقیه). تحقیق: علی اکبر الغفاری، مؤسسه النشر الاسلامی قم.

، علل الشرایع، دار إحياء التراث بیروت، الطبعة الثانية.

، مصادقه الاخوان، تحقیق و نشر: مؤسسه الامام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قم، الطبعة الاولى ۱۴۱۰ هـ. ق.

، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر الغفاری، مؤسسه النشر الاسلامی قم، الطبعة الاولى ۱۳۶۱ هـ. ش.

طباطبایی، سید محمد حسینی، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ هـ. ق.

طبرسی، نصر الحسن بن الفضل بن الحسن، مکارم الاخلاق، تحقیق: علاء آل جعفر، مؤسسه النشر الاسلامی قم الطبعة الاولى ۱۴۱۴ هـ. ق.

طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، الأمالی. تحقیق: مؤسسه البعثه، دار الثقافة قم، الطبعة الأولى ۱۴۱۴ هـ. ق.

، تهذیب الأحکام، تحقیق: السید حسن الموسوی الخراسانی، دارالتعارف و دار صعب بیروت، ۱۴۰۱ هـ. ق.

عروسی حویزی عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ هـ. ق.

فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر.

ص: ۴۷۰

قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس های از قرآن، تهران، ۱۳۸۳ ه. ق.

قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش.

قشیری نيسابوری، الحسين مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، دارالحدیث القاہرہ، الطبعة الاولى ۱۴۱۲ ه. ق.

قمی، الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم (القرن الرابع الهجرى)، تفسير القمى، تحقيق: السيد طيب الموسوى الجزائرى، مؤسسه دار الكتاب قم، الطبعة الثالثة ۱۴۰۴ ه. ق.

کلینی الرازی، جعفر محمد بن یعقوب بن أسحاق، الکافی، تحقيق: علی اکبر الغفاری، دارالکتب الاسلامیه، طهران، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۸ ه. ق.

مجلسی، محمد تقی، بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليه السلام، دار إحياء التراث، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ ه. ق.
مرتضی، مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۷۸ ه. ش.

مفید، عبدالله محمد بن محمد بن النعمان، الاختصاص، تحقيق: علی اکبر الغفاری، مؤسسه النشر الإسلامی قم، الطبعة الرابعه ۱۴۱۴ ه. ق.

مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ه. ش.

المنذری الشامی ابن عبد القوی، الترغیب و الترهیب من الحدیث الشریف، تحقيق: مصطفى محمد عماره، دار أحياء التراث، بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۸ ه. ق.

موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ه. ش.

نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، سازمان انتشارات جاویدان.

ص: ۴۷۱

نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم، الطبعة الأولى ۱۴۰۷ هـ. ق.
هاشمی رفسنجانی، اکبر و جمعی از محققان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، فرهنگ قرآن، مؤسسه بوستان کتاب قم، چاپ دوم،
۱۳۸۳ هـ. ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

